



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

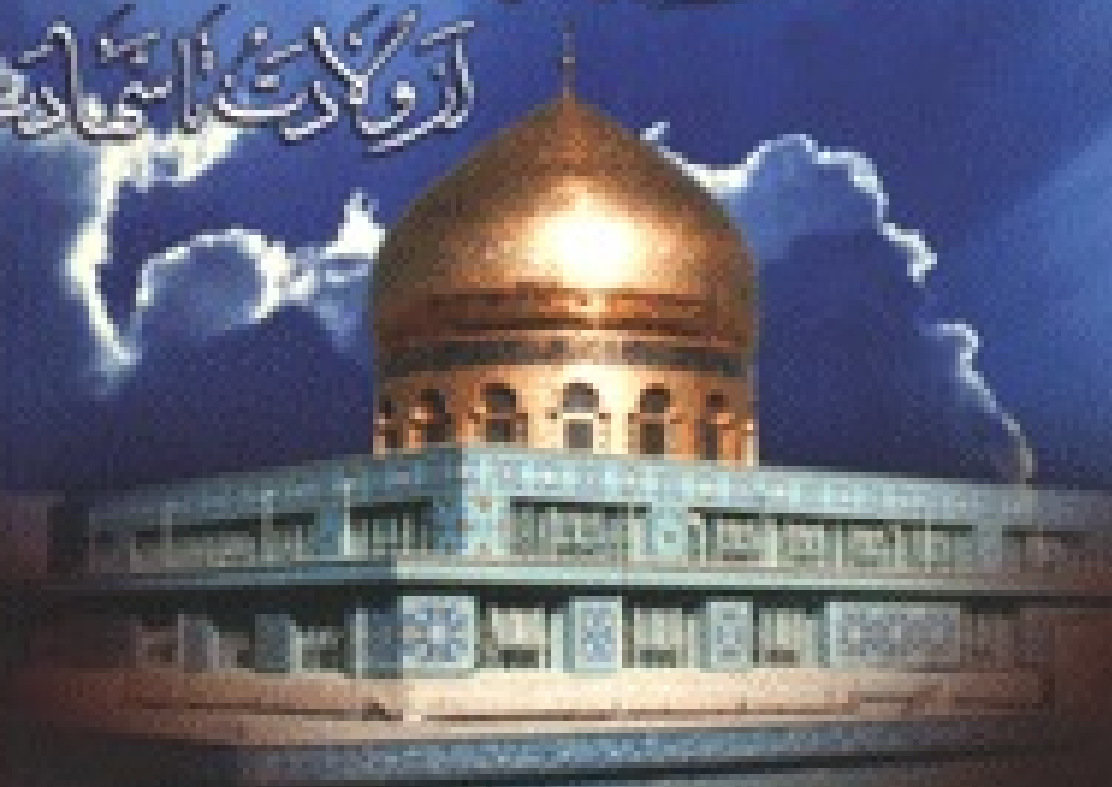


اربعین
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

زندگی بزرگ

آوازِ امتِ اسلامیہ



تالیف
مروم غوثیہ بیروتی نور محمد رشید

ترجمہ
سید اعظم حامی طبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت

نویسنده:

آیت الله سید محمد کاظم قزوینی

ناشر چاپی:

پیام مقدس

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت	۱۰
مشخصات کتاب	۱۰
اشاره	۱۱
سخن ناشر	۱۳
شرح حال مؤلف:	۲۳
فصل اول : تاریخ ولادت حضرت زینب علیها السلام	۳۵
اشاره	۳۵
تاریخ ولادت حضرت زینب علیها السلام	۳۷
ولادت حضرت زینب	۴۰
نام و کنیه حضرت زینب علیها السلام	۴۲
فصل دوم : حضرت زینب علیها السلام در زمان جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله	۴۶
اشاره	۴۶
حضرت زینب علیها السلام در زمان جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله	۴۸
حضرت زینب علیها السلام در کنار مادر	۵۴
حضرت زینب علیها السلام در کنار پدر	۵۷
حضرت زینب علیها السلام در زمان امامت برادرش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام	۷۱
علقه محبت میان حضرت زینب علیها السلام و برادرش حضرت امام حسین علیه السلام	۷۶
فصل سوم : ازدواج حضرت زینب علیها السلام	۷۸
اشاره	۷۸
ازدواج حضرت زینب علیها السلام	۸۰
عبدالله بن جعفر	۸۶
چرا عبدالله با حضرت امام حسین علیه السلام از مدینه خارج نشد؟	۹۳
فصل چهارم : فرزندان حضرت زینب علیها السلام	۹۶

۹۶	 اشاره
۹۸	 فرزندان حضرت زینب علیها السلام
۹۹	 خواستگاری مروان از دختر حضرت زینب علیها السلام برای یزید بن معاویه
۱۲۱	 فصل پنجم : مروری کوتاه بر زندگی حضرت زینب علیها السلام
۱۲۱	 اشاره
۱۲۳	 مروری کوتاه بر زندگی حضرت زینب علیها السلام
۱۲۷	 فصل ششم : حضرت زینب علیها السلام و فاجعه کربلا
۱۲۷	 اشاره
۱۲۹	 حضرت زینب علیها السلام و فاجعه کربلا
۱۳۲	 آمدن ابن زیاد به کوفه
۱۳۴	 جریان روز ترویه
۱۴۲	 امام حسین علیه السام خانواده اش را با خود می آورد
۱۴۸	 امام حسین علیه السلام در راه کوفه
۱۵۰	 فصل هفتم : رسیدن حضرت امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا
۱۵۰	 اشاره
۱۵۲	 رسیدن حضرت امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا
۱۶۰	 حرکت سپاه اُموی به سوی خيام آل محمد علیهم السلام
۱۶۴	 فصل هشتم : شب عاشورا
۱۶۴	 اشاره
۱۶۶	 شب عاشورا
۱۷۸	 بحران آب
۱۸۰	 فصل نهم : روز عاشورا
۱۸۰	 اشاره
۱۸۲	 روز عاشورا
۱۸۳	 شهادت مولای ما حضرت علی اکبر علیه السلام
۱۸۵	 شهادت فرزندان حضرت زینب علیها السلام

۱۸۹	شهادت مولای ما حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام
۱۹۳	کشته شدن طفل شیرخوار
۱۹۶	فصل دهم : وداع امام حسین علیه السلام با فرزند بیمارش
۱۹۶	اشاره
۱۹۸	وداع امام حسین با فرزند بیمارش علیه السلام
۲۰۲	وداع امام حسین علیه السلام با حضرت زینب علیها السلام
۲۰۷	رفتن حضرت امام حسین علیه السلام به میدان
۲۱۵	بازگشت اسب امام علیه السلام به خیمه ها
۲۱۷	رفتن حضرت زینب علیها السلام به میدان
۲۲۲	فصل یازدهم : هجوم دشمنان به خیمه ها برای غارت زنان
۲۲۲	اشاره
۲۲۴	هجوم دشمنان به خیمه ها برای غارت زنان
۲۲۹	فاجعه آتش زدن خیمه های امام حسین علیه السلام
۲۳۱	حضرت زینب علیها السلام و زنان و کودکان را جمع می کند
۲۳۳	شب وحشت
۲۳۶	حرکت دادن خانواده از کربلا
۲۴۶	فصل دوم : شهر کوفه
۲۴۶	اشاره
۲۴۸	شهر کوفه
۲۵۲	کاروان آل پیامبر به کوفه می رسد
۲۵۶	فصل سیزدهم : خطبه حضرت زینب علیها السلام ایشان در کوفه
۲۵۶	اشاره
۲۵۸	خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه
۲۶۱	متن خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه
۲۶۷	شرح خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه
۳۰۹	چرا و چگونه خطبه حضرت زینب علیها السلام را قطع کردند؟

۳۱۲	متن خطبه حضرت زینب علیها السلام به روایتی دیگر
۳۱۸	فصل چهارم : دارالاماره
۳۱۸	اشاره
۳۲۰	دار الاماره
۳۲۲	حضرت زینب علیها السلام در مجلس ابن زیاد
۳۲۷	پس از آن چه گذشت؟
۳۳۲	فصل پنزدهم : فرستادن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به شام
۳۳۲	اشاره
۳۳۴	فرستادن خاندان رسول الله به شام
۳۳۵	حضرت زینب علیها السلام در مسیر کوفه به شام
۳۴۱	حضرت زینب علیها السلام در شام
۳۴۶	ورود به مجلس یزید سرکش
۳۴۸	در مجلس یزید چه گذشت؟
۳۵۰	سر مبارک امام حسین علیه السلام در مجلس یزید سرکش
۳۵۲	فصل شانزدهم : چرا حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید خطبه خواند؟
۳۵۲	اشاره
۳۵۴	چرا حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید خطبه خواند؟
۳۵۶	خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید سرکش
۳۶۷	شرح خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید
۴۲۸	خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید به روایتی دیگر
۴۳۶	فصل هفدهم : خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله در خرابه شام
۴۳۶	اشاره
۴۳۸	خاندان رسول الله در خرابه شام
۴۳۹	گفتگوی منهل با حضرت امام زین العابدین علیه السلام
۴۴۲	آمدن همسر یزید به خرابه شام
۴۴۷	آل رسول خدا صلی الله علیه و آله در شام مجلس عزای می کنند

۴۴۹	حضرت امام زین العابدین علیه السلام و یزید
۴۵۱	حرکت دادن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دمشق به مدینه منوره
۴۵۴	فصل دوم : روز اربعین
۴۵۴	اشاره
۴۵۶	روز اربعین
۴۶۳	بازگشت به مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۶۸	فصل نوزدهم : برخی از آن چه توسط حضرت زینب علیها السلام این روایت شده
۴۶۸	اشاره
۴۷۰	برخی از آن چه توسط حضرت زینب علیها السلام روایت شده
۴۷۲	خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۴۹۶	حدیث ام ایمن
۵۱۱	احادیث متفرقه
۵۱۷	فصل بیستم : تاریخ وفات حضرت زینب کبری علیها السلام
۵۱۷	اشاره
۵۱۹	تاریخ وفات حضرت زینب کبری علیها السلام
۵۲۱	محل دفن حضرت زینب کبری علیها السلام
۵۲۲	بررسی قول اول
۵۲۲	سخن سید امین
۵۲۳	نقد سخن سید امین
۵۲۵	بررسی قول دوم
۵۳۶	کتاب اخبار الزینبات
۵۳۷	قطعاتی از اخبار الزینبات
۵۴۰	مناقشاتی در رابطه با قول سوم
۵۴۳	فهرست مآخذ
۵۴۵	فهرست مطالب
۵۵۳	درباره مرکز

زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت

مشخصات کتاب

سرشناسه : قزوینی ، سید محمد کاظم ، 1308 - 1373.

عنوان قراردادی : زینب الکبری علیها السلام من المهد الى اللحد. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : زینب کبری علیها السلام از ولادت تا شهادت / محمد کاظم قزوینی ؛ ترجمه کاظم حاتمی طبری.

مشخصات نشر : قم : پیام مقدس ، 1384.

مشخصات ظاهری : 531 ص.

شابک : 30000 ریال : 964-9925-17-1

یادداشت : عنوان روی جلد: زینب کبری سلام الله علیها از ولادت تا شهادت.

یادداشت : عنوان دیگر: زینب کبری (س) از ولادت تا شهادت.

یادداشت : کتابنامه: ص. [525] - 526؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : زینب کبری سلام الله علیها از ولادت تا شهادت.

عنوان دیگر : زینب کبری (س) از ولادت تا شهادت.

موضوع : زینب (س) بنت علی (ع)، 6 - 62ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : حاتمی طبری، کاظم، 1347 -، مترجم

رده بندی کنگره : BP52/2 / 9ق 433041 1384

رده بندی دیویی : 297/974

شماره کتابشناسی ملی : 2159808

زینب کبری از ولادت تا شهادت

مرحوم آیت الله علامه سید محمد کاظم قزوینی (رحمه الله)

ترجمة کاظم حاتمی طبری

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

زینب کبری (سلام الله علیها)

از ولادت تا شهادت

مرحوم آیت الله علامه سید محمد کاظم قزوینی (رحمه الله)

پیام مقدس: ناشر ترجمه: کاظم حاتمی طبری

اول - زمستان 1384 : نوبت چاپ شمارگان: 3000 نسخه

شابک: 964-9925-17-1 964-9925-17-1 ISBN:

قیمت: 3000 تومان

• آدرس مکاتبات: قم، صندوق پستی 37185-4114

• تلفکس: 7749906

مرکز پخش: 0912-3530315 و 0912-5524218

ص: 2

حضرت زینب کبری علیها السلام در میان شعیان، بلکه مسلمانان جهان به عنوان الگوی صبر و مقاومت و اسوه تقوا و پاکدامنی و دومین بانوی جهان بشریت شناخته شده و مورد ارادت و احترام همگان است اما متأسفانه کم تر دیده شده که کتابی وزین و محققانه در باره زندگانی آن حضرت به زبان فارسی به رشته تحریر در آمده باشد.

مرحوم علامه خطیب سید محمد کاظم قزوینی که به حق از شیفتگان خاندان عصمت و طهارت و دانشمندان و صاحبان قلم در این عرصه بوده با توجه به همین نکته دامن همت به کمر زد و تألیف گرانسنگی به نام «زینب الکبری من المهد الی اللحد» را به رشته تحریر در آورد و علیرغم ضعف منابع تاریخی در بیان حقایق مربوط به زندگی آن بانوی بزرگوار حق مطلب را در این باره ادا نمود.

اینک انتشارات پیام مقدس افتخار دارد که این اثر جاودان را به زبان فارسی و به قلم حضرت حجة الاسلام کاظم حاتمی طبری در اختیار علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام قرار دهد. ضمناً از جناب آقای علی خنیفر زاده نیز که در ترجمه بخشی از کتاب همکاری داشته اند تشکر می شود.

امید که مقبول درگاه دوست و مورد استفاده خوانندگان محترم واقع گردد.

عزیزان می توانند انتقادات و پیشنهادات خود را به آدرس انتشارات پیام مقدس ارسال فرمایند.

ناشر

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أفضل الخلق أجمعين، سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم لعنة دائمة الى يوم الدين.

زینب کبری دومین بانوی بزرگ از بانوان گرامی خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ زندگی پر بار آن حضرت آکنده از فضایل و کرامات بوده؛ موجبات بزرگی جلالت قداست و روحانیت در آن موج زده پر از توانایی ها، قابلیت ها و عوامل رشد و پیشرفت بوده است.

از همین رو است که هر صفحه از صفحات نورانی زندگی آن بزرگوار سزاوار تحقیق و بررسی است؛ از یک طرف مطالعه زندگی آن حضرت به عنوان مطالعه زندگی یکی از اولیای بزرگ خدا از برترین انواع عبادت و تقرب به خدای متعال است.

و از دیگر سو، دقت و تدبیر در قعطات تاریخی که از زندگی این بانوی بزرگوار به دست ما رسیده می تواند درس های مفیدی را در پی داشته باشد که در بسیاری از عرصه های زندگی یاری کننده انسان است.

به علاوه که نگاشتن زندگی نامه درخشان آن حضرت می تواند کوششی در راه ارائه الگویی روشن و مناسب برای زنان با ایمان بوده، بلکه بهترین اسوه برای هر زنی است که در پی دستیابی به زندگی سعادت‌مندانه و رسیدن به بهشتی است که پهنای آن به وسعت آسمان ها و زمین است.

ص: 7

و چه خوب و زیبا است که زندگانی این بانوی بزرگ را در کتابی مورد مطالعه قرار دهیم که به قلم یکی از ستارگان درخشان آسمان نگارش و سخنوری به رشته تحریر در آمده است؛ مرد شجاعی که قلم و زبانش نمونه بارز جهاد در راه خدا بوده است؛ این شخصیت، بزرگوار علامه بزرگ و سخنور، نامی سید محمد کاظم قزوینی قدس سره است.

این که علامه قزوینی یک خطیب برجسته حسینی و سخنران توانای اجتماعی، بوده وی را قادر ساخته است تا در زمینه تحقیق و مطالعه در زندگی حضرت زینب علیها السلام به نتایج سودمند بسیاری دست یابد.

شاید اولین روزی که فکر تألیف کتابی در باره حضرت زینب علیها السلام به ذهن آن مرحوم خطور کرد یکی از روزهای سال 1396 هـ- ق باشد؛ روزهایی که مشغول تألیف کتاب خود در باره زندگی سرور زنان دنیا و آخرت؛ حضرت صدیقه طاهره حضرت زهرا علیها السلام بود اما موانع باعث شد که نتواند به زودی این فکر را پیاده کرده و این آرزو را برآورده سازد.

تا این که در سال 1409 هـ- ق عزم خود را برای تألیف این کتاب جزم نموده و نگارش کتاب زندگی حضرت زینب علیها السلام را آغاز کرد.

علامه قزوینی با جدیت تمام تلاش کرد تا مواد تاریخی لازم برای بررسی زندگی آن حضرت در مرحله پیش از واقعه کربلا و روشن کردن جنبه های مختلف این برهه از زندگی ایشان را جمع آوری و تحلیل نماید؛ چرا که این بانوی بزرگوار حدود پنجاه و شش سال از عمر شریف خود را قبل از فاجعه کربلا گذرانده و

این دوره تاریخی نیز آکنده از رویدادها وقایع و مطالب تازه ای است که آن حضرت در همه آن ها نقش فعالی داشته است؛ وی دارای شخصیتی بسیار قوی بوده؛ بانوی صحنه های دشوار سخنوری توانا و رهبر زنان اهل بیت بلکه پیشوای همه زنان مؤمنه بوده است.

اما...

ما در باره زندگانی این بانوی بزرگ چه می دانیم؟

از روزی که طفل خردسالی بود و مادرش فاطمه زهرا علیها السلام را از دست داد؟

از روزگاری که دختر نوجوانی بود و در خانه پدر می زیست؟

از روزهایی که پشت و پناه پدر و برادران خود بود؟

از کیفیت ازدواج و زندگی زناشویی او؟

از چگونگی تربیت و شیوه های وی در پرورش فرزندان؟

از راز موفقیت او در اداره خانواده؟

از چگونگی فعالیت وی در رهبری حرکت زنان و نقش اصلاحی او در هدایت بانوان؟

از جلسات درس و سخنرانی که به مدت چهار سال برای زنان کوفه برگزار می نمود؟

از این که او چگونه توانست میان حجاب و فرهنگ عفت و تعلیم دین و تمدن و بالأخره خانه و جامعه، جمع کند؟

از جنبه های مختلف اخلاقی او همچون، عبادت، پارسایی سخاوت، خیرخواهی برای دیگران و...؟

از دانش هایی که بدون آموختن از کسی به صورت مستقیم

به اورسیده است؟

از ویژگیهای منحصر به فردی که او را - به حق - دومین سرور زنان اهل بیت و بلکه زنان تاریخ بشریت ساخته است؟

از صفات روحی نادری که وی را قادر کرده تا ستاره درخشان آسمان افتخار و جاودانگی بماند و نامش در کنار نام برادرش حضرت امام حسین علیه السلام به عنوان بهترین یاری کنندگان دین و فریاد برآوردندگان بر ضد ظالمین بدرخشد؟

از تصویر روشنی که حضرت زینب علیها السلام از یک زن مؤمنه آرمانی ارائه نموده است؟

...و

آری

علامه قزوینی همه تلاش خود را به کار بست تا مواد تاریخی لازم را برای مطالعه در زندگی این بانوی بزرگ جمع آوری کند اما متأسفانه در میانه راه به بیماری لاعلاجی دچار گردید که به سرعت در جسم وی پیش می رفت و جریان تألیف این کتاب را کند و کندتر می کرد تا این که پیش از تکمیل شدن بعضی از فصول این کتاب به فوت ایشان منجر گردید.

او بعضی از صفحات این کتاب را روی تخت بیمارستان ابن سینای کویت و در ایامی که برای انجام بعضی از آزمایش های پزشکی در آن جا بستری بود نوشت.

ایشان به دو دلیل بسیار مشتاق بود که کار تألیف این کتاب تکمیل شده و به سرانجام برسد:

ص: 10

1- خوابی که دیده بود.

2- احتمال فوت ایشان در اثر این بیماری.

اما خوابی که دیده بود به این صورت بود که ایشان در هنگام تألیف کتاب پس از پایان نگارش فصل (خواستگاری کردن مروان از دختر حضرت زینب علیها السلام برای یزید بن معاویه) فقیه، نامدار حاج آقا حسین قمی قدس سره متوفای سال 1367 هـ - ق را در خواب دید که به سوی او آمده و وی را گرم در آغوش گرفت و گفت: «فَبَلَّ اللَّهُ يَدَيَّ عِنْدَ خَدَّيْكَ رَا، بَبُوسَد، يَا إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ يَدَيَّ عِنْدَ خَدَّيْكَ» دستانت را می بوسد!

سید از خواب بر می خیزد و چون این خواب را بسیار مهم می داند در تعبیر آن بسیار فکر می کند و علیرغم این که خود اطلاعات وسیعی در تعبیر خواب داشت برای تعبیر آن به یکی از دانشمندان متخصص در تعبیر خواب مراجعه کرد.

آن عالم به ایشان گفت آیا خدمتی برای یکی از نزدیکان امام حسین علیه السلام مثل همسر یا خواهر آن حضرت انجام داده ای؟

سید گفت: آری من مشغول نوشتن کتابچه ای در بیان احوال حضرت زینب کبری علیها السلام هستم.

آن عالم گفت: خدمت تو مورد رضایت حضرت امام حسین علیه السلام قرار گرفت و معنی جمله خدا دستت را می بوسد این است که خدا آن چه را که نوشته ای از تو قبول کرده است.

وقتی پدرم این کتاب را تألیف می نمود از من می خواست تا آن را با خود به خانه برده و با دقت مورد بررسی قرار دهم و ملاحظات و پیشنهادهایی را که ممکن است داشته باشم ارائه نمایم.

ص: 11

پس از فوت او که خدایش بیامرزد به نظرم رسید که با توجه به بعضی از اصلاحاتی که مرحوم پدرم در آخرین سال های عمر خود به آن ها رسیده بود این کتاب را تکمیل کنم.

اقدام به این کار را نیز به دو دلیل بر خود واجب دانستم:

اولین دلیل - که دلیل اصلی نیز بود - ارائه خدمتی ناچیز به درگاه سرور و بانویم حضرت زینب کبری بود.

دلیل دوم این بود که روح پدرم را شاد کرده باشم.

در این جا دوست دارم توجه خوانندگان را به چند نکته جلب کنم اول سعی من بر این بوده است که متن کتاب را از مطالبی که خود بر افزوده ام جدا کنم و به همین دلیل مطالب خود را در پاورقی آورده و در پایان هر پاورقی عنوان «محقق» را قرار دادم.

این کار این امکان را به خوانندگان محترم می دهد تا با قلم شیوای مرحوم پدرم انس گیرند.

دوم: کار من در تحقیق این کتاب به این ترتیب بود که از ابتدا تا انتهای کتاب را به دقت مطالعه نموده و ضبط صحیح روایات را با مراجعه به مصادر آن ها آورده و آدرس را ذکر نموده و معنی بعضی از لغات سخت را نیز با مراجعه به کتاب های لغت بیان نمودم.

سوم: چون بعضی از این کتاب های منبع چاپ های متعددی داشت و این مسئله باعث اختلاف در شماره جلد و صفحه می، گردد در پایان کتاب لیست منابع و مصادر مهم کتاب را نیز آوردم تا نام کامل مؤلف و سال و محل چاپ منبع در دسترس بوده و سهولت بیشتری برای خوانندگان فراهم شده باشد.

حال نگاهی گذرا به زندگی مؤلف کتاب؛ علامه قزوینی می اندازیم:

وی سید محمد کاظم، فرزند مجتهد فقیه آیه الله سید محمد ابراهیم فرزند عالم بزرگ و مرجع، زمان آیه الله سید محمد هاشم موسوی قزوینی. است

او در سال 1348 هـ.ق، در شهر مقدس کربلا و در خانواده ای آکنده از دانشمندان، فقها خطبا شعرا و مردان فکر و ادب و قلم دیده به جهان گشود خاندان وی از شریف ترین خاندان هایی به شمار می رفت که در مدتی متجاوز از دویست و پنجاه سال در منطقه کربلا سکونت گزیده بودند.

مقدرات الهی چنین خواست که وی تنها فرزند پدر و مادر خود باشد؛ چرا که دست، اجل پیش از وی همه سیزده تن برادر و خواهر وی را که نوگلانی در سن طفولیت بودند چیده بود.

سپس دست روزگار تیرهای حوادث ناگوار را به سوی وی نشانه رفت از جمله این که در سن ده سالگی به مرگ مادر مهربان خود مبتلا گردید و این تنها فرزند بی مادر نازدانه پدر شد اما دوازده سال بیشتر نداشت که پدر خود را نیز از دست داد و پس از مرگ پدر شرایط سخت از هر طرف زندگی وی را تحت فشار قرار داد اما دو عنصر مهم اعتماد به نفس و توکل بر خدا در جان وی به اندازه ای زیاد بود که وی را در برابر همه این فشارها و ناملايمات مقاوم می نمود.

وی تحصیلات دینی خود را در حوزه علمیّه مقدس کربلا تکمیل کرد تا به درجه بالایی از دانش و فرهنگ رسیده و در خطابه و منبر چنان تخصص یافت که از مشهورترین خطبای زمان خود گردید.

وی در ماه های مبارک رمضان جلسات مستمر سخنرانی داشت و از ویژگی های مجالس او این بود که سخنرانی هایش منحصر به بحث های تاریخی صرف نبوده بلکه شامل مباحث تربیتی و ارشادی نیز می شده است؛ از دیگر ویژگی های این جلسات این بود که اکثریت مخاطبان آن را جوانان و اقشار بیدار و تحصیل کرده تشکیل می دادند

علامه قزوینی همچنین تعداد زیاد بلکه نسل ممتازی از سخنرانان مذهبی و خطبای حسینی را پرورش داد که امروزه از بارزترین و مشهورترین سخنرانان و خطبای جهان تشیع در عصر حاضر هستند.

وی در سال 1380هـ. ق مؤسسه دینیای به نام «رابطه النشر الاسلامی» تأسیس نمود که هدف، آن ارسال کتاب های دینی به صورت مجانی برای مسلمانان سراسر جهان بود؛ کتاب هایی که از مذهب اهل بیت سخن به میان می آورد.

فعالیت این مؤسسه ابتدا از منطقه مغرب عربی آغاز گشته و به تدریج به کشورهای چون، الجزائر، لیبی، تونس و بعضی از کشورهای آفریقایی چون سنگال و نیجریه نیز امتداد پیدا کرد.

علامه قزوینی از طریق این مؤسسه توانست بسیاری از اهالی مغرب را - که تا بدان حد در ناآگاهی نگاه داشته شده بودند که به تبعیت از بنی امیه روز عاشورا را روز عید و جشن و شادمانی و

مناسب برای برگزاری مراسم عروسی می دانستند، آگاه نموده و از خواب غفلت بیدارشان نماید.

باید دانست که روز دهم ماه محرم در نزد اهالی کشور مغرب از بزرگ ترین اعیاد میهنی به شمار آمده و به نام (عید عاشورا) معروف بود علامه قزوینی در سال 1388 هـ. ق به مغرب مسافرت نموده و دو هفته قبل از عاشورا مقاله آتشیینی نوشت و در مجله «الْعَلَم» به چاپ رساند که در آن مغربیان را از این که روز حزن و اندوه آل رسول خدا را روز شادی و سرور خود قرار داده اند بسیار سرزنش نموده و این عمل آنان را گردن کشی و اعلام جنگ ضد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانست و آنان را از خطراتی که چنین موضع گیری توهین آمیزی نسبت به آل بیت پاک و مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می توانست برای آنان در بر داشته باشد بیم داد.

اهل مغرب پس از اطلاع از این حقایق دچار ترس و وحشت شدند و همان سال انتشار مقاله سالِ پایانِ شادی و سرور در روز عاشورا گردید و روز دهم محرم مانند سایر روزهای سال بدون شادی و تبریک شد.

این دست آورد درخشان نشان از شایستگی سید قزوینی و موفقیت برنامه ریزی وی دارد.

این مؤسسه علیرغم بودجه اندک خود توانست ظرف بیست سال بیشتر از دو میلیون کتاب منتشر نماید.

علامه قزوینی در عرصه جهاد با قلم نیز از ابتدای جوانی فعالیت خود را آغاز نمود و به نوشتن مقالات و کتاب های مختلفی پرداخت. از مشهورترین مؤلفات او است: «شرح نهج البلاغه»،

سلسله کتاب هایی درباره زندگانی اهل بیت که تحت عنوان «... من المهد الى اللحد» یعنی «... از گهواره تا گور» منتشر می شد وی توانست زندگی شش تن از معصومان را در ضمن این دوره کامل، نماید او در سال های آخر عمر خود تألیف دایرة المعارف بزرگ و بی نظیری را در شصت، جلد در رابطه با زندگی حضرت امام صادق علیه السلام آغاز نمود که این طرح، بزرگ از گسترده ترین خدمات جاودان این علامه بزرگوار است.

از دیگر نقاط درخشان زندگی علامه قزوینی این است که وی در سال 1398 هـ. ق برای رساندن صدای اسلام و اهل بیت علیهم السلام به مسلمانان و شیعیان استرالیا سفری به این کشور نمود؛ مردمی که در اثر فقدان بیداری دینی و عوامل تشدید کننده ای چون غربت و دوری از جوامع اسلامی در زیر فشار فقر دینی و فرهنگی به سر می بردند.

وی مسجد بزرگی به نام (مسجد فاطمه زهرا علیها السلام) در شهر سیدنی تأسیس کرد و ده ها سخنرانی مستمر و هدفمند در آن جا ایراد نمود که بیش از یک ماه به طول انجامید. وی همچون سردار بزرگ فاتحی بود که کشور دور دستی را فتح کرده و تحول مهمی در دل و جان آن مردم ایجاد نموده بود؛ وی روح ایمان و پابندی به اصول دین حنیف و احساس سربلندی و افتخار به مذهب حق که مذهب اهل بیت علیهم السلام است را در دل آنان زنده کرد.

وی حدود چهل و شش سال در وطن، خود کربلا اقامت نمود و در سال 1394 هـ. ق از عراق به کویت مهاجرت نمود و شش سال در

این کشور ماند؛ او در طول این مدت دست به فعالیت وسیع و فشرده ای زد و نسل مؤمنی از جوانان را تربیت نمود. سپس در سال 1400 هـ.ق به ایران مهاجرت کرد و در شهر مقدس قم ساکن گردید و خدمات دینی خود را در عرصه منبر و قلم پی گرفت که او بهترین معلم و مربی مردم و بهترین مرثیه گر بر حضرت سید الشهداء علیه السلام بود.

ایشان دو سال و نیم قبل از فوت مبتلا به بیماری شد که به تدریج دو عصب از اعصاب مغز وی را که مربوط به حرکات ارادی زبان و تلفظ و تکلم همچنین خوردن و بلع غذا بود فلج کرد و سر انجام پس از تحمل رنج و مرارت در ماه های پایانی، عمر به فوت ایشان منجر گردید.

وی در روز پنجشنبه سیزدهم جمادی الثانی سال 1415 هـ.ق دار فانی را وداع گفته و به جوار رحمت حق تعالی شتافت، روحش شاد.

تشییع جنازه باشکوهی در شهر مقدس قم برای ایشان انجام شد که اقشار مختلف مردم در آن شرکت کردند.

وی از خود سه دختر و پنج پسر به جا گذاشت که دو تن از آنان در فن خطابه و تألیف متخصص گشته و سه تن دیگر به رشته فقه و اجتهاد پرداختند.

در پایان پیش از هر کس دیگر خدا را شکر گزارم که مرا توفیق داد تا این کتاب را مورد تحقیق قرار داده و منتشر نمایم، سپس از همه کسانی که در این کار نقشی داشته و مرا در انجام آن یاری داده اند تشکر می کنم و از آن میان از خطیب ماهر و مخلص جناب

شیخ علی اکبر قحطانی نام می برم که کتاب های مربوط به حضرت زینب کبری علیها السلام را از کتابخانه پروتق خود در اختیار ما قرار داد.

مصطفی قزوینی

1420 / 12 / 9 ه.ق. قم - ایران

ص: 18

به تو ای سرور و مولای ما

ای سرور شهیدان و فرزندزاده رسول خدا

ای اباعبدالله الحسین

این صفحات را که از خواهرت سخن به میان می آورد به تو اهدا می کنم؛ خواهری که در دریافت موهبت های الهی با تو از یک پستان شیر نوشیده همتای تو در عظمت همپای تو در جهاد و شریک تو در تحمل مصیبت ها بوده است؛ اوزینب کبری است.

که بر تو و بر او نیز بر جد و پدر و مادر و برادران امام حسن علیه السلام هزاران درود و سلام باد.

آیا با قبول این خدمت ناچیز بر من منت خواهی نهاد؟

محمد کاظم قزوینی

شهر قم - ایران سال 1409 هـ - ق

ص: 19

سپاس خدای را چنان که شایسته آن، است، سلام بر برترین بنده خدا و شریف ترین مخلوقاتش محمد و خاندان پاکش هم آنان که خدای متعال هر پلیدی را از آنان دور کرده و پاک و پاکیزه شان ساخته است.

اما، بعد در تاریخ بشر مردان و زنان بسیاری بوده اند که در رشته های مختلف دانش و فن از نبوغ ویژه ای برخوردار بوده و آوازه ه ایشان در جهان منتشر، گشته و اعجاب و تحسین و احترام و تجلیل همه جوامع بشری را برانگیخته اند؛ چرا که آنان دارای امتیازاتی نسبت به سایر افراد جامعه هستند.

طبیعی است که هر انسانی که دارای مزیتی نسبت به دیگران، باشد بر آنان که فاقد این مزایا هستند برتری خواهد یافت.

اولیای خدا به دلیل تعدد موارد نبوغی که دارند در رأس این نوابغ هستند.

خاندان شریف، نبوی مردان و زنانی را در خود دارد که بارزترین عناوین دفتر وجود بوده و در رأس همه بزرگانی قرار دارند که روزگار محال است مانند آن ها را بیاورد.

ما در صدد آن هستیم که در این کتاب از بانویی سخن به میان آوریم که سیزده قرن و نیم پیش می زیسته و زندگی وی از هر لحاظ نسبت به سایر زنان تاریخ ممتاز می باشد.

او حضرت زینب کبری علیها السلام دختر حضرت امام علی امیرالمؤمنین علیه السلام است.

وی نادره ای از نوادر، هستی آیت ابداع در خلق خدای متعال جامع آیات، عظمت و افتخار تاریخ است.

اگر همه عوامل بزرگی و موجبات شرافت را با همه انواع و اقسام مختلفی که دارند در تاریخ، بشریت گردآوری نماییم خواهیم دید که همه یا دست کم بیشتر آن ها در حضرت زینب کبری علیها السلام وجود دارد.

اگر زندگی این بانو را از لحاظ قانون وراثت مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که هاله هایی از شرافت و جلالت وی را در بر گرفته است.

شرافتی که به جز مادرش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هیچ زن دیگری به آن دست نیافته و نخواهد یافت و حتی امید دست یافتن به آن را در سر نخواهد پرورد.

او بزرگ ترین دختر حضرت امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. مولایی که دومین مرد بزرگ جهان هستی است، وی اللیل پس از شخصیت ممتاز رسول خدا صلی الله علیه و آله، شریف ترین کسی است که آسمان بر وی سایه افکنده و زمین وی را بر پشت خود حمل نموده است.

مادرش نیز خانم فاطمه زهرا علیها السلام است که سرور زنان دو جهان و برترین و شریف ترین زن در جهان است.

چه باید گفت درباره چنان مادری که چنین دختری به دنیا آورد؛ دختری با پختگی و کمال زودرس که از سینه برترین

مادران عالم شیر فضیلت نوشیده و در دامن دختر و حبیبه و عزیز رسول خدا صلی الله علیه و اله پرورش یافته است.

این دختر حاصل عمر پدر و مادری است که ویژگی های ممتاز و مکارم اخلاق در زندگانی هر کدام از آن ها پرتو افکن است و هر صفحه از صفحات زندگی، آنان افق های وسیعی در برابر انسان می گشاید تا مرغ فکر خویش را در عرصه آن به پرواز در آورد و ستارگان فضیلت در آسمان آن بدرخشد

آری.

اوزینب است.

و چه می دانی که زینب کیست؟

«اوزینب است؛ دختر پیامبر، امین اوزینب است؛ مادر محنت مصیبت»

«او دختر حیدر است؛ وصی پیامبر و دختر فاطمه و خواهر حسن و حسین است».⁽¹⁾

گذشته از شرافت نسب..

آیا برخورداری از دانش سرشار که فصاحت و بلاغت از نمونه های آن است از عوامل و موجبات شرافت و افتخار نیست؟

آیا صبر بر مشکلات و فجایع خونین و حوادث تکان دهنده فضیلت نیست؟

آیا شجاعت و روبه رو شدن با دشمن درنده خوی جبار گردن کش و سفاک دلیل بر قوت قلب، ثبات قدم ایمان راستین و

ص: 23

1- هی زینب بنتُ النبیِّ المؤتمن *** هی زینبُ أمِّ المصائب و المحن هی بنتُ حیدرة الوصی و فاطم *** و هی الشقیقة للحسین و للحسن توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب می نمایم که این دو بیت از سروده های مؤلف مرحوم کتاب است - محقق.

ایا برخورداری از صفاتی همچون، وفا، عاطفه، مهربانی، حیا و عفت در صدر سلسله فضایل نیست؟

حال اگر همه این ویژگی ها به همراه سایر مکارم اخلاقی، يك جا و به وفور در وجود بانویی جمع شد درباره او چه باید گفت؟

آیا نباید وی را بانویی نادره و افتخار زنان تاریخ دانست؟

پس از این مرور گذرا بر گوشه هایی از عظمت بی بی زینب کبری علیها السلام می گوئیم:

چگونه می توانیم به زوایای زندگی بانویی که بیشترین اوقات زندگی خود را در پس پرده عفاف سپری نموده و کسی جز خویشان و نزدیکانش از آن چه در زندگی خانوادگی او می گذشته آگاهی نداشته دست یافت و به آن احاطه پیدا نمود؟

و بزرگ ترین مصیبت این است که علاوه بر ستمی که مردم زمانه آن حضرت بر وی روا داشته اند تاریخ نیز به آن حضرت ستم کرده است؛ همان گونه که پدر برادران و خاندان پاک وی را مورد ظلم قرار داده است تاریخ، نگاران چنان که شایسته مقام این بانوی بزرگ است به بیان شرح حال و زندگی نامه وی نپرداخته اند.

اما به رغم همه این مسائل تصمیم گرفتم تا آن چه از زندگی این بانو به جا مانده است جمع آوری نموده و با بررسی آن ها زوایای دور از دسترس زندگی آن بزرگوار را روشن نمایم و از خدای توانای بلند مرتبه می خواهم تا مرا در راه تحقق این هدف توفیق عطا کند که توفیق به دست او . است

مؤلف

فصل اول : تاريخ ولادت حضرت زينب عليها السلام

اشاره

تاريخ ولادت حضرت زينب عليها السلام

ولادت حضرت زينب عليها السلام

نام ها و كنيه هاى حضرت زينب عليها السلام

ص: 25

در یکی از روزهای سال ششم هجری خانه پاک علی و فاطمه با شادی و سرور به پیشواز نور سیده ای می رفت؛ دختری که سومین فرزند خانواده و اولین دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بی بی فاطمه زهرا علیها السلام بود.

حضرت زینب علیها السلام در روز پنجم جمادی الاول (1) و در خانه ای چشم به این جهان گشود که سرپرستی آن را سه تن از پاک ترین بندگان خدا بر عهده داشتند؛ رسول خدا امیر مؤمنان و سرور زنان جهان فاطمه زهرا که درود خدا بر همه آن ها باد.

البته این دیدگاه مشهور شیعه درباره تاریخ ولادت آن حضرت است و درباره روز و سال ولادت ایشان نظرات تاریخی دیگری نیز وجود دارد. (2)

در همین جا سزاوار است که به یک جرم یا تحریف تاریخی اشاره کنیم که تاریخ نویسان اموی مرتکب آن شدند و به مذاق برخی از منحرفان خوشایند افتاد؛ آنان که این دروغ تاریخی را با انحرافات فکری و عقیدتی خود همگون می دیدند.

عایشه بنت الشاطی نویسنده مصری در کتاب خود «بطلة

ص: 27

1- شیخ جعفر نقدی قدس سره - 1370 هـ - ق، زینب الکبری: 17 باب (اسم ها و تاریخ ولادت ها).

2- برای دانستن جزئیات بیشتری از این، نظریات رک: کتاب زینب الکبری تألیف شیخ جعفر نقدی ص 17 و کتاب ریاحین الشریعة محلاتی 33/3.

کربلاء « یا «فهرمان کربلا» چنین می نویسد:

«این زهرا است؛ دختر پیامبر که چشم به راه نوزاد تازه ای است پس از این که با زادن حسن و حسین چشمان پیامبر را روشن کرد و خدا برای سومین پسرش که محسن بن علی بود زندگی را تقدیر نکرده بود...» (1)

در حالی که تردیدی نیست که محسن فرزند حضرت علی پنجمین فرزند آن حضرت است نه سومین فرزند و او همان فرزندی است که در ماجرای فشردن مادرش میان در و دیوار و به ضربات دردناک و مرگ آوری که به جسم مبارک مادرش وارد آمده بود پیش از تولد از دنیا رفت.

اما این نویسنده مصری دست به مغالطه و فریب می زند و با تلاش در جهت باطل نمایاندن حق و حق جلوه دادن باطل می گوید حضرت زینب پس از محسن بن علی به دنیا آمد که مقدر نبود زنده بماند.

بنگرید که بنت الشاطی در این جا چگونه می کوشد جنایاتی را که برخی از مردمان پس از رسول خدا مرتکب شدند بپوشاند؛ مسائلی چون هجوم به خانه حضرت زهرا برای بیرون آوردن امیر مؤمنان و وادار کردن ایشان به بیعت با خلیفه آنان دفاع حضرت زهرا علیها السلام از همسرش و جلوگیری از ورود بیگانگان به ، خانه فشردن ایشان بین در و دیوار و ضرب و جرح آن بانو که به سقط شدن جنینی که در شکم داشت منجر گردید؛ جنینی که پیش از تولد و در زمان حیات رسول خدا توسط آن حضرت محسن

ص: 28

نامیده شده بود.

ما پاره ای از جوانب این جریان غمبار را در کتاب خود «فاطمة الزهرا من المهد الى اللحد» آورده ایم.

ص: 29

وقتی حضرت زینب علیها السلام به دنیا آمد و این خبر را به گوش رسول گرامی اسلام رساندند به منزل فاطمه آمد و فرمود: «دخترم، نوزادت را نزد من بیاور».

وقتی او را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آوردند، رسول خدا او را به سینه مبارک خود چسباند و صورت بر صورت نوزاد نهاد و با صدای بلند به شدت، گریست چنان که اشک از گونه های مبارکش سرازیر شد.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرضه داشت: «مَمَّ بُكَانَتْ؟ لَا أَبْکِی اللّٰهَ عَیْنِکَ یَا أَبْتَاهُ؛ پدر جان خدا هیچ گاه چشمانتان را گریان نکند این گریه برای چیست؟»

فرمود: «یا بنتاه یا فاطمة، اِنَّ هَذِهِ الْبِنْتُ سَتُبْتَکَلِیْ بِبِلَاِیَا، وَ تَرَدُّ عَلَیْهَا مَصَائِبُ شَتَّى وَ رَزَاِیَا اُدْهَی؛ دخترم فاطمه جان این دختر به بلاهایی گرفتار آمده و با انواع مصیبت ها و دشواری های جانکاه مواجه خواهد شد.

یا بضعتی وَ قُرَّةَ عَیْنِیْ اِنَّ مِنْ بَکِیْ عَلَیْهَا، وَ عَلَیْ مَصَائِبِ هَا یَکُوْنُ لَہٗ ثَوَابُهُ کَثُوْبٌ، مِنْ بَکِیْ عَلَیْ اُخُوْیْهَا؛ ای پاره تن و ای نو، چشمم هر کس بر این دختر و مصیبت های او بگرید پاداش او همانند پاداش کسی خواهد بود که بر دو برادر او گریه کند.

1- ناسخ التواریخ جلد مخصوص به زندگی حضرت زینب علیها السلام که عنوان مستقل آن «الطراز المذهب فی احوال سیدتنا زینب» است. در همان مصدر آمده است که چون حضرت زینب علیها السلام به دنیا آمد تا چند روز که نامی برای وی تعیین نشده بود. حضرت زهرا علیها السلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علت تأخیر در نام گذاری را جویا شدند. امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: که منتظر هستند تا رسول خدا نامی برای نوزاد برگزینند. حضرت فاطمه علیها السلام نوزاد را برداشته و به نزد رسول خدا رفته و ماجرا را باز گفت: در این هنگام جبرئیل امین فرود آمد و گفت ای رسول خدا پروردگارت سلام می رساند و فرماید: نام او را زینب قرار ده پس از آن جبرئیل گریست رسول خدا سبب گریه وی را جریا شدند. جبرئیل در پاسخ عرضه داشت زندگانی این دختر از ابتدا تا هنگام مرگ با انواع بلاها و سختی ها همراه خواهد بود.

نام آن حضرت «زینب» است.

چنان که می دانیم همه اسم ها از مصدر یا ریشه ای مشتق می شوند و مصادر طبعاً باید دارای معنا و مفهوم باشند. بنا بر این معنی لفظ «زینب» چیست؟

در پاسخ این سؤال دو نظریه وجود دارد:

یکی این که «زینب» کلمه ای ترکیبی و مرکب از دو کلمه «زین» و «أَب» به معنی «آراستگی» و «پدر» است. (1)

دوم این که «زینب» کلمه ای بسیط بوده و مرکب نیست و نام درخت یا گلی است. (2)

به هر حال در این که این اسم زیبا و پر معنی است تردیدی وجود ندارد.

کنیه آن حضرت نیز «أُمّ کلثوم» و «أُمّ الحسن» است. (3)

در باره این نام و کنیه آشفتگی شدیدی در کتاب های تراجم یا شرح حال دیده می شود؛ مشهور این است که زینب و ام کلثوم نام

ص: 32

1- فیروزآبادی القاموس المحيط به صورت احتمال

2- در لسان العرب آمده: «زینب درختی زیبا و خوش بو است و از همین رو این نام را بر دختران می نهند» همچنین در کتاب لاروس آمده است: «زینب گیاهی علفی پیازدار و دیر پا از خانواده نرگس است که شکوفه های آن، زیبا سفید رنگ و عطر افشان است»، در قاموس نیز آمده: «و ممکن است که این نام از زینب که گیاهی زیبا و خوشبو است مشتق شده باشد که مفرد آن زینبة است. نیز ممکن است اصل آن زین أب باشد و الف آن به دلیل کثرت استعمال حذف شده باشد»

3- سید جعفر بحر العلوم - 1377 هـ.ق. تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم.

دو تن از دختران حضرت امیرالمؤمنین از خانم فاطمه زهرا علیها السلام می باشند. (1)

در بعضی از تعبیرات خطبا و مؤلفین این نظریه تاریخی را می یابیم که از حضرت زینب علیها السلام تعبیر به «عقیله» شده است که البته نام آن حضرت نیست بلکه صفت ایشان است. (2) در کتاب های لغت چندین معنی برای کلمه عقیله ذکر شده که از آن جمله است بانوی محترم و بزرگوار ارزشمند و زن پرده نشین. (3)

ص: 33

1- در بعضی از کتاب های تاریخ و حدیث از حضرت زینب علیها السلام را به نام ام کلثوم تعبیر شده علی است در این رابطه چند احتمال وجود دارد: احتمال اول: این که ام کلثوم کنیه حضرت زینب علیها السلام بوده است. احتمال دوم: این که این کلمه نام دوم حضرت زینب علیها السلام بوده است. احتمال سوم: این که این کار در اثر اشتباه بعضی از تاریخ نگاران صورت گرفته باشد که نام خواهر حضرت زینب علیها السلام را برای ایشان به کار برده باشند. احتمال چهارم: این که شاید این امر دلیل دیگری داشته باشد که در اثر ظلم تاریخ در کم توجهی به ثبت شرح حال مردان و زنان خاندان اهل بیت علیهم السلام بر ما پوشیده مانده است. برای هر کدام از این چهار احتمال نیز شواهد و قرائن تاریخی وجود دارد که ذکر همه آن ها سخن را به درازا کشیده و از حد یک پاورقی خارج می نماید لکن آن چه پس از بررسی دقیق این مسئله به ذهن می رسد این است که قوی ترین احتمال همان احتمال اول باشد خصوصاً که شخصیت دختر دوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تاریخ در زیر ابرهای ابهام و پیچیدگی پوشیده شده است تا بدان حد که بعضی از معاصرین به خود جرأت داده و وجود چنین دختری را برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از خانم فاطمه زهرا علیها السلام که نامش هم ام کلثوم باشد. انکار نموده است. در هر حال مؤلف کتاب به قطع و یقین معتقد بود که مراد از ام کلثوم در بسیاری از کتاب های تاریخ و حدیث همان حضرت زینب کبری علیها السلام است؛ این مطلب با شنیدن نوارهای سخنرانی که از ایشان به جا مانده همچنین با مطالعه فصل زندگی آن حضرت در زمان حیات پدر بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از همین کتاب به خوبی فهمیده می شود؛ در بسیاری از فقرات تاریخی مربوط به فاجعه به شهادت رسیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این جمله بر می خوریم که: (تقول ام کلثوم): یعنی ام کلثوم، گوید و مؤلف چنین برداشت کرده که در اکثر این موارد. مراد از این جمله حضرت زینب ان بوده و آن سخن را به ایشان نسبت داده است. شاید تتبع بیشتر در کتاب های حدیث و تاریخ انسان را به نتایج دقیق تری برساند که بیش از پیش پرده ابهام و پیچیدگی را از این نام و کنیه بردارد - محقق.

2- ابوالفرج اصفهانی - 356 هـ - ق در کتاب خود (مقاتل الطالبیین) ص 60 چاپ 1385 نجف اشرف. در بیان شرح حال عون بن عبد الله بن جعفر چنین آورده است: «مادر وی زینب عقیله است و، عقیله همان است که ابن عباس خطبه فدکیه فاطمه زهرا را از او نقل کرده و گفته است: حَدَّثَنَا عَقِيلَتُنَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ؛ عَقِيلَةٌ مَا زَيْنَبُ دَخْتَرِ عَلِيٍّ بِرَ مَا چنین حدیث کرد...»

3- ابن منظور، لسان العرب. وی همچنین گفته است: «عقیله هر قوم سرور آنان و عقیله هر چیز گران بهاترین مصداق آن است». ابن درید نیز در جمهرة اللغة می نویسد: «فَلَانَةٌ عَقِيلَةُ الْقَوْمِ، یعنی آن زن ارزشمندترین زن آن قوم است». ابن زکریا در مجمل اللغة و جوهری در صحاح اللغة نیز آورده اند: «عقیله عبارت از بانوی ارزشمند هر قوم است». در معجم الوسیط آمده: «عقیله بانوی پرده نشین است». و در الموسوعة العربية فی الألفاظ الضدّیّة، تألیف سّماوی یمانی مطلبی با این مضمون آمده است: «عقیله بانوان سرور و بزرگ آنان است». خلیل بن احمد نیز در کتاب خود العین چنین آورده است: «عقیله به معنی زن پرده نشین و جمع آن عقائل است». می گویم: این سخن دانشمندان علم لغت، بود اما آن چه به ذهن من می رسد این است که عقیله صیغه مبالغه و مشتق از ریشه عقل است و معنی بسیاری عقل و کمال را می دهد و همه جهانیان شاهد هستند که خانم زینب کبری علیها السلام جدا در مرتبه بسیار بالایی از عقل و حکمت و پختگی

قرار داشته و با قدرت عقل و تدبیر خود بود که توانست کاروان خاندان رسول خدا را در طول مسیر کربلا تا کوفه و از آن جا تا شام و بالاخره از شام تا مدینه منوره رهبری و اداره نماید و پس از بازگشت به مدینه نیز به همراه حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقش بزرگی را در برپا کردن مجالس عزاداری و حفظ حرارت و گرمای حاصل از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در دل های مردم و پرده برداشتن از پرونده سیاه یزید بن معاویه بنی امیه و همه پیروان آن ها ایفا کند - محقق.

فصل دوم : حضرت زینب علیها السلام در زمان جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله

اشاره

حضرت زینب علیها السلام در زمان جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله

حضرت زینب علیها السلام این در زمان مادرش فاطمه زهرا علیها السلام

حضرت زینب علیها السلام این در زمان پدرش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

حضرت زینب علیها السلام با برادرش امام مجتبی علیه السلام

علاقة محبت میان حضرت زینب علیها السلام و برادرش حضرت امام حسین علیه السلام

ص: 35

حضرت زینب علیها السلام در زمان جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله

هوش سرشار و پختگی زودرس دو عاملی هستند که می توانند یک کودک را به بالاترین درجات برسانند، خصوصاً که زندگی آن کودک را پاکی و قداست فرا گرفته و همه عوامل و اسباب سوق دهنده به سوی اخلاق و فضایل برایش فراهم باشد.

با توجه به این مقدمه مورد قبول چه باید گفت درباره کودکی که روحی پاک تر از آسمان و دلی صاف تر از آینه داشته به برخورداری از بهره هوشی و بیداری و ادراک بالا ممتاز بوده چشم خود را به دیدار چهره افراد خانواده ای بگشاید که شریف ترین مخلوقات خدا و پاک ترین کائنات می باشند نیز در تحت نظارت و سرپرستی پدری که در جهان هستی مثل و مانندی، نداشته و دامن مادری که به لحاظ فضیلت و بزرگی سرآمد همه دختران حوّا است پرورش یافته و بزرگ شود؟!!!

هنگامی که از دیدگاه علوم تربیتی زندگی این بانو را مورد مطالعه قرار می دهیم قلم خشکیده و از نگارش باز خواهد ماند؛ چون سخن گفتن از زندگی تربیتی آن بزرگوار سخن از گنج پنهانی است که کمیت و کیفیت آن بر ما آشکار نیست.

لکن آن چه مسلم است این است که تربیت آن حضرت تربیتی نمونه و بی نظیر بوده . است

آیا هیچ محقق و نویسنده و سخنرانی می تواند جو خانوادگی خانه حضرت علی و خانم فاطمه زهرا علیهما السلام را درک کند؟

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم روایت است که آیه شریفه: (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدَّةِ وَالْآصَالِ ...)؛ «در خانه هایی که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آن ها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود. در آن خانه ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند...» (1) را قرائت فرمود مردی برخاست و عرضه داشت ای رسول خدا، این ها کدام خانه ها هستند.

فرمود: «خانه های پیامبران»

در این هنگام ابوبکر برخاست و به خانه علی و فاطمه اشاره کرد و گفت ای رسول خدا آیا این خانه هم از آن خانه ها است؟

فرمود: «نعم، من أفضلها ؛ آری از برترین مصادیق آن ها است». (2)

نباید فراموش کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، همان کسی که برای نسل های آینده نیز برنامه های تربیتی ارائه نموده و راه تربیت صحیح را برای قرون و اعصار روشن کرده است حتماً در تربیت خانواده خود نیز اهتمام ویژه و عنایت کاملی داشته باشد تا راه رسیدن آنان به اوج و قلّه اخلاق و فضایل را هموار سازد.

خصوصاً که استعداد و شرایط قبول این تعالیم تربیتی را در آنان می دیده . است

پر واضح است که حضرت زینب علیها السلام با استعداد ذاتی خود همه

ص: 38

1- سوره نور: 36

2- سید هاشم، بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن در ذیل این آیه کریمه

این اصول تربیتی را دریافت نموده و آن ها را در خود متبلور ساخته و آن ها را با روح و جان خود در آمیخته است. (1)

و بیشتر تأثیر پذیری روحی انسان نیز محصول تربیت است، چه این که اعمال و فعالیت های، وی بلکه همه حرکات سکنتات،

ص: 39

1- از خاطرات کودکی حضرت زینب علیها السلام در تاریخ می خوانیم روزی حضرت زینب علیها السلام از پدر خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: پدر جان ایا ما را دوست می داری؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «چگونه شما را که میوه دل من هستید، دوست نداشته باشم!» حضرت زینب علیها السلام عرض کرد: پدر جان محبت و دوستی مختص خدای متعال و مهربانی از آن ما است. این نقدی زینب الکبری، به نقل از مصابیح القلوب. تألیف شیخ حسن سبزواری که از معاصران شهید اول (رضوان الله علیهم) بوده است. این گفتگوی زیبا حاوی نکات و معانی چندی است از جمله: 1- وجود جو صفا و صمیمیت در خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و روابط صمیمانه میان پدر مهربان و دختر باهوش. 2- محبت به اعتبار، نوع منشأ و خاستگاه به چند قسمت تقسیم می شود و هر قسمت از آن دارای نام مخصوص به خود است اما کلمه محبت بر همه آن ها اطلاق می گردد. از آن جمله است محبت انسان به خدایی که وی را آفریده و انواع نعمت ها را به او ارزانی داشته است. یا محبت پدر به فرزندانش که برخاسته از عاطفه و مهربانی است که در این روایت حضرت زینب علیها السلام از این نوع محبت تعبیر به شفقت و مهربانی کرده است. در کتاب های لغت می خوانیم: شفقت عبارت است از عطف و دلسوزی و مهربانی، لذا یکی از انواع محبت محسوب می گردد که منبعث از قلب والدین برای فرزندان است. آری زینب کبری علیها السلام حتی در سن خردسالی نیز- از لحاظ عقل - بانویی کامل بوده است. *** و نیز در باره هوش سرشار زودرس حضرت زینب علیها السلام نقل شده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وی را در دامن خود نشاند و شروع به نوازش او کرد و فرمود: «بنیة، قولي واحد؛ دخترکم بگو یک». گفت: یک. آن حضرت فرمودند: «قولي اثنين؛ بگو دو». زینب کبری سکوت کرد، امیرالمؤمنین فرمود: «تکلمی یا قرة عینی؛ نور چشمم سخن بگو» زینب کبری عرض کرد: پدر جان نمی توانم با زبانی که نام واحد را جاری نموده کلمه دو را جاری نمایم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وی را به سینه چسباند و میان دو چشمانش را بوسید. این روایت در کتاب زینب الکبری تألیف نقدی ص 34 آمده است. این تکه تاریخی به روشنی تمام قدرت تفکر و پختگی زودرس را در ذهن و فکر حضرت زینب علیها السلام حتی در دوران طفولیت نشان می دهد و این سخن او دلالت بر افکار و مفاهیم و معانی بلندی است که در ذهن مبارکش موج می زده است؛ اری زبانی که لفظ مقدس واحد را جاری کرده نمی تواند سخن از دو و دوئیت براند؛ چون کلمه واحد در ذهن حضرت زینب علیها السلام دارای پس زمینه ای است که با بیان آن ذهن وی متوجه آن پس زمینه که همان ذات مقدس خدای منعال است می شده که در الوهیت و ربوبیت و اداره جهان هستی هیچ دومی ندارد - محقق.

اقدامات اخلاق و صفات وی نیز از نوع تربیت تأثیر گذار در روح وی سرچشمه می گیرد.

بنا بر این صحیح است که بگوییم حضرت زینب علیها السلام عالی ترین درس های تربیتی را در خانه پاک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آموخته است؛ اموری چون دانش، فصاحت، بلاغت، خبر دادن از، آینده هستی شناسی قدرت و عزت نفس، شجاعت، بسیاری عقل، حکمت صحیح در تدبیر امور و اتخاذ بهترین مواضع در برابر رویدادها.

مضافاً به ایمان کامل به خدای متعال تقوای الهی، ورع، عفت، حیا و سایر صفات و فضایل این بانوی بزرگوار.

رسول خدا همواره فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را مورد لطف قرار داده و آنان را غرق در عواطف خود نموده، مهر خود را شامل آنان می ساخت؛ به گونه ای که هرگز دیده نشده پدر بزرگی با نوه های خود تا بدین حد مهربانی و ملاطفت نماید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی فرزندان حضرت زهرا علیها السلام را در خانه خود می دید یا به خانه آنان می رفت گونه ها و لب های آنان را با بوسه های خود عطر آگین نموده و صورت آنان را به صورت مبارک خود می چسباند.

تنها خدای متعال می داند که حضرت زینب علیها السلام چندین بار مشمول این عواطف خاص قرار گرفته و رسول اکرم صلی الله علیه و آله چندین مرتبه صورت به صورت وی، نهاده او را در دامن خود نشانده و این کودک چندین بار از دوش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بالا رفته است؟

متأسفانه جزئیات و نشانه های تاریخی وجود ندارد که در به

دست آوردن اطلاعاتی از این دست یاریمان کند و از پنج سال آغازین زندگی حضرت زینب علیها السلام که در آن سال ها زیر سایه جد بزرگوار خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می زیسته است خبری در اختیار ما گذارد. (1)

ابن حمزه طوسی با سند خود از حضرت زینب علیها السلام نقل کرده است که فرمود:

پدرم نماز صبح را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جای آورد بعد از نماز آن حضرت به پدرم فرمود: «هَلْ عِنْدَكُمْ طَعَامٌ؟» آیا در نزد شما غذایی پیدا می شود؟»

پدرم پاسخ داد: (لَمْ أَكُلْ مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ طَعَاماً)؛ «سه روز است که غذایی نخورده ام»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (امْضِ بِنَا إِلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ)؛ «بیا به نزد دخترم فاطمه برویم».

آن ها به نزد حضرت فاطمه رفتند در حالی که از گرسنگی به خود می پیچید و دو پسرش نیز در کنارش بودند پیامبر به او فرمود: (یا فاطمة، فذاك أبوك، هل عندك شيءٌ من الطعام؟)؛ «ای فاطمه پدرت

ص: 41

1- در بعضی از کتاب های تاریخ می خوانیم که حضرت زینب علیها السلام در همان عهد خردسالی مد خواب ترسناکی دیده و آن خواب را با جد بزرگوار خود رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشته و عرضه داشته است: «یا جدّاه دیشب در خواب دیدم طوفان شدیدی وزیدن گرفته و دنیا و مافی ها را سیاه آسمان را تاریک ساخته است این باد مرا به هر سو می کشاند ناگاه درخت بزرگی را دیدم و از شدت طوفان آن درخت را گرفتم اما باد آن درخت را از جا کند و بر روی زمین انداخت! پس از آن من یکی از شاخه های بزرگ آن درخت را گرفتم اما شدت باد آن شاخه را نیز شکست به شاخه ای دیگر در آویختم اما بادها آن را هم شکستند! من شاخه سوم و چهارم را نیز گرفتم و از خواب بیدار شدم! رسول خدا صلی الله علیه و آله چون این رؤیا را شنیدند گریسته و فرمودند: (أما الشجرة فهو جدك و أما الغصنان الكبيران فهما امك و ابوك و أما الغصنان الآخران فأخوك الحسان، تسودّ لدنيا لفقدهم، و تلبسین لباس المصيبة والحداد في رزيتهم)؛ «اما آن درخت جدّ تو بود، دو شاخه بزرگ مادر و، پدرت و دو شاخه آخری برادرانت حسن و حسین هستند که با فقدان آن ها جهان تیره و تار شده و تو در عزا و مصیبت آنان لباس سیاه عزا خواهی پوشید». شیخ جعفر نقدی زینب الکبری: 18، با اندک تصرف در کلمات - محقق.

فدايت، باد آيا غذايى در نزد تو يافت مى شود؟»

فاطمه زهرا عليها السلام از اين كه به پدر خود پاسخ منفى بدهد شرم كرد به همين جهت بود كه رو به قبله كرد و دو ركعت نماز خواند.

ناگهان حس كرد چيزى در نزديكى او قرار گرفته است و چون نگاه كرد ديد يك سيني پر از آب گوشت و نان در كنارش قرار دارد آن را برداشت و در برابر پدرش نهاد رسول خدا صلى الله عليه و آله از حضرت على و حسن و حسين دعوت كرد كه بيايند و از آن غذا بخورند.

حضرت على نگاهی تعجب آميز به فاطمه انداخت و گفت: (يا بنت رسول الله صلى الله عليه و آله، أَتَيْ لَكَ هَذَا؟)؛ «اى دختر رسول خدا صلى الله عليه و آله اين غذا از كجا است؟»

و حضرت زهرا پاسخ داد: (هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛ «از نزد خدا است كه خدا هر كس را كه بخواهد بدون حساب روزى مى دهد».

در اين هنگام پيامبر خنديد و فرمود: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي أَهْلِ بَيْتِي نُظِيرَ زَكَرِيَّا وَ مَرْيَمَ، إِذْ قَالَ لَهَا: أَتَيْ لَكَ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ...)؛ «سپاس خدايى را كه در خاندان من كسانى را قرار داد كه مانند زكريا و مريم هستند؛ آن جا كه زكريا به مريم گفت اين غذا از كجا است؟ و مريم پاسخ داد: از نزد خدا است كه خدا هر كس را كه بخواهد بدون حساب روزى مى دهد».

[\(1\)](#)

ص: 42

دختران معمولاً با مادر خود بیشتر از پدران انس می گیرند؛ آنان بیش از هر کس دیگری با مادر خود همراه شده و روابط میان مادران و دختران از امور فطری است که نیازمند دلیل نیست و یکی از قوی ترین علل این رابطه همان زن بودن است.

وقتی از دیدگاه روان شناسی به این مسئله بنگریم می بینیم: مادر اقیانوسی از مهر و عاطفه است و دختر نیز بنا به طبیعت خود تشنه مهر و عاطفه است در این صورت دختر گمشده خود را در مادر می یابد و تعجبی نیست اگر به سوی مادر گرایش پیدا نموده و روح و قلب و جسم او با مادر هماهنگ گردد.

حضرت زینب کبری همواره غرق در عواطف مهربانی های مادرانه مادر خود بوده در دل مادر خود جای وسیعی باز کرده بود؛ مادری که دلش بیش از همه مادران، جهان آکنده از مهر و دلسوزی و عطوفت نسبت به فرزندان خود بود.

حضرت زینب علیها السلام نیز جنبه های بسیاری از عظمت مادر گرامی خود را درک کرده بود؛ مادری که سرور زنان جهان حبیبۀ رسول خدا، نور چشم میوه دل و روح میان دو پهلوی او بوده است.

فاطمه دختر امام حسین گوید: از عمّه ام زینب شنیدم که فرمود مادرم فاطمه را دیدم که در شب جمعه در محراب خود ایستاده

همواره در حال رکوع و سجود بود تا شفق صبح بالا آمد و من تنها می شنیدم که او مؤمنین و مؤمنات را دعا کرده نام یکایک آن ها را بر زبان می آورد و برای آن ها زیاد دعا کرد اما برای خود چیزی نخواست.

برادرم حسین علیه السلام روزی به او عرض: کرد مادر جان چرا آن گونه که برای غیر دعا می کنی برای خود دعا نمی کنی؟

فرمود: (بُنَيَّ! الجار ثُمَّ الدَّار)؛ «پسرم، اول همسایه بعد خانه».

حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام نیز از عمه خود حضرت زینب کبری علیها السلام از حضرت زهرا علیها السلام روایت کرده است که فرمود: (دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَ وَلَادَةِ ابْنِي الْحُسَيْنِ فَنَاولَتْهُ إِيَّاهُ.... ثُمَّ قَالَ: خُذِيهِ يَا فَاطِمَةُ فَإِنَّهُ إِمَامٌ إِيَّامٌ.. أَبُو الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ مِنْ صَلَاحِهِ الْأَيْمَةِ الْأَبْرَارِ، وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ)؛ «وقتی که فرزندم حسین تازه به دنیا آمده بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به خانه من آمدند من نوزاد را به دست آن حضرت دادم. پس از لختی او را به من بازگرداند و فرمود ای فاطمه این نوزاد را بگیر که او امام و پسر امام و پدر نه امام است از نسل او امامان نیکو کردار به وجود خواهد آمد که نهمین آن ها قائم ایشان است».⁽¹⁾

و نیز حضرت زینب علیها السلام از مادر خود حضرت فاطمه دختر رسول خدا علیهما السلام روایت نموده است که به حضرت علی علیه السلام فرمود: (أَمَّا إِنَّكَ يَا عَلِيُّ وَشِيعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ)؛ «بدان ای علی که تو و شیعیانت در بهشت هستید».⁽²⁾

زینب کبری چشمان خود را بر روی پاک ترین زن در روی زمین

ص: 44

1- کفایة الاثر: 193 - 194.

2- سید جزائری الخصائص الزینبیة: 92 به نقل از طبری، دلائل الامامة.

حضرت زینب علیها السلام در کنار مادر گشود و شب و روز خود را با او به سر آورد؛ آن چه وی از مادر خود می دید عبارت بود از انواع عبادت پارسایی مواسات، ایثار انفاق در راه خدا و اطعام مسکین و یتیم و اسیر بود.

وی در نحوه همسررداری مادر خود نیز تنها شاهد احترام متقابل میان وی و همسرش حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، اطاعت وی از شوهر و صبر بر سختی زندگی و تلاش در راه تحصیل رضایت پروردگار بود.

چه این که روزهای سخت پس از رسول خدا و حوادث دردناکی را که بر مادرش زهرای بتول پس از وفات پدرش رسول خدا گذشت را با تمام وجود خود لمس کرد؛ فجایعی چون آزار و کتک زدن و دیگر جنایاتی که قبلاً نیز به آن ها اشاره کردیم.

ساعات تلخی نیز بر این دختر گذشت که مادر مهربان خود را با پهلوی شکسته سینه خونین و چشمان سرخ در بستر بیماری و رگ می دید

وی در همان سن و سال ساعاتی را با مادر خود سپری نمود که برای ایراد خطبه آتشین خود به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه رفته بود که به خواست خدا در فصلی که به سخنان نقل شده از حضرت زینب علیها السلام اختصاص دارد این خطبه را نیز خواهید خواند.

هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران خلافت خود از شهر بصره به کوفه رسیده و در آن شهر استقرار یافت خانواده های اهل بیت از مدینه به کوفه مهاجرت نموده و به آن حضرت ملحق گردیدند.

از جمله بانوانی که از مدینه به کوفه هجرت کرد حضرت زینب کبری علیها السلام بود پیش از وی همسرش عبدالله بن جعفر که از بصره به همراه سپاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود نیز به این شهر رفته بود.

از لا به لای متون تاریخی و احادیث چنین استفاده می شود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از گذشت مدتی از رسیدن به کوفه در دارالاماره سکونت گزید دارالاماره مکانی بود که برای سکونت حاکم شهر بنا می گردید و با وجود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه امیر و حاکم دیگری در آن شهر وجود نداشت پس به چه دلیل آن حضرت از ابتدا در دارالاماره سکونت نکرد؟

شاید به این علت بوده که در ابتدا نیازی به سکونت در دارالاماره نبوده یا دارالاماره برای سکونت آن حضرت آماده نبود و یا شاید علت دیگری داشته که ما نمی دانیم.

به ذهن می رسد که دارالاماره ساختمانی بزرگ با اطاق ها و

حجره های بزرگ و متعدد بود و هر کدام از پسران و دختران متأهل آن حضرت با خانواده خود در یکی از اطاق ها یا حجره های آن زندگی می کردند بی بی حضرت زینب علیها السلام نیز با همسر خود در یکی از این اطاق ها زندگی می کرد. (1)

حضرت زینب کبری علیها السلام چند سال در کوفه ماند و همه رویدادها و ناآرامی های داخلی را از نزدیک مشاهده نمود؛ از جنگ صفین گرفته تا جنگ نهروان و حمله های ایزدایی که مزدوران معاویه گاه و بیگاه بر منطقه تحت حکومت امام علیه السلام وارد می آوردند.

این سال های تلخ آکنده از درد و غم گذشت و با وقوع فاجعه تلخی که آسمان ها و زمین از آن به لرزه درآمد پایان یافت؛ این حادثه تلخ، شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

روابط محبت آمیز میان حضرت امیر و فرزنداناش به نیکوترین شکل ممکن و در جوّی آکنده از صفا، وفا، عاطفه و محبت برقرار بوده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در عین حالی که حاکم بر نصف کره زمین بوده اند زندگی ساده و بی آلایشی داشته و با این که با اهل و

ص: 47

1- آن حضرت برای زنان کوفه جلسات تفسیر قرآن برقرار نموده بود. در تاریخ آمده است: گروهی از مردان کوفه به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و عرضه داشتند: به زنان ما اجازه بده تا به نزد دخترت آمده و علوم دین و تفسیر قرآن را از وی بیاموزند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفتند و حضرت زینب علیها السلام شروع به تدریس زن ها نمودند. خدا می داند که در طول این چهار سال یا بیشتر چه تعداد از زنان مسلمان در درس حضرت زینب علیها السلام حاضر می شده اند. روزی حضرت امیر علیه السلام وارد خانه شدند و شنیدند که زینب کبری علیها السلام به زنان در باره حروف مقطعه قرآن و خصوصاً درباره حروف ابتدایی سوره مریم (کهیعض)، سخن می گفت پس از پایان درس آن حضرت به دختر خود فرمود: (یا نور عینی اتعلمین أنّ هذه الحروف هي رمز لما سيجري عليك و على و علی آخیک الحسین فی ارض کربلا...) «نور چشمم آیا می دانی که این حروف (ک، هی، ع، ص) رمز و نشانه ای از وقایعی است که در سرزمین کربلا بر تو و برادرت حسین واقع خواهد گردید؟» سپس آن حضرت گوشه هایی از جزئیات این فاجعه را برای زینب کبری علیها السلام پیش گویی فرمود. سید جزایری - 1384 هـ.ق. الخصائص الزینبیه 68 و محلاتی، ریاحین الشریعة:

عیال خود زندگی می کردند ولی در آخرین ماه رمضان آن سال که آخرین ماه زندگی وی نیز بود شبی را در خانه امام حسن، شبی را در خانه امام حسین و شبی را در نزد دخترش زینب که با شوهر خود عبدالله بن جعفر زندگی می کرد افطار می نمود (1) این امر موجب استحکام و تقویت رشته های محبت و پیوند آن حضرت با پسران و دخترانش بود.

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان نیز نوبت دعوت افطار به حضرت زینب کبری علیها السلام رسید و امام برای افطار به خانه او رفتند وی برای افطار طبقی پیش آورد که در آن دو گرده نان جو اندکی نمک و کاسه ای شیر بود.

آری این افطار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ فرمانروایی که بر نیمی از کره زمین حکومت می کرد و نهرهای طلا و نقره بیت المال در زیر دستش در جریان بود.

اما امام در آن شب تنها به نان و نمک اکتفا نمود، سپس حمد و ثنای الهی را به جا آورد و به نماز، ایستاده مدام در حال قیام و رکوع و سجود و گریه و زاری به درگاه خدای متعال بود.

نمی دانم به چه دلیل بود که آن حضرت تصمیم گرفت که آن شب را در خانه حضرت زینب علیها السلام بماند؟

شاید می خواست دخترش شاهد آخرین شب از زندگی پدر بوده و مشاهدات خود در آن شب را برای دیگران نقل نموده و آن چه را که در آن شب از پدر می شنود بازگو نماید؛ زیرا این شب با شب های دیگر فرق داشت زینب کبری ماجرای آن شب را چنین

ص: 48

1- شیخ مفید، ارشاد 169 ، همچنین مرحوم علامه مجلسی، بحار الانوار: 41 / 300 باب اخباره بالغائبات و علمه باللغات به نقل از کتاب الخرائج

پدرم فرزندان خود را جمع کرد و به آن ها فرمود: (إِنِّي رَأَيْتُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رُؤْيَا هَالِكْتَنِي وَأُرِيدُ أَنْ أَقْصَّهَا عَلَيْكُمْ) «من امشب خوابی دیده ام که نگرانم کرده است می خواهم آن خواب را برای شما بازگو نمایم».

فرزندان عرض کردند: آن خواب چه بوده است؟

آن حضرت فرمود: (إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي وَهُوَ يَقُولُ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّكَ قَادِمٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ يَجِيءُ إِلَيْكَ أَشَدُّ قَاهَا فَيَخْضِبُ شَيْبَتَكَ مِنْ دَمِ رَأْسِكَ وَأَنَا وَاللَّهُ مُشْتَاقٌ إِلَيْكَ وَإِنَّكَ عِنْدَنَا فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهَلُمَّ إِلَيْنَا فَمَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَكَ وَأَبْقَى)؛ «من در این ساعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من می فرمود: ای ابا الحسن تو به زودی به نزد ما خواهی آمد، شقی ترین مردم به نزد تو خواهد آمد و محاسنت را از خون سرت خضاب خواهد نمود و به خدا سوگند که من مشتاق دیدار تو هستم؛ و تو در دهه آخر ماه رمضان در نزد ما خواهی بود پس به نزد ما بشتاب که آن چه در نزد خدا برای تو فراهم شده است برای تو بهتر و ماندنی تر است».

فرزندان چون این سخنان را از آن حضرت شنیدند صدا به گریه و ناله بلند کردند آن حضرت آنان را قسم داد که ساکت شوند و آن ها سکوت کردند. (1)

حضرت زینب علیها السلام می گوید:

پدرم در آن شب دائماً در حال قیام و قعود و رکوع و سجود بود؛ او هر از گاهی از اطاق بیرون می رفت و سر بر آسمان بر می داشت به ستارگان نگاه می کرد و می فرمود: (وَاللَّهِ مَا كُذِّبْتُ وَمَا كُذِّبْتُ، وَإِنَّهَا

ص: 49

اللَّيْلَةَ الَّتِي وُعِدْتُ بِهَا)؛ «به خدا سوگند که نه دروغ شنیدم و نه دروغ گفتم و این همان شبی است که به آن وعده داده شده ام» سپس به محل نماز خود باز می گشت و می فرمود: (اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ)؛ «خدایا مرگ را بر من مبارک گردان» و ذکر (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) را بسیار بر زبان جاری می فرمود بر پیامبر و آلش درود می فرستاد و بسیار استغفار می کرد.

حضرت زینب علیها السلام می گوید چون پدرم را در آن شب نگران و بیقرار و بسیار در حالت ذکر و استغفار، دیدم شب را به همراه او بیدار ماندم و به او عرضه داشتم پدر چه شده است که می بینم امشب اصلاً طعم خواب را نچشیده ای؟

فرمود: (يَا بَنِيَّةُ إِنَّ أَبَاكَ قَتَلَ الْأَبْطَالَ وَ خَاضَ الْأَهْوَالَ وَمَا دَخَلَ الْخَوْفُ لَهُ جَوْفًا وَمَا دَخَلَ فِي قَلْبِي رُعبٌ أَكْثَرُ مِمَّا دَخَلَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ)؛ «دخترم، پدرت در عمر خود قهرمانان بسیاری را کشته و در جنگ های هولناک به دل دشمن زده است، اما هیچ گاه ترس و بیم به درون او راه نمی یافت و هیچ گاه به مانند امشب ترس در دل من راه نیافته است».

(1)

سپس فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

گفتم: پدر جان امشب شما را چه شده است که خبر از مرگ خود

ص: 50

1- بنا بر صحت این قطعه تاریخی این سؤال به ذهن می آید که این ترس چه دلیلی داشته است؟ پاسخ این است که شکی نیست که این ترس از مرگ نبوده است؛ زیرا امام علیه السلام چندین بار به خدای متعال سوگند یاد کرده است که هراسی از مرگ نداشته و انس وی با مرگ بیش از انس طفل شیرخوار به پستان مادر است و این که برایش تفاوتی ندارد که مرگ بر او واقع گردد و با او بر سر مرگ فرود آید و شاهد صدق این سخنان معرکه های نبردی است که آن حضرت در آن ها به استقبال مرگ می رفته است. پس شاید سبب ترس آن حضرت هیبت دیدار خدا و انتقال از جهان فانی به دیار باقی بوده باشد. شاید هم نگرانی آن حضرت از آینده امت اسلام بعد از فقدان امام علیه السلام و خطر توطئه هایی بوده که معاویه بر ضد اسلام و مسلمین به انجام می رساند. شاید هم دلیل دیگری داشته که ما از آن اطلاع نداریم والله العالم - محقق.

فرمود: (يَا بُنَيَّ قَدْ قَرَّبَ الْأَجَلَ وَانْقَطَعَ الْأَمَلُ)؛ «دختر عزیزم مرگ نزدیک شده و رشته آرزوها قطع گردیده است».

حضرت زینب علیها السلام فرماید: من با شنیدن این سخنان گریستم پدرم فرمود: (يَا بُنَيَّ لَا تَبْكِينَ فَإِنِّي لَمْ أَقُلْ ذَلِكَ إِلَّا بِمَا عَاهَدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؛ «دخترم گریه نکن که من این سخنان را جز بر اساس خبری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من داده است نگفته ام».

حضرت زینب علیها السلام: گوید سپس پدرم ساعتی استراحت کرد و دراز کشید سپس برخاست و فرمود: (يَا بُنَيَّ إِذَا قَرُبَ وَقْتُ الْأَذَانِ فَأَعْلِمِينِي)؛ «هرگاه وقت اذان نزدیک شد مرا آگاه کن».

سپس دوباره به حال نماز و دعا و زاری به درگاه خدای سبحان که از اول شب به آن مشغول بود بازگشت.

من نیز مراقب بودم تا وقت اذان را به اطلاع پدرم برسانم، چون وقت رسید جام آبی برده و او را بیدار کردم پدرم دوباره وضو گرفته لباس خود را پوشید در اطاق را گشود و وارد حیاط شد.

در حیاط خانه غازهایی بودند که به برادرم امام حسین هدیه شده بودند چون پدرم وارد حیاط شد پر و بال خود را به هم زده و در برابر او شروع به سر و صدا کردند در حالی که قبل از این شب هیچ گاه صدایی از آن ها شنیده نشده بود. پدرم چون این حالت را از آنان دید فرمود: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَوَارِخُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ وَفِي عَمَدَةٍ عَدِيدٍ يَطْهَرُ الْقَضَاءُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)، «این صداها نوحه و زاری هایی را در پی خواهد داشت و صبح فردا قضای الهی آشکار خواهد شد».

به پدرم عرض کردم: پدر جان آیا شما به فال بد هم می زنید؟!

فرمود: (يَا بُنَيَّ مَا مِنْ أَهْلٍ أَلْبَيْتٍ مَنْ يَتَطَبَّرُ وَلَا يَتَطَبَّرُ بِهِ وَلَكِنْ قَوْلُ جَرَى عَلَى لِسَانِي) ؛ دختر عزیزم هیچ کدام از ما اهل بیت نیست که فال بد بزند یا به واسطه وی فال بد زده شود، بلکه این سخنی بود که بر زبان من جاری شد.

سپس فرمود: (يَا بُنَيَّ بِحَقِّي عَلَيْكَ إِلَّا مَا أَطْلَقْتَنِي فَقَدْ حَبَسْتَ مَا لَيْسَ لَهُ لِسَانٌ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْكَلَامِ إِذَا جَاعَ أَوْ عَطِشَ فَأُطْعِمِيهِ وَاسْقِيهِ وَإِلَّا خَلِّي سَبِيلَهُ يَأْكُلُ مِنْ حَشَائِشِ الْأَرْضِ)؛ «دختر عزیزم تو را به حقی که بر تو دارم سوگند می دهم که این پرندگان را رها کنی تو حیوانات زبان بسته ای را حبس کرده ای که اگر تشنه یا گرسنه شوند، قدرت بیان نیاز خود را ندارند پس یا به طور کامل به آب و غذای آن ها برس و یا آزادشان کن تا از خار و خاشاک زمین تغذیه کنند».

و چون به در خانه رسید و خواست آن را باز کند گوشه ای از در به دامن لباس او گیر کرد و گره لباس باز شد و افتاد، آن حضرت لباس را برداشته و در حالی که این اشعار را زمزمه می کرد دوباره گره آن را محکم کرد:

«کمر را برای ملاقات با مرگ محکم ببند که حتماً مرگ با تو ملاقات خواهد کرد»

«و چون مرگ به نزد تو آمد مبادا که از آمدنش جزع و زاری کنی».

«چرا که زمانه همان سان که تو را، خندانند به گریه نیز خواهدت انداخت» (1)

سپس فرمود: (اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْمَوْتِ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي لِقَائِكَ)؛ «خدایا،

ص: 52

1- اَشْدُّ حَيَازِيْمَكَ لِلْمَوْتِ *** فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيَكَا وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ *** إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ كَمَا أَضْحَكَكَ الدَّهْرُ *** كَذَاكَ الدَّهْرُ يُبْكِيكَ

مرگ را بر ما مبارک گردان خدایا دیدارت را بر من مبارک گردان».

حضرت ام کلثوم فرماید: من پشت سر پدرم راه می رفتم، وقتی این اشعار و سخنان را از او شنیدم عرض کردم آه ای پدر جان آیا چنین است که می بینم از سر شب تا به حال خبر از مرگ خود می دهی؟!

فرمود: (يَا بَنِيَّ مَا هُوَ بِنَعَاءٍ وَلَكِنَّهَا دَلَالَاتٌ وَعَلَامَاتٌ لِّلْمَوْتِ تَتَّبِعُ بَعْضُهُمَا بَعْضًا)؛ «دخترم، خبر مرگ نیست اما نشانه ها و علاماتی از مرگ است که در پی هم می آید».

سپس در را گشود و از خانه خارج شد.

من به نزد برادرم حسن آمدم و گفتم برادرم جریان پدر در شب گذشته چنین و چنان بوده است و حال نیز در تاریکی شب از خانه خارج شده است برو و خود را به او برسان.

امام حسن علیه السلام برخاست و به دنبال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفته و قبل از رسیدن به مسجد به آن حضرت رسید اما آن حضرت وی را سوگند داد که به خانه بازگردد و او نیز بازگشت.

خواننده گرامی در این جا آن چه را که تاریخ نویسان در باره آن شب ذکر کرده اند می آوریم و سپس به حدیث حضرت زینب کبری علیها السلام باز می گردیم:

امام علیه السلام وارد مسجد شدند و از مأذنه بالا رفته، دو انگشت سبابه خود را در دو گوش خود، نهاده سرفه ای کرده و اذان، گفتند دیگر در کوفه خانه ای نماند که صدای آن حضرت به آن نرسیده باشد. آن گاه در حالی که زبانش به ذکر تسبیح و تقدیس و تکبیر خدای متعال می گشت و بر پیامبر درود می فرستاد از مأذنه پایین آمد.

عادت آن حضرت این بود که پس از گفتن اذان به سراغ کسانی که در مسجد خوابیده بودند رفته و با گفتن جمله (الصَّلَاةُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فُمْ إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ)؛ «نماز خدایت رحمت، کند برای اقامه نماز واجب برخیز» بیدارشان می کرد آن گاه این آیه شریفه را تلاوت می نمود که: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)؛ «نماز انسان را از زشتی ها و گناه باز می دارد» (1)

سپس به سوی محراب رفت و به نماز نافله ایستاد و معمولاً رکوع و سجود نماز را نیز طول می داد در این هنگام ابن ملجم از جا برخاست تا بزرگ ترین جنایت تاریخ را مرتکب گردد، وی به سرعت خود را به کنار ستونی که امام در جلوی آن مشغول نماز بود رساند و در آن جا ایستاد و صبر کرد تا امام رکعت اول نماز را به جا آورده و رکوع و سجده اول از رکعت دوم را نیز به جا آورد، و چون سر از سجده برداشت پیش رفته و شمشیرش را کشید و آن را بر فرق شریف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آورد و ضربت وی درست در مکانی نشست که سال ها قبل در جنگ خندق ضربت شمشیر عمرو بن عبدود عامری آن را شکافته بود.

پس از این ضربت امام علیه السلام در حالی که می فرمود: (بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ هَذَا مَا وَعَدَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)؛ «به نام خدا و به یاری خدا و بر راه رسول خدا به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم؛ این همان است که خدا و رسول او وعده دادند و خدا و رسولش راست گفتند» به رو در محراب افتاد.

خون بر چهره مبارک آن حضرت جاری شده و محاسن مقدس

ص: 54

او را خضاب، نموده بر سینه اش جاری شده و گریانش را نیز خونین کرد و پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حقیقت پیوست.

در این لحظه دردناک بود که جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا در داد؛ ندایی به مانند همان ندا که در جنگ اُحد بر مردانگی و شجاعت او سر داده بود که: (لَا فَتَى إِلَّا عَلَيَّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ).

ناگهان تندبادی سیاه و تاریک به پا، خواست، درهای مسجد به شدت به هم خورد فرشتگان در آسمان ضجه کردند و جبرئیل با صدایی که هر بیداری آن را شنید گفت:

(تَهَـدَّمَتْ وَاللَّهُ أَزْكَانُ الْهَدَى وَأَنْطَمَسَتْ وَاللَّهُ نُجُومُ السَّمَاءِ وَأَعْلَامُ التُّنَى وَأَنْفَصَمَتْ وَاللَّهُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى قُتِلَ وَاللَّهُ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ قَتَلَهُ أَشَقَقِيَ)؛ «به خدا سوگند پایه های هدایت ویران گردید به خدا سوگند ستارگان آسمان و نشانه های پرهیزگاری به خاموشی گرایید به خدا سوگند، ریسمان محکم الهی از هم گسیخته گردید عموزاده محمد مصطفی کشته شد جانشین برگزیده به قتل رسید علی مرتضی شهید شد. علی مرتضی شهید شد به خدا سوگند سرور جانشینان پیامبران کشته شد؛ سیه روزترین سیه روزان عالم وی را به قتل رساند.

چون خانم ام کلثوم فریاد جبرئیل را شنید لطمه بر صورت نواخت و گریان چاک کرد و فریاد برآورد وای، پدر و اعلیّاه و امحمداه، واسیداه!

...سپس امام علیه السلام را در حالی که مردم گرداگردش حلقه زده و به گریه و زاری مشغول بودند به سمت خانه بردند دختران پیامبر و سایر دختران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمده و دور بستر آن

حضرت نشستند و شیر خدا را در آن حالت نظاره می کردند در این حال حضرت زینب کبری علیها السلام و خواهرش فریاد برآوردند که ای پدر چه کسی صغیران را سرپرستی کند تا بزرگ شوند و چه کسی بزرگان را در میان مردم پشت و پناه باشد؟!

پدر جان اندوه ما بر تویی پایان است و اشک ما بر تو خشک نخواهد گردید.

مردم نیز از پشت در اتاق صدا به ضجه و گریه بلند کردند و امام نیز با آنان همراه شده اشک از چشمانش سرازیر گردید.

در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان نیز در آخرین لحظات زندگی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت زینب علیها السلام در کنار بستر پدر نشسته بود که دید پیشانی پدر از عرق تر شده و آن حضرت با دست مبارک خود عرق از پیشانی می زداید عرضه داشت پدر ، جان می بینم که دست بر پیشانی می کشی.

فرمود: (يَا بُنَيَّةُ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ وَدَنَتْ وَفَاتُهُ عَرِقَ جَبِينُهُ وَصَارَ كَاللُّوْلُو الرَّطْبِ وَسَكَنَ أُنْيَتُهُ)؛ «دختر عزیزم، از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: چون هنگام مرگ مؤمن فرا رسد پیشانی او از عرق همچون لولؤ تر خواهد، درخشید و ناله هایش آرام خواهد گرفت».

در این وقت حضرت زینب علیها السلام خود را بر روی سینه پدر سینه پدر انداخت و گفت: پدر، اُمّ ایمن (1) حدیث کربلا را برایم گفته است، دوست می دارم این حدیث را از زبان شما بشنوم.

امام فرمودند: (يَا بُنَيَّةُ الْحَدِيثُ كَمَا حَدَّثْتُكَ أُمُّ أَيْمَنَ وَكَأَنِّي بِكِ وَبِنِسَاءِ

ص: 56

1- در فصل مربوط به سخنان نقل شده از حضرت زینب علیها السلام با نگاهی گذرا به شخصیت اُمّ ایمن نیز خواهیم انداخت.

أَهْلِكُ سَبَايَا بِهَذَا الْبَلَدِ أَذِلَّاءَ خَاشِعِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ، فَصَبْرًا صَبْرًا؛ دختر، عزیزم حدیث همان است که أم ایمن برایت شرح داده است؛ گویا تو را به همراه زنان خاندانت می بینم که به اسارت و خواری به این شهر آورده می شوید و هراس آن دارید که مردم شما را بر بایند پس صبر پیشه کن صبر پیشه کن».

سپس رو به دو پسر خود حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام کرده و فرمود: (یا ابا مُحَمَّدٍ و یا ابا عَبْدِ اللَّهِ کَأَنِّي بِكُما وَقَدْ خَرَجْتَ عَلَیْکُما مِنْ بَعْدِ الْفِتْنِ مِنْ هُنا، فَاصْبِرَا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ)؛ «ای ابا محمد و ای ابا عبدالله گویا شما را می بینم که پس از من فتنه ها از این جا و آن جا بر شما وارد خواهد آمد. پس صبر پیشه خود سازید که خدا بهترین قضاوت کننده است».

سپس فرمود: (یا ابا عَبْدِ اللَّهِ أَنْتَ شَهِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ فَعَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالصَّبْرِ عَلَى بَلَائِهِ)؛ «ای ابا عبدالله تو شهید این امتی پس بر توباد به تقوای الهی و صبر بر امتحانات خداوندی».

آن گاه از هوش رفت و چون به هوش آمد فرمود: (هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَعَمِّي حَمْزَةُ وَأَخِي جَعْفَرُ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُلُّهُمْ يَقُولُونَ: عَجَلٌ قَدْ دَوَّمَكَ عَلَيْنَا فَإِنَّا إِلَيْكَ مُشْتَاقُونَ)؛ «این رسول خدا است این عمویم حمزه است این برادرم جعفر است و این اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله هستند که همه به من می گویند: زودتر به نزد ما بشتاب که مشتاق دیدار تو هستیم».

سپس در چهره یکایک افراد خاندان خود چشم گرداند و فرمود: «همه شما را به خدا سپردم» و این آیات را تلاوت نمود که (لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ)؛ «برای چنین [پاداشی] باید کوشندگان بکوشند» (1) و (إِنَّ

ص: 57

اللَّهُ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ)؛ «در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته اند و با کسانی است که آن ها نیکوکارند».

(1) سپس شهادتین جاری کرد و چشم از جهان فرو بست.

در این هنگام زینب و ام کلثوم و همه زنان و دختران امیر المؤمنین علیه السلام صدا به شیون بلند کرده گریبان چاک نمودند و لطمه بر چهره نواختند و صدای شیون از خانه آن حضرت بلند شد.

و چون پسران امام علیه السلام از غسل دادن پیکر پاکش فارغ شدند حضرت امام حسن علیه السلام خواهرش زینب را صدا زد و فرمود خواهرم حنوط (2) جدم پیامبر را که جبرئیل از بهشت آورده است بیاور.

زینب کبری علیها السلام به سرعت آن حنوط را حاضر کرد و چون در آن را باز کردند بوی خوش آن تمام منزل را پر کرد.

همچنین از حضرت زینب علیها السلام روایت شده است که فرمود آخرین وصیت پدرم به دو برادر من این بود که به آن ها فرمود: (يَا بَنَيَّ إِذَا أَمَّا مِتْ فَعَسَّلَانِي ثُمَّ نَشَفَانِي بِالْبُرْدَةِ الَّتِي نَشَفْتُمْ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ثُمَّ حَنَطَانِي وَسَدَجِيَانِي عَلَى سَرِيرِي ثُمَّ انْظُرَا حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ لَكُمْ مَقْدَمُ السَّرِيرِ فَأَحْمِلَا مُؤَخَّرَةً)؛ «پسرانم هر گاه که من از دنیا رفتم بدنم را غسل داده و سپس با همان پارچه ای که بدن پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه را خشک کردید بدن مرا نیز خشک کنید آن گاه مرا حنوط نموده و درد تابوتم بخوابانید آن گاه منتظر بمانید تا جلوی تابوتم بلند شود شما نیز عقب تابوت را بلند کرده و حمل نمایید».

حضرت زینب علیها السلام فرماید: من نیز برای تشییع پیکر پدرم بیرون

ص: 58

1- سوره نحل: 128.

2- کافور

آمدن تا این که از شهر کوفه خارج شدیم و به منطقه غری (1) رسیدیم جلوی تابوت پایین آمد برادر حسن در حالی که همان پارچه ای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه و امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن خشک کرده بودند بر دوش خود افکنده بود پیشرفت و کلنگ را به دست گرفته ضربه ای بر زمین وارد آورد ناگهان زمین شکافته شد و قبری کنده و آماده پدیدار گشت که لوحه ای از چوب ساج در آن قرار داشت که دو سط به خط سریانی بر آن نوشته بود؛ مضمون این نوشته این بود: بسم الله الرحمن الرحيم، این قبری است که نوح پیامبر هفتصد سال قبل از طوفان برای علی وصی محمد حفر نموده است. (2)

خوانندگان محترم این پاره ای از مطالب تاریخی بود که به زندگی حضرت زینب علیها السلام در کنار پدر بزرگوارش مربوط می شد و ما بخشی از آن را که به جریان شهادت حضرت امیرالمؤمنین مربوط می شد از کتاب دیگر خود تحت عنوان الامام علی من المهد الی اللحد برگرفته ایم.

ص: 59

1- نجف اشرف به همین مناسبت افرادی را که منسوب به این شهر مقدس هستند غُروی می نامند - مترجم

2- نقدی، زینب الکبری: 37.

حضرت زینب علیها السلام در زمان امامت برادرش حضرت امام حسن مجتبی علیها السلام

احترام در خور و ارج نهادن بسیار همواره بر روابط میان حضرت زینب کبری علیها السلام و برادر بزرگش حضرت امام حسن مجتبی علیها السلام حاکم بوده است؛ همو که سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

نگاه بی بی زینب کبری علیها السلام به برادر خود حضرت امام حسن مجتبی علیها السلام از دو دیدگاه بود:

1- جنبه برادری

2- جنبه امامت.

امام حسن علیه السلام از یک دیدگاه برادر بزرگ حضرت زینب علیها السلام بود و واضح است که همواره برادر بزرگ در میان برادران و خواهران از جایگاه ویژه ای برخوردار است؛ چنان که در حدیث شریف نیز آمده است «برادر بزرگ به منزله پدر است».⁽¹⁾

از دیگر سو امام حسن علیه السلام پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام زمان حضرت زینب علیها السلام بود و لذا احترام آن حضرت نسبت به برادر از رهگذر این هر دو ویژگی بود.

در تاریخ آمده است: حضرت زینب علیها السلام روزی در کنار برادران خود حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام نشسته بود و

ص: 60

1- این حدیث از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت شده، است بحار الانوار: 335 / 75 چاپ لبنان 1403 هـ - ق.

آن دو بعضی از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را با هم گفتگو می کردند زینب کبری علیها السلام به آنان گفت: شنیدم که شما از قول پیامبر نقل کردید که فرمود: (الْحَلَالُ بَيْنَ وَ الْحَرَامِ بَيْنَ وَ شَبَهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ) «حلال های آشکار و حرام های آشکاری وجود دارد اما امور شبهه ناکی نیز هست که بسیاری از مردم از آن ها بی خبر هستند».

آن گاه آن حضرت خود ادامه این حدیث شریف را از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین تکمیل کردند که (مَنْ تَرَكَهَا صَلَحَ أَمْرُ دِينِهِ وَ صَ لَحَتْ لَهُ مُرُوءَتُهُ وَ عِرْضُهُ... مَنْ تَلَبَّسَ بِهَا وَ وَقَعَ فِيهَا وَ اتَّبَعَهَا... كَأَن كَمَنْ رَعَى غَنَمَهُ قُرْبَ الْحِمَى وَ مَنْ رَعَى مَاشِيَّتَهُ قُرْبَ الْحِمَى نَازَعَتْهُ نَفْسُهُ إِلَى أَنْ يَرَعَاهَا فِي الْحِمَى أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى أَلَا وَ إِنَّ حِمَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَحَارِمُهُ فَتَوَقَّوْا حِمَى اللَّهِ وَ مَحَارِمَهُ)؛ «کسی که شبهات را ترک کند امر دین او اصلاح شده و مروت و آبرویش محفوظ خواهد ماند، اما کسی که در شبهات افتاده و از آن ها پیروی نماید چونان کسی است که گوسفندان خود را در نزدیکی قُرُق سلطان بچراند؛ چرا که اگر کسی گله خود را به کنار قرق سلطان برد کم کم نفسش وی را وادار می کند که گوسفندان خود را وارد حریم سلطان کند، بدانید که هر پادشاهی را قرقگاهی است و قرقگاه خدا محرمات او است. (1)

ص: 61

1- از مناطق حساسی که مثلاً در نزدیکی قصر پادشاه یا رئیس قوم یا مکان های خطرناک واقع شده است به جمعی تعبیر شده است در دنیای امروز نیز می بینیم که اداراتی مانند شهرداری مثلاً مناطقی را تحت عنوان کمر بند سرخ یا کمر بند، امنیتی با حصار یا هر وسیله دیگری از سایر مناطق جدا می کنند؛ مکان هایی از قبیل زمین های مین گذاری شده یا جنگل هایی که حیوانات درنده در آن ها وجود دارد و امثال این ها. این حصار به این معنی است که ای انسان به این منطقه داخل نشو، بلکه نزدیک آن هم نیا زیرا این منطقه خطرناک است مثلاً- مین گذاری شده است. از همین جا می توان دریافت که خدای متعال نیز گرداگرد گناهان و محرمات خود حصاری دینی کشیده است تا کمکی برای انسان در جهت حفظ خود از آلوده شدن به گناهان و ورود به فضا های حرام باشد. از جمله این اقدامات کمکی دستور دوری از شبهات است؛ یعنی کارها غذاها یا اموری که حلال یا حرام بودن آن ها دقیقاً معین نیست. حال اگر انسان این حریم را رعایت نکرد به زودی ارتکاب محرمات برای او کاری آسان خواهد شد؛ چرا که یکی از آثار ارتکاب امور شبهه ناک جرأت یافتن بر انجام حرام است. از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حدیثی روایت شده است که مضمون آن بدین قرار است: به حرام فکر نکن چرا که این کار تو را به برنامه ریزی برای انجام آن خواهد کشاند و چون به تفکر در باره آن پرداختی به تدریج به لذت آن خواهی اندیشید و از پیامدها و عقوبت هایی که در پی آن گناه خواهد بود غافل می شوی در قرآن کریم نیز می خوانیم (وَلَا تَقْرُبُوا الزِّنَا)، «به زنا نزدیک نشوید» این دقیقاً معنی همان حریم و حصار دور جُرم است این شعر شاعر نیز در تأیید همین معنی است: نَظْرَةٌ فَأَيْتِسَامَةٌ فَسَلَامٌ *** فَكَلَامٌ فَمَوْعِدٌ فَلَقَاءَ نَظْرَى وَ تَبْسَمَى وَ سَلَامَى *** سخنی وعده ای و دیداری

3- سپس آن حضرت حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نقل کرد و گفت: (أَلَا إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ)؛ «بدانید که تکه گوشتی در بدن است که اگر اصلاح شود همه بدن اصلاح شده و اگر فاسد گردد تمام بدن فاسد می گردد بدانید که آن قلب است». (1)

آن حضرت سپس فرمود: آیا از پیامبری که متأدب به ادب خدایی است و خود فرموده: (أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي)؛ «خدایم مرا تأدیب کرد و چه نیکو تأدیب نمود» نشنیده اید که فرموده است: (الْحَلَالُ مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ وَبَيْنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلُ: الْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ فِي أَوْقَاتِهَا، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَحَجِّ الْبَيْتِ لِمَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَرْكِ الْكَذِبِ وَالنِّفَاقِ وَالْخِيَانَةِ.

وَالْحَرَامُ: مَا حَرَّمَهُ اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) وَذَكَرَهُ فِي الْقُرْآنِ وَبَيْنَهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَالْحَرَامُ نَقِیْضُ الْحَلَالِ.

وَأَمَّا الشُّبُهَاتُ: فَهِيَ أُمُورٌ لَا يُعْلَمُ حَالُهَا وَحَرَامُهَا، وَالْمُؤْمِنُ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنَّهُ حَلَالٌ أَوْ حَرَامٌ، وَكَانَ يَرْجُو سَعَادَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَعَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَّبِعَ الشُّبُهَاتَ، فَالشُّبُهَاتُ تَجُرُّهُ إِلَى الْمَحْرَمَاتِ؛ «حلال آن است که خدای متعال در قرآن حکم به حلیت آن داده و رسول خدا نیز آن را تبیین نموده باشد مانند خرید،

ص: 62

1- البته در قلب در روایات بیشتر به معنی آن قسمت از مغز انسان است که محل صدور فرمان ها است و در بیشتر روایات از فکر به قلب تعبیر شده است - محقق.

فروش، خواندن نماز در وقت شرعی پرداخت زکات روزه ماه مبارک رمضان حجّ خانه خدا برای کسی که استطاعت رفتن داشته باشد امر به معروف و نهی از منکر ترک دروغ و نفاق و خیانت.

و حرام آن است که خدای عزّ و جلّ در قرآن تحریمش نموده و رسول خدا آن را بیان فرموده باشد و حرام نقیض حلال است.

و اما شبهات: اموری هستند که حلال و حرام آن ها معین نیست و مؤمن اگر نداند چیزی حلال است یا نه و به سعادت دنیا و آخرت امیدوار باشد بر او است که شبهات را ترک کند زیرا شبهات او را به ارتکاب حرام می کشاند.

در این هنگام برادرش حضرت امام حسن علیه السلام به او فرمود: (زَادِكِ اللّٰهُ كَمَالًا، نَعَمْ.. إِنَّهُ كَمَا تَقُولِينَ إِنَّكَ حَقًّا مِنْ شَجَرَةِ النَّبُوَّةِ وَ مِنْ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ)؛ «خدا کمالات تو را افزون نماید که تو به حقیقت از درخت نبوت و معدن رسالت هستی».

لازم است به این نکته نیز اشاره کنیم که رابطه قلبی و عاطفی که میان حضرت زینب علیها السلام و حضرت امام حسین علیه السلام برقرار بوده بین ایشان و حضرت امام حسن نیز به همان صورت برقرار بوده و اگر چه تاریخ از ذکر این مسئله سکوت کرده، بدون شک اصل مسئله ثابت است.

ما در این باره به ذکر یک نکته تاریخی که در بعضی از کتاب ها در جریان شهادت حضرت امام حسن علیه السلام آمده است بسنده می کنیم؛ آن جا که بی بی حضرت زینب علیها السلام در کنار بستر وفات برادر حاضر شده بود:

... و زینب پس از شهادت برادر فریاد زد وای برادرم وای، حسنم آه از کمی، یاوران برادرم بعد از توبه چه کسی پناه آورم؟!

اندوه من بر تو تا پایان عمرم قطع نخواهد شد! سپس بر برادر خود گریسته و در حالی که خود را بر روز جنازه برادر انداخته بود چنگ به صورت زده و گریه ای طولانی کرد. [\(1\)](#)

ص: 64

1- مازندرانی، معالی السبطين: ج 1 المجلس التاسع

علاقه محبت میان حضرت زینب علیها السلام و برادرش حضرت امام حسین علیه السلام

روابط محبت آمیز و علاقه محبت بین برادر و خواهر از همیشه تاریخ وجود داشته تا آن جا که این علاقه ضرب المثل محبت و دوستی میان دو نفر شده که وقتی علاقه آنان به یکدیگر شدید شد می گویند: این دو مانند دو برادر یا برادر و خواهر به هم علاقه دارند.

لکن، روابط محبت آمیز حضرت زینب علیها السلام و حضرت امام حسین علیه السلام در اوج قرار داشته و در نوع خود ممتاز بوده است؛ مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم: در دنیا برادر و خواهری را نمی توان یافت که پیوند برادر و خواهری و رشته های علاقه و محبت به مانند این برادر و خواهر آن ها را به هم پیوند داده باشد.

هر کدام از این برادر و خواهر در عرصه محبت خالصانه و پیوند قلبی با دیگری گوی سبقت از سایرین ربوده اند.

و چگونه چنین نباشند که این خواهر و برادر در یک دامن پرورش یافته و از یک ریشه منشعب گردیده اند.

اما این علاقه و محبت تنها برخاسته از عاطفه خویشاوندی نبوده است بلکه هر کدام از این دو بزرگوار عارف به، بزرگی کرامت جلالت قدر و عظمت شان دیگری بوده اند.

حضرت زینب علیها السلام کبری برادر خود را این گونه می شناخت که:

او سرور جوانان اهل بهشت و ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ او می دانست که خدای متعال در بسیاری از آیات قرآن کریم همچون آیه مباحله آیه، مودّت، آیه تطهیر سورة هل اُتی و دیگر آیات و سوره های قرآن برادرش حضرت امام حسین علیه السلام را ستایش نموده است.

به، علاوه که آن حضرت سال ها با برادر خود در یک خانه زندگی کرده و مکارم اخلاق و عبادت و روحانیتی که برادرش از آن برخوردار بوده را از نزدیک مشاهده می نموده و بلندی مقام و منزلت و ارتفاع درجه برادر خود حضرت امام حسین علیه السلام را در نزد خدای متعال می دانست.

او همچنین می دانست که برادرش امام و پیشوای دینی منصوب از جانب خدای متعال است که امامت عظمی و ولایت کبری به نص صریح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای او به اثبات رسیده و همه شرایط و لوازم امامت همچون عصمت و علم به انواع دانش ها و غیره نیز در وی جمع آمده است.

حضرت امام حسین علیه السلام نیز خواهر خود را به حقیقت شناخته و به، فضایل کرامات و ویژگی های او آشنایی کامل داشت.

از این جا می توان مقداری از میزان قوت روابط میان این برادر و خواهر بزرگوار اطلاع حاصل نمود.

در تاریخ آمده است که: روزی حضرت امام حسین علیه السلام مشغول قرائت قرآن بود که خواهرش حضرت زینب کبری علیها السلام بر وی داخل شد، امام حسین علیه السلام در حالی که قرآن را به دست گرفته بود به احترام خواهر خود از جا برخاست. (1)

ص: 66

فصل سوم : ازدواج حضرت زینب علیها السلام

اشاره

ازدواج حضرت زینب علیها السلام

عبد الله بن جعفر

ص: 67

وقتی که حضرت زینب علیها السلام به حد رشد رسید، یکی از کسانی که به خواستگاری آن حضرت آمدند، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار مایل بود که دختران خود را به تزویج پسر عموهایشان؛ فرزندان عقیل و جعفر در آورد، شاید علت این امر نیز سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که چون به فرزندان آن حضرت نظر انداخته بود فرمود: (بَنَاتُنَا لِبَنَاتِنَا)؛ «دختران ما از آن پسران ما و پسران ما از آن دختران ما هستند».⁽¹⁾

در هر صورت با ازدواج حضرت زینب علیها السلام با عبدالله موافقت شد. و این عقد مبارک در جوّی خانوادگی و آکنده از محبت و دوستی جاری شده و آن بانوی مکرمه با جلال و احترام تمام به خانه عبد الله بن جعفر رفت.

آن حضرت از عبدالله بن جعفر دارای چند اولاد گردید که شاخه های این درخت مبارک و میوه های این پیوند پاک بوده بزرگی و شرافت را از پدر و مادر باهم به میراث برده بودند.⁽²⁾

ص: 69

1- ابن شهر آشوب - 588 هـ.ق، مناقب آل ابی طالب: 305/3 فصل فی أزواجه و أولاده علامة مجلسی، بحار الانوار: 92/42 ب 120
2- امروزه نظریه ای متداول شده است که ازدواج فامیلی را کاری نادرست می داند و طبق این نظریه برای ایجاد نسلی سالم و بدون مشکلات روحی و جسمی باید از این کار اجتناب نمود. این نظریه نیز موافقان و مخالفانی دارد و ما اشکالات خود را بر این نظریه در چند محور بیان می کنیم: محور اول: ازدواج به صرف وجود رابطه خویشاوندی میان زن و مرد امری قبیح و ناپسند نیست بلکه انجام چنین ازدواجی در بعضی از حالت های خاص ناپسند است: حالت اول: در صورتی که زن یا مرد مبتلا به بیماری باشند که از طریق ازدواج آن ها به نسل ایشان منتقل شده و رفته رفته همه فامیل را به آن بیماری مبتلا خواهد نمود در این صورت با علم به وجود مرض در یکی از زوجین بهتر است که ازدواج با خویشاوندان صورت نپذیرد. حالت دوم: در صورتی که گروه خونی زوجین با یکدیگر سازگار نباشد که این مسئله موجب بروز اشکالات مهمی در نسل آن ها می گردد. حال به مثالی برای حالت اول توجه کنید: بیماری هست که به نام بیماری «تالاسمی» که در میان بعضی از فامیل ها شیوع پیدا کرده و از خدای متعال می خواهیم به همه مبتلایان به، آن شفا عنایت کند حال اگر یک انسان مبتلا به این بیماری با کسی که به آن مبتلا نیست ازدواج کند نسبت احتمال انتقال بیماری به نسل او مثلاً 10% است اما اگر این شخص با یکی از خویشاوندان خود که حامل ژن این بیماری است ازدواج کند این نسبت تا 80% یا بالاتر - به حسب اختلاف حالات - بالا می رود. وقتی این مثال را با دقت مورد بررسی قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که نفس ازدواج فامیلی کار ناپسندی نیست بلکه ازدواج با زنی از فامیل که حامل ژن بیماری های موروثی باشد مورد اشکال است و انجام این کار به معنی عدم توجه به اقدامات پیشگیرانه کافی برای تضمین سلامتی نسل آینده است و این اختصاصی به فامیل و خویشاوند ندارد بلکه شامل همه افراد می شود. پس درست نیست که در علم پزشکی بایی تحت عنوان ناپسند بودن یا مخاطرات ازدواج فامیلی گشوده شود. این کار نگاه کردن سطحی به مسائل و غفلت از پیامدهای اسفبار پیاده شدن این نظریه نپخته است. محور دوم: در تعالیم اسلامی - در باره موضوع ازدواج و روابط زناشویی - به عوامل و اسباب زیادی اشاره شده است که منجر به عقب ماندگی ذهنی یا پیدایش عیوب مادرزادی در، نوزادان یا انتقال بیماری های ژنتیکی روحی و جسمی و سایر اعوجاجات در نسل می شود و این اسباب و عوامل عام بوده و ربطی به ازدواج فامیلی ندارد.

این همان مطلبی است که نیازمند، مطالعه بررسی شناخت کاربردی کردن و تکیه کردن بر آن است. نه نظریاتی که از عدم پختگی رنج می برند. محور سوم: نظریه منع ازدواج فامیلی از جهان غرب به دست ما آمده و تماماً مبتنی بر تجربیاتی است که تنها در جوامع غربی انجام شده است بعید نیست که در آن جوامع عوامل دیگری وجود داشته باشد که در کنار ازدواج فامیلی موجب بروز نقص های مادرزاد یا عقب ماندگی ذهنی در نوزادان شده باشد. اسباب و عواملی مانند: تماس جنسی بعد از نوشیدن مشروبات الکلی و در حال مستی. تکوین نطفه از گوشت خوک یا بعضی از حیوانات و ماهی هایی که خدای متعال خوردن گوشت آن ها را حرام کرده. است انعقاد نطفه پس از زیاده روی در انجام عمل جنسی. نادیده گرفتن کامل دستورات و راهنمایی های دینی که به لحظات اولیه تکوین جنین مربوط می شود. و عوامل دیگری از این قبیل بنابر این سزاوار است جامعه اسلامی با جوامع غربی مورد مقایسه قرار نگیرد جامعه ای که کاملاً از مشروبات الکلی گوشت خوک جو تحریک کننده غریزه جنسی و غفلت از دستورات و تعالیم اسمانی منزّه و مبرا است. خوب است با تحقیق و مطالعه در باره مواردی چون عقب ماندگی های ذهنی و نقص های مادرزادی علت اصلی این امور را با آزمایشات علمی بیاییم و به دستورات و تعالیم آسمانی با دقت و توجه بیشتری نگاه کرده و از خلط میان امور و مفاهیم و اسباب و مسببات بپرهیزیم. فقل لمن يدعی فی العلم فلسفة *** حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء «به آنان که مدعی دانش و فلسفه اند بگو چیزی را فرا گرفته ای اما چیزهای بسیاری از تو پنهان مانده است». محور چهارم: جای بسی تأسف است که بعضی از روشنفکران مسلمان که اکثر نظریات غربیان را چشم بسته می پذیرند دیگران را به صورت کلی به ترک ازدواج فامیلی تشویق می کنند اما آنان نمی دانند یا از این نکته غافل هستند که این کار چه ضررهایی را در پی خواهد داشت این در حالی است که غالباً در ازدواج غیر فامیلی تفاوت ها و اختلافاتی در عادت ها سنت ها شرایط خاص و خلیقات همچنین عدم آگاهی کامل از شخصیت واقعی و روحیات طرف مقابل وجود دارد و معمولاً چنین اختلافاتی عامل اصلی و زمینه ساز بروز اختلافات خانوادگی بوده. سردی را بر روابط زناشویی و خانوادگی حاکم کرده و در نهایت پایه های سعادت خانواده را ویران نموده و از انسجام مطلوب بین زوجین جلوگیری می نماید. محور پنجم: ممکن است بعضی از فامیلها و خانواده ها نیز باشند که در حالت تأسف باری از تنافر و از هم گسیختگی خانواده ها به سر می برند؛ دلیل این امر دوری آن ها از تعالیم و اخلاقیات دینی و گردن نهادن به تعالیم اسلام در رابطه با نوع زندگی بشر است. در این خانواده ها کودکان با کینه خویشاوندان خود مانند عموها عمه ها دایی و خاله ها و دیگر اعضای فامیل بزرگ می شوند چنین خانواده هایی معمولاً به صورت بسته زندگی کرد و دید و بازدید همیاری صله رحم دوستی و صمیمیت در آن ها راه ندارد. حال اگر بعضی از خانواده ها با چنین پدیده تأسف انگیزی دست به گریبان هستند به این معنی نیست که تصور شود این عارضه در سایر خانواده ها نیز وجود داشته و می توان سایر خانواده ها را با آن ها مقایسه کرد و در نتیجه با آن ها هم صدا شد که ازدواج فامیلی کلاً ناپسند است. محور ششم: وقتی جوامع اسلامی معاصر را به دقت مورد ارزیابی قرار دهیم ده ها میلیون نفر از آنان را می یابیم که با افرادی از خویشاوندان خود ازدواج کرده اند مانند دختر عموها و پسر عموها و هیچ مشکلی از ناحیه این ازدواج فامیلی در نسل و فرزندان آن ها روی نداده است. محور هفتم: تاریخ اهل بیت: را هم که مطالعه می کنیم می بینیم که ازدواج با خویشاوندان پدیده ای رایج در میان آن ها بوده است: 1- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دختر خود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به ازدواج پسر عموی پدرش حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام در آوردند. 2- حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دختر خود حضرت زینب کبری علیها السلام را به ازدواج پسر عمویش عبد الله بن جعفر در آوردند. 3- حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام با دختر عموی خود فاطمه دختر حضرت امام حسن علیه السلام ازدواج نمودند. با توجه به این که این افراد همگی به صراحت آیه شریفه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) «خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند» معصوم از خطا و اشتباه در رفتار و گفتار بوده الگو و رهبر همه نسل ها و امت ها می باشند اگر صرف فامیل بودن در امر ازدواج ناپسند و اشتباه بوده یا موجب خطری می گردید توقع می رفت که آنان یا خود از این کار اجتناب نموده یا دلیل قانع کننده ای برای این کار خود بیان می فرمودند تا سایر مردمان در این کار به آنان اقتدا نمایند. علاوه بر موارد یاد شده باز می بینیم که

حضرت مسلم بن عقیل نیز با دختر عموی خود رقیه دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ازدواج کرده محمد بن جعفر با دختر عموی خود ام کلثوم دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ازدواج نمودد عون بن جعفر نیز با دختر، عقیل، عموی خود وصلت کرده است. تازه اگر کسی در تاریخ تتبع بیشتری بنماید به موارد بسیار زیادی از این دست خواهد رسید. حال اگر کسی بگوید این بزرگان به این دلیل که می دانستند در خاندان بنی هاشم بیماری و اختلال موروثی و ژنتیکی وجود ندارد اقدام به ازدواج فامیلی می نموده اند، پس چه دلیلی بر تعمیم این حکم بر سایر خاندان ها وجود دارد؟ در پاسخ وی خواهیم گفت آری در آن خاندان هیچ ناهنجاری موروثی وجود نداشته است اما باید بدانیم که اصل در خلقت انسان بر صحت و سلامتی است نه بر بیماری و ناهنجاری و حالت های بیماری همواره به واسطه علل متفاوت بر وی عارض می شوند که نمی توان بر اساس آن ها قانون منع را بر همگان تعمیم داد. مضافاً به این که تعالیم دینی ضامن سلامت همگان بوده و متکفل صیانت جامعه از هر گونه امراض موروثی و غیر موروثی است؛ شعار دین در این زمینه این است: «پیشگیری بهتر از درمان است»، پس دین هیچ گاه از اتخاذ تدابیر پیشگیرانه و مطالعه مقدماتی برای سلامت نسل انسان منعی ندارد. محور هشتم: بحثی که ما در این پاورقی مطرح کردیم به معنی تأیید عام و مطلق ازدواج فامیلی نیست بلکه ممکن است این نوع ازدواج ها نیز به بروز اختلافات خانوادگی طایفه ای عقیدتی و به سردی گراییدن روابط منجر شود که این امور راه را برای ازدواج با غیر خویشاوندان باز می نماید تا از چنین عواقب احتمالی جلوگیری شود. تفصیل در این بحث محتاج مجال گسترده ای برای تحلیل علمی فراگیر در این مسئله بیان ادله محکم علمی و موشکافی در ادله طرفداران و مخالفان این نظریه است - محقق.

نیازی نمی بینم که از زندگی جناب جعفر طیار چیزی بنویسم یا از زندگی سرور ما حضرت ابوطالب، عقیل بن ابی طالب و سایر مردان و زنان این خاندان که به حضرت ابوطالب منسوب هستند سخنی به میان آورم.

اما آن چه در این جا مورد نظر من است این است که شمه ای از زندگانی عبدالله بن جعفر را که شوهر حضرت زینب علیها السلام بوده است ذکر کنم.

عبدالله در زمان خود به لحاظ حَسَب و نَسَب و جود و کرم شخصیت ممتاز و برجسته ای بوده شرح حال نویسان از شیعه و سنی در کتاب های تاریخ و حدیث و رجال از وی با بزرگداشت و احترام بسیار یاد کرده و او را از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت امام سجاد علیه السلام برشمرده اند.

وی مردی شجاع و دلاور بوده و در کودکی مشمول دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع گردید که آثار آن دعا تا پایان عمر در وی مشهود بود.

سِبْطُ ابْنِ جَوْزَى (1) در کتاب خود؛ تذکرة الخواص در ذکر نام فرزندان جعفر بن ابی طالب چنین می نویسد:

ص: 73

1- وی از دانشمندان اهل سنت و نویسنده کتاب معروف تذکرة الخواص بوده نام او یوسف بن فرغلی و چنان که از لقبش پیدا است سبط (نوه دختری) ابن جوزی معروف می باشد - مترجم

«عبدالله - که کنیه جعفر نیز به واسطه او ابا عبد الله بود-، محمد و عون که مادرشان اسماء بنت عمیس بود و آن ها را در هنگام هجرت دوم جعفر به سرزمین حبشه (1) در همان جا به دنیا آورد.

مشهورترین فرزند، جعفر عبدالله، است وی از نیکان و از طبقه پنجم (2) از کسانی است که در زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نوجوان بودند. چند روز بعد از این که مادرش اسماء وی را در حبشه به دنیا آورد پسری نیز برای نجاشی (3) متولد گردید که به برکت نام وی، نام آن فرزند را نیز عبدالله نهاد و اسماء از شیر پسر خود پسر نجاشی را نیز شیر داد. (4)

ابن سعد در کتاب الطبقات می نویسد (5):

واقدی از محمد بن مسلم از یحیی بن ابویعلی بر ما روایت کرد و گفت: «از عبدالله بن جعفر شنیدم که می گفت: به یاد می آورم روزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد مادرم آمد و خبر شهادت پدرم را به او داد من در این حال به چهره پیامبر نگاه می کردم و او در حالی که اشک چشمانش قطره قطره از محاسنش می چکید، دست نوازش بر سر من و برادرم می کشید.

آن گاه آن حضرت فرمود: (اللَّهُمَّ إِنَّ جَعْفَرَ قَدْ قَدِمَ إِلَيَّ أَحْسَنَ الثَّوَابِ

ص: 74

- 1- سرزمین حبشه کشور اتیوپی کنونی است که پایتخت آن آدیس آبابا، بوده در قاره آفریقا واقع است. این کشور از شمال و غرب به کشور جمهوری، سودان از شرق به دریای سرخ و جمهوری سومالی و از جنوب به کشورهای سومالی و کنیا منتهی می گردد - محقق.
- 2- مؤلف کتاب «الطبقات الکبری» صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به صورتی خاص و با کیفیتی که به ذهن وی آمده است به چند دسته تقسیم کرده و هر دسته را طبقه نامیده است. وی مثلاً اصحابی که در جنگ بدر حضور داشتند را طبقه اول و به همین ترتیب سایر اصحاب را طبقات دیگر دانسته و طبق تقسیم وی عبد الله بن جعفر از طبقه پنجم محسوب می شود.
- 3- نجاشی در آن روزگار لقب پادشاهان حبشه و نام وی «اصحم بن ابجر» بوده است.
- 4- سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص: 189
- 5- البته به استناد آن چه سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص: 189 - 190 از کتاب وی نقل کرده است.

فَاٰخُلَفُوْهُ فِىْ ذُرِّيَّتِهٖ بِاَحْسَنِ مَا خَلَقْتَ اَحَدًا مِّنْ عِبَادِكَ فِىْ ذُرِّيَّتِهٖ)؛ «خدایا، جعفر با بهترین ثواب ها به نزد تو آمد تو نیز به بهترین شکلی که جانشین بندگان خود در بازماندگان آنان می شوی جانشین او در میان بازماندگان و ذریّه او باش».

سپس فرمود: «ای اسماء آیا تو را بشارت ندهم؟».

مادرم گفت: چرا ای رسول خدا پدر و مادرم به قربانت باد.

پیامبر فرمود: (فَاِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ لِّجَعْفَرٍ جَنَاحَيْنِ يَطْيِرُ بِهِمَا فِى الْجَنَّةِ)؛ «همانا خدا برای جعفر دو بال قرار داده است که با آن ها در بهشت پرواز می کند».

مادرم عرضه داشت: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله این مطلب را به اطلاع عموم برسانید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از جا برخاسته دست مرا گرفت و دستی نیز بر سرم کشید و با چهره ای محزون بر منبر نشست و مرا نیز جلوی خود بر پله منبر نشانید و فرمود: (اِنَّ الْمَرْءَ كَثِيْرٌ بِاَخِيْهِ وَابْنٍ عَمِّهِ اِلَّا اِنَّ جَعْفَرًا قَدْ اسْتَشَّ هِدًّ وَ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لَهٗ جَنَاحَيْنِ يَطْيِرُ بِهِمَا فِى الْجَنَّةِ)؛ «کسی که برادر و پسر عمو دارد تنها، نیست بدانید که جعفر به شهادت رسید و خدا به او دو بال عنایت کرده است که با آن ها در بهشت پرواز می کند».

سپس آن حضرت از منبر فرود آمد و به خانه خود رفت و مرا نیز با خود به خانه، برد سپس دستور داد تا غذا تهیه کردند و برای خانواده ما فرستادند.

آن گاه آن حضرت کسی را فرستاد تا برادر مرا نیز به خانه ایشان آورد و ما در نزد آن حضرت از غذاهای پاک و مبارک ایشان خوردیم... ما سه روز در خانه پیامبر بودیم و به همراه آن حضرت در خانه همسران وی می گشتیم و بعد به خانه خود

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دوباره به دیدار ما، آمد من در آن وقت در حال چانه زدن بر سر فروختن گوسفندی بودم، پیامبر مرا دعا کرد و فرمود: (اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَهُ فِيْ صَدَقَّتِهِ)؛ «خدایا، معاملات وی را قرین برکت گردان» پس از آن دیگر چیزی را نخریده یا نفروختم مگر این که بر من مبارک گردید. (1)

از عبدالله بن جعفر گفتگویی در مجلس معاویه نیز ذکر شده است که مضافاً به فصاحت، بلاغت و سطح بالای ادبی از شجاعت بی باکی و عقیده و ایمان راسخ او به خدا و عدم واهمه وی از طغیان و جبروت دستگاه های ستمگر حکایت دارد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مدائنی چنین نقل کرده است:

روزی معاویه در کاخ خود با عمرو بن عاص نشسته بود که حاجب ورود عبد الله بن جعفر را اعلام کرد.

عمرو گفت: به خدا سوگند امروز او را رسوا می کنم!

معاویه گفت: ای ابا عبدالله این کار را، نکن که در این صورت با او به انصاف رفتار نکرده ای و شاید این کار تو باعث شود که عاقبت از نهان خانه دل وی چیزهایی بیرون آید که برای ما خوشایند نباشد.

در این زمان عبدالله وارد شد و معاویه او را به نزد خود خواند و در کنار خود نشاند.

عمرو رو به افرادی که در حضور معاویه نشسته بودند کرد و

آشکارا به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام علی علیه السلام دشنام داد و در باره آن حضرت سخنان زشت و قبیح بر زبان آورد.

در این زمان رنگ چهره عبدالله تغییر کرد و از شدت عصبانیت اندامش شروع به لرزیدن کرد و همچون شتر خشمگین از محل نشستن خود پایین پرید عمرو: گفت ای ابا جعفر آرام باش.

عبدالله گفت: ای بی پدر و مادر خاموش شو، سپس این شعر را خواند که:

«گمان می کنم که صبر و تحمل بیش از اندازه من دیگران را بر من جرأت داده است و گاه می شود که انسان بردبار، مورد اهانت نادانان واقع می شود».(1)

سپس آستین ها را به نشانه آمادگی برای مبارزه کلامی بالا داده و خطاب به معاویه گفت:

ای، معاویه تا کی باید خشم خود را نسبت به توفرو خوریم؟

تا چند باید بر سخنان ناروای ادبی و بدی اخلاق تو صبر کنیم؟

مادرت به عزایت بنشیند!!

اگر دین نداری و حرمت دینی تو را از انجام آن چه بر تو جایز نیست باز نمی، دارد آیا ادب میهمان داری نیز تو را وادار نمی کند که از اهانت به همنشین خود جلوگیری کنی؟

بدان که اگر بخواهی رشته خویشاوندی را حرمت گذاری و از مسلمانی خود دفاع کنی نباید بگذاری اولاد کنیزان افضا شده و غلامان، پست با آبروی قوم تو بازی کنند.

ص: 77

1- أَظُنُّ الْحِلْمَ دَلًّا عَلَيَّ قَوْمِي *** وَقَدْ يَتَجَهَّلُ الرَّجُلُ الْحَلِيمُ

و تنها پستان و فرومایگان قدر و مقام شریفان و بزرگان را نادیده می گیرند.

تو این بی اصل و نسبانی که خود را به قریش بسته اند و میل کودکانه آنان به باطل را خوب می شناسی پس اشتیاق تو به تعریف و تمجید از اشتباهات در ریختن خون مسلمانان و جنگ با امیر مؤمنان تو را به ادامه کاری که خطا بودنش بر تو آشکار گشته است و ادار. نکند راه حق را در پیش گیر که دیر زمانی است چشم از راه نورانی هدایت فرو بسته و در تاریکی شب گمراهی راه می پویی حال اگر نخواستی در تقبیح آن چه برای خود برگزیده ای با ما همراه شوی دیگر وقتی که ما در نزد تو هستیم از سخنان زشت خود و همدستانان معافمان کن و در خلوت خود و دوستانان هرچه خواستی بگو و بدان که خدا از تو حساب خواهد کشید و به خدا سوگند اگر آن چه خدا برای ما قرار داده در دست تو قرار نگرفته بود هرگز به نزد تو نمی آمدیم.

سپس گفت: معاویه اگر مرا بیش از حد توانم تکلیف کنی اخلاق خوش من با تو تغییر خواهد کرد و موجب ناراحتی تو خواهد گردید.

معاویه گفت: ای، ابا جعفر تو را قسم می دهم که، بنشین خدا لعنت کند کسی را که باعث شد خشم فرو خورده در سینه تو از حلقومت بیرون. آید آن چه گفتمی می پذیرم و هر چه از من بخواهی برآورده است که اگر بزرگواری و مقام بلند تو نیز نبود نیکویی خَلق و خُلُق تو به ما نزدیکت می کرد که تو فرزند ذو الجناحین (صاحب دو بال) و سرور بنی هاشم هستی.

عبد الله گفت: هرگز حسن و حسین دو سرور بنی هاشم هستند و کسی در این امر توان رویارویی با آن ها را ندارد.

معاویه گفت: ای ابا جعفر تو را سوگند می دهم که هر حاجتی داری از من بخواهی هر چه که باشد حتی اگر همه اموال مرا خواسته باشی.

جعفر گفت: امروز در این مجلس چیزی از تو نخواهم خواست و سپس برخاست و بیرون رفت و معاویه کیسه ای پول برایش فرستاد.

آن گاه گفت: به خدا سوگند گویا خود رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ راه رفتنش، چهره اش، اخلاقش؛ او بسیار به پیغمبر شبیه است دوست می دارم گران بهاترین چیزی که دارم می دادم و او برادر من می بود.

سپس رو به عمرو عاص کرد و: گفت می دانی چرا عبدالله با تو سخن نگفت و جواب سخنان تو را به من داد؟

عمرو گفت: خود بهتر می دانی.

معاویه گفت: شاید فکر می کنی ترسید از پس زبان تو بر نیاید نه او تو را قابل سخن گفتن ندانست و تحقیرت کرد ندیدی رو به من کرد و حتی نگاهی هم به تو نینداخت؟

عمرو گفت: می خواهی بشنوی چه جوابی برای او آماده کرده بودم؟

معاویه گفت: برخیز و برو که امروز تا شب نمی خواهم جواب تو را بشنوم سپس معاویه برخاست و اهل مجلس پراکنده شدند. (1)

ص: 79

چرا عبدالله با حضرت امام حسین علیه السلام از مدینه خارج نشد؟

ممکن است این سؤال به ذهن بعضی خطور کند که چرا در سفر حضرت امام حسین علیه السلام به عراق، عبدالله بن جعفر همراه آن حضرت نرفت؟

از آن جا که ما پاسخ صحیح و قطعی این سؤال را نمی دانیم در پاسخ این سؤال باید گفت در این جا چند احتمال وجود دارد آن چه بیشتر به ذهن من می رسد این است که لازم بود او در کنار بقیه بنی هاشم که در مدینه مانده بودند بماند تا بنی امیه موفق نشوند نقشه خود را در ریشه کن کردن شجره طوبه آل رسول پیاده کنند همچنین می بایست این افراد که در مدینه باقی می ماندند از زن و مرد از مقام و شخصیت اجتماعی بسیار بالایی برخوردار باشند تا بتوانند حافظ امتداد خط اسلام اصیل باشند؛ خطی که تنها در خاندان حضرت محمد و حضرت علی - که درود و سلام خدا بر آن دو و خاندانشان باد - منحصر بود این افراد می بایست در حد و اندازه ای باشند که دشمنان نتوانند در باره آنان هزار خیال خام در سر پروانده و به فکر نابودی آنان افتند.

با این دیدگاه نگاهی به صورت اسامی کسانی که با حضرت امام حسین علیه السلام خارج نشده و در مدینه ماندند می اندازیم:

1- عبدالله بن جعفر، البته با توجه به پیش زمینه ای که قبلاً باره سیاست وی در برقراری روابط ظاهری با معاویه و احترام فوق العاده ای که معاویه نسبت به وی روا می داشت آوردیم.

2- محمد فرزند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهور به ابن حنفیه.

3- بانو اُم سلمه، همسر رسول خدا.

4- اُم هانی خواهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

5- بانو اُم البنین همسر حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام و مادر چهار پسر آن حضرت.

6- بانوی مکرمه لیلا همسر حضرت امام حسین علیه السلام، البته بنا بر قولی که ایشان در سفر کربلا حضور نداشتند.

7- خانم فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام که در بستر بیماری سختی گرفتار و قادر به مسافرت نبودند.

احتمال دیگری هم برای نرفتن عبدالله بن جعفر با حضرت امام حسین علیه السلام هست و آن مسن بودن عبدالله است البته این احتمال به اعتبار آن چه در تاریخ آمده ضعیف می نماید؛ چرا که تاریخ سن وی را در آن زمان پنجاه و پنج سال می نویسند که برای آن مسافرت سن زیادی نبوده است مگر این که در زندگی وی فشارها و سختی هایی بوده باشد که موجب پیری زودرس وی شده باشد.

احتمال سومی نیز هست که بعضی به آن اشاره کرده اند و آن این که عبدالله بن جعفر قبل از سفر کربلا بینایی خود را از دست داده، بود این احتمال به شرط این که به لحاظ تاریخی ثابت شود می تواند توجیه مناسبی برای عدم همراهی وی با حضرت امام حسین علیه السلام در سفر کربلا باشد - والله العالم بحقائق الامور-.

فصل چهارم : فرزندان حضرت زینب علیها السلام

اشاره

فرزندان حضرت زینب علیها السلام

خواستگاری مروان از دختر حضرت زینب علیها السلام برای یزید بن معاویه

ص: 83

تاریخ نگاران در شماره فرزندان حضرت زینب علیها السلام و تعیین نام های آنان اختلاف کرده اند.

در کتاب «اعلام الوری» نوشته شیخ طبرسی آمده:

«علی، جعفر، عون الاکبر و ام کلثوم»⁽¹⁾.

و نیز گفته شده «علی، عون الاکبر، محمد عباس و ام کلثوم»⁽²⁾.

محمد و عون همان دو فرزند حضرت زینب علیها السلام هستند که در روز عاشورا در راه یاری دایی بزرگوار خود حضرت امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.

ام کلثوم (دختر حضرت زینب علیها السلام) نیز با پسر عموی خود قاسم بن محمد بن جعفر ازدواج کرد که او نیز در فاجعه کربلا به شهادت رسید.

ص: 85

1- طبرسی، إعلام الوری باعلام الهدی: 204، چاپ نجف اشرف - 1390 هـ - ق.

2- سبط ابن جوزی تذکرة الخواص: 175 چاپ لبنان - 1401 هـ - ق.

خاندان بنی اُمیّه علیرغم در دست داشتن حکومت و قدرتی که با زور و به دروغ و ناحق آن را غصب کرده بودند همواره از عقده حقارت رنج می برده اند.

صفحات تاریخ این خاندان از دیرباز همواره سیاه و تاریک و به بدی ها و رسوایی هایشان آلوده بوده است.

این حمامه است که از مادر بزرگ های معاویه است؛ وی زنی از زنان بدکار مکه و از ذوات اعلام بوده است؛ یعنی کسانی که پرچمی بر سر در خانه خود داشتند تا زناکاران به این علامت به آن جا راه یافته و به فجور از وی کام یابند. (1)

و این است هند؛ مادر پست و پلید او و دارای سوابق متعفن و پرونده ای سیاه که عنوان آكلة الأكباد یا هند جگر خوار را به خود اختصاص داده و سینه اش آکنده از کینه و دشمنی با اسلام و مسلمانان بوده است.

یا ابوسفیان؛ پدر وی که محور، مشرکان، بزرگ ملحدان و

ص: 86

1- این مطلب در کتاب (الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف) تألیف سید علی بن موسی بن طاووس متوفای سال 566 هـ - ق در صفحه 501 آمده و او نیز آن را از کتاب «المثالب» تألیف هشام بن محمد کلبی که از نویسندگان اهل سنت است نقل نموده که متن کلام وی چنین است: «و اما حمامه که از مادر بزرگ های معاویه بوده است در منطقه ذی المجاز دارای پرچم بوده است؛ یعنی از صاحبان پرچم در زنا بوده است» - محقق

سرچشمه هر فتنه ای بر ضد مسلمانان بوده هر پرچمی در جنگ با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برافراشته شده او برافراشته و هر سپاهی برای جنگ با آن حضرت حرکت کرده او فرمانده آن بوده است.

و خود معاویه که به حق جانشین پیشینیان خود و عصاره و نتیجه این جرثومه های فساد بوده است؛ میوه درخت لعنت شده در قرآن.

او خوب می دانست که مردم همه این سوابق را می دانند و او را به خوبی می شناسند. (1)

ص: 87

1- در این جا شایسته است برای روشن شدن بیشتر پرونده سیاه زنان و مردان خاندان بنی امیه چند بیتی از قصیده شاعر گران قدر سید حیدر حلی قدس سره را بیاوریم آن جا که بنی امیه را این گونه مورد خطاب قرار داده است: أُمِّيَّةٌ غُورِي فِي الْخُمُولِ وَانْجَدِي *** فَمَا لَكَ فِي الْعِلْيَاءِ فَوْزَةً مَشْهُدٌ هُبُوطًا إِلَى أَحْسَابِكُمْ وَانْخِفَاضُهَا *** فَلَا نَسَبَ زَاكَ وَ لَا طَيْبٌ مُؤَلِّدٌ تَطَاوَلْتُمَا لَا عَنْ عَلَا فِتْرَاجِعُوا *** إِلَى حَيْثُ إِنْتُمْ وَاقْعُدُوا شَرَّ مَقْعَدٍ قَدِيمِكُمْ مَا قَدْ عَلِمْتُمْ وَ مِثْلُهُ *** حَدِيثُكُمْ فِي خَزِيهِ الْمُتَجَدِّدِ فَمَاذَا الَّذِي أَحْسَابُكُمْ شَرُّتْ بِهِ *** فَاصْعَدَكُمْ الْمَلِكُ اشْرَفَ مَصْعَدٍ صَلَابَةِ اَعْلَاكِ الَّذِي بَلَّلَ الْحَيَا *** بِهِ جَفَّ، أَمْ فِي لَيْنِ اسْفَلَكَ النَّدَى بَنَى عَبْدُ شَمْسٍ لَا سَقَى اللَّهَ حُفْرَةً *** تُضْمُكُ الْفَحْشَاءُ فِي شَرِّ مَلَحَدٍ اِلْمَا تَكُونِي فِي فَجُورِكَ دَائِمًا *** بِمَشْغَلَةٍ عَنْ غَضَبِ اَبْنَاءِ أَحْمَدَ وَرَأَاكَ عَنْهَا لَا أَبًا لَكَ إِنَّمَا *** قَدَّمْتَهَا لَا عَنْ تَقَدُّمِ سُودَدٍ عَجَبْتُ لِمَنْ فِي ذِلَّةِ النُّعْلِ رَأْسُهُ *** بِهِ يَتَرَأَى عَاقِدًا تَاجَ سَيِّدٍ دَعَا هَاشِمًا وَ الْفَخْرَ يَعْقِدُ تَاجَهُ *** عَلَى الْجَبْهَاتِ الْمُسْتَنِيرَاتِ فِي اِلْنَدَى وَ دُونَكُمْوَالْعَارَ ضَمُّوْا غِشَاءَهُ *** اِلَيْكُمْ إِلَى وَجْهِهِ مِنَ الْعَارِ اسْوَدَ يُرْشِخُ لَكِنْ لَا- لَشَيْءٍ سِوَى الْخَنَا *** وَلِيَدِكُمْ فِيمَا يَرُوحُ وَ يَغْتَدِي وَ تَتَرَفُّ لَكِنْ لِلْبَغَاءِ نَسَاؤُكُمْ *** فَيُدْنِسُ مِنْهَا فِي الدُّجَى كُلِّ مَرْقَدٍ وَ يُسْقِي بِمَاءٍ حَرَّتْكُمْ غَيْرَ وَاحِدٍ *** فَكَيْفَ لَكُمْ تَرْجَى طَهَارَةَ مَوْلَدٍ ذَهَبْتُمْ بِهَا شَنْعَاءَ تَبْقَى وَ صُومُهَا *** لِأَحْسَابِكُمْ خِزْيًا لَدَى كُلِّ مَشْهُدٍ «ای بنی امیه در گمنامی غرق شوید و عرق شرم بر پیشانی نشانید که در بزرگی و بزرگواری به هیچ جایگاهی دست نیافته اید» «به میزان پستی حسب و نسب خود فرود آید که نه نسب پاک و نه ولادت پاکیزه ای دارید». «شما عزت ظاهری را غاصبانه و به ناحق به دست آورده اید پس سر جای خود بنشینید که بدترین جایگاه نیز هست». «پیشینیان شما همانانند که می دانید و نسل جدیدتان نیز در همان گمراهی پیشینیان خود سیر می کنند» «چه چیزی موجب شرافت حسب و نسب شما شده است که به واسطه آن بخواهید مقام والاى حکومت را برای خود دست و پا کنید» «مغزهای خشک و چهره های خشنی که آب حیا در آن ها خشکیده یا نرمی و ملایمتی که تنها در تر دامنی نمود پیدا می کند؟» «ای فرزندان عبد شمس خدا گودالی را که شما را با فجور و فحشا در آن یک جا دفن کرده اند از اب رحمت خود سیراب نسازد» «چرا فسق و فجورتان شما از غضب کردن حق آل پیامبر باز نداشت؟» «ای بی پدران دست از این مقام خلافت بردارید که به ناحق پیش دوییده و بدون شایستگی آن را غضب کرده اید». «عجب دارم از سری که ارزشش از لنگه کفشی کم تر است اما چنین می نماید که گویا تاج آقایی بر آن سر نهاده اند» «در حالی که آل هاشم را که افتخار تاج خود را بر پیشانی نورانی از جود آنان نهاده به کناری نهاده اند» «شما بمانید و ننگ که پرده آن را بر چهره های سیاه خود بکشید» «فرزندان شما از بدو تولد هر صبح و شام مورد تعلیم و پرورش قرار می گیرند اما تنها برای هرزگی» «و زنان شما از راه فحشا به ثروت و رفاه می رسند و چه بسترهایی که در تاریکی شب ها به واسطه آنان پلید نگردید». «محصول زراعت شما را چندین نفر آبیاری می کنند پس چگونه می توان از خاندان شما توقع پاکی ولادت داشت؟» «شما پاکی ولادت را با چنان رسوایی از دست داده اید که لکه ننگ آن بر رفته نسب شما در هر مکان باعث بی آبرویی است» دیوان سید حیدر حلی: 70 چاپ لبنان - 1404 هـ - ق.

حال این احساس کمبود همیشگی چگونه باید جبران شود؟

و به چه ترفندی می شود این زشتی ها که او را در بر گرفته پوشاند؟

احساس این کمبودها و یادآوری این سوابق متعفن و توّرق صفحات این پرونده ، کثیف، همواره سینه معاویه را می خراشید.

او همواره در صدد بود که به نحوی برای خود شرافت و عظمتی دست و پا نموده و خویشان را از این احساس رها کرده و خلا شخصیتی خود را پر نماید. او برای پاک کردن لکه های ننگ از تاریخ حیات و صفحات تاریخ خود به انواع حيله ها متشبث می شد، اما همه تلاش های وی با شکست مواجه می گردید.

از جمله راه هایی که معاویه برای کسب شرافت و آقایی بدان دست می زد همسر گرفتن از خاندان های شریف بود تا بدینوسیله

ص: 88

خاندان پاک علوی نیز با بصیرت کامل نیت معاویه را به روشنی درک می کردند و از هر دری که می خواست وارد شود آن در را بر روی وی می بستند

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام مرگ وصیت کردند که مغیره بن حارث بن زبیر پس از شهادت ایشان با همسرشان امامه دختر زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کند.

امامه همان بانویی بود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در هنگام وفات به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کردند پس از ایشان وی را به همسری خود بگیرد؛ آن جا که فرمودند: (و تزوج بأمامة، ابنة أختي فإنها لأولادي مثلي)؛ «بعد از من با خواهرزاده ام امامه ازدواج کن که او برای فرزندانم همچون من است».

امام علیه السلام بدین جهت چنین وصیتی کردند که مبدا معاویه با امامه ازدواج کند چون آن حضرت با علم امامت می دانستند که معاویه به زودی برای به دست آوردن افتخار دامادی پیامبر و این که نوه پیامبر همسر او شود برای ازدواج با امامه اقدام خواهد نمود.

به همین دلیل راه این کار را بر معاویه مسدود نموده وی را در تاریکی حسب و نسبش و نهاد! (1)

ص: 89

1- ابن عبد البر در کتاب «الاستیعاب» در شرح زندگانی امامه می نویسد: «علی بن ابی طالب بعد از فاطمه با او ازدواج کرد... علی بن ابی طالب به مغیره بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب فرمان داد تا بعد از او با وی ازدواج کند چرا که بیم آن داشت معاویه با او ازدواج نماید. بدین ترتیب مغیره با امامه ازدواج کرد... عمر بن شبة با سند خود نقل کرده است که چون هنگام مرگ علی بن ابی طالب رسید به امامه دختر ابی العاص فرمود: (لا آمن أن يخطبك هذا الطاغية بعد موتي - یعنی معاویه - فإن كان لك في الرجال حاجة فقد رضيت لك المغيرة بن نوفل عشيراً)؛ «نگرانم که بعد از من این طاغوت - یعنی معاویه - به خواستگاری تو، بیاید پس اگر نیازمند به ازدواج بودی من به ازدواج تو با مغیره بن نوفل راضی هستم». چون آن حضرت به شهادت رسید معاویه به مروان نام های نوشت و به او دستور داد تا امامه را با مهریه یکصد هزار دینار برای او خواستگاری نماید!! چون مروان این کار را انجام داد. امامه کسی را به نزد مغیره فرستاد و پیغام داد که این شخص کسی را به نزد من فرستاده و از من خواستگاری کرده پس اگر حاجتی به نزد ما داری پیش بیا. مغیره رفت و او را از حضرت امام حسن علیه السلام خواستگاری نمود و آن حضرت امامه را به ازدواج او در آورد. ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب (الاصابة) مثل همین متن را آورده است. در کتاب (الطبقات الکبری) ابن سعد نیز آمده: امامه دختر ابی العاص به مغیره بن نوفل گفت: معاویه از من خواستگاری کرده. است مغیره: گفت آیا می خواهی همسر پسر هند جگرخوار شوی؟! آیا مرا به همسری بر می گزینی؟ امامه: گفت آری و به ازدواج او در آمد سید محسن امین نیز در (اعیان الشیعة) از شیخ صدوق و شیخ طوسی جریان ازدواج امامه با مغیره را پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند. اما ابن شهر آشوب در کتاب (مناقب): 3/305 به نقل از کتاب قوت القلوب روایتی را نقل کرده است که با آن چه مورخان آورده اند منافات دارد؛ وی می نویسد مغیره بن نوفل پس از حضرت علی علیه السلام از امامه خواستگاری کرد اما او در پاسخ وی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که برای همسران پیامبر و وصی او جایز نیست که پس از فوت آن ها ازدواج کنند. می گویم: بر فرض که این خبر صحیح بوده و اثبات شده، باشد کلاً در مسئله سه احتمال وجود دارد: 1- صحت نداشتن خبر ازدواج امامه بعد از امام. 2- صحت نداشتن خبر عدم ازدواج او که مفاد همین روایت اخیر است. 3- جمع بین این

خبر و نظر مورخان؛ به این ترتیب که ازدواج او بعد از حضرت وصی علیه السلام بر اساس ضرورت و برای رهایی از موضع حَرَج که همان ازدواج با معاویه باشد انجام شده است - والله العالم بحقائق الامور - محقق.

بعد از چند سال معاویه در همین راستا دست به اقدام تازه ای زد و به همانند خود در پستی زبونی حقارت پر مدّعی و وقاحت؛ یعنی مروان بن حَکَم پسر زَرْقَاء زانیه که از جانب او حاکم حجاز بود نام های نوشت تا اُم کلثوم دختر عبدالله بن جعفر که مادرش حضرت زینب کبری علیها السلام بود را برای پسر او یعنی یزید خواستگاری کند.

مروان به نزد عبدالله بن جعفر رفت و او را از این امر با خبر کرد.

پر واضح است که عبدالله پدر دختر بوده و ولایت دختر در دست وی می باشد. اما او از نیات پلید معاویه و هدف او از این وصلت با خبر است. از طرفی او حضرت امام حسین علیه السلام را بزرگ، خاندان سرور بنی هاشم و شریف ترین فرد این خاندان می داند بنا بر این سزاوار نیست که بدون کسب اجازه از آن حضرت از پیش خود

ص: 90

جوابی به معاویه بدهد پس برای رهایی از این موقعیت سخت و حيله، شیطانی به مروان چنین پاسخ داد:

اختیار این دختر در دست من نیست بلکه به دست سرور و مولای ما حسین است که دایی او. است

عبدالله حضرت امام حسین علیه السلام را در جریان امر قرار داد.

امام فرمودند: (اَسَدٌ تَخِيْرُ اللّٰهَ تَعَالٰى اللّٰهُمَّ وَفَقُّ لِهٰذِهِ الْجَارِيَةِ رِضَاكَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ) ؛ «از خدا می خواهم آن چه خیر است برای این دختر مقدر فرماید، خدایا برای این دختر آن چه موجب رضایت تو از آل محمد است مهیا گردان».

چون مردم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله اجتماع کردند، مروان پیش آمد و در کنار حضرت امام حسین علیه السلام که عده ای از بزرگان شهر نیز در نزد وی بودند نشست.

آن گاه گفت: امیر مؤمنان-معاویه - مرا به این کار فرمان داده و گفته است مهریه او همان باشد که پدرش حکم کند هر قدر که، باشد به اضافه صلحی که میان این دو طایفه (بنی هاشم و بنی امیه) ایجاد می شود به اضافه ادای قرض های پدرش.

سپس مروان اضافه کرد: بدانید که با انجام این وصلت آنان که بر شما به داشتن دامادی چون یزید حسرت خواهند خورد، بسیار بیشتر از کسانی خواهند بود که بر یزید به اختیار کردن زنی از شما حسرت بخورند.

و عجیب است که چگونه باید از کسی مانند یزید مهریه طلب کرد که او همتای آنان است که همتایی ندارند و به آبروی او از ابرهای، آسمان طلب باران می شود.

پس ای ابا عبدالله پاسخ مثبت را بده.

قبل از ادامه این خبر خوب است قدری سخنان مروان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم:

گزاف نیست اگر بگوییم خود پسندی و وقاحت را پایانی نیست و پستی نفس و بی شخصیتی انسان موجب انقلاب و دیگرگونی در معانی کلمات می‌گردد.

در چنین حالتی است که حقیر شریف می‌نماید و پست محترم جلوه می‌کند؛ روی سیاهی که هرگز در برابر خدای متعال به خاک سوده نشده چنان سفید می‌شود که به آبرویش باران نازل شده و زاده کفر و زنا کسی می‌شود که مردم حسرتش را بخورند و این منحنی دون پایه مقامش از آن بالاتر می‌رود که مردم از وی مهریه بخواهند؛ بلکه باید دختران خود را با دست ادب و بدون مهریه هدیه او سازند!!!

این است منطق، مروان عصاره، مغز کیفیت تفکر و میزان ادراک او از ارزش‌ها و مفاهیم. او به خود جرأت می‌دهد این اکاذیب را که هیچ کس در دروغ بودنش شک ندارد با صدای بلند فریاد بزند؛ گویا نمی‌داند در برابر چه کسی ایستاده و چه کسی را مدح و ستایش می‌کند؟

حضرت امام حسین علیه السلام چنان پاسخ دندان شکنی به او دادند که گویا دهانش را از سنگ پر کرده، خط بطلان بر اباطیل و سخنان ضلالت بارش کشیده، رشته مزخرفاتی را که با پلیدترین زبان‌ها بافته شده و از دهان ملعون‌ترین و کثیف‌ترین انسان‌ها بیرون آمده بود پنبه کردند.

حال به ادامه خبر توجه کنید:

حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ وَارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَاصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ...)؛ «سپاس خدایی را که ما را برای خود برگزید به دین خود هدايت‌مان کرد و بر سایر مخلوقات خویش برتریمان داد».

قدرت منطق را ببینید والایی سطح، شخصیت، شرافت روح و قداست رفتار و سایر نکاتی را که از این فقره از جواب آن حضرت به مروان تجلی می کند ملاحظه کنید.

آن حضرت سخن خود را با ستایش پروردگار آغاز می کند؛ خدایی که این خاندان را از میان همه بندگان خود انتخاب کرده است و این آخرین حد بلاغت است و به جا سخن گفتن آن حضرت تصریح می کند که از خاندانی است که خدا آنان را برای امامت برگزیده معنی این سخن این است که همه شرایط لازم برای تصدی منصب امامت و رهبری جامعه و فضایل و ممیزاتی که در دیگر مردمان وجود ندارد در میان این خاندان به وفور یافت می شود؛ آنان در بالاترین سطح از شرافت و اوج عظمتی قرار دارند که خدای متعال به آنان بخشیده است پس تفاوت میان ایشان و دیگران تفاوت میان خاک و افلاک و سنگریزه و جواهر است.

می بینیم که که چه ف- چه فاصله زیادی بین این خاندان و سایر مردمان وجود دارد؛ آن هم مردمان پاکی که دست به جنایت نیالوده و صفحات نامه اعمال خود را با زشت کاری ها رنگین ننموده باشند چه رسد به معاویه و یزید و مروان افرادی از این قبیل!!

سپس امام علیه السلام فرمودند: (يا مروان قَدْ قُلْتَ فَسَمِعْنَا أَمَّا قَوْلُكَ مَهْرُهَا

حُكْمُ أَبِيهَا بِالْغَا مَا بَلَغَ فَلَعَمْرِي لَوْ أَرَدْنَا ذَلِكَ مَا عَدَوْنَا سِنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَنَاتِهِ وَنِسَائِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ اثْنَتَا عَشْرَةَ أَوْقِيَّةً يَكُونُ أَرْبَعِمِائَةٍ وَثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

وَأَمَّا قَوْلُكَ مَعَ قَضَاءِ دَيْنِ أَبِيهَا فَمَتَى كُنَّ نِسَاؤُنَا يَقْضِينَ عَنَّا دُيُونَنَا؟!

وَأَمَّا صَلَاحُ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْحَيِّينِ فَإِنَّا قَوْمٌ عَادِيَنَاكُمْ فِي اللَّهِ وَلَمْ نَكُنْ نَصَالِحُكُمْ لِلدُّنْيَا فَلَعَمْرِي فَلَقَدْ أَعْيَا النَّسَبُ فَكَيْفَ السَّبَبُ؟؛ «ای مروان حرف هایت را زدی و ما سخنانت را شنیدیم اما این که گفتی مهر این، دختر آن است که پدرش بگوید هر قدر که باشد. بدان که به جان خودم سوگند اگر ما قصد چنین کاری را داشته باشیم از مهریه ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای دختر خود و زنان اهل بیت خود تعیین کرده است پافراتر نمی گذاریم که دوازده اوقیه معادل چهارصد و هشتاد درهم (1) است.

و اما این که گفتی و ادای همه قرض های پدرش از کی تا به حال زنان ما ادا کننده قرض های ما بوده اند؟

اما این که گفتی و صلح و سازش میان این دو طایفه (بنی هاشم و بنی امیه) بدان که ما گروهی هستیم که برای رضای خدا با شما دشمنی کرده ایم پس برای امور دنیوی با شما از سر صلح و آشتی در نمی آییم و در چنین مواردی خویشاوندی نسبی کارساز نیست چه رسد به خویشاوندی سببی».

مروان را ببینید که می خواست با این ازدواج که هدف دیگری نیز از آن، داشت میان خیر و شر فضیلت و رذیلت و دوستان و دشمنان خدا صلح و آشتی برقرار کند.

اما چگونه می توان این دو دسته را با هم جمع کرد؟

ص: 94

1- درهم. هم به معنی سکه نقره و هم واحدی در وزن. است گفته شده که یک درهم برابر با شش دانگ هر دانگ برابر با دو قیراط هر قیراط برابر با دو طسوج هر طسوج برابر با دو حبه است پس هر حبه یک ششم از یک هشتم در هم است؛ یعنی یک هشتاد و چهارم درهم - محقق

آیا باید اولیای خدا به نفع دشمنان او از حق خود دست برداشته و به رهبری، غاصبانه پیشوایی پلید و جنایات و رسوایی های آنان اعتراف کرده و سر تسلیم فرود بیاورند؟

آیا این است معنی سازش میان دو طایفه؟

یا این که مجرمان و دشمنان خدا باید توبه نموده و دست از رفتار غیر اسلامی خود برداشته سر تسلیم در برابر اهل بیتی فرود آورند که خدای متعال دوستی آنان را لازم و تبعیت و پیروی از ایشان را واجب فرموده است؟

اگر مقصود معنی اول است که این امر شرعا و عقلا محال است؛ چون مفسدان را صالح و متقی دانستن زیر پا نهادن مفاهیم اسلامی و ابطال حق و احقاق باطل است و حاشا که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به چنین تسلیم شرم آور و نکوهیده ای تن در دهند.

اما اگر مقصود از صلح معنی دوم است که دیگر احتیاجی به زن گرفتن و داماد شدن و انجام چنین ازدواج سیاسی ندارد، اگر خاندان بنی امیه به حقانیت آل پیامبر ایمان آورده و به حق آنان اعتراف دارند باید از اریکه قدرت و رهبری پایین آمده حق را به حق دار بسپارند و بدین ترتیب صلح مورد نظر آنان محقق خواهد شد.

اما مروان یا این مطالب را نمی فهمید یا می فهمید و دانسته حق را انکار می نمود؛ او تنها می خواست با مغالطه در سخن و وارونه جلوه دادن حقایق و مفاهیم، به هدف شوم خود دست یابد.

اما در کند ذهنی او همین بس که فکر می کرد حضرت امام حسین علیه السلام با این شیوه های رسوا و حيله های بی اساس فریفته

می‌گردد.

حال با من همراه شوید تا نگاهی به خاندان شریف و بلند مرتبه نبوی و علوی بیافکنیم؛ شجره طیبه ای که ریشه اش استوار و شاخه هایش در آسمان بوده قرآن کریم باران مدح و ستایش بر آن باریده است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صاحب شریعت گرفته تا حضرت امیرالمؤمنین، سرور عترت علی بن ابی طالب علیه السلام و سرور زنان جهان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دو سرور جوانان اهل بهشت دو ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و تا بقیه ائمه طاهرین که درود خدا بر تمامی آن ها باد.

آیه تطهیر، آیه مباهله، آیه مودت سوره هل آتی آیه تبلیغ و آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ....)

همه این آیات متضمن تقدیر و تمجید از اهل بیت علیهم السلام و اشاره یا تصریح به جلالت قدر و بلندی مرتبه آنان و تعریف از نماز انفاق، اطعام، جهاد، عصمت، قداست و سایر صفات حسنه آنان است.

این صدها هزار کتابی است که در بیان فضایل و مناقب آنان به رشته تحریر در آمده و بر ویژگی ها، امتیازات فضایل مکارم اخلاق و مناقب آن بزرگواران گواهی می دهد.

در این صورت طبیعی است که میان این دو طایفه همیشه دشمنی و خصومت موجود باشد؛ آری همواره میان فضایل و رذایل خیر و شر و نور و ظلمت تناقض وجود دارد پس چگونه می توان به زعم مروان بین این دو دسته و دو طایفه صلح و سازش برقرار کرد؟

ص: 96

امام در سخن خود فرمودند: «ما گروهی هستیم که برای خدا با شما دشمنی کرده ایم پس برای دنیا با شما مصالحه نخواهیم کرد» آن حضرت با این بیان از موجبات خصومت و دشمنی میان بنی هاشم و بنی امیه پرده بر می دارد؛ چون اختلاف و درگیری میان دو گروه ممکن است اسباب و عوامل مختلفی داشته باشد، گاه ممکن است این عامل مادی باشد مانند مال یا ریاست و امثال این ها و گاه ، ممکن است عامل دشمنی عقیدتی و دینی ، باشد و در صورت دوم چگونه ممکن است در شرایطی که این دو گروه به لحاظ عقیدتی در دو طرف تقیض قرار دارند دو طرف نزاع را با هم صلح داد؟

این مطلب را تا این جا داشته باشید از ناحیه دیگر در تاریخ آشکار است که بنی امیه و در رأس آن ها ابوسفیان آغاز کننده نزاع و روشن کننده آتش فتنه بوده اند؛ ابوسفیانی که ابتدا بزرگ مشرکان و در انتها سردسته منافقان بود.

چه کسی در جنگ بدر رهبری سپاه مشرکان را که از مکه برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمده بود به عهده داشت؟

در جنگ احد چه کسی فرمانده سپاه مشرکان بود؟

چه کسی شکم حمزه سید الشهداء، عموی نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله را درید و قلب و جگر او را بیرون آورده بینی و گوش هایش را برید و او را به بدترین شکلی مثله کرد؟

آیا این شخص همسر ابوسفیان، هند نبود؟

در جنگ خندق چه کسی سرپرستی سپاه احزاب را به عهده داشت؟

چه کسی.... چه کسی... چه کسی...؟

ص: 97

و باز در روز بیعت با عثمان بن عفان چه کسی بود که خطاب به بنی امیه گفت: ای پسران عبد شمس این حکومت را به سرعت برابید که سوگند به آن که ابوسفیان به او سوگند یاد می کند بهشت و جهنمی در کار نیست.

آیا گوینده این سخن ابوسفیان نبود؟!

و چه کسی در جنگ صفین در برابر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صف آرایی کرد و آن قتل عام فجیع را رقم زد که نزدیک بود نسل عرب در آن قطع شود؟

چه کسی بود که لعن امام علی امیرالمؤمنین علیه السلام را بر منبرها و در قنوت نمازها سنت قرار داد؟ تا بدان مرحله که شاعر گفت:

«هفتاد سال در شام او را لعن کردند که خدا پیر و جوان آن را لعنت کند» (1)

آیا معاویه نبود؟

ما در پی آن نیستیم که در این چند سطر پرونده سیاه ابوسفیان و پسرش معاویه را ورق بزنیم که با بحث از این موضوع مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

صدها کتابی که در این زمینه تألیف شده مانند صحاح، و غیره در طول قرن ها پرده از هویت این دو تن برداشته شخصیت پنهان و سوابق و لواحق ایشان را در مواجهه با دین اسلام و شخصیت های اسلامی آشکار نموده اند. (2)

اما معنی سخن حضرت امام حسین علیه السلام که فرمود: «در چنین

ص: 98

1- لعنته بالشام سبعین عاماً *** لعن الله کلها وفتیها

2- برای کسب اطلاعات بیشتر در رابطه با پرونده ابوسفیان ر.ک علامه امینی، الغدير: 10 / 79 - 84 و برای اطلاع از پرونده معاویه ر.ک: همان 10 / 138 - 384 و 11 / 3 - 103 چاپ بیروت - 1379 هـ. ق .

مواردی خویشاوندی نسبی کارساز نیست چه رسد به خویشاوندی سببی» این است که بنی هاشم گل سر سبد قریش هستند و بنی امیه نیز مدعی هستند که از قریش می باشند. (1) در این صورت میان بنی هاشم و بنی امیه رابطه خویشاوندی نسبی موجود است و این فامیلیت نتوانسته است از اختلاف و درگیری میان این دو طایفه جلوگیری نموده و سبب صلح و سازش میان آن ها شود به این ترتیب فامیلیت سببی یا مصاهرت و دامادی چه تأثیری می تواند داشته باشد؟

آن حضرت سپس فرمودند: (وَأَمَّا قَوْلُكَ الْعَجَبُ لِيَزِيدَ كَيْفَ يَسْتَمِيرُ فَقَدْ اسْتَمِيرَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ يَزِيدَ، وَ مَنْ أَبِ يَزِيدَ وَ مَنْ جَدُّ يَزِيدَ؛) اما این که گفتی: عجیب است که از مثل یزیدی مهریه خواسته شود چه جای تعجب که از کسی بهتر از یزید و برتر از پدر و جد یزید نیز مهریه خواسته شده است).

مروان نمی دانست که مهریه شرط ازدواج است و بدون مهریه ازدواجی نیست و طرفین ازدواج هیچ نقشی در این حکم شرعی ندارند و در هر رتبه و مقام اجتماعی باشند؛ پست یا شریف و

ص: 99

1- در این رابطه یکی از دانشمندان معاصر بر آن است که امیه فرزند عبد شمس نبوده است. بلکه او غلامی رومی بوده که عبد شمس وی را خریداری نموده و به مرور زمان او را به خود ملحق نموده و به وی نسبت داده شد زیرا پدیده استلحاق قبل از اسلام رواج داشته است. بنا این میان بنی هاشم و بنی امیه رابطه نسبی واقعی نیز وجود ندارد و بنی امیه از قریش نبوده بلکه ملحق به آن هستند. برای اثبات این نظریه - یا حقیقت - استدلال شده است که وقتی معاویه در نامه ای به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشت: «ما و شما پسران عبد مناف هستیم»، آن حضرت در پاسخ وی نوشت: (لَيْسَ الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ، وَ لَيْسَ الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ)؛ «هیچ گاه مهاجران با آزاد شدگان برابر نبوده و اشخاص صریح النسب همچون ملحق شدگان نمی باشند»!! در مقدمه کتاب مثالب العرب تألیف هشام بن کلبی - 204 هـ - ق چاپ اول تحقیق شده در ایران - 1419 هـ - . ق ص 27 چنین آمده است: «امیه غلام عبد شمس بود که به وسیله تاجران برده به مکه آورده شده بود و عبد شمس او را به فرزندی قبول کرد - محقق. برای دستیابی به اطلاعات بیشتر در این زمینه رک نهج البلاغه محمد عبده: 19/3 نامه هفدهم چاپ مصر و شیخ بحرانی - 900 هـ - . ق . الزام النواصب.

ثروتمند یا فقیر در وجوب مهریه هیچ تفاوتی حاصل نمی گردد.

حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله که اشرف کائنات و برترین مخلوق خدا و سرور پیامبران، بوده ارزش یک لنگه نعلینش از کل بنی امیه بیشتر بوده است برای زنان خود مهریه قرار داده است حال مروان می گوید عجیب است که از مثل یزیدی مهریه خواسته شود.

از این که بگذریم مروان خود پسندی و دروغ گویی را از حد گذرانده و گفته است یزید همتای بی همتایان است یعنی یزید همتا و کفو طبقه خاصی از جامعه است که طبقه بالای اشراف و بزرگان جامعه هستند و این طبقه ممتاز در جامعه بی نظیر هستند و سایر طبقات جامعه در شرافت و عظمت همتای آنان نیستند و تنها یزید است که در مجد و عظمت همتای آنان است.

امام علیه السلام این سخن وی را چنین پاسخ داده اند که (وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ يَزِيدَ كُفُو مَنْ لَا كُفُو لَهُ. فَمَنْ كَانَ كُفُوهُ قَبْلَ الْيَوْمِ فَهُوَ كُفُوهُ الْيَوْمَ مَا زَادَتْهُ أَمَارَتُهُ فِي الْكَفَاءِ شَيْئًا)؛ «و اما این که گفتی: یزید همتای بی همتایان است همان کسی که تا قبل از ولایتعهدی همتای او بوده هنوز هم همتای او است و این امارت چیزی بر کفایت و لیاقت او نیفزوده است».

امام در این فقره از سخنان خود می فرماید: یزید نوه ابوسفیان شیخ منافقان و فرزندزاده هند جگر خوار و نتیجه حمایه صاحب پرچم، زنا، فرزند معاویه؛ شاخه درخت ملعونه در قرآن مادری چون میسون نصرانی است. هر کس قبل از تصدی پست و لا یتعهدی کفو و نظیر او بوده است پس از تصدی این منصب نیز کفو او است یزید همان یزید است و ماهیتش تغییری نکرده و نمی کند بلکه امروزش مانند دیروز او و لاحقش همچون سابقش

بوده و تصدی امارت غاصبانه و پوشیدن ردای حکومت ناحق جز فریب و نیرنگ چیزی بر وی نیفزوده است.

آن حضرت ادامه دادند: (وَأَمَّا قَوْلُكَ: بَوَجْهِهِ يَسْتَسْقَى الْعَمَامُ، فَإِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بَوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ)؛ «و اما این که گفتی به آبروی یزید از ابرها طلب باران می شود. این سخن تنها درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله صادق است.

می گویم: «وجه» یا «جاه» به معنی قدر و منزلت است و مسلمانان در گذشته وقتی خشکسالی می شد برای طلب باران به صحرا می رفتند و از خدای متعال می خواستند تا برای آنان باران بفرستد، شکی نیست که باید آن که در پیشاپیش این جمعیت به درگاه خدا می رود آبرومند درگاه خدا باشد؛ یعنی در پیشگاه خدا از قدر و منزلت بالایی برخوردار باشد.

به همین دلیل بوده است که پیامبران در نماز باران پیشاپیش جمعیت بوده اند و دعایشان هم مستجاب می شده است پیامبر ما صلی الله علیه و آله و بعضی از ائمه علیهم السلام نیز از خدای متعال طلب باران کرده اند و خدا به جهت مقامی که این بزرگواران در نزدش داشتند دعایشان را مستجاب می کرد.

سرور ما حضرت ابوطالب علیه السلام در شعری در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است:

«و سپیدرویی که به آبرویش از ابرها باران خواسته می شود فریادرس یتیمان و حامی بیوه زنان است».⁽¹⁾

بارها اتفاق افتاده بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از درگاه خدا طلب باران کرده و خدا نیز دعایش را مستجاب فرموده و باران فراوانی

ص: 101

1- و أبيضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بَوَجْهِهِ *** ثَمَالِ الْيَتَامَى عَصْمَةً لِلْأَرَامِلِ

عنایت نموده بود؛ همه این ها به دلیل مقام و آبرو و جاه و منزلت آن حضرت در نزد خدای متعال بوده است حال مروان میگوید «یزید کسی است که به آبرویش باران نازل می شود!»

می گویم: آری به آبروی او باران نازل می شود؛ به سبب، زناکاری شراب، خواری قمار، بازی منکرات رسوایی ها جنایات و اصل و نسب، نپاکش آری به آبروی او باران می بارد!

چنین نیست؟!

مروان در ضمن سخنان خود: گفت بدان که در صورت انجام این وصلت تعداد کسانی که حسرت داشتن چنین دامادی را بخورند به مراتب بیشتر از کسانی خواهد بود که بر یزید به داشتن چنین همسری غبطه بخورند».

این احمق می گوید: کسانی که آرزوی ازدواج با یزید را دارند بسیار بیشتر از کسانی هستند که آرزو دارند به خواستگاری دختران شما بیایند.

مروان ملعون با این سخن می خواهد بگوید با این ازدواج قدر و شرافت شما بنی هاشمیان افزایش می یابد و یزید چون از مقامی بس فراتر از شما برخوردار است از این ازدواج کسب شرافتی نخواهد کرد و شأن وی اجل از این است.

بخوانید و بخندید.

امام در پاسخ به این سخن او فرمودند: (وَأَمَّا قَوْلُكَ مَنْ يَغِيظُنَا بِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَغِيظُهُ بِنَا فَإِنَّمَا يَغِيظُنَا بِهِ أَهْلُ الْجَهْلِ وَ يَغِيظُهُ بِنَا أَهْلُ الْعَقْلِ)؛ «و اما این که گفتی: آنان که به داشتن چنین دامادی بر ما غبطه بخورند بیشتر از کسانی است که بر او به داشتن همسری از ما غبطه بخورند. [شاید چنین

کسانی باشند] اما بدان آنان که حسرت داشتن دامادی چون یزید را بخورند جماعت، نادانان و گروهی که حسرت وصلت با ما را دارند عاقلان و اهل دانش هستند».

معنی سخن امام این است که تنها کسانی در سر سودای وصلت با امثال یزید را می‌پروراند که با ارزش‌های انسانی و مفاهیم دینی بیگانه باشند؛ زیرا آنان تنها به زرق و برق زندگی دنیوی و رفاه و آسایش ظاهری یزید نگاه می‌کنند.

اما عقلا، کسانی که معیارهای اخلاقی و ارزش‌های روحی را درک می‌کنند در آرزوی وصلت با خاندان ما می‌باشند؛ چون ما در اوج عظمت قلّه شرافت و بالاترین مرتبه فضایل هستیم.

سپس امام پس از سخنان دیگری فرمود: (إشهدوا جميعاً أنّي قد زوجت أم كلثوم بنت عبد الله ابن جعفر من ابن عمّها القاسم بن محمد بن جعفر على أربعمائة و ثمانين درهماً وقد نَحَلْتُهَا ضِيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ وَ إِنَّ غَلَّتْهَا فِي السَّنَةِ ثَمَانِيَةَ آلَافٍ دِينَارٍ ففِيهَا لَهَا غَنًى إِن شَاءَ اللَّهُ ؛ همگی شاهد باشید که من ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را با مهریه چهارصد و هشتاد، درهم به ازدواج پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آورده و باغ خود در مدینه (1) را که در سال هشت هزار دینار درآمد دارد به این دختر بخشیدم که انشاءالله این زوج را بی نیاز کند».

خواننده گرامی: در آن زمان این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با ازدواج پسر عمو دختر عمو در میان مردم مشهور بود که: «بناتنا لبنينا و بنونا لبناتنا؛ دختران ما از آن پسران ما و پسران ما از آن دختران ما هستند» و چه کسی شایسته تر از حضرت امام حسین علیه السلام

ص: 103

1- در روایتی هم آمده که فرمود ارضی بالعقیق؛ زمینی که در منطقه عقیق، دارم و عقیق نام منطقه ای در حومه مدینه است.

که بخواهد حدیث جدّ خود را پیاده کند؟ کاری که پیشتر از وی پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز با دادن دختر خود حضرت زینب علیها السلام به پسر عمویش عبد الله بن جعفر بدان مبادرت ورزیده بود.

به همین دلیل، آن حضرت اقدام به تزویج خواهرزاده خود با پسر عمویش کرد و مهریه او را نیز از مال خود پرداخت و وضع اقتصادی آن ها را نیز با اهدای آن باغ با برکت تأمین کرد.

در این جا چهره مروان دگرگون شد و گفت: «ای بنی هاشم آیا خیانت روا می دارید؟ آیا جز دشمنی چیزی نمی خواهید؟»

این دشمن خیانت کار به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت خیانت می دهد؛ خاندانی که خدا از آلودگی دورشان کرده و پاک و مطهرشان فرموده است.

مروان در ادامه این شعر را خواند که:

«ما خواستیم تا با این ازدواج رشته دوستی را که حوادث روزگار سست و پوسیده اش کرده بود از نو محکم کنیم».

«اما چون به نزد شما آمدم ناگاه با من از در برخورد در آمدید و از سر کینه آن چه در دل داشتید با صدای ناهنجار ابراز نمودید» (1)

در این جا دیگر امام حسین علیه السلام مناسب ندیدند که سخن گفتن با شخص حقیری مانند مروان را ادامه داده و بیشتر از این دهانش را پر از سنگ، نماید بنا بر این ذکوان (2) پیش آمد و جواب مروان را با این اشعار داد که:

«خدا هر پلیدی را از آنان دور کرده و بدینوسیله در قرآن کریم تطهیر شان کرده است»

ص: 104

1- اَرْدَنَا صَهْرَكُم لَنَجِّ لُتْجِدَ وِدًا *** قَدْ اَخْلَقَهُ بِهِ حَدَثُ الزَّمَانِ فَلَمَّا جِئْتُكُمْ فَجَبَّهْتُمُونِي *** وَ يُحْتَمُّ بِالضَّمِيرِ مِنَ الشَّنَانِ

2- غلام حضرت امام حسین علیه السلام که مرد دانشمند و شاعری بود و امام وی را آزاد کرد

«آنان به جز خود در میان تمام خلایق همانند و همتا یا حتی کسی که نزدیک به مقامشان باشد ندارند».

«آیا می توان هر گردنکش منحرفی را در کنار خوبان اهل بهشت قرار داد؟ (1)» (2)

علامه مجلسی این روایت را در کتاب (بحار الانوار) از بعضی کتاب های قدیمی نقل کرده و آن را به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نسبت داده اما این صحیح نیست زیرا ولایتعهدی یزید بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام اتفاق افتاده و این جریان خواستگاری در زمانی بوده که یزید ولیعهد بوده است.

ص: 105

1- در بعضی از نسخه ها آمده آیا تو هر گردنکش منحرفی را در کنار خوبان اهل بهشت قرار می دهی؟

2- أَمَا طَلَّ اللَّهُ عَنْهُمْ كُلِّ رَجَسٍ *** وَ طَهَّرَهُمْ هَمَّ بِذَلِكَ فِي الْمَثَانِي فَمَا لَهُمْ سِوَاهُمْ مِنْ نَظِيرٍ *** وَ لَا كَفُوهُنَاكَ وَ لَا مُدَانِي يُجْعَلُ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ *** إِلَى الْأَخْيَارِ مِنَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ابْنُ شَهْرَ أَشُوبٍ، مناقب: 48/4 - 39

فصل پنجم : مروری کوتاه بر زندگی حضرت زینب علیها السلام

اشاره

مروری کوتاه بر زندگی حضرت زینب علیها السلام

ص: 107

زندگی حضرت زینب علیها السلام به همان اندازه که آکنده از قداست پیراستگی، پاکدامنی پرهیزگاری، شرافت و مجد است آمیخته با حوادث، ناگوار مصیبت ها و جریانات اندوهباری بود که از اوان کودکی تا پایان عمر بر آن بزرگوار وارد گردید.

پنج سال پیش نداشت که با ضایعه دردناک فقدان جد اطهر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله روبه رو گردید؛ ضایعه ای که وی با کمی سن و سال نیز عمق آن را درک کرده بود.

از همان، روز جریان زندگی در خانه او تغییر کرد و خیمه غم و اندوه بر خانواده او گسترده شد. مردان سقیفه برای بیرون آوردن پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه برای گرفتن، بیعت به آن خانه هجوم آورده و با آتش زدن در خانه که نزدیک بود به سوختن اهل آن منجر شود حرمت آن خانه را شکستند.

ما در کتاب (فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد) بخشی از مصیبت هایی را که بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرود آمده نقل کرده ایم؛ اموری همچون کتک زدن شدید، سقط کردن جنین و دیگر جنایاتی که ذکر مجدد آن ها در این جا به طول خواهد انجامید.

همه این رویدادها و فجایع در برابر چشمان حضرت زینب علیها السلام

انجام شده است او فریاد مادر خود را از میان در و دیوار شنیده و چشمانش دشمنانی که مادرش را محاصره کرده و با تازیانه و غلاف شمشیر بر بدنش می زدند و سایر جنایاتی را که به سقط جنین فرزندش محسن و شکستن پهلوی و تورم بازوی او منجر شد می دید؛ تورمی که آثار آن بر بازوی مادرش تا پایان عمر موجود بود.

چند ماه نگذشت که این دختر خردسال با فاجعه از دست دادن مادر مهربان خود مواجه گشت مادری که در عنفوان جوانی در حالی که هنوز به بیست سالگی نرسیده بود مظلومانه چشم از جهان فرو بست و در پنهان کاری تمام شبانه و مخفیانه دفن گردید و حتی امروز نیز کسی نمی داند قبرش کجا است.

حضرت زینب علیها السلام از همان وقت همواره شاهد خانه نشینی پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که همه امکانات از وی سلب و حقش از وی غصب گردیده و همچنان در طول زمان بر این سختیها صبر می کند.

بیست و پنج سال بعد پس از کشته شدن عثمان - حضرت علی علیه السلام را مجبور کردند تا بیعت مردم را بپذیرد، مردم نیز با طوع و رغبت و بدون هیچ اجبار و اکراهی با او بیعت کردند اولین کسانی که با آن حضرت بیعت کردند طلحه و زبیر بودند و همین دو نفر اولین کسانی بودند که بیعت او را شکسته پیمان خود را نقض نمودند آن ها به مکه رفته و در آن جا به عایشه ملحق شده و به خونخواهی عثمان قیام کردند آنان ناکثین (دشمنان بیعت شکن حضرت امیرالمؤمنین) را رهبری، کرده به بصره رفته و بابه

راه انداختن جنگ معروف، جمل، کشتار فجیعی به راه انداختند که حاصل آن بیست و پنج هزار کشته بود.

پس از اندک زمانی معاویه واقعه صفین را به راه انداخت و رهبر قاسطین شد و چنان جنگی در گرفت که نزدیک بود از فراوانی، کشتگان نسل عرب را بر اندازد و منجر به جریان معروف حکمیت گردید.

و این واقعه جنگ نهروان را به دنبال داشت که حاصل آن چهار هزار تن کشته بود.

این جنگ ها از مهم ترین ناآرامی های داخلی بود که در ایام خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روی داد.

این روزهای پر آشوب با شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به دست عبد الرحمن بن ملجم به پایان رسید.

پس از شهادت پدر برادر حضرت زینب علیها السلام، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام عهده دار مسئولیت امامت گردید، گروهی از یاران او در جنگ با معاویه به او پشت کرده خیانت بزرگی از آنان به ظهور رسید که لکه ننگ آن تاکنون باقی است. بدین ترتیب حضرت امام حسن مجتبی مجبور شد برای حفظ جان افراد باقی مانده از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ را متوقف نماید.

با بیرون رفتن امام حسن علیه السلام از میدان مبارزه، عملاً جو سیاسی جامعه برای فعالیت معاویه بن ابی سفیان و مزدورانش خالی شد و آنان نیز آزادانه و آشکارا انواع دشمنی ها را با حضرت امیر المؤمنین از خود بروز دادند؛ معاویه در سراسر ممالک تحت امر، خود لعن آن حضرت را بر منبرها سنت قرار داد و دستور داد تا احادیثی در ذمّ و بدگویی آن حضرت جعل کنند.

زینب کبری علیها السلام همه این امور و فجایع را به چشم خود می دید.

این سختی و فشار ده سال به طول انجامید و در نهایت به مسموم شدن حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام با توطئه معاویه و شهادت آن حضرت منتهی گردید؛ آنان به این مقدار بسنده نکرده و جنازه مطهر آن حضرت را نیز تیرباران کردند تا نگذارند در کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن گردد. (1)

سال های ظلم و فشار بنی امیه همچنان ادامه داشت ستمگری آنان به اوج خود رسیده و قساوت ایشان از حد گذشته بود؛ آنان هر کجا که شیعیان را می یافتند انواع بلاها را به گونه ای که در تاریخ اسلاممانندی برای آن نمی توان یافت بر سرشان می ریختند؛ دست و پای آنان را می بریدند، چشمانشان را میل می کشیدند بدنشان را بر سر دار می آویختند و کارهای وحشیانه دیگری از این دست که بر بربریت و وحشیگری آنان دلالت داشت. این سال های سیاه که به مرگ معاویه و جانشینی پسرش یزید منتهی گردید، دوران امامت حضرت امام حسین علیه السلام بود.

این چکیده ای از مصیبت ها و فجایعی بود که بی بی حضرت زینب علیها السلام در چهل و اندی سال از عمر شریف خود که پر از حوادث و مصائب بود با آن ها روبه رو گردیده بود.

اما بزرگ ترین فاجعه ای که در زندگی آن حضرت روی داد و شدت آن به حدی بود که سایر مصیبت ها و فجایع زندگی آن حضرت را تحت الشعاع قرار داده تحمل مصیبت های بعدی را نیز آسان کرد واقعه خونین کربلا بود

ص: 112

فصل ششم : حضرت زینب علیها السلام و فاجعه کربلا

اشاره

حضرت زینب علیها السلام و فاجعه کربلا

آمدن ابن زیاد به کوفه

جریان روز ترویه

امام حسین علیه السلام خانواده اش را با خود می آورد

امام حسین علیه السلام در راه کوفه

ص: 113

برای این که خوانندگان محترم دید بهتری نسبت به این مبحث پیدا کنند بهتر است قدری به بیان مراحل پیش از آغاز این واقعه بپردازیم:

معاویة بن ابی سفیان در نیمه رجب سال شصت هجری مرد و پسرش یزید به جای او بر مسند حکومت نشست او به همه فرمانداران و والیان شهرهای اسلامی نامه نوشت و در آن، مرگ معاویه را اعلام نموده و فرمان داد تا از مردم برای او بیعت بگیرند. وی در همین راستا چنین نام های به والی مدینه نوشته و در آن آورده بود که خصوصاً از حضرت امام حسین برای او بیعت بگیرد و اگر آن حضرت از بیعت کردن خود داری نمود او را به قتل برساند، و بر لزوم انجام این فرمان بر والی تأکید نموده بود.

امام حسین علیه السلام توانست خود را از انجام این کار نجات داده و برای نرفتن زیر بار این امر از شهر مدینه خارج شده و در اواخر ماه رجب وارد شهر مکه گردید خبر امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید علاوه بر مدینه و مکه در شهرهای دیگر مانند بصره و کوفه نیز پخش شد.

مهاجرت حضرت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه سرآغاز

نهضت آن حضرت و اعلام نظر صریح ایشان به عدم مشروعیت خلافت یزید و غصب این منصب مهم توسط او بود.

مسلمانان نیز از رفتن زیر بار حکومت مردی، فاسد فاسق و مفتضح که عنان گسیخته و آشکارا مرتکب مناهای و منکرات می گردید خودداری ورزیدند.

بر همین اساس اهل عراق شروع به مکاتبه با حضرت امام حسین کرده و از آن حضرت تقاضا می نمودند که برای نجات آنان از این نظام فاسد که چهره حکومت اسلامی را به زشت ترین شکل و قبیح ترین کیفیت متغیر ساخته بود به عراق برود.

در این مدت پیوسته نامه ها و فرستادگان اهل عراق بین مکه و کوفه در رفت و آمد بوده و اصرار و التماس مردم از امام برای اجابت دعوت آنان بیشتر می شد؛ زیرا آن حضرت خلیفه شرعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و خلافت و امامتش به نص صریح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده بود.

لذا حضرت امام حسین علیه السلام پسر عموی خود مسلم بن عقیل را به نمایندگی از خود به کوفه فرستاد چون مسلم به کوفه رسید مردم دور او را گرفتند و با او بیعت کردند چون او سفیر و نماینده امام حسین بود تعداد کسانی که با مسلم بیعت کردند به هجده هزار نفر رسید، بعضی هم تعداد این افراد را بیشتر از این نوشته اند مسلم که اوضاع را این گونه دید نامه ای به امام علیه السلام نوشت و آن حضرت را از آمادگی مردم با خبر نموده و چنان که- از ظواهر امر دیده بود- نحوه برخورد و استقبال و یاری آنان را نسبت به خود به اطلاع آن حضرت رساند.

امام علیه السلام تصمیم گرفت تا با خانواده برادران خواهران، فرزندان پسر عموها گروهی از یاران خود و برخی اشخاص دیگر از مکه به سوی عراق حرکت کند.

خصوصاً که دانسته بود یزید گروهی سی نفره از مأموران مسلح را فرستاده است تا آن حضرت را در مکه هر کجا یافتند به قتل برسانند، حتی اگر به پرده کعبه در آویخته باشد.

ص: 117

در این میان عبیدالله بن زیاد بن ابیه که از جانب یزید به حکومت کوفه منصوب شده بود به کوفه آمد و مردم را با انتشار خبر موهوم آمدن سپاهی از شام برای سرکوبی آنان تهدید کرد.

کسانی که دل با حضرت امام حسین علیه السلام نداشتند به سرعت دور ابن زیاد جمع شدند و او نیز با تهدید و تطمیع شروع به پراکنده نمودن مردم از اطراف مسلم بن عقیل کرد و در نتیجه مسلم در کوفه تنها شد.

در همان روزی که حضرت امام حسین علیه السلام مکه را به قصد عراق ترک نمود، اوضاع کوفه بر مسلم دگرگون شد و به دستگیری و شهادت او منجر گردید.

امام حسین علیه السلام در راه بود که خبر شهادت مسلم به آن حضرت رسید و قلب نازنین ایشان را جریحه دار کرد.

ما به درستی نمی دانیم که آیا حضرت زینب علیها السلام از مدینه با حضرت امام حسین علیه السلام همراه شده است یا بعد به آن حضرت ملحق گردیده است؟

کیفیت خروج ایشان از مدینه به مکه نیز برای ما روشن نیست اما به یقین می دانیم که آن حضرت در هنگام خروج از مکه به سمت عراق به همراه برادر بزرگوار خود بوده و در بین راه کوفه شاهد

مسائلی همچون بستن راه بر کاروان امام علیه السلام توسط سپاه حرّ بن یزید ریاحی و اقدام نافرجام وی برای دستگیر کردن آن حضرت و تحویل دادن ایشان به ابن زیاد بوده است

این کاروان بالا-خره در روز دوم ماه محرم الحرام به کربلا رسید؛ امام علیه السلام و همراهان پیاده شده خیمه های خود را بر پا نموده و منتظر تقدیر الهی شدند

ص: 119

روز ترویہ روز هشتم ذی الحجه روزی است که حاجیان همه در شهر مکه اجتماع می کنند؛ در این روز قافله های حجاج از همه دروازه های شهر مکه به این شهر وارد می شوند

گروهی از حاجیان نیز در این روز به منی می روند و شب را در آن جا می مانند تا صبح فردا که روز نهم و عرفه است به صحرای عرفات بروند.

برخی نیز تا روز عرفه در شهر مکه می مانند و از آن جا به عرفات می روند تا برای ادای مناسک حج آماده باشند

در چنین روزی که شهر مکه از حاجیان موج می زند حضرت امام حسین علیه السلام با همه اهل و اولاد و یاران خود از این شهر خارج شد.

در چنین شرایطی ترک کردن مکه و مناسک حج توسط امام حسین علیه السلام توجه حاجیان را جلب و در ذهن آنان ایجاد سؤال نمود. خصوصاً که می دانستند ایشان از چهار ماه قبل به مکه آمده است

ص: 120

1- ترویہ به معنی ذخیره کردن آب است و به روز هشتم ماه ذی الحجه روز ترویہ می گویند از حضرت امام صادق علیه السلام درباره سبب نام گذاری روز هشتم به یوم الترویہ سوال شد آن حضرت در پاسخ فرمودند: (لَآئِنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِعَرَفَاتٍ مَاءٌ وَ كَانُوا يَسْتَقُونَ مِنْ مَكَّةَ الْمَاءَ لِرِيَّهِمْ وَ كَأَن يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ تَرَوَيْتُمْ... تَرَوَيْتُمْ؟ فَسَمِعَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ)؛ «از آن جا که در صحرای عرفات آب نبود و مردم برای آب مصرفی خود در عرفات از مکه آب بر می داشتند در این روز به یکدیگر می گفتند: تَرَوَيْتُمْ؟ یعنی آب برداشتید؟ به همین سبب این روز روز ترویہ یا آب برداشتن نامیده شد». شیخ صدوق: علل الشرائع: 12 / 141 ب 171

پس چه چیز او را داشته تا در چنین روزی که همه حاجیان به مکه می آیند این شهر را ترک کند؟

و چه مشکلی است که نمی گذارد آن حضرت این چند روز را در مکه بماند و حج خود را تمام، نماید در حالی که وی سزاوارترین کس به رعایت شئون عبادی و اتمام اعمال حج است؟

پس تعجبی ندارد که افرادی به نزد آن حضرت آمده و از خروج ایشان در این روز سؤال کرده باشند امام نیز به تناسب سطح فکر و عقل هر کدام پاسخی به آن ها می دادند.

البته انگیزه ها و اسباب بسیاری باهم جمع شد تا امام را به ترک مکه در چنین روزی وادار کرد و من از خدا می خواهم مرا توفیق دهد تا در کتاب الامام الحسين من المهد الى اللحد که انشاء الله در آینده خواهم نوشت بعضی از این اسباب و عوامل را ذکر کنم.

از جمله کسانی که به نزد آن حضرت آمده و از سبب خروج ایشان سؤال کرد عبد الله بن جعفر شوهر حضرت زینب علیها السلام بود.

او به خیال خود تلاش کرد تا امام علیه السلام را از رفتن به عراق منصرف کند، اما آن حضرت در پاسخ وی فرمودند: «إني رأيت رسول الله في المنام، وأمرني بما أنا ماض له: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و ایشان مرا به این کار فرمان دادند».

عبدالله عرضه داشت آن خواب چگونه بوده است؟

امام فرمود: «ما حَدَّثْتُ أَحَدًا بِهَا وَلَا أَنَا مُحَدِّثُ بِهَا حَتَّى أَلْقَ رَبِّي؛ آن را به هیچ کس نگفته و تا زمانی که پروردگار خود را ملاقات کنم نخواهم گفت».

عبدالله چون از آن حضرت مأیوس شد به دو پسر خود عون و

محمد فرمان داد تا در رکاب آن حضرت مسافرت نموده و در راه او جهاد کنند. (1)

در کتاب (منتخب طریحی) نیز آمده است چون خبر حرکت حضرت امام حسین علیه السلام از مکه به عراق به برادرش محمد بن حنفیه رسید، پیش آمد و در حالی که آن حضرت بر شتر خود سوار شده بودند افسار شتر آن حضرت را گرفت و عرضه داشت:

آیا به من وعده نداده بودید که در باره تقاضای من (ظاهراً عدم رفتن به عراق) فکر می کنید؟

فرمود: «چرا».

عرضه داشت: پس چه چیز شما را با این عجله به رفتن وادار کرده است؟

فرمود: «قد أتاني رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ما فارقتك وقال: يا حسين، أخرج إلى العراق فإن الله شاء أن يراك قتيلاً مُخَصَّصاً بِدِمَائِكَ: پس از این که از من جدا شدی رسول خدا در خواب به نزد من آمد و فرمود: ای حسین به سرزمین عراق برو که خدا می خواهد تو را کشته ای در خون خود پییده ببیند».

محمد گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون، در این صورت وقتی می دانید که کشته خواهید شد بردن این زن و بچه ها چه معنی دارد؟

فرمود: «لقد قال لي جدِّي: إنَّ الله شاء أن يراهنَّ سَبابِيا، وهُنَّ لَا يُفَارِقُنَنِي مَا دُمْتُ حَيًّا؛ جَدِّمُ هَمِچْنِینَ به من فرموده است خدا خواسته تا آنان را در حال اسارت ببیند و، آنان تا زنده ام از من جدا نخواهند شد» (2)

ص: 122

1- شیخ مفید، ارشاد 219 فصل «خروج الامام الحسين من مکه» و علامه مجلسی، بحار الانوار: 44/366 ب 37

2- شیخ طریحی - 1085 هـ. ق، المنتخب: 2/424 المجلس التاسع و مجلسی، بحار الانوار: 44/364 ب 37 روایت شده از حضرت امام صادق علیه السلام در توضیح این روایت باید گفت که در این روایت برای بیان خواست خدا از کلمه «شاء» استفاده شده نه از کلمه «أزاد»: اساساً کلمه «شاء» در موارد خاص و برای معنایی نزدیک تر از کلمه «أزاد» استعمال می گردد و موارد، آن بر حسب اختلاف حالات استعمال متفاوت است. پس از بیان این مقدمه می گوئیم: تأثیر گذاری انسان در کردار دیگران بر دو گونه است: نوع اول: مواردی است که در آن ها اختیار از انجام دهنده کار سلب شده و مسئولیت انجام آن کار نیز با وی نخواهد بود؛ زیرا فاعلی که مستقیماً آن کار را انجام داده بدون اراده خود دست به این کار زده است. مثال: زید دست و پای عمرو را می بندد و بعد او را روی گردن خالد می اندازد و گردن خالد در اثر این کار می شکند می بینیم که شکستن گردن خالد مستقیماً به عمرو برگشت می کند چون او این کار را انجام داده اما مسئولیت این کار متوجه او نیست چون وی در این کار هیچ اراده و اختیاری نداشته و به مانند یک وسیله در دست زید بوده است؛ زید بوده که دست و پای عمرو را بسته و او را روی گردن خالد انداخت چنین تأثیر گذاری بر دیگران «اراده» نام دارد چون در واقع زید بود که اراده شکسته شدن گردن خالد را با این کیفیت داشته است. نوع دوم: مواردی است که در آن ها اختیار از انجام دهنده کار سلب نشده و مسئولیت انجام آن کار با خود وی خواهد بود. مثال: زید جامی پر از شراب به دست خالد می دهد و به او می گوید این جام را ببر و مایع درون آن را در زباله دان خالی کن و سپس جام را به خوبی بشوی و برای من بیاور و بدان که مایع درون جام شراب است که خوردن آن حرام است و مثلاً آب میوه، نیست مبادا از آن بیاشامی حال اگر خالد جام را برده و در جای خلوتی که کسی او را نبیند بدون در نظر گرفتن

سفارش زید که راستگویی او هم بر فرض بر وی ثابت -است- مایع درون جام را بنوشد سپس دهان خود و ظرف را شسته و آن را به زید بازگرداند چه کسی مسئول شرب خمر او است؟ زید که جام را به دست او داده یا خود او که آن را نوشیده است؟ ثابت است که خالد خود مسئول کار خویش است. اگر چه زید در کار عمرو بی تأثیر نبوده است چون فرض مسئله این است که زید می دانسته خالد شخص ضعیف النفس و کم تقید به دین است که اگر شراب به دست بیاورد آن را خواهد نوشید اما با توجه به سفارشات کامل و راهنمایی های قانع کنندای که در عدم نوشیدن شراب و پیامدهای این کار انجام داده مسئولیت از گردن وی ساقط خواهد شد. این نوع از تأثیر گذاری را «مشیت» می گویند و از نیت زید به مشیت او تعبیر می کنند. در قرآن کریم در مواردی مشیت به خدا نسبت داده شده است مثل کلام خدا که (يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)؛ «هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می کند» اسوره نحل 93 / که معنی آن تأثیر مشیت خدا در گمراه شدن مردم است اما نه به گونه ای که از گمراهان سلب مسئولیت نماید بلکه آنان را در انتخاب هدایت یا گمراهی آزاد و مخیر گذاشته است. به همین دلیل است که می بینیم مسلمانان در نماز خود همواره جمله (بحول الله وقوته أقوم و أقعد)؛ «به قدرت و توانایی خدا می نشینم و بر می خیزم را در هنگام برخاستن از سجده دوم یا تشهد اول تکرار می کنند که آن چه را گفتیم به خوبی روشن می کند؛ چون من می نشینم و بر می خیزم این نشستن و برخاستن به فضل قدرتی است که خدا در جسم همه انسان ها قرار داده است و اگر خدا بخواهد می تواند این قدرت را از انسان سلب نماید اما با مشیت خود خواسته است که این قدرت تا زمان معینی در انسان موجود باشد. برای توضیح بیشتر مثال سومی می آوریم: خدای متعال در قرآن کریم فرموده است که (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ دَامَ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ)؛ «و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان بودند بعد از آن همه دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی پرداختند ولی با هم اختلاف کردند پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند؛ و اگر خدا می خواست با یکدیگر جنگ نمی کردند ولی خدا آن چه را می خواهد انجام می دهد» سوره بقره 253 در این جا ممکن است این سؤال به ذهن بعضی از افراد بیاید که این که خدا می فرماید «و اگر خدا می خواست جنگ نمی کردند» بر این امر دلالت دارد که انسان مجبور است نه مختار چون در آیه بر این نکته تأکید شده است که این جنگ منسوب به مشیت و خواست الهی است. جواب یک: فقل لمن يدعى في العلم فلسفة *** حفظت شيئاً و غابت عنك أشياء «به آنان که مدعی دانش و فلسفه اند بگو چیزی را فرا گرفته ای اما چیزهای بسیاری از تو پنهان مانده است» برای فهم مسائل عقیدتی که درک آن ها نیازمند هوشیاری و دقت فراوان است باید به میزان لازم وقت صرف کرد. دو: خدای متعال به همه انسان ها قدرت عنایت نموده راه خیر و راه شر و فضیلت و رذیلت را به آن ها نشان داده و آن ها را از رفتن به راه شر و رذالت نهی فرموده است اما نهی خدا از این کار به این صورت نیست که اگر خواستند کار بد انجام دهند دست و پا و سایر اعضا و جوارح آنان را فلج کند و از انجام آن کار بازشان دارد بلکه اگر بندگان خدا مرتکب حرامی شدند مسئولیت کارشان با خودشان است و لذا است که مستحق عقوبت می گردند اما از باب مجاز می توان انجام آن کار را به کسی نیز نسبت داد که قدرت بر انجام آن را به همه انسان ها داده و اراده کرده است تا گونه ای از مخلوقات را به نام بشر بیافریند که در اعمال خود نیز مختار و مخیر است نه مانند بعضی دیگر از مخلوقات همچون، جمادات مجبور و مسلوب الاختیار. در این جا باید به نکته مهم دیگری نیز اشاره شود که علیرغم وجود موارد معینی برای استعمال دو واژه مشیت و اراده در زبان عربی و قرآن کریم گاه می شود که این دو واژه به جای یکدیگر استعمال می شوند و این امر در زبان عربی امری رایج است. لازم به ذکر است که در آیه یاد شده در مثال سوم در یک مورد کلمه شاء به معنی مشیت آمده و در جای دیگر از همین آیه همین کلمه به معنی اراده آمده است و همین شاهد بر مدعای ما در به کار رفتن هر یک از این دو واژه به جای دیگری است اما وجود فرق معنوی در این دو مورد، ثابت صحیح و دقیق است. حال حدیثی را در این جا نقل نموده و فهم معنی آن را به خوانندگان هوشمند واگذار می نمایم از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حدیثی طولانی نقل شده که در بخشی از آن آمده است: (إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ وَ مَشِيَّتَيْنِ إِرَادَةً حَتْمٌ وَ إِرَادَةً عَزْمٌ يَنْهَى وَ هُوَ يَشَاءُ وَ يَأْمُرُ وَ هُوَ لَا يَشَاءُ أَوْ مَا رَأَيْتَ أَنَّهُ نَهَى آدَمَ وَ زَوْجَتَهُ عَنْ أَنْ يَأْكُلَا مِنَ الشَّجَرَةِ وَ هُوَ شَاءَ ذَلِكَ وَ لَوْ لَمْ يَشَأْ لَمْ

يَا كُلاً... وَ أَمْرَ إِبْرَاهِيمَ بِذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ وَ شَاءَ أَنْ لَا يَذْبَحَهُ...) خدا را دو نوع اراده و مشیت است اراده حتم و اراده، عزم نهی می کند در حالی که مشیتش بر انجام آن چه از آن نهی کرده است تعلق گرفته و امر می کند در حالی که مشیتش بر انجام آن چه به آن فرمان داده تعلق نگرفته است آیا ندیدی که خدا آدم و حوا را از خوردن از آن درخت نهی کرد اما مشیتش بر خوردن آن ها از آن تعلق گرفته بود؟ چون اگر مشیت الهی بر خوردن آنان تعلق نمی گرفت نمی خوردند و ابراهیم را به ذبح اسماعیل فرمان داد اما مشیتش بر ذبح نشدن اسماعیل تعلق گرفته بود؟ توحید صدوق: 64 و آخرین سؤال: چرا خدای متعال به بندگان خود توانایی و قدرت انجام شر و انحراف را داده در حالی که می توانست این قدرت را در اختیار آنان قرار ندهد؟ جواب: خدای متعال اراده کرد گونه ای از مخلوقات را بیافریند که با سایر آن چه آفریده متفاوت بوده قدرت و اختیار انجام کارهای خوب و بد را داشته باشد. ارشادات و راهنمایی های کافی را نیز از زبان پیامبران و کتاب های آسمانی برای آنان فرستاد. حال اگر این گونه خاص از مخلوقات را بر انجام کار خیر مجبور می کرد و کارهای بد را از آنان دور می فرمود دیگر چه امتیاز و فضیلتی برای انسان بر سایر مخلوقات باقی می ماند؟ پس از این بحث طولانی چنین نتیجه می گیریم که خدای متعال اراده نکرده بود امام حسین علیه السلام را کشته ببیند بلکه مشیتش بر این تعلق گرفته، بود جریان اندوه بار اسیری زنان پاک خاندان پیامبر نیز به همین ترتیب است. چون پر واضح است خدایی که حضرت امام حسین علیه السلام را به عنوان چراغ هدایت امت اسلام برگزیده است هرگز اراده شکستن این چراغ و محروم نمودن امت از برکات وجود شریف او را ندارد اما خدای متعال می داند که مردم کوفه به آن حضرت خیانت خواهند کرد و ایشان را به شهادت خواهند رساند. به تعبیر روشن تر برنامه کلی الهی از حضرت امام حسین علیه السلام می خواست که در پاسخ به نامه های مردم کوفه که تعداد آن ها به دوازده هزار نامه می رسید و بیشتر آن ها نامه های طومار مانند دست جمعی بود که گاه تا چهل نام و امضا در زیر هر کدام از آن ها دیده می شد برای اتمام حجت الهی بر مردم کوفه به سوی عراق حرکت کند تا پس از رسیدن امام علیه السلام به نزدیک کوفه و پاسخ مثبت ولی خدا به نامه های آنان دیگر مردم را بر خدای متعال دلیل و حجتی نباشد. و خدای متعال می دانست که بهای اجابت دعوت این افراد بسیار بسیار گران خواهد بود که همان شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و اسیری بانوان پاک خاندان او پس از خیانت و بی وفایی زشت بسیاری از مردم کوفه باشد. اما قانون اتمام حجت این امر را می طلبید و سنت خدا در میان بندگان و عادت او در همه امت ها و مخلوقات این است که ابتدا اسباب و عوامل هدایت را برای آنان مهیا و آماده نماید و سپس آنان را در انتخاب مسیر آزاد و مختار بگذارد و آنان را که طبیعتشان مایل به شر بوده و راه هدایت را کنار و به خواسته های دور از فضیلت نفس خود پاسخ مثبت می دهند و عاقبت بد و مسیر تاریک را برای خود بر می گزینند به همان حال رها کند. در نتیجه به فرمانبرداران پاداش نیکو عطا نموده و نافرمانان را عقوبت نماید و به اولیای بزرگ خود مانند حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام در بهشت درجات عالیّه کرامت نموده در قبال تحمل انواع مصیبت ها و صبر کامل بر آن ها بدون هیچ گونه ناشکری و انتقاد از مقدرات الهی به خانواده آن حضرت انواع نعمت ها و کرامت ها را عنایت فرماید. این بحث را در این جا به پایان می بریم اما تفصیل بیشتر در این زمینه محتاج تحقیق مستقلی است - محقق.

امام حسین علیه السلام خانواده اش را با خود می آورد

دانستیم که حضرت امام حسین علیه السلام با علم امامت می دانست که در سر زمین کربلا به سعادت شهادت نایل می آید و با تمامی جزئیات و ابعاد آن فاجعه آشنایی داشت.

شاید بعضی از مردمان ساده دل همراه بردن خانواده توسط امام حسین علیه السلام را کاری مخالف حکمت، بدانند چون این کار در حقیقت قرار دادن خانواده در معرض اهانت بلاها و انواع بی حرمتی ها است.

این مردمان نمی دانند که همراه بردن خانواده و در رأس آن ها حضرت زینب کبری علیها السلام توسط حضرت امام حسین علیه السلام از ضروری ترین عوامل پیروزی نهضت مبارک حسینی بوده است.

زیرا با نبودن خانواده امام در کربلا نهضت آن حضرت ناقص مانده و اجزا و جنبه های مختلف آن کامل نمی گردید.

دستگاه های تبلیغاتی امویان پس از ارتکاب جنایت قتل حضرت امام حسین علیه السلام تلاش بسیاری کردند تا دستگاه اموی را در این جریان بی گناه نشان داده و در نهایت منکر کشته شدن آن حضرت در کربلا شده و در میان کشور، اسلام چنین انتشار دهند

که آن حضرت مثلاً در اثر سکتۀ قلبی از دنیا رفته اند!!

این سخن اصلاً از سر مبالغه، نیست همین امسال در بعضی از کشورهای عربی مجموعه ای از کتاب های شیطنانی و گمراه کننده منتشر شده است که به قلم مسموم قلم به مزدانی از وحشیان هند سگان پاکستان و خوکان نجد نوشته شده است.

از جمله اباطیلی که صفحات این کتاب را سیاه کرده انکار شهادت امام حسین و اصل وجود واقعه کربلا است.

من به یاوه گویی این مزدوران پاسخی جز این بیت شاعر نمی دهم.

«چگونه چهرهای اموی که حیا را با لذت فسق و فجور فرو، ریخته، معنی خجالت را درک کند» (1)

از این فاجعه حدود چهارده قرن می گذرد و هزاران نفر از مورخان و محدثان این واقعه را در کتاب های خود آورده اند و دور و نزدیک و عالم و جاهل و حتی غیر مسلمان ها نیز منکر این واقعه هولناک نیستند.

در ده ها هزار شهر از تمام قاره ها در سالروز شهادت آن حضرت مجالس عزاداری بر پا می گردد بدان سان که وقوع این فاجعه روشن تر از آفتاب شده و به مسئله ای بدیهی تبدیل گشته است که به سبب شهرت جهانی، آن نه تنها نمی توان انکارش کرد که حتی جای شک و شبه های نیز در آن نیست.

ناگهان افرادی پیدا می شوند که وقاحت را از حد گذرانده رکورد پررویی و بی حیایی را شکسته و به کل منکر این واقعه

ص: 127

1- من أين تَجَلُّ أوجهُ أُمَوِيَّةٍ *** سَبَكَتِ بِلَذَاتِ الْفُجُورِ حِيائُهَا؟

می گردند.

من خود برخی از افراد را که در خط طاغوت ها حرکت کرده بر سر سفره هایشان نشسته و شکم های خود را از کثافات آنان پر می کنند دیده ام که برای حفظ کرامت زنی که برای مخالفت با امام زمان خود از خانه بیرون آمده و سپاهی را برای جنگ با امام زمان خود رهبری کرده است به کل منکر واقعه جمل و جنگ بصره شده است؛ قتل عام فجیعی که تعداد قربانیان آن بیش از بیست و پنج هزار نفر بوده است.

این اقدامات جهنمی و شیطانی را همین افراد اندک به راه می اندازند که گمان دارند می توان آفتاب را پوشاند تا کسی آن را نبیند؛ آنان می خواهند نور خدا را با دمیدن دهان خود خاموش کنند و خدا جز این نخواسته است که نور خود را تکمیل نماید. این اقدامات دیوانه وار اگر دال بر چیزی باشد همانا دال بر هویت و ماهیت چنین نویسندگانی است بدان سان که همه عالم بفهمند اینان به معنی واقعی کلمه فاقد شرف و وجدان بوده به هیچ دین و اصولی جز پول معتقد نیستند که به طور کامل در اختیار آن ها قرار دارد!

به مبحث همراه بردن خانواده توسط امام حسین علیه السلام در سفر و نهضت کربلا باز می گردیم.

نفس وجود خانواده امام در کربلا- نه برای امویان و نه برای غیر آنان در آن سال ها مجالی برای انکار قضیه شهادت سید الشهداء باقی نگذاشت.

اگر امویان، نادان از درک و شعور سیاسی برخوردار بودند به

کشتن حضرت امام حسین علیه السلام بسنده کرده و بر این جنایت خود جنایات دیگری نمی افزودند؛ جنایاتی مانند اسیر کردن خانواده آن حضرت بانوان بیت رسالت، زنان خاندان وحی و نبوت و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله.

اما آنان برای این که پیروزی های خود را در کشتن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکار کنند این خانواده بزرگوار را به حال اسیری شهر به شهر و دیار به دیار گردانند.

این خاندان نیز به هیچ شهری وارد نمی شد مگر این که در اهل آن شهر انقلاب و بیداری ایجاد کرده پرده از جنایت یزید برداشته و بطلان ادعاهای یزید را مبنی بر این که آل پیغمبر از خوارج محسوب شده و از پذیرش نظام اسلامی (اموی) سرپیچی کرده اند بر همگان آشکار می نمودند.

سخن را چنین خلاصه کنم که وجود این خانواده بزرگوار در این سفر و نهضت مبارک به جد از ضروریات، بوده و جزء مکمل این نهضت به شمار می رفته است

این خاندان شریف همگی در بالاترین سطح حکمت بیداری معرفت شناخت دقیق شرایط و قدرت تصمیم گیری و اتخاذ تدابیر لازم و مناسب با شرایط موجود قرار داشتند. (1)

ص: 129

1- برای توضیح بیشتر این قضیه نظر چند تن از دانشمندان را در این رابطه ذکر می کنیم: دانشمند بزرگ شیخ محمد حسین کاشف الغطا در کتاب «السیاسة الحسينية» چنین آورده است شکی نیست که اگر حضرت امام حسین علیه السلام و فرزندان کشته می شدند و در پی این شهادت قیام این زنان پاک به روشنگری و افشای ماهیت دستگاه اموی انجام نمی گردید خون آن بزرگوار پایمال گشته و کسی به خون خواهی وی بر نمی خاست حضرت امام حسین علیه السلام می دانست که این کار حتماً می بایست به انجام برسد و انجام آن نیز تنها از همین بانوان محترمه ساخته است؛ بنا بر این بر آن حضرت لازم بود که آنان را با خود ببرد نه تنها به دلیل این که با مورد ستم قرار گرفتن آنان مظلومیتش آشکار گردد بلکه این کار از روی برنامه ریزی دقیق و حساب شده و با دیدگاهی سیاسی انجام شد که همان ادامه راه و رسیدن به هدف آن حضرت باشد؛ یعنی برگرداندن اوضاع کشور بر ضد یزید و اقدام به نابودی او پیش از این که او بتواند اسلام را نابود کرده و مردم را به حال جاهلیت پیشین بازگرداند». همچنین علامه محقق شیخ محمد باقر قرشی در کتاب «السيدة زينب بطلة تاريخ ص 212 چنین می نویسد: «از درخشان ترین برنامه هایی که حضرت امام حسین علیه السلام در قیام عظیم خود به موقع اجرا گذاشت همراه بردن حضرت زینب علیها السلام کبری و سایر بانوان خاندان رسالت به عراق، بود آن حضرت می دانست که در این سفر چه سختی ها و مصیبت هایی بر سر آنان می آید اما از طرف دیگر نیز می دانست که آنان چه نقش درخشانی در تکمیل نهضت آشکار کردن فاجعه قتل آن حضرت و پخش و اشاعه اصول و اهداف مورد نظر او خواهند داشت بانوان خاندان رسالت مردم را از خواب غفلت بیدار کرده هیبت و هیمنه نظام اموی را در چشم مردم شکسته و باب قیام و انقلاب های مردمی را بر ضد این حکومت گشودند؛ آنان با خطبه های حماسی که ایراد کردند لرزه بر کیان دولت اموی انداختند. از روشن ترین عوامل استمرار و جاودانگی جریان اندوه بار حضرت امام حسین علیه السلام و ادامه اقدامات آن حضرت در فرایند اصلاحات اجتماعی همراه بودن عقیده وحی و سایر دختران پیامبر صلی الله علیه و آله با حضرت امام حسین علیه السلام است. آنان به شفاف سازی افکار عمومی پرداخته اصول مبانی فکری آن حضرت و عواملی که موجب قیام او گردیده بود را در میان مردم منتشر کردند حضرت زینب علیها السلام تمام پیروزی هایی را که یزید گمان می کرد به دست آورده

نابود کرده و داغ ننگ شکست را بر پیشانی وی زدند». و دکتر احمد محمود صبحی در کتاب «نظرية الإمامة» ص: 343 می نویسد: «اگر کار نهضت امام حسین علیه السلام با کشتن آن حضرت و مردان همراهش به پایان می رسید آیا جز این که جریان این واقعه مهم تاریخی مطابق میل دشمنان در تاریخ ثبت شده و تمام آثار مترتب بر آن به همراه خونشان بر روی شن های صحرا بماند نتیجه دیگری حاصل می گردید؟» - محقق

نقل است که چون حضرت امام حسین علیه السلام در راه کوفه به منطقه خزیمه رسیدند، یک شبانه روز در آن جا توقف کردند، چون صبح شد خواهر گرامیشان حضرت زینب علیها السلام به نزد آن حضرت آمده و عرضه داشت:

برادرم آیا تو را از آن چه دیشب شنیده ام آگاه نسازم؟

امام علیه السلام فرمودند: چه بوده است؟

عرضه داشت: در دل شب بیرون آمدم شنیدم هاتقی می گفت:

«ای چشم به شدت، بیار چه کسی پس از من بر شهیدان خواهد گریست؟»

«گریه کن بر گروهی که مرگ به وسیله مقدرات الهی آنان را به سوی وعده ای انجام شدنی می راند. (1)»

امام علیه السلام فرمود: «یا أختاه کلّ الذی قُضیَ فهو کائن؛ خواهرم، آن چه قضای الهی است همان خواهد شد». (2)

از دیگر کسانی که در طول این مسیر با حضرت امام حسین علیه السلام ملاقات، نمود شخصی است که به کنیه، ابوهرم خوانده می شد. وی به آن حضرت عرض کرد ای فرزند پیامبر چه عاملی

ص: 131

1- ألا یا عینُ فاحتفلی بجهد *** و من یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تَسُوْفُهُمُ المنايا *** بمقدارٍ إلى إنجاز وعد

2- حاج شیخ عباس قمی، نفس المهموم: 179

امام در پاسخ وی فرمود: (وَيُحَكِّ يَا أَبَا هَرَمٍ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبِرْتُ ، وَ طَلَبُوا مَالِي (1) فَصَبِرْتُ ، وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ!

وَأَيُّمَ اللَّهِ لَيَقْتُلُونَنِي ، ثُمَّ لَيْلِسَ تَهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا ، وَسَيفًا قَاطِعًا ، وَلَيْسَ لِي طَرَفٌ عَلَيْهِمْ مَن يُذِهُمُ) ؛ «وای بر تو ای اباهرَم! آنان آبروی مرا بردند اما من صبر کردم مال مرا خواستند و من صبر کردم در آخر در پی ریختن خون من برآمدند و من از دست آنان فرار کردم!

اما به خدا سوگند آنان حتماً مرا خواهند کشت پس از آن خدای متعال آنان را به خواری و ذلتی فراگیر و شمشیری برنده مبتلا نموده و کسی را بر ایشان چیره خواهد نمود که خوارشان کند».

ص: 132

1- شاید عبارت صحیح تر و أَخَذُوا مَالِي به معنی اموالم را گرفتند باشد - محقق.

فصل هفتم : رسیدن حضرت امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا

اشاره

رسیدن حضرت امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا

حرکت سپاه اموی به سوی خيام آل محمد عليهم السلام

ص: 133

رسیدن حضرت امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا

حضرت امام حسین علیه السلام در مسیر کوفه با حرّ بن یزید ریاحی روبه رو شد؛

وی با هزار سوار از جانب ابن زیاد مأمور بود تا امام را به نزد وی ببرد. اما امام علیه السلام موافقت ننموده و به راه خود ادامه داد تا در دوم محرم الحرام سال 61 هجری به منطقه کربلا رسید.

چون آن حضرت در کربلا پیاده شد فرمود: (ما يُقال لهذه الأرض؟) «به این زمین چه می گویند؟»

گفتند: کربلا.

امام حسین علیه السلام فرمودند: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ)؛ «خدایا من از اندوه و بلا به تو پناه می برم».

سپس به اصحاب خود فرمود: (انزلوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفَكُ دِمَائِنَا، وَهُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): در همین جا فرود ؛ ،آید این جا محل فرود کاروان ما محل ریختن خون های ما و این جا محل قبرهای ما است؛ جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله این خبر را به ما داده است. (1)

سید بن طاووس همچنین در کتاب ملهوف گفته است

ص: 135

وقتی کاروان امام حسین علیه السلام در کربلا فرود آمد آن حضرت نشست و در حال خواندن اشعار ذیل مشغول صیقل دادن شمشیر خود شد.

يا دهر أَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ *** وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكِ سَبِيلٍ *** مَا أَقْرَبَ الْوَعْدُ مِنَ الرَّحِيلِ

وَأَتَمَّا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ (1)

«اف بر تو بادای دنیا که چه بی وفا دوستی، هستی چه بسیار شده است که در هنگام صبح و طلوع دل انگیز، آفتاب یا وقت غروب و فرا رسیدن شب»

«از صاحبان مال و منال و طالبان جاه و جلال تو کشته شده و دست از تو بریده اند و روزگار بی اعتبار کسی را به جای کس دیگر نخواهد گرفت»

«هر زنده ای این راه را خواهد رفت و وعده رفتن چه قدر نزدیک است»

«جز این نیست که اختیار همه این امور به دست خدا بلند مرتبه و زندگی جاویدان تنها از آن او است»

حضرت زینب کبری علیها السلام دختر فاطمه زهرا علیها السلام چون این اشعار را شنید به برادر عرض کرد برادرم این سخن کسی است که به مرگ خود یقین دارد!

امام فرمود: «بله خواهرم».

ص: 136

1- در بعضی از نسخه ها نیز چنین آمده است: وَأَتَمَّا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ *** كُلُّ حَيٍّ فِ سَبِيلٍ مَا أَقْرَبَ الْوَعْدُ مِنَ الرَّحِيلِ *** إِلَى جَنَانٍ وَ إِلَى مَقِيلٍ

زینب کبری علیها السلام عرضه داشت وای از داغدار شدن که حسین خبر مرگ خود را به من می دهد.

در این هنگام زنان حرم گریسته سیلی به صورت نواخته گریان چاک کردند و حضرت ام کلثوم فریاد زد: واحمداه، واعلیّاه، والإماماه، وافاطمتاه، واحسنه، واحسیناه؛ وای ای، محمد وای ای، علی وای ای مادر وای ای، فاطمه وای ای، حسن وای ای حسین، وای از بی سرپرستی ما بعد از تو ای ابا عبد الله... (1)

شیخ مفید نیز در کتاب ارشاد این خبر را با کیفیت دیگری نقل نموده است:

حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام فرموده اند:

إِنِّي جَالِسٌ فِي تِلْكَ الْعَشِيَّةِ الَّتِي قُتِلَ أَبِي صَبِيحَتَهَا، وَعِنْدِي عَمَّتِي زَيْنَبُ تُمْرَضُ نَبِي إِذِ اعْتَرَلَ أَبِي فِي خَبَاءٍ لَهُ وَعِنْدَهُ جُوَيْنٌ مَوْلَى أَبِي ذَرَّ الْغِفَارِيَّ وَهُوَ يُعَالِجُ سَيْفَهُ وَيُصْلِحُهُ وَأَبِي يَقُولُ:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبٍ قَتِيلٍ *** وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ *** وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي

در شبی که پدرم فردای آن به شهادت رسید من در خیمه نشسته بودم و عمه ام زینب نیز در کنار من بود و از من پرستاری می کرد ناگهان متوجه شدم که پدرم از ما کناره گرفته و در خیمه اش با جوین غلام ابوذر غفاری نشسته و مشغول صیقل دادن شمشیر خود می باشد و در همان حال چنین زمزمه می کند که

ص: 137

1- سید علی بن موسی بن طاووس - 664 هـ. ق، الملهوف علی قتلی الطفوف: 139

«اف بر تو باد ای دنیا که چه بی وفا دوستی، هستی چه بسیار شده است که در هنگام صبح و طلوع دل انگیز، آفتاب یا وقت غروب و فرا رسیدن شب»

«از صاحبان مال و منال و طالبان جاه و جلال تو کشته شده و دست از بریده اند و روزگار بی اعتبار کسی را به جای کس دیگر نخواهد گرفت»

«جز این نیست که زندگی جاویدان تنها از آن خدای متعال بوده و هر زنده ای لا محاله این راه را خواهد رفت است».

فَاعَادَهَا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا حَتَّىٰ فَهِمَّتُهَا وَعَرَفْتُ مَا أَرَادَ فَخَنَقْتَنِي الْعَبْرَةُ فَرَدَدْتُهَا وَلَزِمْتُ السُّكُوتَ وَعَلِمْتُ أَنَّ الْبَلَاءَ قَدْ نَزَلَ.

پدرم این اشعار را دو یا سه مرتبه تکرار کرد من معنی این اشعار را که خبر از فراق می داد دانستم و گریه گلوگیرم شد اما بغض خود را فرو خورده سکوت کردم و دانستم که بلا نازل شده است.

وَأَمَّا عَمَّتِي فَإِنَّهَا سَمِعَتْ مَا سَمِعْتُ وَهِيَ امْرَأَةٌ وَ مِنْ شَأْنِ النِّسَاءِ الرَّقَّةُ وَالْجَزَعُ فَلَمْ تَمْلِكْ نَفْسَهَا أَنْ وَثَبَتْ تَجُرُّ ثَوْبَهَا، حَتَّىٰ انْتَهَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ:

وَإِنْكَالَهُ لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي عَلِيٍّ وَ أَخِي الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي وَ ثِمَالَ الْبَاقِي!

اما عمه ام نیز این اشعار را شنید و از آن جا که زن ها رقیق القلب تر از مردان هستند نتوانست جلوی خود را بگیرد پس به ناگاه از جای خود جهید چنان که چادرش روی زمین کشیده می شد تا به او رسید و گفت: وای از داغدار شدن کاش مرگ به زندگی من خاتمه می داد امروز داغ مادرم فاطمه در دلم تازه شد امروز داغ پدرم علی و برادرم حسن در دلم تازه گردید ای بازمانده پیشینیان و ای فریادرس بازماندگان

فَنَظَرَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهَا : يَا أُخِيَّةُ! لَا يُذْهَبَنَّ حِلْمُكَ الشَّيْطَانُ.

وَتَرَفَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالْدموعِ وَقَالَ لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَغَفَا وَنَامَ فَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَاهَا! أَفَتُغْتَصَبُ نَفْسُكَ اغْتِصَابًا؟! فَذَاكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي وَأَشَدُّ عَلَى نَفْسِي، ثُمَّ لَطَمْتُ وَجْهَهَا وَهَوَّتْ إِلَى جَانِبِهَا فَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَغْشِيًا عَلَيْهَا.

حضرت امام حسين عليه السلام نگاهی به خواهر انداخت و فرمود: خواهر، عزیزم، شیطان بردباریت را نبرد و چشمانش از اشک پر شد و فرمود خواهرم اگر مرغ قطا را آسوده می گذاشتند می خوابید (1)

زینب کبری علیها السلام فرمود: وای بر من آیا به قهر و اجبار کشته خواهی شد؟ این امر بیشتر قلب مرا جریحه دار ساخته و بر جان من گران می آید سپس سیلی بر صورت نواخته دست گریبان برد و آن را چاک کرد، آن گاه از هوش رفته و افتاد.

فَقَامَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَى وَجْهِهَا الْمَاءَ وَقَالَ لَهَا:

يَا أُخْتَاهُ إِنِّي اللَّهُ وَتَعَزَّيْ بِعَزَاءِ اللَّهِ وَاعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ وَأَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ، وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ وَيَعُودُونَ وَهُوَ فَردٌ وَحْدَهُ.

امام حسین علیه السلام برخاست و قدری آب به صورت خواهر پاشید و فرمود: خواهرم تقوای الهی پیشه خود ساز و صبر خدایی در پیش گیر و بدان که همه اهل زمین می میرند و اهل آسمان ها باقی نمی مانند و جز ذات خدای عز و جل همه نابود شدند؛ خدایی که خلق را به قدرت خود آفریده

ص: 139

1- قطا پرندۀ معروفی است که در فارسی به آن مرغ سنگ خوار نیز می گویند در امثال عربی می شود: «لو ترك القطا ليلاً لنام» اگر قطا را شبی آسوده بگذارند خواهد خوابید. این مثل را در بارۀ کسی می زنند که به انجام کاری که قصد انجام آن را ندارد مجبور شده باشد زیرا این پرندۀ معمولاً در شب پرواز نمی کند مگر این که مورد آزار و اذیت کسی یا چیزی قرار گرفته باشد بنا بر این پرواز شبانه او نشان از این دارد که دشمنی در پی او است. معنی سخن امام حسین علیه السلام نیز این است که اگر بنا بود دشمن ما را راحت بگذارد در وطن خود مدینه باقی می ماندیم، اما او با ما سر ناسازگاری گذاشت و ما را از شهر و دیارمان بیرون آورد و همچنان ما را تعقیب خواهد کرد تا یا تسلیم شویم و یا کشته - محقق.

و به تنهایی آنان را پس از مرگ بر انگيخته و باز می گرداند.

جَدِّي خَيْرٌ مِنِّي أَبِي خَيْرٌ مِنِّي وَأُمِّي خَيْرٌ مِنِّي، وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي، وَلِي وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآهِ أَصُولُهُ.

فَعَزَّاهَا بِهَذَا وَنَحْوِهِ وَقَالَ لَهَا: يَا أُخِيَّةُ إِنِّي أَقْسَمْتُ فَأَبْرِي قَسَمِي، لَا تَشْقَى عَلَيَّ جَبِيًّا، وَلَا تَخْمَشِي عَلَيَّ وَجْهًا، وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَالشُّبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ.

ثم جاء بها حتى أجلسها عندي، و خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ...

جدم از من بهتر بود پدرم از من بهتر بود مادرم از من بهتر بود برادرم از من بهتر بود و بهترین الگوی من و هر مسلمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

پدرم به این ترتیب عمه ام را دلداری می داد و می فرمود: خواهرم من تو را قسم می دهم پس به قسم من ترتیب اثر بده و اگر مردم گریبان بر من چاک، مکن صورت مخراش و صدا به ناله بلند مکن.

سپس او را آورد و نزد من نشاند و خود به نزد اصحابش رفت...» (1).

از یکی از فضلا شنیدم که این ابیات در میان عرب شوم به حساب آمده و شاعر این اشعار نیز شناخته شده نیست در میان مردم چنین مشهور بود که هر کس احساس خطر مرگ یا کشته شدن می کرد به این ابیات تمثّل می نمود.

بعید نیست که این کلام صحیح، باشد زیرا این ابیات جز عتاب و توبیخ روزگار چیز دیگری ندارد و شاید به همین جهت بود که حضرت زینب علیها السلام با شنیدن این ابیات برای برادر خود احساس

ص: 140

1- شیخ مفید ارشاد 232 و ر.ک طبری - 310 هـ - ق، تاریخ طبری: 5 / 420.

خطر کرده و فرمود: برادرم خبر از مرگ خویش می دهد.

همچنین حضرت امام سجاد علیه السلام نیز از این ابیات نزول بلا را استنباط کرده است.

در حالی که در این ابیات ظاهراً به هیچ کدام از این معانی همچون خطر مرگ یا نزدیکی موعد قتل، تصریح نشده است.

نکته دیگر این که با توجه به سخن حضرت امام حسین علیه السلام خطاب به خواهر که در آن قید شده بود: «چون مرگ من فرا رسید بر من گریبان چاک مکن و...» نهی نهی آن حضرت از چاک کردن گریبان و خراشیدن صورت و بلند کردن صدا به ناله مختص به لحظه شهادت آن حضرت بوده است.

به عبارت دیگر حضرت امام حسین علیه السلام خواهر خود را از چاک دادن گریبان و خراشیدن صورت در هنگام کشته شدن و شهادت خود منع کرده است حضرت زینب کبری علیها السلام نیز کاملاً دستور کبری برادر را به موقع اجرا گذاشته و در هنگام شهادت آن حضرت در کربلا اقدام به انجام هیچ یک از این امور ننموده و اگر هم به بعضی از این اعمال دست زده پس از گذشت مدتی از شهادت آن حضرت در کوفه یا در مجلس یزید در شام بوده است؛ آن جا که شاهد اهانت های یزید (لعنة الله عليه) به سر مقدس حضرت امام حسین علیه السلام بود.

شاید حکمت نهی امام از انجام این امور در هنگام شهادت خود نیز این باشد که نمی خواست اعمالی از خواهرش به ظهور برسد

که نشانه ضعف و خورد شدن شخصیت و روحیه شخص مصیبت دیده است؛ زیرا در آن شرایط تنها رفتاری از بانوان خاندان وحی مطلوب و پسندیده بود که حاکی از بردباری و مقاومت در برابر مصیبت ها باشد.

ابراز این نوع، شجاعت، خصوصاً در آن شرایط در برابر دشمن کینه توز از ضروری ترین کارها بود؛ دشمنی که منتظر فرصت بود تا نسبت به این خانواده شریف به اعمالی متناسب با پستی نفس خود دست یازد.

اما صبر و روحیه بالای این بانوان مکرمه در روبه رو شدن با مشکلات این فرصت را از دشمن سلب کرد تا در باره انجام هر گونه اقدام ناروا و اهانت و هتک حرمت نسبت به این زنان مصیبت دیده و بی دفاع فکر کنند.

ص: 142

حضرت زینب علیها السلام روز به روز و ساعت به ساعت نزدیک شدن خطر را بیشتر احساس می کرد. چرا چنین نباشد؟ در حالی که سیل جمعیت ساعت به ساعت برای کشتن ریحانه پیامبر و نوه محبوب آن حضرت به سرزمین کربلا سرازیر بود.

آخرین پرچمی که به سرزمین کربلا وارد شد پرچم شمر بن ذی الجوشن بود که با شش هزار سرباز آمده و حکمی از جانب ابن زیاد با خود آورده بود که به عمر بن سعد فرمان می داد حضرت امام حسین علیه السلام را میان دو امر مخیر کند:

1- تسلیم شدن (بیعت با یزید)

2- جنگ.

پس از این فرمان سپاه اموی حرکت خود را به سوی اردوگاه حسینی آغاز نمود، ناگهان حضرت زینب علیها السلام گله گرگ صفتان را مشاهده نمود که در حال هجوم به سمت خانه های رسالت و امامت هستند.

خدا می داند که دیدن این منظره چه ترس و نگرانی را برای آل الله در پی داشته و چه دلهره و نگرانی را برای آنان ایجاد نموده است.

ص: 143

در واپسین ساعتهای غروب روز نهم محرم بود که زینب کبری علیها السلام سراسیمه به دنبال برادر می گشت تا خبر هجوم ناگهانی لشکر کوفه را به اطلاع وی برساند

او به خیمه حضرت امام حسین علیه السلام رسید و امام را دید که نشسته و زانوهای خود را در بغل گرفته سر بر زانو نهاده و در همین حالت خوابش برده است.

امام با صدای خواهر بیدار شد که با صدایی آکنده از ترس و آمیخته با ملاطفت و مهربانی می گفت:

برادرم آیا صداهایی را که به ما نزدیک و نزدیک تر می شوند می شنوی؟

امام سر برداشت و فرمود: «إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنْامٍ، وَقَالَ لِي: إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا؛ هَمِينَ الْآنَ جَدَمَ پیامبر را در خواب دیدم که به من می: فرمود تو به نزد ما خواهی آمد».

یا فرمود: «إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَبِي عَلِيًّا وَأُمِّي فَاطِمَةَ وَأَخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَاحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ؛ هَمِينَ الْآنَ جَدَمَ، پیامبر پدرم علی مادرم فاطمه و برادرم حسن را در خواب دیدم که به من می فرمودند: تو به زودی به نزد ما خواهی آمد» (1)

در این هنگام زینب کبری علیها السلام سیلی به صورت نواخته فریاد وایلا برآورد و گریست.

امام حسین علیه السلام به او فرمودند: «لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أُخِيَّةَ، لَا تُشِمِّي الْقَوْمَ بِنَا، أَسْكِنِي رَحِمَكَ اللَّهُ؛ خواهر عزیزم ما را دشمن شاد مکن که هرگز وای بر

ص: 144

در این جا حضرت امام حسین علیه السلام از جا برخاست و برادر خود حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را صدا زد و او را با بیست تن از سواران به سوی سپاه کوفه فرستاد و به وی فرمود: «یا عَبَّاسُ، رُكِبَ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ: مَا لَكُمْ وَمَا بَدَا لَكُمْ؟ وَ تَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ؛ اَي، عباس جانم به قربانت ای برادر سوار شو و به نزد لشکر برو تا ببینی چه می خواهند از آن ها پرس چه پیش آمده که به سوی خیمه های ما تاخته اند؟

حضرت عباس علیه السلام به نزد آن ها آمد و از آنان پرسید چه پیش آمده و چه می خواهید؟

گفتند: فرمانی از ابن زیاد آمده که یکی از دو کار را به شما پیشنهاد کنیم یا به حکم او گردن می نهید و تسلیم می شوید یا با شما نبرد خواهیم کرد.

حضرت عباس علیه السلام فرمود صبر کنید تا من به نزد اباعبدالله رفته و سخن شما را به عرض ایشان برسانم.

سپاهیان توقف کردند و عباس به نزد امام علیه السلام آمد و آن چه از آنان شنیده بود برای آن حضرت باز گفت.

امام حسین علیه السلام به او فرمودند: «ارجع إليهم فان استطعت أن تؤخّرهم إلى غدٍ، و تدفعهم عنا العشيّة، لعلنا نُصلّي لربّنا الليلة و ندعوه.. فهو يعلم أنّي أحبّ الصلاة، له و تلاوة كتابه؛ به نزد آنان بازگرد و اگر توانستی از آنان تا فردا مهلت بگیر و شرّ آنان را یک امشب از ما دور گردان شاید بتوانیم شبی را

ص: 145

به نماز و دعا به درگاه پروردگار خود بگذرانیم. خدا خود می داند که من نماز خواندن برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم».

حضرت ابو الفضل العباس رفت و از آنان مهلت خواست و توافق بر این امر حاصل گردید. [\(1\)](#)

ص: 146

1- مازندرانی معالی السبطين: 1 / 332

اشاره

شب عاشورا

بحران آب

ص: 147

گاه ممکن است بروز یک مشکل بزرگ در زندگی انسان آرام و قرار از کف وی، ربوده موجب نگرانی و اضطرابش گشته و خواب را از چشمانش، بر باید چه رسد که چندین مشکل بزرگ به یکباره بروی هجوم آورد

پر واضح است که کمترین آثاری که نگرانی هایی از این دست، می تواند به دنبال داشته باشد عبارت است: از به هم ریختن اعصاب پایین آمدن سطح هوشیاری، اختلال حواس آشفته گی ذهنی و اضطراب خاطر.

حال می توانیم تصور کنیم که شب عاشورا بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه گذشته است؟

غم ها، غصه ها، ترس و نگرانی از فردا و فجایی که در آن روی خواهد داد گریه کودکان از شدت تشنگی و دیگر ویژگی های این، شب شب عاشورا را در تاریخ زندگی اهل بیت علیهم السلام بی نظیر کرده است.

در یکی از ساعت های این، شب حضرت امام حسین علیه السلام از محدوده خیمه ها خارج شد و سوار بر اسب به گشت زدن در تپه

ماهورهای مشرف بر خیمه گاه که ممکن بود دشمن فردا در کشاکش جنگ از آن ها برای کمین کردن استفاده کند پرداخت.

در این گشت زنی مردی شجاع و قهرمان از اصحاب آن حضرت به نام نافع بن هلال که از نزدیک ترین یاران آن حضرت بوده و بیشتر وقت ها همراه ایشان بود نیز از پشت سر ایشان در حرکت بود.

جریان را از زبان نافع می شنویم:

امام به عقب نگاه کردند و فرمودند: «کیست؟ نافع؟»

عرض کردم فدایت شوم آری نافع، هستم از بیرون رفتن شما از خیمه ها به سوی سپاه این ستمگر نگران شدم.

فرمود: «یا نافع خَرَجْتُ أَتَفْقِدُ هَذِهِ التَّلَالَ مَخَافَةَ أَنْ تَكُونَ مَكْمَنًا لِهَاجُومِ الْخَيْلِ يَوْمَ تَحْمِلُونَ وَيَحْمِلُونَ؛ ای، نافع آمده ام این تپه ها را مورد بررسی قرار دهم تا در هنگامی که شما مشغول جنگ با آن ها هستید برای کمین از آن ها استفاده نکنند».

سپس برگشت و در حالی که دست چپ مرا گرفته بود فرمود: «هِيَ هِيَ وَاللَّهِ وَعَدُّ لَا خُلْفَ فِيهِ؛ همین است همین است، به خدا وعده ای که تخلف در آن راه ندارد همین است».

آن گاه به من فرمود: «یا نافع أَلَا تَسْلُكُ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ مِنْ وَقْتِكَ هَذَا وَتَنْجُو بِنَفْسِكَ؛ ای نافع، آیا همین الآن راه میان این دو تپه را نمی گیری تا جان خود را نجات دهی؟».

نافع: گوید من خود را روی قدم های آن حضرت انداختم و گفتم در این صورت مادر نافع به عزایش بنشیند!!

مولای من این شمشیر را به هزار دینار خریده ام و این اسب را نیز به همین قیمت تهیه نموده ام به همان خدایی که بر من منت نهاد و تورا مولای من قرار داد، سوگند می خورم که تا این شمشیر از کار و اسب از رفتن باز نماند تورا رها نخواهم کرد.

سپس آن حضرت از من جدا شد و به خیمه خواهر خود رفت و من به این امید که به زودی از خیمه بیرون خواهد آمد در کنار خیمه به انتظارش ایستادم.

حضرت زینب کبری علیها السلام به استقبال برادر آمد و بالشی برای آن حضرت گذاشت و آن حضرت در کنار خواهر نشست و آهسته مشغول صحبت شدند طولی نکشید که دیدم اشک از چشمان حضرت زینب علیها السلام جاری شد و عرضه داشت برادر آیا من شاهد قتلگاه تو باشم؟ آیا من باید بار مسئولیت این زنان وحشت زده را بر عهده بگیرم؟ و تو می دانی که این قوم چه کینه دیرینه ای از ما در دل دارند.

این مسئولیتی بسیار سنگین است تحمل داغ مرگ این جوانان برگزیده و ماه های بنی هاشم بر من بسیار گران است.

سپس عرضه داشت برادر آیا از خلوص نیت و وفاداری یاران خود اطمینان حاصل کرده ای؟ چرا که می ترسم در معرکه نبرد و چکاچک شمشیرها و نیزه ها تورا وا گذارند؟

امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخنان گریسته و فرمود: «أما والله لقد لهزتهم و بلوتهم و ليس فيهم إلاّ الأَعرسُ، يستأنسون بالمنية دوني استيناس الطفل بلبن أمّه؛ آگاه باش که به خدا سوگند آنان را به خوبی آزموده ام در میان آنان جز مردان ثابت قدم که در کارزار استوارند کسی

نیست آنان به مرگ در راه من چنان انس گرفته اند که طفل شیرخوار به شیر مادر»

نافع گوید: چون این سخنان را شنیدم گریستم و به نزد بن مظاهر رفته و آن چه از امام علیه السلام و خواهرش زینب کبری علیها السلام شنیده بودم برایش بازگو کردم.

حبیب: گفت به خدا سوگند که اگر برای امتثال فرمان آن حضرت نبود همین امشب به سپاه دشمن حمله می کردم!

من به او گفتم من امام را در خیمه خواهرش در حالی ترک کردم که زینب کبری علیها السلام ترسان و نگران بود و گمان دارم سایر زنان نیز در چنین حالتی از دلهره و ناراحتی به سر می برند و من از دیدن این صحنه قرار از کف داده ام آیا می توانی اصحاب خود را جمع کنی و با زنان گفتگویی کنی که دل‌های آنان را آرام سازد و ترس را از دل آنان بزداید؟

حبیب: گفت از خواست تو پیروی می کنم

حبیب از یک طرف و نافع از طرفی دیگر رفتند و اصحاب را فرا خواندند.

وقتی همه از خیمه ها بیرون آمدند به بنی هاشمیان گفتند: شما به خیمه های خود باز گردید خدا خواب را از چشمانتان نستاند.

سپس حبیب رو به اصحاب خود کرد و گفت: ای شیران غیرت و مردانگی!

ساعتی پیش نافع به من چنین خبری داده است و خواهر مولای شما و بقیه عیال را در حال گریه و ناراحتی ترک کرده است، حال مرا از حال خود آگاه کنید.

ناگاه همه عمامه های خود را از سر بر زمین کوبیده شمشیرها را از غلاف بیرون کشیده و گفتند ای حبیب به همان خدایی که نعمت بودن در این جا را به ما ارزانی داشت اگر این سپاه پا پیش گذارد سرهایشان را از روی گردن هایشان بر خواهیم چید و آنان را با خفت و خواری به پیشینیانشان ملحق خواهیم کرد و سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در باره دختران و پسرانش حفظ خواهیم نمود.

حبیب گفت: با من بیایید.

حبیب پیشاپیش آنان پا بر زمین می کوبید و می دوید و آنان نیز به دنبال او می دویدند تا به نزدیک خیمه های امام رسید و فریاد برآورد: که ای اهل بیت ما و ای سروران، ما ای گروه بانوان خاندان رسول! خدا این ها شمشیرهای جان نثاران شما است که قسم یاد کرده اند آن ها را جز در گردن آنان که نیت پلیدی درباره شما در سر پیروانند غلاف نکنند.

این نیزه های غلامان شما است که سوگند خورده اند آن ها را جز در سینه کسانی که در پی پراکنده کردن جمع شما هستند نکارند.

حضرت امام حسین علیه السلام به زنان اجازه دادند تا از خیمه ها بیرون بیایند.

آنان به سرعت از خیام حرم بیرون آمده و خطاب به اصحاب: گفتند ای، پاکان از زنان فاطمی دفاع کنید در غیر این صورت اگر از آن چه بر ما رفته به نزد رسول خدا شکایت بریم چه عذری خواهید داشت؟

حبیب و یارانش ایستاده بودند و به این سخنان گوش می دادند به خدایی که هیچ خدایی جز او نیست سوگند، چنان ضجه و ناله ای

از اصحاب برخواست که زمین از آن به لرزه در آمد و اسب های اصحاب نیز از شنیدن این صدا به همه و جولان آمده صدای شیهه های آنان در هم پیچید گویا که هر کدام از آن اسبان نیز با صاحبان خود هم صدا شده بودند. (1)

از افتخار بانوان حضرت زینب علیها السلام نیز روایت شده است که فرمود:

چون شب دهم ماه محرم فرا رسید از خیمه خود بیرون آمدم تا به برادرم حسین و یاران او سری بزنم خیمه برادرم جدای از سایر خیمه ها برپا شده بود و من او را دیدم که در وسط خیمه نشسته و مشغول مناجات با پروردگار و تلاوت قرآن است.

در دل گفتم: آیا در چنین شبی باید برادرم در خیمه تنها باشد؟ به خدا سوگند که به نزد برادران و پسر عموهای خود رفته و آنان را به این جهت نکوهش خواهم کرد.

لذا به خیمه برادرم عباس رفتم اما وقتی به نزدیک خیمه او رسیدم شنیدم که از درون خیمه او صدای همه ای می آید در پشت خیمه ایستادم و به درون آن نگاهی انداختم دیدم که برادران و برادرزادگان و پسر عموهایم دور هم حلقه زده و برادرم عباس در میانه آن ها روی دو کنده، زانو همچون شیری بر سر شکار خود نشسته است وی برای آن ها خطبه ای ایراد کرد که جز از برادرم حسین مانند آن را نشنیدم؛ این خطبه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر و آل او بود او در پایان خطبه خود گفت برادران برادرزادگان و پسر عموهای من فردا چه خواهید کرد؟

ص: 154

1- الدفعة السابعة: 4 / 273 المجلس الثاني (في ما وقع في ليلة عاشوراء) به نقل از شیخ مفید قدس سره همچنین شیخ محمد مهدی مازندرانی معالی السبطين: المجلس الرابع وقائع ليلة عاشوراء.

گفتند اختیار ما با تو است و ما از آن چه تو بگویی سرپیچی نخواهیم کرد.

عباس گفت: این ها (یعنی اصحاب) بیگانه اند (از خاندان ما نیستند) و این مسئولیت بسیار سنگین، بوده جز کسانی که اهل این کار هستند دیگری قادر به تحمل آن، نیست پس چون فردا شد شما اولین کسانی باشید که به میدان جنگ می روید.

ما پیشاپیش آن ها به سوی مرگ خواهیم رفت تا مردم نگویند اصحاب خود را پیشاپیش به کشتن دادند و پس از مرگ اصحاب لحظه به لحظه با مرگ دست و پنجه نرم می کنند.

بنی هاشم برخاسته شمشیر کشیدند و شمشیرهای خود را در برابر صورت برادر عباس بلند کردند و گفتند ما بر آن چه رأی تو است خواهیم ماند.

زینب کبری علیها السلام فرماید چون بسیاری، تعداد اراده محکم و ابراز شجاعت آنان را دیدم خوشحال شدم و دلم آرام گرفت اما بغض راه گلویم را، بست خواستم به نزد برادرم رفته این خبر را به او برسانم در بین راه از خیمه حبیب بن مظاهر نیز همهمه ای شنیدم رفتم و پشت خیمه او ایستاده و به درون خیمه نگاهی انداختم دیدم اصحاب نیز مانند بنی هاشم دور یکدیگر حلقه زده و حبیب بن مظاهر در میان آنان است؛ او می گفت:

ای یاران من خدا شما را رحمت کند روشن و آشکار بگوید برای چه به این سرزمین آمده اید؟

گفتند: برای یاری رساندن به فرزند غریب فاطمه آمده ایم.

حبیب گفت: برای چه همسران خود را طلاق داده اید؟

گفتند برای همین منظور.

حبیب گفت: پس هنگامی که آفتاب صبح فردا طلوع کرد چه خواهید کرد؟

گفتند: هر چه تو بگویی ما از رأی تو سر باز نخواهیم زد.

حبیب گفت: چون صبح شد اولین کسانی که به میدان مبارزه خواهند رفت شما هستید؛ ما پیشاپیش آنان (بنی هاشم) به میدان جنگ خواهیم رفت و تا خون در رگهای ما جریان دارد، هیچ یک از بنی هاشمیان را در خون تپیده نخواهیم دید تا مردم نگویند سروران خود را جلو فرستادند و از ایشار جان در راه آنان بخل ورزیدند.

اصحاب نیز شمشیرهای خود را در برابر چهره حبیب گرفته و فریاد زدند که ما با تو بر سر یک پیمان هستیم.

زینب کبری علیها السلام فرماید: من از ثبات قدم آنان خوشحال شدم اما باز بغض راه گلویم را گرفت از نزد آنان با چشمان اشک آلود بازگشتم که ناگاه برادرم را در برابر خود دیدم و از دیدارش قلبم تسکین یافته تبسمی کردم.

فرمود: خواهر جان

عرضه داشتم لبیک برادرم.

فرمود: «یا أختاه، منذ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مَتَبَسِّمَةً، أَخْبَرَنِي مَا سَبَبُ تَبَسِّمِكَ؛ از هنگامی که از مدینه بیرون آمدیم تو را متبسم ندیده ام بگو چه چیز چهره ات را متبسم ساخته است؟».

گفتم: برادرم من امشب از بنی هاشم و اصحاب چنین چیزی دیده ام.

فرمود: «یا أختاه إعلمی، إنَّ هؤلاء أصحابی من عالم الذّر، و بهم وَعَدَنی جدّی رسول الله صلی الله علیه و آله خواهرم بدان که این افراد از عالم ذّر یاران من بوده اند و جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وعده این اصحاب را به من داده است حال می خواهی میزان ثبات قدم آنان را ببینی؟»

گفتم آری.

فرمود: «علیک بظهر الخیمة ؛ در پشت خیمه بایست».

من در پشت خیمه ایستادم و برادرم فریاد برآورد: «أین إخوانی و بنو أعمامی ؛ برادران و پسر عموهای من کجا هستند؟».

دیدم بنی هاشم و در پیشاپیش، همه برادرم عباس لیبیک گویان به نزد وی آمده و عرض کردند چه فرمایشی دارید؟

فرمود: «أریذ أن أجِدَ لکم عهداً ؛ می خواهم با شما تجدید عهد کنم»

دیدم که اولاد حسین اولاد، حسن اولاد علی، اولاد جعفر و اولاد عقیل آمدند و آن حضرت به آن ها دستور نشستن داد و نشستند.

سپس بانگ برآورد که این حبیب بن مظاهر این زهیر این نافع بن، هلال این الأصحاب ؛ حبیب بن مظاهر کجاست؟ زهیر کجا است؟ نافع بن هلال کجا است؟ اصحاب کجا هستند؟»

دیدم که اصحاب و پیشاپیش آن ها حبیب بن مظاهر جلو آمده و گفتند: لیبیک ای اباعبدالله.

آن ها شمشیر به دست آمده بودند برادرم آن ها را نیز امر به نشستن کرد و نشستند.

سپس خطبه بلیغی ایراد کرد و گفت:

«یا أصحابی، إعلموا أنَّ هؤلاء القوم لیس لهم قصد سوی قتلی و قتل من هو معی، و أنا أخاف علیکم من القتل، فأنتم فی حلٍّ من بیعتی، و من أحبّ منکم

الْإِنْصِرَافَ، فَلْيَنْصُرْفِ فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ؛ أَيِ أَصْحَابِ مَنْ بَدَانِيْدَ كَهْ أَيْنَ قَوْمِ هَدَفِيْ جَزْ كَشْتَنِ مَنْ وَ هَرْ كَهْ بَا مَنْ بَاشَدِ نَدَارَنْدَ وَ مَنْ نَگَرَانِمْ كَهْ شَمَا بَهْ خَاطِرِ مَنْ كَشْتَهْ شَوِيْدَ مَنْ بِيْعَتِ خُودَ رَا اَزْ شَمَا بَرْدَاشْتَمْ، هَرْ كَدَامِ اَزْ شَمَا كَهْ مَایِلْ بَهْ رَفْتَنِ اسْتِ اَزْ سِيَاھِيْ اَيْنِ شَبِ اسْتَفَادَهْ كَرْدَهْ وَ بَرُودِ».

در این هنگام بنی هاشم برخاسته و هر کدام در ابراز وفاداری خود سخنی گفتند، اصحاب نیز برخاسته و هر کدام حرف هایی مانند سخن بنی هاشم بیان داشتند.

چون حسین علیه السلام خوبی کردار و پایداری آنان را دید فرمود:

«إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَارْجِعُوا رُؤُوسَكُمْ وَ انْظُرُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فِي الْجَنَّةِ؛ اِگَرِ شَمَا چَنِینِ هَسْتِيْدَ پَسِ سَرِ بَرْدَارِيْدَ وَ جَايْگَاهِ خُودَ رَا دَرِ بَهْشْتِ مَشَاهِدَهْ كَنِیْدِ».

در این هنگام پرده از مقابل چشمان آن ها کنار رفت و خانه های خود در بهشت و حور و قصور آن را دیدند؛ آنان حورالعینها را می دیدند که خطاب به آن ها می گفتند به سوی ما بشتابید که ما سخت مشتاق دیدارتان هستیم.

سپس همه آن ها برخاسته و شمشیرهای خود را کشیده و عرضه داشتند یا اباعبدالله، اجازه بده تا همین الان به لشکر دشمن شبیخون بزنیم و با آن ها بجنگیم تا ببینیم خدا در باره ما و آنان چه خواسته است.

امام به آنان فرمود: «إِجْلِسُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا؛ خُدا جَزَايِ خَیْرَتَانِ دَاَدَهْ رَحْمَتِ خُودَ رَا شَامِلِ حَالَتَانِ كَنْدِ، بَنَشِیْنِیْدِ».

سپس فرمود: أَلَا- وَ مَنْ كَانَ فِي رَحْلِهِ امْرَأَةٌ فَلْيَنْصُرْفِ بِهَا إِلَى بَنِي أُسْدٍ؛ هَرْ كَدَامِ اَزْ شَمَا زَنِيْ بَهْ هَمْرَاهِ خُودِ دَاَرْدِ اوْ رَا بَهْ قَبِيْلَهْ بَنِيْ اُسْدِ بَفَرَسْتَدِ».

علی بن مظاهر برخاست و عرض: کرد برای چه سرورم؟

فرمود: «إِنَّ نَسَائِي تُشَبِّى بَعْدَ قَتْلِي، وَأَخَافُ عَلَى نَسَائِكُمْ مِنَ الشَّبِيِّ؛ چون زنان من پس از قتل من اسیر می شوند و می ترسم زنان شما نیز اسیر شوند».

علی بن مظاهر به خیمه خود رفت همسر او به احترام وی از جا برخاست و به روی او تبسم کرد.

وی: گفت تبسم را کنار بگذار

زن: گفت ای پسر مظاهر می شنیدم که غریب فاطمه برای شما خطبه می خواند و در آخر خطبه صدای همهمه بلند شد و من نفهمیدم آن حضرت چه فرمود؟

گفت ای، زن امام به ما: گفت هر کس زنی به همراه خود آورده است وی را به نزد پسر عموهایش بفرستد چون من فردا کشته می شوم و زنان خاندانم اسیر می گردند

زن: گفت حال تو چه می کنی؟

گفت برخیز تا تو را به فرزندان عمویت در بنی اسد ملحق کنم.

زن برخاست و سر خود را به ستون خیمه کوبید و گفت به خدا سوگند که در باره من انصاف را رعایت نکردی آیا خوشحال می شوی که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسیری بروند و من از اسارت در امان باشم؟

آیا خشنود می گردی که چادر از سر زینب بکشند و من خود را به چادر بپوشانم؟

آیا این تو را شاد می کند که فردای قیامت تو در نزد پیامبر رو سفید باشی و من در نزد فاطمه زهرا روسیاه؟

به خدا سوگند که شما با مردان همدردی می کنید و ما زنان نیز

با زنان آنان هم دردی خواهیم نمود.

علی بن مظاهر گریان به نزد امام حسین علیه السلام بازگشت.

امام فرمودند: «چرا گریانی؟»

عرضه داشت: سرورم دختر بنی اسد جز به هم دردی شما رضایت نمی دهد.

امام علیه السلام نیز گریسته و فرمودند: جُزِيْتُمْ مِنْ خَيْرٍ؛ خدا شما را در باره ما جزای خیر دهد». (1)

ص: 160

1- مازندرانی، معالی السبطين: المجلس الثالث في وقائع ليلة عاشوراء.

حضرت زینب علیها السلام از رهگذر برخورداری از عاطفه سرشار و نمونه که از ویژگیهای منحصر به فرد آن حضرت بود و نیز به دلیل احساس مسئولیت بالایی که در رابطه با تمام مسائل مربوط به زندگی تک تک افراد این خاندان، داشت یکی از ارکان مهم خاندان شریف و پاک بنی هاشم به شمار می آمد.

آن حضرت که پناه بزرگ و کوچک و فریادرس همه افراد خانواده، بود شاید از ابتدای بحران آب نیز مقداری آب برای مصرف خانواده ذخیره کرده بود.

بعضی از افراد خانواده بر اساس عادت هنوز امیدوار بودند که، شاید در نزد آن حضرت مقداری آب یافت شود، به همین دلیل حضرت سکینه خاتون دختر حضرت امام حسین علیه السلام می گوید:

در شب نهم محرم آب در نزد ما، نایاب کاسه ها خالی و لب ها خشکیده گردید به حدی که آرزوی یک جرعه آب داشتیم و نمی یافتیم.

من در دل: گفتم به نزد عمه ام زینب می روم، شاید او کمی آب برای ما نگه داشته باشد.

به خیمه او، رفتم دیدم که نشسته و برادر شیرخوارم عبدالله را در بغل دارد؛ اما طفل از شدت تشنگی زبان خود را بیرون می آورد

و عمه ام از شدت ناراحتی می نشیند و بلند می شود.

بغض راه گلوی مرا گرفت اما سکوت کردم تا مبادا ناراحتی من، اندوه عمه ام را بیشتر کند.

در این حال عمه ام متوجه من شد و فرمود: سکینه.

گفتم: بله.

گفت: چرا گریه می کنی؟

گفتم: برای برادر شیرخوار خود گریه می کنم.

سپس گفتم: عمه جان برخیز تا به خیمهٔ عموها و پسر عموهایم برویم شاید آن ها مقداری آب ذخیره کرده باشند!

گفت گمان نمی کنم.

سپس رفتیم و همهٔ خیمه ها را گشتیم و حتی قطره ای آب در نزد آن ها نیافتیم.

وقتی عمه ام به خیمه باز می گشت بیست دختر و پسر خردسال گریان از دنبال او می آمدند و فریاد می زدند العطش... العطش... (1)

ص: 162

1- مازندرانی، معالی السبطين: المجلس الثامن فی عطش اهل البيت به نقل از، دربندی اسرار الشهادة.

اشاره

روز عاشورا

شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

شهادت فرزندان حضرت زینب علیها السلام

شهادت سرور ما حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

شهادت طفل شیرخوار حضرت امام حسین علیه السلام

ص: 163

چون روز عاشورا فرا رسید و آتش جنگ شعله ور گردید مصیبت ها یکی پس از دیگری فرود آمده و جنایات دشمن به تناوب به عرصه ظهور می رسید.

اصحاب و انصار به میدان کارزار رفته و دسته دسته یا به تنهایی از پیر و جوان به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.

پس از شهادت اصحاب، نوبت به شاخه های درخت نبوت و مردان خاندان علوی رسید؛ مردانی که شجاعت و شهامت را از نیاکان خود به میراث برده از عزت، نفس شرافت وجدان، ثبات عقیده و پایداری والایی برخوردار بودند.

اولین کس از بنی هاشم که به میدان شرافت گام نهاد حضرت علی بن الحسین علی اکبر بود؛ وی همچون قهرمانان جنگید اما در نهایت شمع حیاتش رو به خاموشی گرایید و همچون گل پرپر شده ای از اسب به روی زمین افتاد.

امام علیها السلام به سرعت به سوی قتلگاه فرزند حرکت کرد تا شبیه پیامبر را قطعه قطعه از دم شمشیر دشمنان ببیند.

نمی دانم زینب کبری علیها السلام چگونه از این فاجعه دلخراش خبردار شد که دوان دوان از خیمه بیرون آمد؛ او که بانویی محجّه و با وقار و آرامش بود.

آری زینب به سرعت به سمت میدان می رفت و فریاد می زد: واویلا ای حبیب من ای میوه دل من ای نور چشم، من ای برادر و ای پسر برادر من وای فرزندانم وای ای کشته، من وای از کمی، یاوران وای ای غریب، من کاش کور شده بودم و چنین روزی را نمی دیدم کاش پیش از این مصیبت مرده بودم.

آن حضرت آمد و آمد تا خود را روی نعش علی اکبر انداخت

امام حسین علیه السلام دست او را گرفت و به خیمه باز گرداند و رو به جوانان بنی هاشم کرده فرمود: «برادر خود را بیاورید»

آنان نیز نعش علی را از قتلگاهش برداشته به خیمه گاه آورده و در خیمه ای که مقابل میدان جنگ بود قرار دادند. (1)

ص: 167

1- مازندرانی، معالی السبطین: ج 1 الفصل التاسع المجلس الثالث عشر.

بالاخره نوبت به فرزندان حضرت زینب علیها السلام و پاره های جگر آن حضرت رسید.

جوانانی که حضرت زینب علیها السلام برای تربیت و پروردن آن ها چه شب ها که بیداری نکشیده و چه روزها که به زحمت و فعالیت گذرانیده بود تا به این حد از رشد و بالندگی رسیده بودند.

آری او در راه یاری برادر خود حضرت امام حسین علیه السلام پر بهاترین چیزی را که در زندگی داشت تقدیم کرد.

این شیربچهگان نیز با خلوص نیت و برای جلب رضای خدای متعال خون و جان خود را در راه یاری دایی خود که تمامیت اسلام در وی مجسم و به او برپا ایستاده، بود نثار کردند و غریزه حب زندگی در آنان به تنفر از حیات تبدیل گردید.

و به راستی کیست که به زندگی نکبت بار در جامعه ای که همه افراد آن برای کسب بهره بیشتر به جان هم افتاده و برای ریختن خون پاک ترین انسان که افتخار آسمان و زمین است از یکدیگر سبقت می گیرند شوق و رغبتی داشته باشد؟

عبدالله بن جعفر - شوهر حضرت زینب علیها السلام - در وقت خروج کاروان حضرت امام حسین علیه السلام از مکه دو پسر خود را فرمان داده بود تا همراه آن حضرت بوده و در راه او جنگ کنند.

بنا بر این چون نوبت جنگ به هاشمیان رسید، عون بن عبدالله بن جعفر در حالی که چنین رجز می خواند به میدان رفت:

«اگر مرا نمی شناسید فرزند، جعفرم شهید راستینی که در بهشت می درخشد»

«همو که در بهشت با بالهای سبزی پرواز می کند و همین افتخار در روز محشر ما را کفایت خواهد کرد». (1)

وی سه سواره و هجده پیاده را از دم تیغ گذراند اما سر انجام عبد الله بن قطبه (2) طایی او را به شهادت رساند.

سپس برادر وی محمد بن عبدالله بن جعفر با این رجز به میدان رفت:

«از دشمنان به خدا شکایت می برم؛ از کارهای گروهی که کورکورانه به راه گمراهی می روند»

«آنان که معالم قرآن و آیات محکم تنزیل که بیان همه چیز است را تغییر داده و تحریف نموده اند»

«همان کسانی که آشکارا کافر شده و سرکشی می کنند». (3)

وی نیز ده تن از دشمنان را به درک واصل کرد و خود نیز به دست عامر بن نهشل تیممی به شهادت رسید. (4)

ص: 169

1- إن تنكروني فأنا ابن جعفر *** شهيد صدق في الجنان أزهري طير فيما بجناح أخضر *** كفى بهذا شرفاً في المحشر

2- خ. ب. قطنة.

3- أشكوا إلى الله من العدوان *** فعال قوم في الردى عُميان قد بَدَّلُوا معالم القرآن *** و محکم التنزیل والتَّبیان وأظهروا الکفر مع

الطغیان

4- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب 4/ 106 و بحار الانوار: 33/45.

سلیمان بن قبه این دو جوان را در اشعاری چنین مرثیه کرده است:

«هم نام پیامبر بود که با او خیانت ورزیدند و با شمشیر بران شهیدش ساختند»

«پس ای، چشم اگر قصد گریه داری چنان بیار که اشک تو چون سیل جاری شود»

«و چون گریستی بر برادرش عون نیز زاری کن که در پیروی از دیگر شهیدان کوتاهی نکرد». (1)

من در کتاب های مقتل ندیده ام که حضرت زینب کبری علیها السلام چه در روز عاشورا و چه بعد از آن بر شهادت دو فرزند خود ناله شیون و یا گریه ای کرده باشد.

شکی نیست که مصیبت فقدان دو فرزند برومند حزن و اندوه عمیقی در دل آن حضرت ایجاد نموده و آتش حرمان و حرارت داغ اولاد را در، آن افروخته بود اما آن بزرگوار اندوه داغ فرزندان خود را پنهان می کرد چون همه عواطف او متوجه حضرت امام حسین علیه السلام بود

(2)

ص: 170

1- وَ سَمِئْتُ نَبِيَّ غُودَرَ فِيهِمْ *** قَدْ عَلَوْهُ بَصَارِمُ مَصْفُوقٍ فَإِذَا مَا بِكَيْتُ عَيْنِي فُجُودِي *** دُمُوعٍ تَسِيلُ كُلَّ مَسِيلٍ وَ انْدَبِي إِنْ بِكَيْتِ عَوْنًا أَخَاهُ

*** لیس فیما ینوبهم بخذول ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین: 91

2- در یکی از زیارت های شریفه ای که نام شهدای کربلا در آن، آمده از این دو شهید بزرگوار نیز یاد شده است بخشی از این زیارت چنین است؛ سلام بر عون بن عبد الله بن جعفر طیار در بهشت هم پیمان، ایمان پیکار کننده با هماوردان خدمت کننده به خدای رحمان و خواننده سوره حمد و آیات قرآن خدا قاتل او عبد الله بن قطبة نبهانی را لعنت کند. سلام بر محمد بن عبد الله بن جعفر آن که مقام پدر را درک کرد همتای برادر خود بوده با فدا کردن خود از برادرش دفاع کرد خدا قاتل او، عامر بن نهشل تمیمی را لعنت کند...» علامه مجلسی در بحار الانوار: 269 / 98 و 271 چاپ لبنان به نقل از کتاب اقبال الاعمال از شیخ طوسی قدس سره چنین نقل می کند: ...در سال 252 توقیعی از ناحیه مقدسه با این مضمون به دست شیخ محمد بن غالب بیرون آمد «بسم الله الرحمن الرحيم، إذا أردت زيارة الشهداء (رضوان الله عليهم) فقف عند رجلى الحسين عليه السلام و هو قبر على بن الحسين، فاستقبل القبلة، بوجهك فان هناك حومة الشهداء؛ به نام خدای بخشنده مهربان چون قصد زیارت شهدا (که رضوان خدا بر آنان باد) را داشتی پایین پای حضرت امام حسین علیه السلام که قبر حضرت علی اکبر است بایست و رو به قبله کن که قبور شهدا در آن قسمت است...». معنی جمله از ناحیه بیرون آمد این است معمولاً وقتی روایتی از جانب حضرت امام هادی حضرت امام حسن عسکری یا حضرت امام زمان (که درود خدا بر آن ها باد) به شیعیان می رسید این عبارت به کار برده می شود و فرق میان آن ها از تاریخ صدور روایت فهمیده می شود. در روایت فوق نیز که تاریخ صدور آن سال 252 هـ - ق است نشان می دهد که این روایت از حضرت امام هادی علیه السلام صادر شده باشد - والله العالم - محقق.

در این جا وجه دیگری نیز برای عدم گریه و شیون حضرت زینب علیها السلام بر فرزندان خود نیز به ذهن می رسد و آن این که آن حضرت گریه کردن بر فرزندان خود را باعث خجالت و ناراحتی برادر خود می، دانست، چون فرزندان او در راه حضرت امام حسین علیه السلام و در راه دفاع از او به شهادت رسیده بودند به همین جهت حضرت زینب علیها السلام گویا با سکوت خود به برادرش چنین می گفت: برادرم فرزندانم فدای تو، باد مبادا کشته شدن آن ها در راه تو نگران و ناراحت سازد - والله العالم - .

روابط محبت آمیز میان حضرت زینب علیها السلام و برادرشان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به لحاظ تبادل محبت و احترام متقابل از امتیاز ویژه ای برخوردار بوده . است حضرت زینب علیها السلام نسبت به تمام برادرانی که از پدر بزرگوار خود داشت محبت قلبی و عاطفه خاصی داشت و این عاطفه در خلال رفتار و بر خورد ایشان با برادران بزرگوارش نمود پیدا می کرد.

مولای ما حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نیز احترام خاص و بسیاری برای خواهر مکرمه خود قائل بود.

در طول سفر قافله حضرت امام حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق حضرت عباس علیه السلام عهده دار امور خواهر مکرمه خود بود؛ از مساعدت آن حضرت در هنگام سوار شدن به محمل یا پیاده شدن از آن تا اجرای فوری دستورات و خواسته های خواهر از دل و جان و با سرعت تمام.

بی بی زینب کبری علیها السلام در نزد همه محبوب و محترم بوده و به جهت اخلاق نیکوی خود در نزد همگان از محبوبیت ویژه ای برخوردار بودند به علاوه که ایشان مایه قوام ، خاندان عقیده بنی هاشم دختر فاطمه زهرا علیها السلام و سرور زنان اهل بیت علیهم السلام نیز بودند.

از هنگامی که کاروان حضرت امام حسین علیه السلام در روز دوم محرم به کربلا رسید مولای ما حضرت ابوالفضل علیه السلام نوع خاصی از عبادت را بر عبادات خود افزود و آن این بود که چون تاریکی شب فرا می رسید بر اسب خود سوار شده و برای نگهبانی از خیام حرم دور خیمه ها گشت می زد.

نام عباس نامی درخشان بود که حکایت از قهرمان شجاعی داشته دل خانواده و زنان و کودکان به شنیدنش آرام می گرفت؛ دشمنان نیز با این نام آشنا بودند؛ آنان آوازه شجاعت و رشادت او را از جنگ صفین شنیده بودند؛ دلاوری هایی که نام او را در اذهان آن، مردم یاد آور جنگاوری و صلابت می نمود و چرا چنین نباشد، او که زاده اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام است.

وقتی در روز عاشورا بیشتر اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند حضرت عباس به نزد برادر خود امام حسین علیه السلام رفت و از آن حضرت اجازه میدان، خواست امام به او اجازه نداده و فرمودند: «أخي أنت صاحب لوائي، فإذا عَدَوْتُ يؤول جمعنا إلى الشّتات ؛ ،برادرم تو علمدار سپاه من هستی اگر تو بروی اجتماع سپاه من به تفرق خواهد گرایید».

عباس عرضه داشت: سرورم سینه ام تنگ شده می خواهم از این منافقان انتقام بگیرم.

امام علیه السلام به او فرمودند: «إذن.. فاطلب هؤلاء الأطفال قليلاً من الماء ؛ در این صورت برو و کمی آب برای این کودکان بیاور» (1)

حضرت عباس پیش آمده مشک به دوش گرفت و راهی نهر شد

ص: 173

تا آب بیاورد. تا این که به آب رسید و مشک را پر کرد و به سوی خیام حرم تاخت اما دشمنان او را تیرباران کردند به گونه ای که زره آن حضرت شبیه پوست خارپشت، گردید، آن گاه راه را بر آن حضرت گرفتند و از هر طرف محاصره اش نمودند آن حضرت چون قهرمانان با آنان به مبارزه پرداخت و چون در فنون جنگ مهارت داشت بر آنان فائق آمد زید بن ورقاء که اوضاع را چنین دید در پشت نخلی کمین کرد و ناگهان ضربتی بر او وارد آورد و دست راستش را از بدن جدا ساخت، اما حضرت عباس شمشیر را به دست چپ خود گرفت و به جنگ ادامه داد ملعون دیگری از فرصت استفاده کرده و با ضربتی دیگر دست چپ او را نیز از بدن قطع کرد در این هنگام که تیرها و زوبین ها از هر طرف بروی فرود می آمد تیری بر مشک آب نشست و آب بر زمین ریخت دشمنان نیز عمودی آهنین بر فرق او زدند در این حال حضرت ابوالفضل از پشت اسب به روی زمین افتاد و با آخرین توان خود فریاد زد برادرم مرا دریاب

امام حسین علیه السلام بر بالای بلندی در نزدیک خیمه ها ایستاده بود و به میدان جنگ نگاه می کرد، زینب کبری نیز ایستاده بود و به چهره برادر می نگریست ناگهان آثار غم و اندوه در چهره سید الشهداء علیه السلام نمودار، گشت زینب کبری علیها السلام عرضه داشت برادرم چرا چهره ات تغییر کرد؟

امام در پاسخ وی فرمود: «أُخِيَّة، سقط العلم و قتل أخي العباس؛ خواهر، عزیزم پرچم سرنگون گردید برادرم عباس کشته شد».

با شنیدن این خبر پشت زینب کبری علیها السلام شکست و توان ایستادن

از دست داده بر زمین نشست و فریاد زد وای برادرم وای عباسم! وای از کمی یاوران! وای از بی سرپرستی ما بعد از توای ابو الفضل!

امام حسین علیه السلام نیز فرمود: «إي والله من بعده واضيعة و انقطاع ظهراه ؛ به خدا سوگند چنین است وای از بی سرپرستی ما بعد از او وای از شکستن پشت».

در این وقت مانند باز شکاری از بلندی فرود آمد تا در کنار فرات بر سر جنازه برادر خود رسید از اسب پیاده شد و بر روی بدن او خم شد آن گاه در کنار سر وی نشست و به شدت گریست و فرمود: «يعزُّو الله عليّ، فراقك الآن انكسرَ ظهري و قلت حيلتي و شمتَ بي عدوي ؛ به خدا سوگند که دوری تو بر من سخت است، الآن کمرم شکست چاره ام کم شد و دشمن شاد گردیدم».

ص: 175

سید بن طاووس گوید: چون حضرت امام حسین علیه السلام همه یاران و دوستان خود را کشته، دید تصمیم گرفت که خود مستقیماً با آن قوم روبه رو شود پس بانگ برآورد که

هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ؟

هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟

هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بَاغَاثِنَا؟

هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا ؟ ؛ آیا حمایت کننده ای هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟

آیا موحدی هست که در امر ما از خدا پروا کند؟

آیا فریادرسی هست که با رسیدن به فریاد ما به خدا امیدوار باشد؟

آیا یاری کننده ای هست که با یاری کردن ما به آن چه در نزد خدا است امید بسته باشد؟».

در این، زمان صدای بانوان حرم به ناله بلند شد. امام حسین علیه السلام به کنار در خیمه ها آمد و به خواهر خود زینب فرمود: «ناولینی وَلَدِي الرَضِيعَ حَتَّى أُؤَدِّعَهُ ؛ طفل شیرخوار مرا بیاور تا با او وداع کنم».

آن گاه سر خم کرد تا او را ببوسد که ناگهان حرمله بن کاهل تیری رها کرد و آن تیر به گلوی طفل نشست و سرش را گوش تا گوش برید.

امام به خواهرش زینب فرمود او را بگیر.

سپس دو دست خود را زیر خون گلوی او گرفت چون کف دستش از خون پر شد خون ها را به سمت آسمان پاشید و فرمود: «هَوْنِ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنُ اللَّهِ؛ چیزی که این مصیبت را بر من آسان می کند این است که می دانم آن چه بر سر من می آید در برابر چشم خدا است». (1)

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ؛ حتی قطره ای از آن خون بر زمین نریخت». (2)

و در روایت دیگر آمده است حضرت امام حسین علیه السلام وقتی طفل شیرخوار خود را برای وداع طلب نمود حضرت زینب علیها السلام طفل را در حالی که چشمانش از شدت تشنگی گود رفته بود آورد و عرضه داشت برادرم این فرزند تو سه روز است که آبی به لب هایش نرسیده است جرعه ای آب برای او طلب کن.

امام علیه السلام کودک را روی دست گرفت و به سوی لشکر اهل کوفه رفت و فرمود: «يا قوم قد قتلتم أخي وأولادي وأنصاري وما بقي غير هذا الطفل، وهو يتألظى عطشاً، من غير ذَنْبٍ أَنَاهُ إِلَيْكُمْ، فاسْقَوْهُ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ، وَلَقَدْ جَفَّ اللَّبَنُ فِي ثَدْيِ أُمِّهِ!

يا قوم إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَأَرْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ؛ ای قوم شما برادرم فرزندانم و همه یارانم را کشتید و جز این طفل کس دیگری برای من باقی نمانده که از شدت تشنگی نفسش چون هُرم آتش سوزان شده است با این که هیچ گناهی نسبت به شما انجام نداده است. جرعه ای آب به او بدهید که سینه مادرش از شیر خشک شده است!

ص: 177

1- الملهوف: 168 و بحار الانوار: 46/45

2- معالی السبطين: 1 / 259 المجلس السادس عشر.

ای قوم اگر به من رحم نمی کنید به این طفل رحم آورید» آن حضرت در حال گفتن این سخنان بود که ناگهان تیری آمد و سر طفل را گوش تا گوش برید!

امام حسین علیه السلام دست زیر گلوی او گذاشت تا کف دستش پر از خون شد و آن خون را به آسمان پاشید و خود را این گونه خطاب کرد که: «يا نَفْسُ اصْبِرِي و احْتَسِبِي فيما أَصابَكَ ؛ ای نفس، صبر کن و هــر مصیبتی که بر سرت می آید را در نزد خدا محاسبه کن» سپس فرمود: إلهي تَرى ما حَلَّ بنا في العاجِل، فاجْعَلْ ذلك ذَخيرةً لنا في الآجل : خدایا، تو مصیبت هایی را که در این دنیا بر سر ما می آید می بینی پس آن ها را ذخیره آخرت ما قرار ده». (1)

در بعضی از کتاب های تاریخ نیز آمده است که حضرت امام حسین علیه السلام چون کودک شیرخوار ذبح شده خود را به خیمه ها باز گرداند دید که کودکان و زنان از جمله مادر طفل بر در خیم ایستاده و منتظر آن حضرت هستند بلکه از بقیه آبی که آن حضرت برای طفل گرفته است بهره مند شوند.

امام علیه السلام وقتی اوضاع را چنین دید راه خود را تغییر داده و به پشت خیمه ها رفت و خواهر خود زینب را صدا کرد تا بیاید و بدن کودک را نگاه دارد تا آن حضرت چوبه تیر را از گلوی او بیرون آورد!

خدا می داند که در حالت بیرون آوردن، تیر، چه بر قلب حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام کبری گذشته است.

سپس امام علیه السلام گودالی حفر نمود و بدن طفل را دفن کرد

ص: 178

فصل دهم : وداع امام حسين عليه السلام با فرزند بیمارش

اشاره

وداع امام حسين عليه السلام با فرزند بیمارش

وداع امام حسين عليه السلام با حضرت زينب عليها السلام

رفتن حضرت امام حسين عليه السلام به ميدان

بازگشت اسب امام عليه السلام به خيمه ها

رفتن حضرت زينب عليها السلام به ميدان

ص: 179

وداع امام حسین با فرزند بیمارش علیه السلام

روز عاشورا دقیقه به دقیقه به ساعات پایانی خود نزدیک می شد و حضرت امام حسین علیه السلام می دانست که زمان جدا شدن او از زندگی دنیا، آن هم با سخت ترین و فجیع ترین کیفیت نزدیک شده است.

بنا بر این آن حضرت برای انجام کارهای لازم از هر لحظه ای استفاده می کرد؛ ایشان آمده بود تا با فرزند دلبنده بیمار خود حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام خداحافظی کند.

حضرت زینب علیها السلام نیز -که نامه اعمالش آکنده از عبادات و اعمال صالح بوده است- در این روزها عمل صالح دیگری نیز بر اعمال خود افزوده بود؛ آن حضرت از برادرزاده بیمار خود پرستاری می کرد و به امور مربوط به وی رسیدگی می نمود.

امام به خیمه فرزند خود وارد شده و آن حضرت را بر روی زمین بر تکه پوستی خوابیده مشاهده کردند؛ نه تختی و نه بستر، نرمی بیماری تمام توان بدن او را گرفته بود اما توانایی روحی او که وابسته به عالم بالا بود همچنان پا بر جا بود.

امام که وارد شدند، زینب کبری علیها السلام در حال پرستاری از بیمار، بود، چون چشمان حضرت سجاد علیه السلام به پدر بزرگوارش افتاد خواست تا به احترام پدر از جا برخیزد اما از شدت بیماری

نتوانست به ناچار به عمّه خود فرمود: «سَنَدِينِي إِلَى صَدْرِكَ، فَهَذَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ أَقْبَلَ؛ مَرَا بِهِ سَيْنَهُ خُودَ تَكِيهِ بَدَهَا [وَبَشَان] كَهْ اَيْنَ فَرْزَنْدِ پِيَامِبَرِ اسْتِ كَهْ مِي آيِد»

حضرت زینب علیها السلام در پشت آن حضرت نشست و او را به سینه خود تکیه داد.

امام حسین علیه السلام از فرزند خود در باره بیماریش سؤال کردند و او نیز حمد خدای را به جا آورد و گفت «يَا أَبَتِ مَا صَنَعْتَ الْيَوْمَ مَعَ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ؛ پدر، امروز با این منافقان چه کردی؟».

امام حسین علیه السلام فرمودند: «يَا وَلَدِي اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنَسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، وَقَدْ شَبَّ الْقِتَالُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ، حَتَّى فَاضَتْ الْأَرْضُ بِالْدَمِ مَنَّا وَمِنْهُمْ؛ پسر من شیطان بر آنان چیره گشت و خدا را از یاد آنان برد؛ آتش جنگ میان ما و آن ها در گرفت و زمین از خون ما و آن ها لبریز شد».

امام سجاد عرضه داشت: «يَا أَبَتَاهُ أَيْنَ عَمِّي الْعَبَّاسُ؟؛ پدر جان، عمویم عباس کجا است».

وقتی که او از عموی خود سؤال کرد عمه اش زینب بغض خود را فرو داد و منتظر شد تا ببیند امام حسین علیه السلام چه پاسخی به فرزند خود می دهد؟ چون او از ترس شدت گرفتن بیماری، هنوز خبر شهادت حضرت عباس را به او نداده بود.

امام فرمود: «يَا بُنَيَّ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ وَ قَطَعُوا يَدِيهِ عَلَيَّ شَاطِئِ الْفَرَاتِ؛ پسر من عموی تو کشته شد و در کنار فرات دست هایش را بریدند».

علی بن الحسین به قدری گریست که بیهوش شد وقتی به هوش آمد از پدرش در باره یک یک عموها و پسر عموهای خود را گرفت و پاسخ می شنید که کشته شد.

سرانجام گفت: «این أخي علي و حبيب بن مظاهر، و مسلم بن عوسجه و زهير بن القين ؟ ؛ برادرم علی کجا است؟ حبيب بن مظاهر کجا است؟ مسلم بن عوسجه و زهير بن قين کجا هستند؟».

فرمود: «يا بُنَيَّ! إعلم أنه ليس في الخيام رجلٌ إلا أنا و أنت و أمّا هؤلاء الذين تَسأل عنهم فكلُّهم صرعى على وجه الثرى ؛ پسرِم بدان که در میان این خیمه ها مردی جز من و تو نیست اما این ها که در باره آن ها از من پرسیدی همه کشته بر روی خاک افتاده اند».

علی بن الحسین به شدت گریست و به عمّه اش زینب فرمود: «يا عمّته علیّ بالسيف والعصا ؛ عمه جان شمشیر و عصای مرا بده».

امام حسین علیه السلام فرمودند: «آن ها را برای چه می خواهی؟»

عرضه داشت: «می خواهم بر عصا تکیه کنم و با شمشیر از فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفاع نمایم که پس از او در زندگی خیری نیست».

امام علیه السلام آن حضرت را از این کار منع فرمود سپس او را به سینه خود چسباند و فرمود: «يا وَلَدِي أنت أَطيبُ ذُرِّيَّتِي، وَأَفْضَلُ عَتَرَتِي، وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ الْعِيَالِ وَالْأَطْفَالِ، فَإِنَّهُمْ غُرَبَاءٌ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَمَلَتْهُمْ الدِّلَّةُ وَالْيَتَمُ، وَشَمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ وَنَوَائِبُ الزَّمَانِ.

سَكَّتَهُمْ إِذَا صَرَخُوا، وَآنَسَهُمْ إِذَا اسْتَوْحَشُوا، وَسَلَّ خَوَاطِرَهُمْ بِلَيْنِ الْكَلَامِ، فَإِنَّهُمْ مَا بَقِيَ مِنْ رِجَالِهِمْ مَنْ يَسْتَتَأْنِسُونَ بِغَيْرِكَ، وَلَا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ يَشْكُونَ إِلَيْهِ حُزْنَهُمْ سِوَاكَ.

دَعَهُمْ يَشْمُوكَ وَتَشْمُهُمْ، وَيَبْكُوا عَلَيْكَ وَتَبْكِي عَلَيْهِمْ

؛ فرزندم تو پاک ترین فرد در نسل من هستی، تو برترین فرد خاندان منی تو جانشین من در میان این خاندان و فرزندان هستی؛ خاندانی که

پس از من غریب خواهند شد و به خواری (1) و یتیمی و سرزنش دشمنان و بلاهای روزگار مبتلا خواهند گشت.

اگر ناله زدند آنان را آرام کن و اگر وحشت کردند به آنان دلگرمی بده و با سخنان نرم خود تسلی بخش دل های آنان باش؛ چرا که غیر تو از مردان کسی برای آنان نمانده تا با وی انس گیرند و کسی جز تو نیست تا از اندوه خود شکایت به نزد وی، برند بگذار تا آنان بوی تو را احساس کرده و تو آنان را ببویی تو بر آنان گریه کرده و آنان بر تو بگریند».

سپس دست او را گرفت و با صدای بلند فریاد زد: «یا زینب، و یا امّ کلثوم و یا رقیه و یا فاطمة إسمعنی کلامی و اعلمنن أنّ ابني هذا خلیفتي علیکم، و هو إمامٌ مُفْتَرَضُ الطاعة؛ ای زینب ای ام کلثوم، ای رقیه و ای فاطمه سخنم را بشنوید و بدانید که این پسر من جانشین من در میان شما خواهد بود و او امامی است که پیروی از وی واجب است».

آن گاه فرمود: «یا ولدی بلغ شیعتي عني السلام و قل لهم: إنّ ابي مات غریباً فأنذّبوه و مَضی شهیداً فانکوه؛ پسر من سلام مرا به شیعیانم برسان و به آنان بگو پدرم غریبانه کشته شد پس بر او زاری کنید و با شهادت از دنیا رفت پس بر وی بگریید» (2).

ص: 184

1- ذلت و خواری بر دو گونه، است ذلت ظاهری و ذلت واقعی و شکی نیست که مراد از ذلت در اینجا ذلت ظاهری است نه ذلت، واقعی روایت نقل شده از حضرت امام رضا علیه السلام را که فرموده اند ان یوم الحسین... اذل عزیزنا؛ روز، حسین عزیز ما را ذلیل کرد نیز به همین معنی است. شاید هم مقصود از ذلت این باشد که در این ماجرا دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان امامت به دست دشمنان افتادند و به برخوردهای خشن آنان گرفتار آمدند - محقق

2- بهبهانی. الدمعة الساکبة: 4 / 351 - 352، چاپ لبنان - 1409 هـ - ق. - محقق.

وداع به تعبیری نوعی بهره گرفتن از دیدار یکدیگر است به این ترتیب که مسافر آخرین بهره خود را از کسانی که آنان را ترک می کنند و آن ها نیز آخرین بهره خود را از دیدار او بر می گیرند؛ وداع درد و ناراحتی فراق را کاهش می دهد؛ زیرا آخرین تصویری که از شخص غایب در ذهن شخص حاضر می ماند او را برای عادت کردن به جدایی و پیامدهای آن یاری می رساند.

به همین جهت حضرت امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات برای وداع با خواهر خود زینب کبری علیها السلام و سایر بانوان حرم و یادگارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله به خیمه ها آمد تا با این کار سختی فراق را بر زنان، خواهران دختران و کودکان عزیز خود کم تر نماید.

گاه در این عالم حوادث و وقایعی روی می دهد که می توان آن ها را شرح و توضیح داد اما گاه نیز حوادثی به وقوع می پیوندد که قلم و زبان از شرح و وصف آن ها عاجز، بوده بلکه تصور آن ها نیز غیر ممکن می باشد.

من معتقدم، دقایق و لحظاتی که در هنگام وداع بر حضرت امام حسین علیه السلام و خانواده آن حضرت گذشته است خارج از حد توصیف و بیان است.

در این دقایق اندوه به بالاترین درجه و نگرانی و اضطراب به

اوج خود رسید، عواطف و هیجانات روحی همچون دریاهاى طوفانى به موج، آمده اشک همچون باران پیوسته از دیده ها جارى، صدای گریه ها لا ینقطع، دلها سوزان و غم و اندوه همچون ابرهای متراکم بر سر این جمع سایه انداخته بود.

پس از این که همه اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام و جوانان بنی هاشم به شهادت رسیدند و از مردان کس دیگری برای آن حضرت باقی نماند قصد کرد تا خود نیز به دیدار خدای متعال شتافته و برای جنگ با دشمنان یک تنه به میدان رود، لذا به نزدیک خیمه رفت و فریاد زد: «یا سکینه! یا فاطمة! یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلام، فهذا آخر الاجتماع، وقد قرب منک الإفتجاع؛ ای سکینه ای فاطمه ای زینب، ای ام کلثوم خدا حافظ که این آخرین دیدار من با شما است و فاجعه فراق نزدیک گردیده است».

با شنیدن این، سخنان صدای زنان به گریه بلند شد و فریاد می زدند.. الوداع الوداع... الفراق.. الفراق.. نازدانه آن حضرت، سکینه خاتون پیش آمد و عرضه داشت پدر جان آیا تن به مرگ دادهای در این صورت چه کسی تکیه گاه من خواهد بود؟

امام علیه السلام به وی فرمودند: «یا نور عینی کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له ولا مُعین، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ نُصْرَتُهُ لَا تُفَارِقُکُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ فَاصْبِرِي عَلَى قَضَاءِ اللَّهِ وَ لَا تَشْكِي فَإِنَّ الدُّنْيَا فَانِيَةٌ، وَ الْآخِرَةُ بَاقِيَةٌ؛ نور چشمم، چگونه کسی که دیگر یار و یاورى ندارد تن به مرگ ندهد؟ رحمت و یاری خدا در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد شد؛ پس بر قضای الهی صبور باش و شک در دل راه نده که دنیا نابود شدنی است و این آخرت است که باقی خواهد ماند.

سکینه عرض کرد بابا جان ما را به حرم جدمان باز گردان.

امام فرمود: «هیهات، لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَغَفَا وَ نَامَ؛ هیهات، اگر مرغ قطا را به حال خود می گذاشتند خواب راحتی می کرد».

سکینه گریست و امام علیه السلام او را در آغوش گرفت و به سینه چسباند و اشک از دیدگانش پاک کرد.

سپس امام حسین همه زنان را به نزد خود فرا خواند و به آنان فرمود: «إِنَّ تَعَدُّوا لِلْبَلَاءِ، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ حَافِظُكُمْ وَ حَامِيكُمْ، وَ سَيُنْجِيكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ، وَ يَجْعَلُ عَاقِبَةَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ، وَ يُعَذِّبُ أَعَادِيكُمْ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ وَ يُعَوِّضُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْبَلَاءِ بِأَنْوَاعِ النِّعَمِ وَ الْكَرَامَةِ، فَلَا تَشْكُوا، وَ لَا تَقُولُوا بِالْأَسْئَرَةِ مَا يَنْقُصُ قَدْرَكُمْ؛ خود را برای بلا آماده کنید و بدانید که خدا حافظ و حامی شما بوده و به زودی شما را از شر دشمنان نجاتتان داده و عاقبت امر شما را به خیر خواهد کرد و دشمنان شما را به انواع عذاب مبتلا نموده و در عوض ابتلا به این بلاها انواع کرامت ها و نعمت ها را به شما عنایت خواهد نمود، پس شکایت نکنید و سخنانی به زبان نیاورید که از قدر و قیمت شما بکاهد».

سپس به آنان فرمان داد تا مقنعه و ازار (1) بر سر بگذارند حضرت زینب علیها السلام سبب این فرمان را پرسید آن حضرت در پاسخ فرمود: «كَأَنِّي أُرَاكُمْ عَنْ قَرِيبٍ كَالْإِمَاءِ وَ الْعَبِيدِ يَسُوقُونَكُمْ إِمَامَ الرِّكَابِ وَ يُسَوِّمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ؛ گویا شما را می بینم که به زودی همچون غلامان و کنیزان پیشاپیش سواران کاروان رانده خواهید شد و بدترین عذاب را بر شما روا خواهند داشت».

چون زینب کبری علیها السلام این سخنان را شنید گریست و گفت وای از

ص: 187

1- عباى زنانه كه امروزه در فارسى به آن چادر عربى مى گویند - مترجم

تنهایی وای از کمی، یاوران و بر صورت خود نواخت.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: مهلاً یا بُنَّةَ الْمُرتَضَى، إِنَّ البكاء طویل؛ ای دختر علی مرتضی آرام باش که گریه های طولانی در پیش داری»

در این وقت امام علیه السلام خواست تا از خیمه بیرون رود که حضرت زینب علیها السلام دامنش را گرفت و عرضه داشت برادرم کمی تأمل کن تا قدری به چهره ات نگاه کنم و تو را چنان و داعی نمایم که پس از آن دیگر دیداری. نیست و شروع به بوسیدن دست و پای برادر کرد.

امام حسین آن حضرت را دلداری داد و نعمت هایی را که خدا صابران را به آن وعده داده است یادآوری نمود.

زینب کبری علیها السلام عرض کرد ای پسر، مادرم دل آسوده دار و چشمانت روشن باد که مرا چنان که خواستی خواهی یافت.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: «أُخِيَّة، إِيْتِنِي بِثَوْبٍ عَتِيقٍ لَا يَرَعْبُ فِيهِ أَحَدٌ، أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لئَلَّا أَجَرَّدَ بَعْدَ قَتْلِي فَإِنِّي مُقْتُولٌ مُسْلُوبٌ؛ خواهر عزیزم پیراهنی کهنه که کسی به آن رغبت نداشته باشد برایم بیاور تا آن را زیر لباس های خود بپوشم تا مرا بعد از کشتن عریان نکنند چرا که من کشته غارت شده ام».

وقتی امام علیه السلام از خیمه بیرون آمدند تا به میدان بروند نگاهی به چپ و راست انداختند و فرمودند: «هَلْ مَنْ يُقَدِّمُ إِلَيَّ جَوَادِي؟؛ آیا کسی هست که اسب مرا بیاورد؟».

زینب کبری علیها السلام این سخن را شنید و از خیمه خارج شد و عنان اسب امام را گرفته و به سوی آن حضرت برد و می گفت چه کسی را صدا می زنی و دل مرا می خراشی؟! (1)

ص: 188

در تاریخ آمده است: حضرت امام حسین علیه السلام به خواهر خود حضرت زینب علیها السلام چنین وصیت کرد که «یا أختاه، لا تُسیني في نافِلَةِ الليل؛ خواهرم مرا در نماز شب خود از یاد مبر» (1)

ص: 189

1- شیخ جعفر، تقدی، زینب الکبری: 58.

از سخت ترین لحظات زندگی حضرت زینب علیها السلام زمانی بود که به فاجعه شهادت برادر نزدیک می شد و هول آن چه در آینده بر سر آنان خواهد آمد لحظه به لحظه در دل بیشتر می گردید.

آیا زبان و قلم می تواند این دقایق و تأثیر آن ها بر دل حضرت زینب علیها السلام را توصیف کند؟

برادرش پس از این که عزیزترین یاران خود را به راه حق تقدیم کرده و شریف ترین جوانان خود را در راه خدا قربانی نموده جز فرزند بیمارش کسی برای او باقی نماند به میدان جنگ رفته و نتیجه چنین میدان رفتنی نیز از پیش معلوم است قتل و شهادت.

امام حسین علیه السلام گران بهاترین چیز خود را به جا نهاده بود؛ خانواده ای که در روی زمین شریف تر و عقیف تر از آن، نبود زنانی که پردهای رسالت و بانوان باکمال نبوت بودند؛ بانوانی که همواره زندگی آنان با عزت و احترام سپری شده بود.

اما حال می بایست امام حسین علیه السلام آنان را در بیابانی دور افتاده تنها بگذارد در حالی که پست ترین افراد آن جامعه و مردمان اراذل آنان را احاطه کرده اند؛ مردمانی بی وجدان بی اراده و فاقد فضیلت آنان که خود را به پلیدترین قدرت تاریخ و کثیف ترین حکومت جهان فروخته بودند.

خانواده بزرگوار امام نیز از موضع این اشرار و اوباش و روحیه آنان آگاهی داشتند. بنا بر این ترس ها و خطرات از هر سو بر قلب افراد خانواده هجوم می آورد

از یک طرف احساس نزدیک شدن خطر برای امام حسین علیه السلام و از طرف دیگر انتظار استیلای قریب الوقوع دشمن وحشی بر سرپرده وحی و خیام نبوت.

و پیامدهای دیگر این احتمالات مانند فشارهایی که ممکن بود زندگی بعضی از این زنان را به مخاطره بیاندازد... همه این مسائل عامل نگرانی و ترس و وحشت بود.

حال جریان رفتن امام حسین به میدان را مطابق آن چه در تاریخ آمده است مطالعه می کنیم:

چون همه اصحاب و مردان اهل بیت امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و دیگر کسی برای او باقی نماند تصمیم گرفت تا خود با آن قوم روبه رو شود، پس بُرد پیامبر را خواست و آن را به خود پیچید و زره شریف خود را بر روی آن، پوشید، آن گاه شمشیر خود را حمایل نمود و بر پشت اسب خود نشست و به سوی میدان جنگ رفته در برابر قوم ایستاد و آنان را چنین مورد خطاب قرار داد

وَيْلَكُمْ، عَلَامٌ تُقَاتِلُونَنِي؟!

علی حَقُّ تَرَكْتَهُ؟!

أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ بَدَّلْتُهَا؟!

أَمْ عَلَى سُنَّةٍ غَيَّرْتُهَا؟!

وای بر شما بر سر چه با من می جنگید؟

بر سر حقی که آن را ترک کرده ام؟

ص: 191

بر سر حکمی از شرع که آن را تبدیل کرده ام؟!

یا بر سر سنتی که آن را تغییر داده ام؟!»

گفتند: خیر ما تنها به این جهت با تو می جنگیم که از پدرت و آن چه در بدر و حُنین با پدران ما کرد، کینه در دل داریم. (1)

در بعضی از کتاب های تاریخ نیز آمده است که حضرت امام حسین علیه السلام در حالی که شمشیر خود را کشیده و در دست داشت نا امید از زندگی و عازم بر مرگ این اشعار را خواند:

أنا ابن علي الظهر من آل هاشم *** كفاني بهذا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ

وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَشَى *** وَ نحن سراج الله في الخلق نَزْهَرُ

وَ فاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدٍ *** وَ عَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحِينَ جَعْفَرُ

وَ فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا *** وَ فِينَا الْهُدَى وَ الْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ

وَ نَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ *** نُسِرُّ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَ نَجْهَرُ

وَ نحن ولاة الحوضِ نَسَقِ وَ لَا تَنَا *** بِكَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ

وَ شِيعَتُنَا فِي الْحَشْرِ أَكْرَمَ شِيعَةٍ *** وَ مُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسَرُ

فَطُوبَى لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا

بَجَنَّةٍ عَدَنِ صَفْوَهَا لَا يُكَادِّرُ

«من پسر علی پاک از آل هاشم هستم و این افتخار در هنگام تقاخر مرا کافی است»

«و جدّم رسول خدا است که بزرگوارترین مخلوق خدا، است و ما چراغ های نورانی خدا هستیم که در میان خلائق می درخشیم»

«و مادرم فاطمه است از سلالة احمد و عمویم جعفر است که به ذو الجناحین (صاحب دو بال) مشهور است».

ص: 192

«کتاب خدا به راستی در باره ما نازل شده و همواره در وحی و قرآن از ما به نیکی یاد شده است»

«ما امان خدا بر همه مردم هستیم و پنهان و آشکار این حقیقت را در میان مردم بیان می نمایم»

«و ما اختیار داران حوض کوثر هستیم و با جام رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن به دوستان خود می نوشانیم»

«و پیروان ما در محشر بزرگوارترین، پیروان و دشمنان ما در آن روز زیان کار خواهند بود»

«پس خوش به حال بندهای که پس از مرگ ما به زیارت قبر ما بیاید که در بهشتی جاودان جایگاه خواهد داشت؛ بهشتی که برق و جلایش کدورت نخواهد پذیرفت» (1)

عمر سعد فریاد برآورد که وای بر شما، آیا می دانید که به جنگ چه کسی رفته اید؟ این پسر علی (2) است این پسر کشنده عرب است از همه طرف بر او هجوم آورید.

لشکر از هر طرف بر آن حضرت هجوم آوردند و او همچون شیر خشمگین به آنان حمله کرد و کشتار بزرگی به راه انداخت؛ لشکریان از هر طرف به او هجوم می بردند و آن حضرت آنان را چون دسته های ملخ پراکنده می نمود (3)

آن گاه آن حضرت در حالی که این اشعار را می خواند به سمت راست لشکر هجوم برد:

الموت أولى من ركوب العار*** والعار أولى من دخول النار

ص: 193

1- علامه مجلسی، بحار الانوار: 45 / 48 - 49

2- تعبیر عمر سعد درباره حضرت علی علیه السلام: «الانزع «البطين» است یعنی مردی که موی دو طرف پیشانی او ریخته و شکمش برجسته است.

3- علامه مجلسی، بحار الانوار: 45 / 50

«مرگ از خفت و خواری بهتر است و خواری از آتش جهنم برتر»

و در حالی که این اشعار را می خواند به سمت چپ لشکر هجوم برد:

أنا الحسين بن علي *** أليت أن لا أثنى

أحمي عيالات أبي *** أمضي على دين النبي

«من حسین پسر علی هستم سوگند یاد کرده ام که از جنگ روی گردان نشوم»

«من از خاندان پدرم حمایت می کنم و بر دین پیامبر در خواهم گذشت»

در این وقت لشکر بنا به تیرباران کردن آن حضرت، نهادند تا آن جا که زره آن حضرت مانند پوست خارپشت گردید، پس از مدتی، خستگی به آن حضرت فشار آورد و برای استراحت لحظه ای توقف کرد در همین هنگام که ایستاده بود، سنگی به سوی آن حضرت پرتاب کردند که بر پیشانی مبارک آن حضرت نشست و خون از پیشانی بر چهره مقدس آن حضرت جاری، گردید امام علیه السلام پیراهن خود را بالا آوردند تا خون را از چشم خود پاک کنند که ناگهان تیری مسموم با پیکانی سه شعبه به سوی آن حضرت آمده و در سینه ایشان در نزدیک قلب نشست امام در این حال فرمودند: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله» سپس سر بر آسمان برداشت و به خدای متعال عرضه داشت: «إلهي، إنك تعلم أنهم يقتلون رجلاً ليس على وجه الأرض ابن نبي غيره؛ خدایا، تو خود می دانی که این گروه کسی را می کشند که در روی زمین فرزندزاده پیغمبری جز او نیست».

سپس تیر را از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای زخم تیر جاری گردید آن حضرت کف دست خود را بر زخم

نهاد و چون پر از خون شد آن خون را به سمت آسمان پاشید و دوباره دست را بر زخم نهاد و این بار چون پر شد صورت و محاسن شریف خود را با آن خضاب نمود و فرمود: «هكذا والله أكون حتى ألقى جدّي رسول الله و أنا مَخْضُوبٌ بدمي و أقول: يا رسول الله قتلني فلان و فلان؛ به خدا سوگند که من به همین شکل و صورت خواهم ماند تا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را خضاب در خونم ملاقات کنم و به او بگویم فلانی و فلانی مرا کشتند».(1)

در این هنگام صالح بن وهب با نیزه ضربه ای کاری بر پهلوی آن حضرت وارد آورد که در اثر، آن امام حسین از اسب فرو افتاده و در حالی که می فرمودند: «بسم الله و بالله و على ملة رسول الله با طرف راست صورت به زمین برخورد کردند.

سپس خاک صحرا را با دست خود جمع کرد و صورت بر آن نهاد و در آن حالت قدری با خدای خود مناجات نمود: «صبراً على قضائك و ،بلائك يا رب لا معبود سواك؛ بر قضا و بلای تو صبر خواهم کرد پروردگارا جز تو معبودی نیست».

سپس خواست تا از جای خود برخاسته تا پیاده با آن قوم جنگ کند اما نتوانست لذا به شدت گریست و ندا کرد که واجداه، وامحمداه و الأبتاه، واعلیّاه، واغربتاه، وقلّة ناصره.

ءأقتل مظلوماً و جدی المصطف؟!

ءأذبح عطشاناً و أبي على المرتضى؟!

ءأترك مهتوكاً و أمي فاطمة الزهراء؟!

؛ وای ای جدّ بزرگوار وای ای ،محمد وای ای پدر، وای ای ،علی وای از

ص: 195

آیا من که جدم محمد مصطفی است باید مظلومانه کشته شوم؟!

آیا من که پدرم علی مرتضی است باید با لب تشنه ذبح گردم؟!

آیا من که مادرم فاطمه زهرا است باید این گونه هتک حرمت شوم؟!». (1)

در این وقت عبدالله فرزند حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که پسر حدوداً یازده ساله بود از نزد زنان بیرون آمد و دوید تا خود را به عمویش رساند و در کنار او ایستاد حضرت زینب علیها السلام او را تعقیب کرد تا وی را باز گرداند اما چون به او رسید از برگشتن شدیداً امتناع کرد و گفت به خدا سوگند از عموی خود جدا نمی شوم و در کنار امام علیه السلام نشست و از آن حضرت خواست تا با کمک وی برخیزد و به خیمه ها باز گردد اما در این بین ابهر بن کعب با شمشیر برهنه به سوی امام علیه السلام آمد، عبدالله به او گفت وای بر تو ای پسر زن پلید عموی مرا می کشی؟ آن ملعون شمشیر را بر او فرود آورد عبدالله خواست با دستان خود ضربه شمشیر را دفع کند (2) اما شمشیر دستان او را قطع نمود و ستانش به پوست آویزان شد کودک فریاد زد عمو جان امام او را در آغوش خود گرفته و به سینه چسباندند و فرمودند: «یا بن أخي إصبر علی ما نزل بك و احتسب فی ذلك الأجر، فإنّ الله یلحقك ببائک الصالحین؛ پسر برادرم بر آن چه بر تو نازل می شود صبر کن و اجر آن را از خدا بخواه که خدا تو را به پدران صالحت ملحق خواهد کرد».

در همین حال حرمله با تیری او را در دامن عمویش ذبح کرد. (3)

ص: 196

1- علامه مجلسی، بحار الانوار: 53/45

2- شاید معنی این سخن این باشد که او برای محافظت از عموی خود از ضربت شمشیر دستان خود را جلو آورد اما دشمن به این بچه نیز رحم نکرده و شمشیر را فرود آورد.

3- علامه مجلسی، بحار الانوار: 53 / 45 - 54

امام حسین علیه السلام پس از آن همچنان بر روی زمین افتاده بود و آفتاب بر پیکر نازنینش می تابید شمر لشکر را با فریاد مخاطب قرار داد که: چرا ایستاده اید؟! به او حمله کنید.

آنان از هر طرف به آن حضرت حمله کردند، زرعة بن شریک با شمشیر به کتف مبارک آن حضرت زد و حصین بن نمیر با نیزه به سینه آن حضرت زد.

عمر سعد نیز فریاد زد وای بر شما پیاده شوید و سر از بدنش جدا کنید و به مردی هم: گفت پیاده شو و حسین را خلاص کن.

عمر بن حجاج پیاده شد تا امام حسین علیه السلام را بکشد اما تا چشمش به چشم امام علیه السلام افتاد برگشت از سبب برگشتش پرسیدند: گفت به چشمانش که نگاه کردم گویا چشمان رسول خدا بود!!

شَبَّث بن ربعی پیش آمد تا این کار را انجام دهد اما دستانش لرزید و شمشیرش را انداخته فرار کرد...

اسب امام حسین علیه السلام اسبی اصیل از بهترین اسبان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و تا آن زمان زنده مانده بود وقتی که این حیوان آن چه بر صاحبش گذشت یعنی افتادن امام به روی زمین را مشاهده کرد شروع به همهمه و شیهه کشیدن کرد و آن حضرت را بوییده و یال خود را به خون آن حضرت آغشته می نمود.

سپس با هیجان تمام و با سرعت به سمت خیمه ها حرکت کرد و با شیهه های بلند صحرا را پر کرده بود وقتی که اسب به خیمه ها رسید در برابر خیمه امام حسین علیه السلام سر خود را به زمین می کوبید گویا می خواست از آن چه بر سوارش گذشته به خانواده اش خبر بدهد. او آن قدر سر خود را بر زمین کوبید که در برابر خیمه بر زمین افتاد زنان و کودکان از خیمه ها بیرون دویدند و اسب را بی سوار دیدند این جا بود که صدای شیون از زنان برخاست و با پای برهنه و چشم گریان در حالی که از اندوه آن چه بر سرشان آمده بر سر و صورت خود می زدند از خیمه ها بیرون دویدند و فریاد می زدند وای ای ، محمد وای ای ، علی وای ای فاطمه وای ای حسن وای ای حسین.

سکینه خاتون نیز فریاد زد: به خدا که پدرم حسین کشته شد

1- معالی السبطين: 2 / الفصل العاشر المجلس الرابع عشر؛ وی این روایت را از کتاب (تظلم الزهرا) روایت کرده است.

وقتی که حضرت امام حسین علیه السلام بر زمین افتاد حضرت زینب علیها السلام از خیمه به سمت میدان حرکت کرده و فریاد می زد: وای برادرم وای سرورم وای ای خاندانم کاش آسمان بر زمین سقوط می، کرد و ای کاش کوه ها بر بیابان ها فرو می ریخت.

سپس روی سخن را به به عمر سعد کرد و فرمود: ای پسر سعد! ایستاده ای و کشته شدن ابا عبدالله را تماشا می کنی؟

عمر سعد پاسخی به او نداد.

سپس به لشکر خطاب کرد: وای بر شما که حتی یک مسلمان در میان شما نیست؟! [\(1\)](#)

باز هم کسی پاسخ آن حضرت را نداد.

سپس به وسط میدان جنگ دوید و چنان به سرعت می رفت که پای او به دامن لباسش گیر می کرد و از شدت هیجان و اضطراب به زمین می خورد و بر می خواست تا این که به وسط میدان رسید و پیوسته به چپ و راست نگاه می کرد تا این که برادر خود امام حسین علیه السلام را غرق در خون دید که به خود می پیچد و ست چپ و راست خود را باز و بسته کرده گاه یک پا را جمع و پای دیگر را باز می کرد و از زخم هایش خون جاری بود، زینب کبری علیها السلام در کنار او

ص: 200

1- در نسخه ای هم آمده است که فرمود: آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست؟

شست و خود را بر روی او انداخت و می گفت:

آیا تو حسینی؟

آیا تو برادر منی؟!

آیا تو پسر مادر منی؟

آیا تو نور چشم منی؟!

آیا تو خون قلب منی؟!

یا تو حامی مایی؟

آیا تو امید مایی؟

آیا تو فرزند محمد مصطفایی؟

آیا تو فرزند علی مرتضایی؟

آیا تو فرزند فاطمه زهرایی؟

زینب کبری علیها السلام همه این ها را می گفت اما امام حسین علیه السلام چون در اثر خونریزی شدید و کثرت جراحات به شدت ضعیف شده بود جوابی به او نمی داد

زینب کبری علیها السلام عرضه داشت ،برادرم تو را به حق جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله سوگند می دهم که با من سخن بگویی و به حق پدرم علی مرتضی سوگندت می دهم که مرا مورد خطاب قرار دهی و به حق مادرم فاطمه زهرا قسم میدهم که به من پاسخ دهی

نور چشمم با من سخن بگو.

ای ،برادر ای روح ،من به من پاسخ بده.

در این وقت: به پشت آن حضرت رفته و امام علیه السلام را بلند کرد و او را به سینه خود تکیه داد در این وقت امام حسین علیه السلام متوجه سخنان خواهر شد و با صدایی ضعیف فرمود: «أُخِيهِ زَيْنَبُ، كَسْرَتِي قَلْبِي وَ

زِدْتِنِي كَرَباً عَلَى كَرْبِي فَبِاللّٰهِ عَلَيْكَ إِلَّا مَا سَكَنتَ وَ سَكَنَتْهُ؛ خواهر جان زینب قلب مرا شکستی و غمی بر غم هایم، افزودی تو را به خدا سوگند می دهم که آرام و ساکت باشی».

زینب کبری علیها السلام فریاد زد: و او یلاه، برادرم ای پسر، مادرم چگونه در حالی که تو به این حالت با مرگ دست و پنجه نرم می کنی ساکت و آرام بمانم؟

جانم به قربان تو و نفسم فدای نفّس تو باد.

در همین حال که مشغول صحبت بود ضربه تازیانه ای را بر شانه اش احساس کرد و صدایی گفت برخیز و از کنارش دور شو وگرنه تو را به او ملحق خواهیم کرد حضرت زینب علیها السلام نگاه کردند این شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیه بود.

زینب کبری علیها السلام دست به گردن برادر خود انداخت و فرمود به خدا سوگند از او جدا نمی شوم اگر می خواهی سر او را ببری ابتدا باید مرا ذبح کنی.

شمر به زور وی را از آن حضرت جدا کرد و گفت: به خدا اگر جلو بیایی با این شمشیر گردنت را می زنم.

سپس بر سینه امام نشست اما حضرت زینب علیها السلام جلو آمده و شمشیر را از دست او گرفت و فرمود:

ای دشمن خدا با او مدارا کن سینه اش را شکستی و کمرش را خم کردی تو را به خدا قسم می دهم که بگذاری کمی از دیدار او بهره مند شوم.

وای بر تو آیا نمی دانی که این سینه بر سینه محمد مصطفی و فاطمه زهرا پرورده شده است؟

وای بر تو این کسی است که جبرئیل برای او لایلی گفته و میکائیل گهواره جنبان او بوده است.

مرا واگذار تا با او وداع کنم بگذار چشمانش را بر هم نهم.

اما آن ملعون به سخن آن حضرت اعتنا نکرده و دلش به حال او نسوخت. (1)

و از بعضی کتاب های مقاتل چنین استفاده می شود که در وقت آمدن شمر به قتلگاه حضرت زینب علیها السلام در آن جا حضور نداشته و در امثال از امر امام حسین علیه السلام به سرعت به خیمه ها برگشته است.

در هر صورت فاجعه عظمی و مصیبت کبری روی داد؛ فاجعه شهادت مظلومانه حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام.

زمین زیر پای مردم شروع به لرزیدن، کرده، خورشید گرفت و خون تازه از آسمان بارید و غباری سرخ رنگ برخاست.

زینب کبری علیها السلام در این حال به خیمه برادر زاده خود حضرت امام سجاد علیه السلام رفت و عرضه داشت ای پسر برادرم چرا اوضاع جهان هستی تغییر کرده است؟ چرا خورشید گرفته و زمین می لرزد؟

امام علیه السلام فرمودند: عمه جان من بیمارم و توانایی برخاستن، ندارم پرده خیمه را بالا بزن و مرا بنشان تا ببینم چه شده است.

وقتی نگاه آن حضرت به میدان افتاد اسب پدرش را دید که با زین خالی و عنان آویخته می گردد آن گاه نیزه ای را دید که سر مقدس پدرش بر آن نصب شده بود!

لذا فرمود: ای عمه زنان و کودکان را جمع کن که پدرم حسین به

ص: 203

1- سید رضی الدین بن نبی، قزوینی، تظلم الزهرا: 232، چاپ بیروت - 142، ه- ق.

شهادت رسیده است شیر بی پروای خدا کشته شد پسر سرور اوصیا را کشتند پسر فاطمه زهرا را کشتند سپس بیهوش شد و با صورت به روی زمین افتاد

حضرت زینب علیها السلام سر او را به دامن گرفت و گفت:

بنشین که عمه هایت به قربانت شوند.

بنشین که خواهرانت به قربانت شوند.

بنشین ای بازمانده پیشینیان

بنشین ای بهترین جانشین.

اما در آن حال حضرت زین العابدین علیه السلام بیهوش بود و به سخنان عمه خود و درد دل داغ دارش پاسخی نمی داد، در این هنگام حضرت زینب علیها السلام خم شد و خاک از گونه های برادر زاده اش پاک کرد و ندا کرد که ای زینت بندگان خدا و ای جان، دل در این هنگام امام چشمان خود را باز کرد. [\(1\)](#)

ص: 204

فصل یازدهم : هجوم دشمنان به خیمه ها برای غارت زنان

اشاره

هجوم دشمنان به خیمه ها برای غارت زنان

فاجعه آتش زدن خیمه های امام حسین علیه السلام

حضرت زینب علیها السلام به زنان و کودکان را جمع می کند

شب وحشت

حرکت دادن خانواده از کربلا

نوحه گری حضرت زینب علیها السلام بر سید الشهداء علیه السلام

ص: 205

اندکی پس از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام سپاه دشمن با وحشیگری تمام سواره به خیام آن حضرت هجوم بردند؛ به گونه ای که هفت تن از کودکان در همان هجوم زیر سم اسبان آنان لگدکوب شدند (1) که تاریخ نام پنج تن از آنان را آورده است:

دو دختر از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام. (2)

دو پسر از عبدالرحمان بن عقیل بن ابی طالب به نام های: سعد و عقیل. (3)

عاتکه دختر هفت ساله مسلم بن عقیل. (4)

محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب که او نیز هفت ساله بود. (5)

، آری هجوم ناگهانی دشمنان به خیمه ها و خاندان سید الشهداء علیه السلام کاملاً به دور از رحمت و انسانیت بوده است؛ تاریخ گوش هایی از این هجوم را این گونه توصیف کرده است

مردم برای غارت خیمه های اهل بیت علیهم السلام پیامبر و نور چشم

ص: 207

1- معالی السبطین: 135 / 2 الفصل العاشر المجلس الثاني عشر.

2- معالی السبطین: 140 / 2.

3- معالی السبطین: 135 / 2

4- معالی السبطین: 135 / 2

5- معالی السبطین: 135 / 2

زهرای بتول از یکدیگر سبقت می، گرفتند تا جایی که چادر یا همان عبای زنان را از سر آنان می کشیدند!

زنان اهل بیت عباهای خود را از یک طرف و دشمنان عباهای آنان را از طرف دیگر می کشیدند و بالاخره دشمنان عبا را از دست آنان بیرون می آوردند!! (1)

دختران و حرم آل رسول نیز بیرون از خیمه ها با هم می گریسته و از فراق حامیان و محبوبان خود زاری می. کردند (2)

حمید بن مسلم: گوید زنی از قبیله بنی بکر بن وائل را دیدم که با شوهر خود در سپاه عمر سعد بود این زن چون حمله مردم به زنان امام در خیمه ها را مشاهده کرد و دید که آنان مشغول غارت زنان هستند شمشیری برداشت و به سمت خیمه ها رفت و می: گفت

«ای آل بکر بن وائل آیا دختران رسول خدا غارت شوند؟! حکم تنها از آن خدا است!! یا لثاراتِ رسول الله!! (3)

شوهر او رفت و او را گرفته و به خیمه اش برگرداند.

فاطمة بنت الحسین می گوید:

«من بر در خیمه ایستاده بودم و به پدرم و یارانش نگاه می کردم که چگونه با سر بریده همچون قربانی ها (گوسفندان قربانی شده در منی» بر روی زمین افتاده و اسبان بر بدن آنان جولان می دهند!!

من در فکر این بودم که بعد از پدرم چه بلایی از ناحیه بنی امیه

ص: 208

1- معالی السبطين: الفصل الثانی عشر، المجلس الثانی یعنی آن زنان چادر و عبای خود را به زور نگه می داشتند و دشمنان در حال کشیدن عبا با چوب یا تازیانه به دست های آنان می زدند تا عبا را رها کرده و آنان بتوانند آن چه از حجاب و مقنعه و چادر بر سر آن ها است بربایند!! - محقق

2- سید بن طاووس الملهوف: 181

3- این جمله ای است که عرب ها در مقام خون خواهی و انتقام به زبان می آورند.

آیا ما را خواهند کشت یا اسیرمان خواهند کرد؟

در این حال بودم که ناگهان مردی را دیدم که سوار بر اسب با نیزه ای که در دست داشت زنان را که حجاب و زینتشان ریوده و از ترس به یکدیگر پناه می بردند با کعب نیزه به جلو می راند؛ زن ها فریاد می زدند، واجداه و ابته، واعلیّاه، وای از کمی یاوران و احسیناه!

آیا کسی هست که ما را نجات دهد؟

آیا کسی هست که از ما دفاع نماید؟

فاطمه گوید: قلبم از دیدن این سوار فرو ریخت و اندامم به لرزه افتاد و از ترس این که مبادا او به طرف من بیاید به چپ و راست چشم می گرداندم تا عمه ام ام کلثوم را پیدا کنم.

در همین حال آن مرد به سمت من حرکت کرد، من نیز با حالتی زار پا به فرار گذاشتم و فکر می کردم از دست او خلاص خواهم شد اما او مرا تعقیب کرد و من از ترس دست و پای خود را گم کردم ناگهان ضربه کعب نیزه را در میان دو کتف خود احساس کرده و با صورت به زمین افتادم.

او با کشیدن گوشواره هایم گوش مرا پاره کرد و گوشواره و مقنعه ام را با خود برد و به سوی خیمه ها برگشت و مرا در حالی که خون بر گونه هایم جاری و سرم برهنه بود بیهوش بر زمین رها کرد!!

ناگهان دیدم که عمه ام بالای سرم گریه می کند و می گوید:

«برخیز تا برویم که نمی دانم چه بر سر دیگر دختران و برادر

وقتی به خیمه رسیدیم دیدیم که خیمه غارت شده و برادرم به رو بر زمین افتاده است و از شدت گرسنگی و تشنگی و بیماری قدرت نشستن ندارد در این حال ما بر حال او گریه می کردیم و او بر حال زار ما می گریست!! (1)

از حضرت زینب کبری علیها السلام نیز روایت است که فرمود: «من در آن وقت بر در خیمه ایستاده بودم که ناگاه مردی با چشمان آبی (2) وارد شد و هرچه در خیمه بود جمع کرد آن گاه نگاهی به علی بن الحسین که بر روی زیراندازی چرمی افتاده بود انداخت و آن زیر انداز را از زیر پای او کشید و او را به روی زمین پرت کرد!!

حمید بن مسلم: گوید به نزد علی بن الحسین علیهما السلام که بیمار و در بستر افتاده بود رفتم که ناگهان شمر بن ذی الجوشن با تنی چند از پیاده نظام نزدیک شدند، آن ها به او می گفتند آیا این بیمار را نمی کشی؟

آن ملعون تصمیم گرفت تا آن حضرت را به قتل برساند من: گفتم سبحان الله آیا نوجوانان را می کشید؟ او خیلی کم سن و سال است.

آن ملعون توجه نکرد و شمشیر خود را بیرون کشید تا او را، بکشد زینب خود را بر روی برادر زاده اش انداخت و: گفت به خدا سوگند تا من زنده ام او کشته نخواهد شد.

عمر سعد دست شمر را گرفت و گفت آیا از خدا شرم نمی کنی

ص: 210

1- علامه مجلسی بحار الانوار: 45 / 61

2- چنان که در «کتاب اسرار الشهادة» ی دربندی 3 / 129 از چاپ جدید آمده است: این مرد خولی بن یزید اصبیحی بوده است.

که می خواهی این پسر بیمار را بکشی؟

شمر: گفت حکم از امیر عبیدالله بن زیاد چنین صادر شده است که همه پسران حسین را بکشم.

اما عمر سعد آن قدر بر حرف خود اصرار کرد تا او از این کار منصرف شد.

ص: 211

وقتی که، کوفیان از غارت اموال و لباس های اهل بیت علیهم السلام فارغ شدند، عمر سعد فرمان آتش زدن خيام حرم را صادر کرد.

لشکر نیز خیمه ها را به آتش کشیده زنان و کودکان از خیمه ای به خیمه دیگر پا به فرار گذاشتند.

بعضی از کتاب های مقاتل آورده اند زینب کبری رو به حضرت امام سجاد علیه السلام کرد و عرضه داشت: «ای بازمانده گذشتگان و فریادرس بازماندگان آتش در خیمه هایمان انداخته اند چه دستور می دهی؟

فرمود: «علیکُ بالفِرار؛ فرار کنید».

به همین جهت دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله صیحه زنان و گریان پا به فرار نهادند.

کسی که خود شاهد ماجرا بوده است نقل می کند:

بانوی مجلل های را دیدم که بر در خیمه ایستاده است؛ خیمه ای که اطراف آن آتش گرفته و شعله از آن زبانه می کشید؛ این زن گاه به چپ و راست و گاه به آسمان و زمین نگاه می کرد و دست بر پشت دست می زد و گاه نیز به داخل خیمه می رفت و بیرون می آمد.

من به سرعت به نزد او رفتم و گفتم ای، زن چرا در کنار این خیمه آتش گرفته ایستاده ای و آتش در اطراف تو زبانه می کشد؟

در حالی که همه این زنان فرار کرده و پراکنده شده اند؟ چرا تو به آن ها ملحق نمی شوی و این جا چه کار داری؟!

آن زن گریست و :گفت ای شیخ ما در این خیمه بیماری داریم که توان نشستن یا برخاستن ندارد من چگونه او را در میان شعله های آتش تنها بگذارم؟ (1)

و از حمید بن مسلم روایت است که :گفت زینب را در هنگام آتش گرفتن خیمه ها دیدم که در میان آتش داخل شد و در حالی که شخصی را از میان شعله های آتش با خود می کشید بیرون آمد من گمان کردم که جنازه میتی را بیرون می آورد نزدیک رفتم تا بهتر ببینم ناگهان دیدم که این ،شخص امام زین العابدین علی بن الحسین است. (2)

خواننده محترم به این اقدام فداکارانه که به نوعی به خطر انداختن جان خود است توجه کنید! ببینید که چگونه این بانوی مجلله خود را به دل شعله های آتش می اندازد تا برادرزاده خود را یا به دیگر تعبیر، امام زمان خود را از میان چنگال مرگ برهاند؟!

آیا می توان برای چنین بانویی که دست به چنین کارهایی زده و در راه دین جان خود را بر کف دست گرفته است مثل و مانندی یافت؟

او دختر همان قهرمان بزرگی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دفاع از اسلام و حفاظت از جان پیامبر در سیلاب مرگ شنا می کرد .

او دختر اسد الله الغالب امام علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ص: 213

1- معالی السبطین: الفصل الثانی عشر ، المجلس الثالث.

2- الطراز المذهب فی احوال سیدتنا زینب.

حضرت زینب علیها السلام و زنان و کودکان را جمع می کند

امام حسین علیه السلام به خواهر خود حضرت زینب علیها السلام سفارش کرده بود که پس از شهادت، وی از زنان و کودکان حفاظت کند و خدا می داند که اجرای این سفارش، خصوصاً پس از آن هجوم وحشیانه به خیام حضرت امام حسین علیه السلام و آتش زدن خیمه ها که به پراکنده شدن زنان و کودکان در بیابان منجر گردید، تا چه اندازه سخت و دشوار بوده است.

در هنگام هجوم همه زن ها به حضرت زینب علیها السلام پناه برده و خود را پشت سر آن حضرت مخفی می کردند؛ کودکان نیز از ترس ضرب چوب و تازیانه به او پناه آورده و پشت سر آن حضرت مخفی می شدند و این زینب کبری علیها السلام بود که چون پرنده ای که در هنگام هجوم باز شکاری به لانه اش از جوجه های خود دفاع می، کند محافظت از آن ها را بر عهده داشت؛ آن حضرت جسم خود را در برابر ضربه های وحشیانه دشمن سپر بلای زنان و کودکان می کرد و اندک زمانی نگذشت که پشت آن حضرت از شدت ضرباتی که بر آن وارد شده بود سیاه و کبود گردید.

پس از هجوم و آتش سوزی، حضرت زینب علیها السلام به دنبال زنان و کودکان می گشت و هر کدام از آن ها را به نام صدا می زد از آن ها که

پیدا می شدند آمار می گرفت و باز به دنبال آن هایی که در میان زنان و کودکان نمی یافتشان می گشت.

در بعضی از کتاب ها می خوانیم حضرت زینب کبری علیها السلام چون شروع به جمع کردن زنان و بچه ها نمود دو کودک را در میان آنان نیافت، لذا به دنبال آن ها رفت و شروع به جستجو در بیابان نمود و آن ها را در حالی یافت که دست در گردن هم نهاده و به خواب رفته بودند اما وقتی آنان را حرکت داد تا بیدار شوند دید که هر دو از شدت ترس و تشنگی جان باخته اند.

لشکریان چون این قضیه را شنیدند به ابن سعد گفتند: اجازه بده تا به این زن و بچه آب بدهیم... (1)

در بعضی از کتاب ها نیز آمده است که این دو کودک فرزندان عبدالرحمان بن عقیل بودند که به همراه قافله اما حسین علیه السلام بودند، نام آن ها سعد و عقیل بوده از شدت تشنگی و وحشت و اضطراب اوضاع بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و هجوم دشمنان به خیام حرم جان باخته اند. مادر این دو کودک، خدیجه دختر حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. (2)

ص: 215

1- سید محمد علی شاه عبدالعظیمی، الایقاد: 139 چاپ جدید

2- معالی السبطین: 2 / فصل 12 المجلس 14.

این خانواده فاجعه دیده شب یازدهم عاشورا را در حالتی گذراندند که هیچ قلمی را یارای شرح و توصیف آن نبوده و هیچ تصویرگر توانایی قدرت به تصویر کشیدن یکی از صحنه های آن شب دهشت بار را ندارد

بیست و چهار ساعت قبل از این شب این خاندان همه چیز داشتند و اکنون در تاریکی این شب سیاه هیچ ندارند.

مردانشان در خون، تپیده کودکان، سربریده اموال به غارت رفته، چادر و مقنعه ربوده شده و شانه ها از ضرب کعب نی و تازیانه سیاه و کبود.

آنان غذایی نداشتند که به باقیمانده کودکان خود بدهند، پس دیگر از حال مادران شیردهی که از گرسنگی و تشنگی سینه هایشان از شیر خشک شده نباید پرسید.

بیشتر افراد خانواده خصوصاً کودکان از شدت گریه و اضطراب تشنج کرده و نفس به سختی در سینه آنان در رفت و آمد بود.

چه فاجعه ای؟ چه مصیبتی؟ و چه جریان غم باری؟

نه، زیراندازی نه رواندازی نه شمع و چراغی نه اثاثیه ای و نه غذایی

بانوان به دور حضرت امام سجاد علیه السلام ، بازمانده گذشتگان و پناه ، بازماندگان حلقه زده و به آن چه فردا برایشان پنهان کرده بود می اندیشیدند؛ به آن چه این سفاکان بر سرشان خواهند آورد.

هنوز فاجعه به پایان نرسیده و ستم- با همه انواع خود- در انتظار خاندان پاک و مطهر رسول خدا بود هنوز آن قدر حوادث تلخ مانده بود که دامنهایش به فردا و فرداها بلکه ماه ها و سال ها بعد امتداد پیدا می نمود.

به زودی سفری آکنده از درد و اشک و آه آغاز می گردید.

نقل شده است که حضرت زینب علیها السلام در ساعتی از شب به افراد سرکشی می کرد و خانم ، رباب را در میان زنان نیافت ، لذا حضرت زینب و ام کلثوم بیرون آمده و صدا می زدند . رباب رباب

مردی که نگهبان آن ها بود گفت چه می خواهید؟

حضرت زینب علیها السلام فرمود: یکی از زنان مفقود شده و او را در میان زنان نیافته ایم.

مرد گفت چنین است، ساعتی قبل، زنی از شما را دیدم که به سوی میدان می رفت.

حضرت زینب علیها السلام جلورفت تا به میدان جنگ رسید، ناگهان رباب را دید که در کنار بدن مطهر همسر خود حضرت امام حسین علیه السلام نشسته است و به شدت بر او می گرید و این اشعار را در مرثیه او می خواند:

«وای ای حسین من اما حسین من کجاست؟ نیزه های ناپاک زادگان او را نشانه رفته است»

«آنان او را کشته در کربلا رها کردند و رفتند که خدا دو طرف

حضرت زینب علیها السلام دست او را گرفته و او را با خود به خیمه نزد زنان و کودکان باز گرداندند.

ولی جالب این جا است که در چنین جو سنگین و وضع دلخراشی حضرت امام سجاد علیه السلام می فرماید: «فتحت عيني ليلة الحادية عشر من المحرم وإذا أنا أرى عمتي زينب تصلّي نافلة الليل وهي جالسة، فقلت لها يا عمّة، أتصلّين و أنت جالسة؟

قالت: نعم يا بن أخي إنّ رجلی لا تحملني

در شب یازدهم محرم چشم از خواب، گشودم دیدم عمه ام زینب نشسته نماز شب می خواند به او گفتم عمه آیا نماز خود را نشسته می خوانی؟ گفت آری برادرزاده به خدا سوگند که پایم تحمل ندارد!!» (2)

ص: 218

1- واحسيناً و أين مني حسينٌ *** أقصده أسنّة الأدياء غادروه في كربلاء قتيلاً *** لا سقى الله جانبي كربلاء

2- شيخ جعفر نقدي، زينب الكبرى: 58

برای حرکت دادن اهل بیت علیهم السلام شتران لاغر را برهنه و بدون زیرانداز آوردند.

در حالی که آل رسول خدا صلی الله علیه و آله شریف ترین پاک ترین و پرهیزگارترین خانواده روی زمین بودند اما با آنان رفتاری شد که گویا اسیران کفار و مشرکین بودند.

رفتار دشمنان با آنان در بالاترین حد سنگدلی و قساوت بود گویا انتقام کشتگان بدر و حنین را از آنان کشیده و در طلب خون بهای آنان بودند.

براستی که بنی امیه چه کردند؟!!

آیا می توانم در این جا شمه ای از مواضع بنی امیه در برابر آل رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگارم؟!!

به خدا سوگند که این لکه ننگی است که با گذشت قرن ها محو نخواهد گردید.

آنان پیشانی سفید پاک و نورانی تاریخ اسلام را با این لکه ننگ آلودند.

اینک این تکه از تاریخ را بخوانید:

از کتاب اسرار الشهادة در بندی چنین نقل شده است:

... سپس عمر بن سعد فرمان داد تا زنان را بر محمل های چوبین

بدون زیرانداز و پرده سوار کنند. (1) پس شتران را برای سوار کردن آل رسول خدا صلی الله علیه و اله آوردند آن گاه در حالی که مردمان دور آن ها را گرفته بودند به ایشان گفتند بیاید و سوار شوید که ابن سعد فرمان حرکت داده است.

چون زینب کبری علیها السلام این اوضاع را دید فرمود: ای پسر سعد خدا رویت را در دنیا و آخرت سیاه کند! آیا به مردان خود فرمان می دهی ما را که یادگارهای پیامبر خدا هستیم سوار کنند؟!

به آنان بگو از ما دور شوند ما خود یکدیگر را سوار می کنیم.

مردم کنار رفتند آن گاه حضرت زینب علیها السلام به همراه ام کلثوم جلو آمدند؛ آن حضرت زنان را یک به یک نام می برد و بر محمل سوارشان می نمود تا این که جز خود حضرت زینب علیها السلام کس دیگری نماند.

این جا بود که نگاهی به چپ و راست انداخت و جز امام زین العابدین که بیمار بود کسی را، نیافت به نزد آن حضرت رفت و عرضه داشت برخیز و سوار بر ناقه شو.

فرمود: «یا عَمَّتاه، إرکبني أنتِ، ودعيني وهؤلاء القوم؛ ای عمه خودت سوار شو و کار مرا به این قوم واگذار»

زینب کبری علیها السلام نگاهی به چپ و راست انداخت و جز اجسادى که بر روی خاک افتاده و سرهایی که بر سر نیزه ها در دست مردان بودند چیزی ندید (2) این جا بود که فریاد زد وای از غریبی وای ای، برادرم وای ای، حسینم وای ای، عباسم وای ای مردان، من وای از

ص: 220

1- این نوع محمل ها قَتَب نام داشته و فقط تکه چوبی بوده که آن را بر روی کوهان شتر می بستند

2- سید ابن طاووس در کتاب الملهوف: 189 آورده است که حرکت دادن خاندان سید الشهداء علیه السلام بعد از ظهر روز یازدهم محرم بوده است.

در ماندگی بعد از توای ابا عبدالله...

در این هنگام فضّه پیش آمد و آن حضرت را سوار کرد... (1)

ص: 221

1- شیخ، در بندی اسرار الشهادة.

نوحه گری حضرت زینب علیها السلام بر سید الشهداء علیه السلام

وقتی که در روز یازدهم محرم خواستند کاروان بانوان آل محمد را از کربلا به سوی کوفه حرکت دهند آنان را از قتلگاه شهیدان عبور دادند.

وقتی چشم آن بانوان داغ دیده به آن بدن های غرق در خاک و خون افتاد شیون زده و زاری نموده لطمه به صورت زدند این یکی از سخت ترین ساعت هایی بود که بر دل زینب کبری علیها السلام می گذشت؛ خصوصاً که بدن برادر عزیز خود را می دید که چگونه بدون کفن و دفن و با آن وضعیت دلخراش روی زمین افتاده است!!

تنها خدا است که میزان اندوه شدید و رنج روحی که بر دل آن حضرت خیمه زده بود را می داند؛ زینبی که عزیزترین اهل عالم و اشرف انسان های روی زمین را در حالی می دید که قلم و زبان از توصیف آن ناتوان است.

ص: 222

این گرگ های درنده (که شایسته نام بشر نیستند چه رسد به انسان یا مسلمان) دستان پلید خود را به بدن کسی دراز کرده بودند که در آن زمان پاک ترین انسان روی کره زمین بود.

آنان خونی را ریختند که بخشی از خون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود گلوبی را بردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله صدها بار آن را بوسیده بود گونه ای را به خاک آلودند که دیر زمانی پیامبر آن را به صورت خود می چسباند و بدنی را لگد مال سم ستوران کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بارها بر دوش خود سوار کرده جایش در دامن پیامبر و بر روی پشت و سینه آن حضرت بود.

بدنی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را حتی از باد و باران حفظ می کرد چه رسد به سایر چیزها؟

، آری این جنایتکاران در حالت مرگ وجدان و فقدان آگاهی و بیداری و درک مفاهیم بوده، به درندگان وحشی و گرگ های درنده تبدیل شده بودند که معنی عاطفه را نفهمیده و جز هواهای شیطانی خود چیزی را ادراک نمی کردند.

بنا بر این با امامی که به لحاظ شرافت و بزرگواری در حد اعلای تکامل قرار داشت کردند آن چه کردند؛ جسمش را هدف تیر و نیزه و میدان تاخت و تاز اسبان خود کرده، کوشیدند تا نه اثری

از او باقی گذارند و نه جسمی که بتوان آن را دفن کرد.

این صحنه دلخراش و روح آزار در برابر چشمان حضرت زینب کبری علیها السلام بود؛ آن حضرت خود را در جوار بدن پاره پاره پیشوای خود بلکه پیشوای جهان هستی و سرور جوانان اهل بهشت می دید پس تعجبی ندارد که گاه او را در آغوش خود بفشارد و گاه خود را بر روی آن بدن بی سر بیاندازد.

با اشک همیشه جاری بر او بگرید و از عمق جان بر وی مویه کند؛ مویه ای که نزدیک است روح او را به همراه آه سوزان و اشک ریزانش از کالبد بیرون آورد.

وی با کلماتی بر برادر خود مرثیه سرایی می کرد که از دل پاکش برخاسته و به دور از هر گونه ریا و تصنع بود تو گویی که هر کلمه ای از این سخنان خود اعلان وقوع بزرگ ترین فاجعه و دردناک ترین مصیبت بود.

زینب کبری علیها السلام این کلمات را بر صفحه تاریخ ثبت کرد تا این که تا ابد باقی بماند و نسل ها و امت ها از پی هم آن را خوانده و از آن درس عبرت بگیرند و تا مکتب، زینبی با جاودانگی همه مفاهیم عالیه و اصول انسانی جاویدان بماند.

آری این کلمات است که گوش های بیدار را همچون بانگ رعد

نواخته دل را مضطرب و اعصاب را پریشان می سازد غده های ترشح کننده اشک را که بر قله چشمان جای گرفته چنان گرم می کند که دیگر قادر به نگاه داشتن اشک در خود نبوده، اشک ها سیل آسا سرازیر می شوند سینه ها را نیز چنان تنگ می نماید که توان حبس ناله و فغان را در خود نخواهند داشت.

،آری این معجزه ،است و چه معجزه ای که در چهارده قرن قبل از بانویی صادر شده و خدای متعال اراده کرده تا آن را همواره شاداب و تازه نگاه دارد، گویا در همین روز و همین ساعت اتفاق افتاده است.

،آری

روند طبیعی این بود که حضرت زینب علیها السلام هوشیاری خویش را از دست داده اعصابش از هم متلاشی شده و حتی خویشتن خویش را نیز از یاد برده نیروی حافظه اش در برابر کوه مصیبت ها، فجایع و غم و اندوه از کار بیافتد.

آری اگر چنین می شد امری طبیعی بود اما ایمان راسخ و عجیب او به خدای متعال و دلش که همواره با یاد خدا آرام و مطمئن بود مانع از این می شد که عملی مغایر با وقار و سنگینی از وی سرزده یا از حالت طبیعی خارج گردد

ص: 225

البته این به معنی سکوت در برابر دشمن و اهمیت ندادن به این فاجعه و بی اعتنایی به آن چه پیش آمده نبوده است بلکه می بایست برای بالا بردن آگاهی عمومی نسبت به این جنایت بزرگ که از پلیدترین جمعیت روی زمین صادر شده اقدامات لازم را به انجام رساند.

بنا بر این در این هم تعجبی نیست که گاه شور و هیجانی همچون تلاطم امواج دریاهاى طوفانی در آن حضرت پدیدار گردد و از قلب بزرگ او چشمه های عواطف و محبت سرازیر شود و در رثای برادر خود با کلماتی سخن بگوید که در اوج فصاحت و

بلاغت بوده بلیغ ترین کلماتی باشد که در مقام مرثیه و عزا و ابراز درد و مصیبت در تاریخ به ثبت رسیده است. (1)

راوی گوید به خدا سوگند، فراموش نمی کنم زینب دختر علی را که با صدایی محزون ولی اندوهناک بر برادر خود مرثیه می خواند و می گفت:

«يَا مُحَمَّدَاهُ صَلِّ عَلَى عَلِيكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ، مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا

إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَإِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَإِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ، وَإِلَى

ص: 226

1- منظور سخنانی است که آن حضرت در روز یازدهم محرم در هنگام عبور کاروان اسیران از کنار قتلگاه حضرت امام حسین علیه السلام بیان فرموده است.

یا محمداه، هذا حسین بالعراء، تسفی علیه ریح الصِّبا، قَتیلُ أولادِ البَغایا.

واحرزناه! واکرباه علیک یا اباعبدالله

بأبی من لا هو غائبٌ فیرتجی، ولا جریح فیداوی.

بأبی المهموم حتّی قضی.

بابی العطشان حتّی مضی؛

یا محمد از فرمانروای آسمان بر تو درود، باد این حسین است که بدین سان غرق در خون، اعضای بدنش، بریده عمامه و ردایش ربوده و سرش از قفا جدا شده و ما هم که دختران توایم به حال اسارتیم.

از این ستم به خدا شکایت می برم به محمد مصطفی، علی مرتضی، فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهدا شکایت می برم.

وای ای محمد این حسین است که در صحرا افتاده و باد صبا بر بدنش می وزد و کشته به دست حرامزادگان است.

ای اباعبدالله، وه که غم و اندوه من در فراق تو چه بسیار است.

پدرم فدای کسی که نه غایب شده تا به انتظارش بتوان نشست و نه بیمار شده که امید مداوایش توان داشت.

پدرم فدای آن که تا دم مرگ دلش آکنده از اندوه بود.

پدرم فدای تشنه لبی که رفت و سیراب نشد».

راوی گوید: به خدا سوگند که زینب کبری علیها السلام با گفتن این سخنان دوست و دشمن را به گریه وا داشت. [\(1\)](#)

آن گاه بدن برادر را در آغوش کشید و لبان خود را بر گلوی بریده او نهاد و آن را بوسید و در همان حال می گفت: «برادر جان، اگر مرا اختیاری در رفتن یا ماندن در کنار تو بود ماندن در کنار تو را انتخاب می کردم حتی اگر درندگان گوشت تنم را می خوردند.

ای پسر مادرم من دیگر از حمایت و دفاع از این زنان و کودکان ناتوان گشته ام و شانه های من از تحمل ضربات سیاه شده است!! [\(2\)](#)

ص: 228

1- ابن طاووس، الملهوف: 181 و الايقاد: 140 .

2- معالی السبطين: 2 / الفصل العاشر المجلس الرابع عشر.

فصل دوم : شهر کوفه

اشاره

شهر کوفه

کاروان آل پیامبر به کوفه می رسد

ص: 229

کوفه همواره شهری دوست دار و پیرو ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و مردم این شهر - از زن و مرد - در اثر - روشهای صحیح مدیریت و مردم داری که آن حضرت در زمان حکومت خود در این شهر با آنان روا داشته، بود بهترین تأثیرات را از آن حضرت گرفته بودند.

اهل کوفه خاطرات خوبی از سیره شخصی، اجتماعی و حکومتی امام علی علیه السلام و شیوه برخورد ایشان با افراد جامعه در مدت حکومت در این شهر داشتند؛ در طول این مدت محبت آن حضرت شامل همه اقشار جامعه گردیده و همه گونه اسباب زندگی را برای آنان فراهم نموده در آسایش و سختی همراه آن ها، بود عدالت، فراگیر بخشش های، بزرگ جود و کرم دانش سرشار و دیگر فضایل آن بزرگوار شامل مردم کوفه گردیده و بازتاب های مثبت آن در ذهن آنان نقش بسته و بهترین تأثیرات را در آنان به جا نهاده بود.

همه این امور باعث می شد که جو عمومی حاکم بر این شهر ولایت و محبت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

البته طبیعی است که هیچ شهر و دیاری خالی از اشرار و افراد زبون و عناصر نامطلوب، نبوده و . نیست حتی مدینه منوره نیز در

عصر درخشان رسول اکرم صلی الله علیه و اله از وجود منافقین خالی نبوده است.

با این توصیف سؤالی که به ذهن می آید این است که اگر شهر کوفه دوستدار امام علی علیه السلام بوده است پس چرا در برابر حضرت امام حسین علیه السلام چنان مواضع ننگینی از مردم این شهر صادر گردیده است؟

پاسخ دادن به این سؤال نیازمند شرح و توضیح بسیاری است که از سیاق نگارش این کتاب بیرون، است اما برای توضیح این مسئله یک مثال توضیحی ذکر نموده و بررسی کامل این موضوع را به فرصت دیگری وا می نهیم:

گاه می شود که در یک فرد یا یک جامعه حالتی نادر و غیر طبیعی مانند حالت مستی یا اختلال حواس پیش می آید و پس از مدتی این حالت از میان رفته آثار مستی از سر شخص پریده هوشیاری بازگشته و آن گاه به حال طبیعی و در پی آن پشیمانی منجر خواهد گردید.

آن گاه می بینیم که در مقام عمل خود این فرد یا آن جامعه بلکه همه عقلای جهان از اقدامات غیر طبیعی که در حالت مستی یا عدم هوشیاری از آنان سر زده است متعجب می گردند.

البته پر واضح است که عقلا عذر چنین فرد یا گروهی را در ایجاد آن حالت نادر و غیر طبیعی برای خود نخواهند پذیرفت زیرا عقل و دین حکم می کند که هر انسانی در قلب و روح و ضمیر خود چنان عقبه و پس زمینه محکمی از دین و دانش و ایمان ایجاد کرده باشد که عامل بازدارنده وی از افتادن در چنین حالت هایی بوده، وی را در طول مسیر زندگی از سقوط در پرتگاه هایی که

ممکن است در پیچ و خم زندگی در کمینش باشد محافظت نماید.

این مهم با تقویت ایمان به خدا و روز جزا در دل و ادامه آن با شارژ دائم نفس به نیروی ایمان محقق می گردد؛ نیرویی که انسان را همواره از مراکز مکانها و جوهایی که موجب انحرافات عقیدتی و رفتاری می گردد باز داشته و از افتادن وی در پرتگاه های جهنم جلوگیری می نماید

،آری

بیست سال پیش از وقوع فاجعه کربلا، شهر کوفه پایتخت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و مرکز خلافت و مقرر رهبری آن حضرت بوده است.

در آن، زمان حضرت زینب علیها السلام کبری در همین شهر در اوج عظمت و جلالت بوده زنان کوفه آرزوی حضور در نزد او را داشته و اگر حضرت زینب علیها السلام نگاهی به یکی از آن ها می انداخت یا با او سخنی می گفت قلبش مالا مال از سرور و شادی گشته، احساس شرافت و سربلندی به او دست می داد که دختر امیر المؤمنین با من سخن گفته یا به من نگاه کرده است.

اما امروز... پس از گذشت بیست سال از آن ایام اوضاع تغییر کرده است؛ کوفه نسبت به حالتی که در آن زمان داشت به صورتی غیر طبیعی تغییر نموده، است، جو عمومی کوفه جو ترور، ترس و کشتار، است هزاران مأمور امنیتی و جاسوس در شهر پراکنده شده، از ترس بر انگیزته شدن هیجان مردم و برای خفه کردن هر صدای مخالفی در گلو در آمادگی کامل به سر می برند.

علاوه بر این صدها بلکه هزاران نفر از دوستان و پیروان

ص: 233

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابن زیاد ستمگر زندانی شده بودند تا نتوانند به اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا ملحق شوند.

کسان دیگری نیز بودند که از ترس حکومت و برای این که توسط حکومت به قتل نرسند در خانه های خود پنهان شده و به دلیل وجود تعداد فراوان جاسوسان و مأموران امنیتی که حکومت ابن زیاد در تمام محلات و نواحی اطراف کوفه پراکنده بود امکان بیرون آمدن و ملحق شدن به امام حسین علیه السلام را نداشتند.

تعدادی از اهل کوفه نیز توانستند خود را در کربلا به حضرت امام حسین علیه السلام برسانند؛ این افراد که تعداد آن ها به بیست تن می رسید به یاری آن حضرت شتافته و در راه آن حضرت به شهادت رسیدند که نام آن ها در کتاب هایی که به تفصیل در باره تاریخ کربلا نوشته شده آمده است.

ص: 234

طریحی در کتاب المنتخب از مسلم جصاص (گچکار) نقل کرده است که گفت:

ابن زیاد مرا برای تعمیر ساختمان دارالاماره کوفه احضار نمود.

من در حال گچکاری کردن درهای ساختمان بودم که ناگهان فریادهایی از کوچه ها و محلات کوفه به گوشم رسید.

به یکی از خادمان دارالاماره که با ما کار می کرد رو کرده و گفتم چه شده که کوفه به ناله آمده است؟

گفت: الآن سر بریده یک خارجی (1) را که بر یزید بن معاویه شوریده است وارد شهر کرده اند.

گفتم: این خارجی کیست؟

گفت: حسین بن علی!

من صبر کردم تا او از نزد من، رفت آن گاه چنان بر صورت خود زدم که ترسیدم چشمانم کور شود، آن گاه دستان خود را از گچ شسته و از در پشت قصر خارج شده به محله کُناس رفتم.

من در آن جا ایستاده بودم مردم نیز منتظر ورود کاروان اسیران و سرهای شهدا بودند که ناگهان دیدم چهل محمل بر چهل

ص: 235

1- خارجی یعنی شورشی خارج از دین که بر ضد حکومت اسلامی قیام کرده باشد - مترجم

شتر وارد شدند که حرم زنان و فرزندان فاطمه زهرا بر آن ها سوار بودند.

در این میان حضرت علی بن الحسین را دیدم که بر شتری برهنه نشسته و از رگ های گردنش خون بیرون می زند و در عین حال گریه کرده و این شعر را می خواند:

«ای اُمّت، بد خدا سرزمینتان را سیراب نسازد ای امتی که در امر ما رعایت مقام جدّمان را نکردید». (1)

تا آخر ابیات.

مردم کوفه به برخی از کودکانی که بر محمل ها سوار بودند نان خرما و گردو می دادند ام کلثوم تا این وضع را دید فریاد برآورد که:

ای اهل کوفه، صدقه بر ما حرام است!

و آن غذاها را از دست و دهان کودکان می گرفت و بر زمین می انداخت.

مردم نیز در این حال از آن چه بر سرشان آمده می گریستند.

سپس ام کلثوم سر از محمل بیرون کرد و گفت:

ای اهل کوفه ساکت شوید مردان شما ما را می کشند و زنان شما بر ما می گریند پس خدا در روز داوری میان ما و شما حاکم باشد.

در همین حال که او با مردم سخن می گفت، ضجه بزرگی بلند شد و سرها را آوردند که در جلوی آن ها سر حسین علیه السلام بود که همچون قرص ماه درخشان و چون گل سرخ و سفید، شبیه ترین

ص: 236

1- یا اُمّة السوء لا سقیاً لربّعکم *** یا اُمّة لَمْ تُراعِ جدّنا فینا

مردم به رسول خدا صلی الله علیه و اله بود؛ محاسنش چون کهربای سیاه به رنگ مشکی بود و خضاب آن رفته رفته از سمت ریشه مو بیرنگ گردیده بود چهره اش چون قرص کامل، ماه گرد، بوده باد آن را به چپ و راست متمایل می نمود.

زینب ناگاه سر برگرداند و سر برادر خود را، دید پس سر خود را به چوبه جلوی محمل کوبید به گونه ای که دیدیم خون از زیر مقنعه او جاری گردید و آن گاه با دستمالی که در دست داشت به سوی آن سر اشاره کرد (1) و این اشعار را خواند:

«ای هلالی که تا چون بدر کامل گردید سایه خسوفی وی را فرا گرفت و به غروب گرایید»

«ای پاره قلبم هرگز خیال نمی کردم که دست تقدیر چنین سرنوشتی را برای من رقم زده باشد که سر تو را در برابر خود بر نیزه بینم»

«ای برادر با فاطمه کوچک سخنی بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود» (2)

تا آخر ابیات. (3)

همچنین در تاریخ آمده است چون کاروان آل محمد به نزدیک کوفه رسید اهل کوفه برای تماشای آن ها اجتماع کردند در این بین یکی از زنان کوفه سر از بام خانه خو بر آورد و خطاب به اسیران

ص: 237

1- در میان عرب مرسوم است که زنان نوحه، گر دستمالی به دست گرفته و با اشاره کردن به وسیله آن اظهار مصیبت می کنند این پارچه «مثلاً» نامیده می شود جوهری، صحاح اللغة: 6/ 2271 - مترجم.

2- یا هلالاً لَمَّا اسْتَتَمَ كَمَالاً *** غَالَهُ حَسَبُهُ فَأَيَّدَى غُرُوباً مَا تُوهَمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي *** كان هذا مقدراً مكتوباً يا أخي! فاطم الصغيرة
كَلَمَهَا *** فقد كاذ قلبها أن يذوبا

3- طریقی، المنتخب: 2/ 464 المجلس العاشر و علامه مجلسی، بحار الانوار: 45/ 114 - 115.

گفت: شما از کدام اسیران هستید؟

گفتند: ما از اسیران آل محمد هستیم!

آن زن از بام به زیر آمد و از میان زنان تعدادی روسری مقنعه و چادر جمع کرد و به آنان داد و زنان خود را با آن ها پوشاندند. (1)

ص: 238

1- علامه مجلسی، بحار الانوار: 45 / 108 به نقل از سید بن طاووس.

فصل سیزدهم : خطبه حضرت زینب علیها السلام ایشان در کوفه

اشاره

خطبه حضرت زینب علیها السلام ایشان در کوفه

متن خطبه حضرت زینب علیها السلام ها در کوفه

شرح خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

چرا و چگونه سخن زینب کبری علیها السلام را قطع کردند

متن خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه به روایت دیگر

ص: 239

خطبه هایی که حضرت زینب علیها السلام در شهر کوفه همچنین در شام و در مجلس یزید ایراد فرموده اند در اوج فصاحت و قله بلاغت، بوده آیتی در قدرت، بیان معجزه ای در نیروی قلب و اعصاب و عدم شکست و اضمحلال در برابر طاغوت بنی امیه است؛ طاغوتی که سربازان و نگهبانان تا دندان مسلح و پاسبانان و جلادان وی را احاطه کرده و هر لحظه منتظر اجرای فوری فرامین او بودند.

حال سوالی که به ذهن می رسد این است:

حضرت زینب کبری علیها السلام سرور زنان پرده نشین و محجبه بوده و تا آن زمان در مجلس عام یا جایی که مردان در آن حضور داشتند به ایراد خطبه نپرداخته و برای آن حضرت آسان نبود که در چنین شرایطی صدا به خطبه بلند نموده و به سخنرانی پردازد پس چرا با حضور حضرت امام سجاد علیه السلام خود به ایراد خطبه مبادرت نمود؟

در حالی که می دانست حضرت امام زین العابدین علیه السلام در فنون خطابه و سخنرانی از ایشان قدرتمندتر و برای انجام این کار در جمع مردان سزاوارتر است.

شاید پاسخ این سؤال این باشد که ضرورت یا حکمت چنین اقتضا می کرده است که امام سجاد علیه السلام در طول این سفر سکوت

اختیار کند تا توجه مردم به قدرت سخنوری او جلب نشد و آن حضرت بتواند تمامی خشم خود را به یکباره در مسجد جامع اموی شام و در حضور هزاران تن از نمازگزارانی که برای ادای نماز جمعه به امامت یزید به آن مسجد آمده بودند، بر سر شخص یزید فریاد کند

اگر امام علیه السلام در بین راه خطبه ای ایراد می فرمود، چه در کوفه یا جای دیگر شاید دشمن با شناختی که از ایشان پیدا می کرد دیگر اجازه سخن گفتن در هیچ جای دیگری را به ایشان نمی داد و این فرصت مناسب و گران بها از دست می رفت؛ فرصت سخن گفتن با جمعیت فراوانی که در مسجد جامع اموی گرد آمده بودند خصوصاً با توجه به این که در کاروان اسیران جز آن حضرت مرد دیگری از خاندان رسول خدا نبود.

شاید به این دلیل بود که حضرت زینب علیها السلام در بین راه و در مکان های مناسب، عهده دار امر سخنرانی و خطابه می گردید.

البته این بدان معنی نیست که آن حضرت با این کار راه را برای سخنرانی کردن زنان در برابر مردان در اجتماعات عمومی همچون بازارها و میدان ها گشوده، باشد بلکه انجام این عمل از ناحیه ایشان تنها به دلیل وجود ضرورتی بس بزرگ بوده است.

این اولاً.

ثانیاً در طول این سفر و خصوصاً در کوفه زندگی حضرت امام زین العابدین علیه السلام همواره در خطر بوده و چندین بار فرمان کشتن و اعدام آن حضرت نیز صادر گردید اما خدای متعال آن

حضرت را حفظ نموده و شرّ آنان را از ایشان بازگرداند

ص: 242

حال چه فکر می کنید اگر ایشان با چنین شرایطی در کوچه های کوفه، یا در مجلس ابن زیاد - حرامزاده پسر حرامزاده - سخنرانی هم می کرد؟

آیا از کشته شدن در امان می ماند؟

طبیعتاً پاسخ منفی است.

آنان در حالی که ایشان خطبه ای نخوانده و حرفی نزنده بود قصد اعدام آن حضرت را داشتند پس اگر دست به این کار زده و و در میان مردم از زشتکاری های بنی امیه سخن به میان آورده و آشکارا ابعاد و پیامدهای کشتن حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب و اهل بیت آن حضرت را برای مردم بیان می فرمود آیا لحظه ای در کشتن او تردید می کردند؟

ص: 243

بشیر بن خزیم اسدی گوید: (1)

زینب دختر علی را در آن روز، دیدم به خدا سوگند زن با حیایی را تا آن روز سخنورتر از او ندیدم؛ گویا که کلمات را با زبان گویای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام جاری مینمود وی به مردم اشاره کرد که ساکت شوید.

ناگهان نفس ها در سینه ها حبس شد و زنگ شتران از صدا. افتاد

آن گاه فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ.

أَمَّا بَعْدُ:

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ!!

أَأَتَبْكُونَ؟ فَلَا رَقَاتِ الدَّمْعَةِ وَلَا هَدَاتِ الرَّثَةِ.

إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ.

ص: 244

1- منابع بسیاری خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه را ذکر کردند و ما از آن میان این خطبه را از کتاب الملهوف نوشته سید بن طاووس قدس سره آورده ایم

لَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَافُ وَ النَّطْفُ؟ وَ الصَّدْرُ الشَّنْفُ؟ وَ مَلَقَ الْإِمَاءُ وَ غَمَزُ الْأَعْدَاءُ؟

أَوْ كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ؟ أَوْ كَفِضَةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ؟

أَلَا بَسَّ مَا قَدَمْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ.

أَتَبْكُونَ؟ وَ تَتَنَجِّبُونَ؟

إِي وَ اللَّهِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَ اصْحَكُوا قَلِيلًا

فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ شَنَارِهَا وَ لَنْ تَرَحَّضُوهَا بِغَسَلٍ بَعْدَهَا أَبَدًا

وَ أَنَّى تَرَحَّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ حَاتِمِ النُّبُوَّةِ؟ وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ وَ مَفْزَعِ نَارِلَتِكُمْ وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ وَ مَدَرَةِ سُنَّتِكُمْ؟؟

أَلَا سَاءَ مَا تَزُرُونَ وَ بَعْدًا لَكُمْ وَ سَهْقًا فَلَقَدْ حَابَ السَّعْيُ وَ تَبَّتِ الْأَيْدِي وَ خَسِرَتِ الصَّفَقَةُ، وَ بُؤْتُمُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الدَّلَّةُ وَ الْمُسْكَنَةُ

وَ يَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ!

أَتَدْرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرِيتُمْ؟!

وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟!

وَ أَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟!

وَ أَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ؟!

لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ صَلْعَاءَ عَنَقَاءَ سَوْدَاءَ فَقَمَاءَ خَرْقَاءَ كَطِلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلْءِ السَّمَاءِ

أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ تُمَطِّرَ السَّمَاءُ دَمًا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُنْصَرُونَ.

فَلَا يَسْتَخْفِنَكُمْ الْمَهْلُ فَإِنَّهُ لَا يَخْفِزُهُ الْبِدَارُ، وَ لَا يُخَافُ فَوْتُ الثَّارِ وَ إِنَّ رَبَّكُمْ لِبَالْمُرْصَادِ؛

ستایش از آن خدا است و درود بر پدرم محمد و خاندان پاک و نیکوکارش.

اما بعد:

ای مردم کوفه ای مردمان حيله گر و خیانت کار!!

گریه می کنید؟

اشک چشمانتان خشک نشود و ناله هایتان آرام نگیرد.

همانا که کار شما مانند آن زنی است که رشته خود را پس از محکم بافتن یکی یکی از هم می گسست شما نیز سوگندهای خود را در میان ، خویش و سیله [فریب و] تقلب ساخته اید.

آیا در میان شما جز وقاحت و رسوایی سینه های آکنده از کینه دورویی و تملق همچون زبان پردازی کنیزکان و ذلت و حقارت در برابر دشمنان چیز دیگری نیز یافت می شود؟

یا همچون سبزه هایی هستید که ریشه در فضولات حیوانی داشته یا همچون جنازه دفن شده ای که روی قبرش را با نقره ترین نموده باشند؟

چه بد توشه ای برای آخرت خود فرستاده اید؛ توشه ای که همان خشم و سخط خدا است و در عذاب جاویدان خواهید بود.

گریه می کنید؟ زار می زنید؟

ص: 246

آری به خدا سوگند که باید گریه کنید پس بسیار بگریید و کم تر بخندید.

چرا که دامان خود را به ننگ و عار جنایتی آلوده اید که ننگ و پلیدی آن را از دامان خود تا ابد نتوانید . شست

و چگونه می توانید ننگ حاصل از کشتن فرزند رسول خدا، خاتم پیامبران معدن، رسالت و سرور جوانان اهل بهشت را از دامان خود بزدايید؟ کسی که پناه مؤمنان، شما فریادرس در بلایای شما، مشعل فروزان استدلال شما بر حق و حقیقت و یاور شما در هنگام قحطی و خشکسالی بود.

چه بار سنگین و بدی بر دوش خود نهادید، پس رحمت خدایی از شما دور و دورتر . باد که تلاشتان بیهوده، دستانتان بریده معامله تان قرین زیان گردیده است خود را به خشم خدا گرفتار نموده و بدین ترتیب خواری و درماندگی بر شما لازم آمده . است

وای بر شما ای مردم کوفه آیا می دانید چه جگری از رسول خدا دریده اید؟

چه زنان و دختران با عفت و وقاری را از خاندان او به کوچه و بازار کشانده اید؟

چه خونی از آن حضرت بر زمین ریخته اید؟

ص: 247

و چه حرمتی از او شکسته اید؟!

شما این جنایت فجیع را بی پرده و آشکار به انجام رساندید؛ جنایتی که سر آغاز جنایات دیگری در تاریخ گشته سیاه تاریخ و جبران ناپذیر بوده تمام سطح زمین و وسعت آسمان را پر کرده است.

آیا از این که آسمان خون باریده تعجب می کنید؟ در حالی که عذاب آخرت در مقایسه با این امر بسیار شدیدتر و خوار کننده تر است و در آن روز کسی به یاری شما نخواهد آمد.

پس مهلت هایی که خدای متعال به شما می دهد موجب خوشی شما نگردد چرا که خدا در عذاب کردن بندگان خود شتاب نمی کند چون ترسی از پایمال شدن خون و از دست رفتن زمان انتقام ندارد و همانا که خدای شما همیشه در کمین است». (1)

روای گوید: به خدا، سوگند، در آن روز مردم را دیدم که حیرت زده گریه می کردند و گاه دست در دهان گرفته و پشت دست به دندان می.گزیدند

از آن، میان پیرمردی در کنار من ایستاده و می گریست، چنان که محاسن او از اشکش تر شده بود؛ او می گفت پدر و مادرم فدای شما باد!! پیران شما بهترین، پیران جوانان شما بهترین جوانان

ص: 248

زنان شما بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل است؛ هرگز خوار نشده و پذیرای شکست نمی گردید» (1)

ص: 249

1- سید بن طاووس، الملهوف 193 - 194، به زودی پس از پایان شرح این خطبه متن آن را مطابق آن چه مرحوم شیخ طبرسی در کتاب احتجاج آورده نیز خواهیم آورد که قدری با متن فوق تفاوت داشته و نسبت به آن دارای اضافاتی است.

پیش از این که به شرح بعضی از کلمات این خطبه پردازیم توجه خوانندگان هشیار را به کلماتی که راوی خطبه قبل از آغاز به نقل، آن گفته است جلب می نمایم آن کلمات این است.

(فَلَمْ أَرَ خَفِرَةً - وَاللَّهِ - أَنْطَقَ مِنْهَا).

یعنی زن «خَفِرَة» ای را سخنورتر از او ندیدم.

در زبان عربی وقتی می گویند خَفِرَتِ الْجَارِيَةُ به این معنی است که این دختر بسیار با حیا شد پس او خَفِرَة می باشد.

طبیعی است که شدت حیای چنین بانویی مانع از آن می گردد که در میان جمع صدا به سخنرانی بلند کند یا در مکان شلوغی که مردم ازدحام کرده اند خطبه بخواند بدیهی است که آن حضرت قبل از آن، روز تجربه ایراد خطابه و سخنرانی نیز نداشته است بنا بر این با توجه به سخن راوی، آن حضرت علیرغم شدت حیایی که در او موج می زد بسیار با قدرت به سخن گفتن و ایراد خطبه پرداخت که راوی گفت بانویی با چنین خصوصیت را به قدرت و فصاحت او در سخنوری ندیدم.

راوی در ادامه می گوید:

«كَانَهَا تُقْرِغُ عَنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ گویا که کلمات را با زبان گویای امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابی طالب علیه السلام جاری می نمود».

می دانیم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام و پیشوای همه خطبا و سخنوران بوده در فن سخنوری و ایراد خطبه دارای اسلوبی خاص و مرتبه ای، بلند و سخنش از سخن دیگران ممتاز است. سخنان او در اوج، فصاحت، زیبایی تعبیر و بلندی سطح ادبی و علمی قرار دارد.

از یک سو بدون هیچ سکنه و توقف یا به هم ریختگی ذهنی در محتوا و لکنت در بیان الفاظ سخن می راند که این اوج و نهایت سخنوری است.

از دیگر سو کلمات ادبی بلند را به شکل اعجاب آوری تحت فرمان آورده و این کلمات به صورتی کاملاً عادی و طبیعی بدون هیچ تکلف یا آمادگی قبلی از زبان مبارکش می جوشید؛ ثن صدایش نیز از شدت حساب شده ای برخوردار بوده است.

راوی این خطبه خود از کسانی بوده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از نزدیک دیده و سخنرانی های آن حضرت را شنیده و هم اکنون به سخنان زینب کبری علیها السلام گوش فرا داده و با مقایسه آن ها چنین دریافته است که سخنرانی حضرت زینب علیها السلام به لحاظ شیوه بیانی و سطح محتوا، کاملاً با خطبه های پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مطابقت دارد.

وی در ادامه می گوید:

(وَقَدْ أَوْمَأْتُ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا فَازْتَدَّتِ الْأَنْفُسُ وَسَكَنَتِ الْأَجْرُسُ)؛ «وی به مردم اشاره کرد که ساکت شوید، ناگهان نفس ها در سینه ها حبس شد و زنگ شتران از صدا افتاد».

آن جمعیت زیاد را که همچون سیل در کوفه موج می زدند در

نظر بگیرید؛ فضایی را که آکنده از فریادها و سخن گفتن های مردم با صدای بلند و صدای زنگ های آویخته به گردن شتران بود تصور کنید.

شهری که در همه کوجه ها و معابر، آن هزاران مأمور مسلح بسیج شده اند تا هر صدایی را که بر ضد حکومت بلند شود در گلو خفه کنند و همه حرکات و سکنات افراد را با دقت تمام زیر نظر دارند تا هر جنبشی را در نطفه خفه کنند.

کاروان آل، پیامبر در چنین شرایطی به کوفه رسیده است؛ خود کاروان نیز کاملاً در محاصره نگهبانان و مزدوران بنی امیه بود؛ مزدورانی که از پستترین طبقات بشر و پلیدترین افراد در میان همه امت ها بودند.

در چنین جو و، شرایطی زینب کبری علیها السلام با اشارهای مردم را به سکوت فرمان می دهد. آن حضرت با این کار در انسان ها حیوانات و حتی جمادات تصرف ولایی، نموده، نفس ها در سینه ها حبس شده، شترها از حرکت باز ایستاده و زنگ های آویخته بر گردن، شتران آرام گرفتند.

آری زینب کبری علیها السلام تنها با یک اشاره و به مدد روحیه قوی و نفس مطمئنه خود توانست بر جو موجود فائق آید.

آن گاه فرمود:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ)؛ «ستایش از آن خدا است و درود بر پدرم محمد و خاندان پاک و نیکوکارش».

آن حضرت سخن خود را با ستایش خدا و درود بر پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز کرد؛ چنین، آغازی بالاترین سطح بلاغت است

ص: 252

که در برابر آن جمعیت متراکم خود را دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله معرفی نموده است طبیعی است که نوه، انسان فرزند او محسوب می شود چه این که پدر بزرگ هر کس پدر او به شمار می رود، به همین جهت بود که آن حضرت فرمود و درود بر پدرم محمد صلی الله علیه و اله.

از دیگر چیزهایی که از این تعبیر فهمیده می شود، تأکید بر مسئله ای بسیار مهم است و آن این که فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرزند پیامبر هستند چنان که آیه مباهله نیز بر این مطلب صراحتاً دلالت دارد؛ آن جا که فرماید: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ)؛ «بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان.... را فراخوانیم»⁽¹⁾

ائمه اهل بیت علیهم السلام همواره بر همین نکته تأکید داشته اند، چه این که دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز همواره کوشیده اند در این مسئله مناقشه نموده و نسبت به آن ایجاد شک نمایند.

ما در کتاب دیگر خود به نام «فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد» قدری در این باره توضیح داده ایم.

آن حضرت ادامه داد: «أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ؛ اما بعد، ای مردم کوفه ای مردمان حيله گر و خیانت کار».

خَتْل، به معنی خیانت و پیمان شکنی است⁽²⁾ برخی گفته اند ختل به معنی غافلگیر کردن و حيله زدن در حال غفلت طرف مقابل است.⁽³⁾ در نسخه ای از خطبه نیز به جای، خَتْل، ختر آمده که شبیه معنی غدر و خیانت و بلکه زشت ترین نوع آن است.⁽⁴⁾

این کلمات شدیدترین تأثیر را در مردم کوفه داشته است؛ چرا

ص: 253

1- سوره آل عمران: 61

2- شرتونی اقرب الموارد.

3- المعجم الوسيط . ابن عباد نیز در المحيط گفته: الْخَتْلُ الْخُدْعَةُ عَنْ غَفْلَةٍ.

4- خلیل بن احمد کتاب العین

که به صورت تعجب آوری روح بیداری و هشیاری را در آنان برانگیخت که از همین جا احساس عذاب وجدان در آنان بیدار شده و شروع به توبیخ آنان بر انجام این جنایت فجیع نمود.

کلمات حضرت زینب علیها السلام گذشته رسوا و تاریخ سیاه آن مردم را به یاد آنان آورد؛ زیرا آنان پیش از این نیز چندین بار دست به خیانت آلوده بودند از جمله:

1 - در جنگ صفین و در هنگام برپایی، حکمیت کوفیان نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که کامل ترین تجسم اسلام بود خیانت روا داشته و آن حضرت را با آن شکل دردناک تنها گذاشتند.

2- هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید کوفیان برای بیعت با فرزندش حضرت امام حسن علیه السلام هجوم آوردند، اما وقتی که معاویه با سپاهیان خود به جنگ آن حضرت، آمد، همین کوفیان به او خیانت کرده آن حضرت را تنها گذاشته دست از یاری او برداشتند که این کار آنان منجر به کنار رفتن امام حسن علیه السلام از قدرت سیاسی و خالی شدن میدان برای تُرکتازی معاویه گردید؛ کسی که توانست رکورد جنایت و پستی را بشکند.

3- پس از مرگ معاویه، وقتی که حضرت امام حسین علیه السلام در شهر مکه اقامت داشتند، مردم کوفه دوازده هزار نامه به آن حضرت نوشته و از آن حضرت خواستند که برای نجات آنان از حکومت غاصب، اموی به کوفه بیاید؛ آنان در نامه های خود سوگندها خورده و پیمان های سخت بستند که از آن حضرت دفاع نموده با جان و مال او را یاری کنند.

امام علیه السلام نیز سفیر خود مسلم بن عقیل را به نزد آنان فرستاد و

هزاران نفر از آن مردم با او بیعت کردند اما پس از اندک زمانی خیانت روا داشته و با پراکنده شدن از اطراف مسلم زمینه را برای دستگیری و سپس کشته شدن او توسط ابن زیاد ایجاد نمودند پس از کشته شدن مسلم نیز کودکان کوفه جمع شدند و ریسمانی به پای او بسته جنازه مطهرش را در برابر چشمان مردم در بازارهای کوفه می کشیدند.

4- وقتی که حضرت امام حسین علیه السلام به نامه های اهل کوفه پاسخ مثبت داده و به همراه خاندان و برگزیده ترین مردان اهل بیت خود به عراق آمده و به سرزمین کربلا، رسید همین کوفیان به جنگ آن حضرت، آمده همه مردان کاروان ایشان را به شهادت رسانده و در پایان خود آن حضرت را به آن وضع دلخراش و با لب تشنه به شهادت رساندند، سپس خیمه های آن حضرت را به آتش کشیده و خانواده امام علیه السلام را از زنان و کودکان اسیر نموده، سرهای شهدا را از بدن جدا کرده بر سر نیزه ها زدند و با کاروان اسیران از کربلا به کوفه آوردند.

این پرونده سیاه و آکنده از خیانت کوفیان است.

حال وقتی که حضرت زینب علیها السلام اشک های مردم کوفه را دیده صدای گریه آنان را شنید گول این پدیده تو خالی را نخورد، بلکه خطاب خود را متوجه همه حاضران، نمود، شاید هم خطاب وی تنها به کسانی بوده که در جنایت فاجعه کربلا شرکت داشتند و همه حاضرانی که در آن روز در پای خطبه ایشان حضور داشتند مورد خطاب آن حضرت نبودند که فرمود:

«أَتَبْكُونُ؟!؛ گریه می کنید؟»

حضرت زینب علیها السلام گریه این مردم را در مقایسه با جنایاتی که مرتکب شده بودند نوعی نفاق و دورویی دانسته اند مردان کوفه مستقیماً جنایت و فاجعه خونین کربلا را به وجود آوردند و زنان کوفه هم تربیت کننده این مردان بر خیانتکاری بوده و غیر مستقیم در این جنایت دست داشتند و حالا همه در حال گریستن هستند!

حال که سرهای مقدس شهدا را بر نیزه ها دیده و زنان و دختران خاندان رسالت و امامت را به حال اسارت و با آن وضع جانگاہ سوار بر شتران می، دیدند اشک به چشمان آورده و صدا به گریه بلند کرده اند.

طبیعی است که هر کس چنین منظره هایی را ببیند به گریه خواهد افتاد اما..

این گریه چه فایده ای دارد؟

چرا به جای گریستن اقدام به تغییر دادن خود نمی کنند؟!

چرا پیش از این گریه ها اقدام به خود سازی نکرده اند؟

چرا حالا که متوجه عمق این جنایت شده اند بر کسی که مسبب اصلی این جنایت بوده و فرمان انجام آن را صادر کرده؛ یعنی ابن زیاد و اطرافیان فاسد وی نمی شورند؟

حاکم فاسد و ستمگر تنها در صورتی می تواند به ظلم و ستم پردازد که زمینه این کار را مناسب، دیده جوّ عمومی جامعه را برای ستمگری و سرکشی خود مهیا ببیند و در این مورد همین مردم کوفه بودند که با دورویی خود و عدم یاری رساندن به خاندان پاک پیامبر زمینه ساز انجام این جنایت هولناک گردیدند.

این درسی است برای همه جوامعی که به خدا و روز قیامت

ایمان داشته و امید آن دارند که در سایه حکومت عدل زندگی کنند.

حضرت زینب علیها السلام ها ادامه داد

«فَلَا رُقَاتُ الدَّمْعَةِ، وَلَا هَدَأَتِ الرَّثَّةُ؛ اشک چشمانتان هرگز خشک نشود و ناله هایتان آرام نگیرد.

رُقَاتُ الدَّمْعَةِ، یعنی اشک از حرکت ایستاد (1) یا جریان آن قطع شد و خشک گردید رَثَّةُ نیز به معنی صدای حزن انگیز در هنگام گریه است.

وقتی حضرت زینب علیها السلام این گریه سراسر نفاق را دید آنان را با قلبی ملتهب از اندوه و مصیبت این گونه نفرین کرد که شرایط و احوال زمانه بر این مردم چنان بگردد که همواره اشک از دیدگان آنان جاری، بوده اشک چشمان خشک نشده و صدای شیون و زاری آنان قطع نگردد؛ یعنی پس از ارتکاب این جنایت هیچ گاه از گریه و زاری خلاصی نداشته باشند

در این جا نکته مهمی است که نباید از آن غفلت کرد و آن این که: اگر چه در هر جامعه ای خوب و بد با هم یافت شده پاکان در کنار پلشتان زندگی می کنند و شهر کوفه نیز از این قاعده مستثنی نبوده است اما در آن روزگار جو حاکم بر شهر کوفه را قلّت پابندی به قوانین و اصول دینی تشکیل داده و اکثریت در این شهر با منافقان و متلّونان بوده است.

به همین جهت است که وقتی یک حاکم فاسد به این شهر آمد که با جو عمومی حاکم بر آن و صفات ناپسند مردمش آشنا بود به راحتی می توانست بر آنان تسلط یافته آنان را ابزار رسیدن به

ص: 257

کوفیان نیز بدون توجه به عواقبی که چنین کاری ممکن است در داشته، باشد به سرعت با آن حاکم فاسد همکاری نموده و به او پاسخ مثبت می دادند.

درمان چنین جامعه ای همان سخن گفتن صریح و مستقیم با زبان توبیخ است. پرونده سیاه مردم کوفه نیز چنین اقتضا می کرد که حضرت زینب علیها السلام با این، شدت و با بالاترین درجه توبیخ با آنان سخن گفته و آنان را به جهت ارتکاب متوالی جنایاتی که هر کدام از آن ها می تواند کوه ها را به لرزه در آورد محکوم نموده و مؤاخذه نماید.

آری، در آن روز جز چنین شیوه کلامی در آن مردم تأثیر نداشته و موعظه و نصیحت در آنان مؤثر نمی افتاد!

حضرت زینب علیها السلام کبری به ملاحظه زن بودن و این که دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده می توانست با آزادی بیشتری آن مردم را مورد نکوهش و سرزنش قرار دهد. (1) و با برخورداری از قدرت بزرگ بیان و خطابه شایستگی لازم را برای انجام مأموریت بیدار سازی این وجدانهای مرده و در آوردن آن ها از خواب عمیق جهالت دارا بود

دقیقاً نمی دانیم که آن حضرت خطبه خود را در چه میزان از حرارت، شور و حماسه بیان فرموده است اما می دانیم که او سخنوری را از جد بزرگوار، خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم که پیشوای فصاحت و پدرش که پیشوای بلاغت بوده اند به میراث برده است.

ص: 258

1- از آن جا که در میان عرب زنان از صیانت خاصی برخوردار هستند. آن جنایتکاران نمی توانستند به سادگی دست به قتل آن حضرت بزنند - محقق.

(إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزَاهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا)؛ «همانا که کار شما مانند آن زنی است که رشته خود را پس از محکم بافتن یکی یکی از هم می گسست».

آن حضرت کوفیان را به زن ریسندهای تشبیه فرمود که پس از رشتن نخ از پشم زحمات خود را هدر نموده و رشته های خود را پنبه می کرد این تشبیه برگرفته از قرآن کریم و در حد اعلای بلاغت و ادب است حال به توضیح بیشتری در این رابطه توجه فرمایید:

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزَاهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْنَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ)؛ «و مانند آن ازنی که رشته خود را پس از محکم بافتن یکی یکی از هم می گسست مبادید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله افریب و اقلب سازید. (1)

در کتاب های تفسیر قرآن کریم آمده است: زنی از زنان کم خرد قریش به نام (ریطه بنت عمرو بن کعب) پشم و مورا از صبح تا ظهر با کنیزان خود ریسیده و آن ها را به بهترین انواع نخ تبدیل می کرد سپس در بعد از ظهر به کنیزان خود دستور می داد تا تمام آن نخ های تابیده شده را از هم گسیخته و دوباره به پشم تبدیل کنند و همه روزه همین کار را تکرار می نمود. (2)

عبارت «مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ» به این معنی است که پس از این که نخ ها کاملاً محکم شده آماده مصرف می گردید آن ها را از هم باز می کرد و طبیعی است که چنین پشمی اگر برای بار دوم تابیده شود نخ

ص: 259

حاصل از آن دیگر استحکام نخ اول را نخواهد داشت.

عبارت «أُنْكَاثًا» نیز جمع نکث به معنی پشم یا مو است که از آن نخ درست می کنند و فعل يُنْكَثُ یعنی نخ دوباره به حالت پشم در می آید تا مجدداً تابیده شود.

خدا در این آیه کریمه پیمان شکنان را به آن زن تشبیه نموده است که رشته های خود را پس از اِتْقَان و استحکام از هم می گسست.

(تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ) ؛ «شما نیز سوگندهای خود را در میان خویش وسیله افریب و تقلب ساخته اید».

ایمان جمع یمین است و یمین به معنی قسم و سوگند می باشد.

دَخَل نیز به معنی مکر و خیانت است.

پس معنی این جمله این است که کوفیان سوگند وفاداری می خوردند اما در دل بنای پیمان شکنی و خیانت داشتند؛ مردم به پیمان آنان مطمئن می شدند اما ناگهان با عهد شکنی ایشان مواجه می گشتند

پس از این مقدمه می گوئیم حضرت زینب علیها السلام مردم کوفه را به لحاظ پیمان شکنی و عدم وفاداری به عهد و پیمان به همان زن احمق تشبیه نموده است زیرا این صفت زشت و ناپسند به مانند همان زن در عمق روحیات پست و به دور از تفکر و انسانیت آنان ریشه دوانده و نتایج و پیامدهای آن به بروز رسیده بود

سپس فرمود:

(أَلَا وَهَلْ فَيْكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ النَّطْفُ)؛ «آیا در میان شما چیزی یافت می شود؟ جز وقاحت و رسوایی»

صَلَفٌ به کسی گفته می شود که به صفاتی که در او نیست خود را ستایش کند و به نداشته های خود بر دیگران فخر و تکبر بفروشد. (1)

همچنین وقتی می گویند اَصْلَفُ الرجل به این معنی است که من آن مرد را به شدت دشمن می دارم در بعضی از موارد هم از این کلمه به شخص بخیل تعبیر شده است. (2)

این سخنان دانشمندان علم لغت است اما آن چه بیشتر از کلمه صَلَف به ذهن خطور می کند شخص وقیح و پرواست و گریه کردن آن ها بعد از ارتکاب چنان، جنایتی، دلیل خوبی بر وقاحت و بی حیایی آنان است.

نطف نیز به معنی شخص آلوده به عیب است. (3)

«و الصَّدْرُ الشَّنْفُ ؛ سینه های آکنده از کینه»

شَنَف به معنی شدت بغض و کینه است (4) شَنَف نیز به معنی شخص کینه توز است. (5)

پس معنی این فقره سینه های آکنده از کینه شدید و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام است.

«و مَلَقَ الإمام ؛ دورویی و تملق همچون زبان پردازی کنیزکان».

مَلَقَ با لام مفتوح به معنی لطف و دوستی، است، یعنی این که بیش، از محبتی که در دل موجود است و بیشتر از آن چه در عمل به آن محبت قلبی انجام می شود در زبان اظهار محبت شود. (6)

ص: 261

1- شرتونی اقرب الموارد

2- صاحب بن عبّاد المحيط في اللغة.

3- خليل بن احمد فراهیدی کتاب العین و جوهری، صحاح اللغة.

4- خليل بن أحمد کتاب العین و صاحب بن عباد المحيط في اللغة.

5- المنجد في اللغة.

6- فیروز آبادی قاموس اللغة.

معنی این جمله از خطبه این است که شما کوفیان مجمع صفات رذیله هستید و در میان شما حالت تملق و سر فرود آوردن در برابر کسانی که شایسته و سزاوار این کار نیستند وجود دارد؛ خائنینی همچون یزید و ابن زیاد و اطرافیان پلید و کثیف آنان اماء نیز جمع امه به معنی کنیز است پس مراد این است که ای مردم کوفه همچنان که کنیزکان از صاحب خود تملق می گویند تا محبت وی را جلب نمایند و با زبان پردازی چیزهایی به او می گویند که در دل اعتقادی به آن ندارند و تنها به فکر تحصیل منافع خود هستند ولو این که لازمه این کار خوار شدن و تملق گویی و سر فرود آوردن در برابر کسی باشد که لیاقت این امر را، ندارد شما مردم کوفه نیز به همین صورت برای حاکمان خود تملق می گویند و احترام شما به آنان از روی منفعت طلبی خودتان است نه از سر صدق و راستی و!! وفاداری

«وَعَمْرُ الْأَعْدَاءِ ؛ و ذلت و حقارت در برابر دشمنان»

عَمْرُ، عبارت از اشاره کردن با چشم و ابرو است. (1) شاید منظور حضرت زینب علیها السلام از این کلمه این باشد که ای مردم کوفه شما کسانی هستید که دشمنان مانند ابن زیاد و اطرافیان او از سر تحقیر با گوشه چشم به شما نگاه می کنند و با شما با نهایت تحقیر و ذلت رفتار می نمایند و شما در نزد ایشان از هیچ احترام و کرامتی برخوردار نمی باشید بلکه آن ها تنها شما را برای بردگی و بندگی خود و به عنوان پلی برای رسیدن به مقاصد شوم خود می خواهند و در دل هیچ حرمت و ارزشی برای شما قائل نیستند.

ص: 262

این سخن حضرت زینب علیها السلام بانگ هشدار و بیدار باشی برای مردم کوفه است که بدانند تا چه حد عزت نفس خود را از کف داده اند که خود را آلت دست چنین اشخاص حقیر و پستی نموده، کرامت انسانی خود را که خدای متعال برای بشر مقدر فرموده است به باد فراموشی سپرده اند.

ما نیز در زمان خود شاهد هستیم که چگونه بعضی از دست اندرکاران متکبر در هنگام مراجعۀ ارباب رجوع سر بر نمی دارند تا به آنان نگاه کرده و سخن ایشان را بشنوند، بلکه با گوشه چشم یا به تعبیر دیگر زیر چشمی نگاهی به آنان می اندازند تا آنان را تحقیر کنند.

نگاه حکام در آن زمان به مردمی که به یاری آن ها می آمدند همین گونه بوده است.

سپس زینب کبری علیها السلام برای بیان شخصیت حقیقی کوفیان و پرده برداشتن از باطن زندگی، ایشان که ظاهرش به کل با باطن تفاوت داشته و آن چه بر زبان جاری می کنند کاملاً مخالف با آن چه در دل دارند می باشد، مثال دیگری زده آنان را به سبزه هایی تشبیه کرده است که در جاهای کثیف و غیر بهداشتی رویده باشند؛ آن حضرت فرمود:

«أَوْ كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ؛ یا همچون سبزه هایی هستید که ریشه در فضولات حیوانی دارد».

مرعی به سبزه زارهایی که چراگاه احشام است گفته می شود.

دمنه نیز به محل انباشته شدن فضولات حیوانات همراه با خاک در محل های نگهداری این حیوانات گفته می شود که در اثر ریخته

شدن فضولات بر روی خاک و بول کردن آن ها بر روی این مخلوط به مرور زمان حالت گل به خود می گیرد و در اثر وجود رطوبت کم کم گیاهانی از آن ها می رویند که رنگی سبز و ظاهری زیبا دارند اما در حقیقت ریشه آن ها در در محلی کثیف و انباشته از میکروب قرار دارد. (1)

مردم کوفه نیز چنین بودند آنان ظاهری آراسته و تمدنی ریشه دار داشتند اما حقیقت و باطن آنان زشت و قبیح و مشتمل بر خباثت، خیانت، دروغ، نفاق تجرّی بر خدای متعال پایمال کردن ارزش ها و عدم تخلق به اخلاق فاضله بوده است؛ فضایی که از بارزترین مصادیق آن وفای به عهد و مقدم داشتن مصالح دینی بر هر چیز دیگر است.

با همه این ها که گفتیم باز به سخن سابق خود باز می گردیم که در کوفه آن، روز جمع بسیاری از اخیار و مؤمنان پاک نیز بودند اما اشرار این شهر با همدستی حاکمان فاسد این تصویر زشت و آوازه ناهنجار را برای همه ساکنان این شهر به وجود آوردند.

سپس حضرت زینب علیها السلام مثال دیگری ذکر کرده و فرمودند:

«أَوْ كَفِضَّةً عَلَى مَلْحُودَةٍ؛ یا همچون جنازه دفن شده ای که روی قبرش را با نقره تزئین نموده باشند.

لَحْدٌ، به معنی قبر و ملحوده به معنی جنازه ای است که در قبر مدفون شده باشد.

وقتی بر قبر یک انسان منحرف و بی دین تزئینات نقره ای بگذارند ظاهری زیبا پیدا خواهد کرد اما جنازه ای که در درون قبر

ص: 264

1- این معنی در اکثر کتاب ها به بیان های مختلف آمده و همه به یک معنی اشاره دارند؛ ما نیز تعبیر خود را از این معنی آوردیم - محقق.

است مرداری متعفن، است اهل کوفه نیز در ظاهر اهل تمدن و فرهنگ، بودند اما در باطن به مانند همان، مردار، مجمع همه سیئات اخلاقی؛ همچون نقض عهد و غدر و خیانت بوده اند که چنان بوده اند پرونده سیاه و سوابق رسوایی را برای آنان رقم زده است.

در نسخه دیگری نیز آمده است:

«كَصَّةٌ عَلَى مَلْحُودَةٍ؛ مانند گچکاری روی قبر»

قصه به معنی گچ است که در گذشته به عنوان ملاط در ساختمان سازی به کار می رفته است. (1)

خوب اگر روی قبری را با گچ سفید کردند و ظاهر آن زیبا شد این ظاهر زیبا که مردار پوسیده متعفن مرد یا زن خبیثی را درون خود جای داده است چه فایده ای می تواند داشته باشد؟!!

از بعضی کتاب های تاریخی چنین استفاده می شود مردمی که به تماشای اسیران آمده و شنونده سخنان زینب کبری علیها السلام بودند به سه دسته تقسیم می شدند:

1- نیروهای نظامی تحت فرمان ابن زیاد

2- افراد بی طرف.

3- کسانی که تحت تأثیر کلمات خطبه حضرت زینب علیها السلام قرار گرفته و شروع به گریه کرده بودند!

و چرا چنین نباشد که صدایی شبیه صدای حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام را از دهان دختر شجاع وی می شنیدند!

شاید هم این خطبه در یکی از میدان های بزرگ کوفه ایراد گردیده بود که بیشترین حد ممکن جمعیت را از شنونده تماشاگر

ص: 265

1- خلیل در کتاب العین آورده است قصه یکی از کلماتی است که معنی گچ می دهد در القاموس المحيط نیز آمده است قصه به معنی گچ است.

کسانی که در دو طرف راه ایستاده بودند و کسانی که در بالای بام خانه های خود به تماشا نشسته و به سخنان آن حضرت گوش فرا داده بودند، در خود جای داده بود

آن حضرت در ادامه فرمودند:

(أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ)؛ «چه بد توشه ای برای آخرت خود فرستاده اید؛ توشه ای که همان خشم و سخط خدا است و در عذاب جاویدان خواهید بود».

این جمله از آیه شریفه قرآن اقتباس شده است که می فرماید: (تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ)؛ «بسیاری از آنان را می بینی که با کسانی که کفر ورزیده اند دوستی می کنند راستی چه زشت است آن چه برای خود پیش فرستادند، ا در نتیجه ا خدا بر ایشان خشم گرفت، و پیوسته در عذاب می مانند» (1)

معنی این فقره از خطبه این است که آن مردم اعمال بدی را برای آخرت و معاد خود پیش فرستاده اند و بدین ترتیب خ-د ا ب-ر آنان خشم گرفت یعنی ای اهل کوفه اعمال شما خشم و سخط خدا و جاودانگی در آتش جهنم را بر شما واجب کرده است.

«أَتَبْكُونَ؟ وَتَنْتَجِبُونَ؟ أَيْاَ غَرِیْه مِی کُنِید وَ زار مِی زَنِید؟»

انتحاب به معنی صدا به گریه شدید بلند کردن . است

«إِی وَاللّٰه، فابکوا کثیراً و اضحکوا قلیلاً؛ آری به خدا سوگند که باید گریه کنید پس بسیار بگریید و کمتر بخندید»

ص: 266

این فقره نیز اشاره به کلام خدای متعال است که می فرماید:

(فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا)؛ «از این پس باید کم بخندند، و بسیار بگریند» (1) بدین ترتیب معنی این فقره این است که این منافقان باید که بسیار بگریند زیرا گریه هر قدر هم که طولانی باشد با پایان یافتن عمر دنیا پایان خواهد پذیرفت و این در مقایسه با گریه طولانی روز قیامت بسیار کوتاه است که روز قیامت- به تعبیر قرآن که می فرماید: (يَوْمَ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ)؛ «روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است». (2) - بسیار طولانی است و گریه آنان در آن روز نیز به همین نسبت طولانی و مداوم خواهد بود.

اما این که فرمود باید کم بخندید انذار و تهدیدی از طرف حضرت زینب علیها السلام نسبت به اهل کوفه بوده است نه این که به آن ها دستور خندیدن داده باشد پس این نوعی تهدید ضمنی است نه امر به خندیدن زیرا خنده ای که گریه ای طولانی و عذابی مستمر را در پی دارد، هیچ توجیهی نخواهد داشت.

(فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا)؛ «چرا که دامان خود را به ننگ و عار جنایتی آلوده اید.

ذَهَبَ بها، یعنی با خود برد، عار به معنی هر چیزی است که برای انسان عیب باشد (3) یا هر کار و سخنی که موجب سرزنش انسان شده یا باعث عیب گرفتن یا دشنام دادن دیگران به انسان شود. (4)، شَنَارِ هم به معنی عیب و عار (5) و کار مشهور به بدی (6) است.

ص: 267

1- سوره توبه: 82

2- سوره معارج: 4

3- فیروز، آبادی، قاموس اللغة.

4- شرتونی اقرب الموارد.

5- طریحی مجمع البحرین و خلیل بن احمد کتاب العین

6- شرتونی اقرب الموارد.

(وَلَنْ تَرَحُّصُوهَا بَعْدَهَا أَبَدًا)؛ «جنایتی که ننگ و پلیدی آن را از دامان خود تا ابد نتوانید شست».

تَرَحُّصُوهَا، یعنی آن را بشویید.

غَسَلَ، یعنی ماده شوینده مانند آب و سایر مواد پاک کننده کثافات.

گاه می شود که انسان مرتکب گناه کوچکی می شود که می تواند از پس پیامدهای آن برآید اما گاه جنایت چنان بزرگ است که کسی را یارای جبران پیامدهای آن، نبوده نمی توان ارتکاب آن را به غفلت و سهو و اشتباه انجام دهنده آن منسوب نموده و عذر خواهی از انجام آن موجب جلب رضایت دیگران و باعث بخشیده شدن مجرم و بسته شدن پرونده آن جنایت نخواهد گردید.

پس معنی سخن آن حضرت این است که ای مردم کوفه شما نخواهید توانست خود را از پیامدهای این جنایت بزرگ رها کنید که طوق این جنایت به گردنتان افتاده و به نام شما در تاریخ ثبت گردیده است بدان سان که به هیچ وجه نمی توان آن را پوشاند یا انکار کرد و یا این جنایت عظیم را با توجیهات واهی و کم ارزش توجیه کرد

(وَأَنْتِ تَرَحُّصُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ)؛ «و چگونه می توانید لکه ننگ را از دامان خود بزدايید؟ ننگی حاصل از کشتن فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاتم پیامبران».

رَحَصَ، یعنی، شست رَحَصَ الثَّوبَ یعنی لباس را شست.

معنی کلام آن حضرت این است که چگونه می توانید پرونده سیاه این فاجعه عظیم را محو کرده و لکه ننگ آن را از دامان خود

بشوید؛ آن هم فاجعه قتل و کشتن فرزند پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را؟!

به عبارت دیگر:

چگونه و به چه ترتیب می توانید کشتن فرزند خاتم پیامبران را توجیه کنید؟

سلیل نیز به معنی فرزند است.

حال چگونه می توانید این ننگ را از خود پاک کنید؟!

آیا جایی برای عذر خواهی از ارتکاب جنایتی با این حجم و کیفیت و پیامدهای بسیار، آن باقی خواهد ماند؟

«و معدن الرسالة، وسید شباب أهل الجنة؛ معدن، رسالت و سرور جوانان اهل بهشت»

امامت امتداد رسالت است و همان گونه که پیامبران را خدا انتخاب می کند نه مردم، امام یا جانشین پیامبر نیز به وسیله مردم تعیین نشده و خدای متعال، وی را بر می گزیند.

حضرت امام حسین علیه السلام نیز سومین جانشین و خلیفه شرعی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان امت پیامبر بوده است.

امام حسین علیه السلام مردی مجهول و گمنام نبوده است که در نزد مردم ناشناخته باشد بلکه با همه عظمت و جلالت و قداستی که از آن برخوردار بوده در میان همه مسلمانان معروف و مشهور بوده است.

هنوز احادیثی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدح و ستایش وی بیان داشته و آیاتی از قرآن کریم که در شأن آن حضرت نازل شده بود، در حافظه همه مردم موجود بود؛ آیاتی چون آیه تطهیر که بر عصمت و طهارت آن حضرت از هر گونه زشتی و پلشتی شهادت

داده، آیه اطعام طعام که خبر از روح بلند او می داد که در اوج اخلاص و خیرخواهی برای دیگران بوده و آیه قُربی که ابراز محبت و عشق نسبت به آن حضرت را پاداش زحمات پیامبر اکرم دانسته و آیه مباحله که صراحتاً اعلام می نمود ایشان فرزند برجسته رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و یکی از افراد اهل بیت طاهرین آن حضرت است که خدای متعال به دعای آنان، حتی قوانین جهان هستی را نیز تغییر می دهد.

همچنین احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم که در بیان شأن و منزلت آن حضرت و برادر گرامیش حضرت امام حسن علیه السلام وارد شده روشن تر از خورشید ظهر هنگام است مانند فرمایش آن حضرت که: (الحسن و الحسینُ سَیِّدَا شَیْبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ)؛ «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند» یا (الحسن و الحسین إمامان... إِنْ قَامَا وَإِنْ قَعَدَا)؛ «حسن و حسین هر دو امام هستند... چه قیام کنند و چه بنشینند»، یا (حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ إِلَهُهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا)؛ «حسین از من و من از حسینم، خدا کسی که حسین را دوست می دارد را دوست بدارد». (1)

گوش اصحاب پیامبر و تابعین که در جای جای جهان اسلام پراکنده بودند از این احادیث و امثال آن ها پر بود.

پس جنایت کشتن حضرت امام حسین علیه السلام را نمی توان با سایر جنایات در کشتن بی گناهان دیگر مقایسه کرد؛ چرا که در این جنایت، مقتول بیش از حد تصوّر بزرگ و با عظمت است پس جرم کشتن او به مراتب بیشتر از جرم قتل هر بیگناه دیگری است بنا بر این امکان شستن لکه ننگ چنین جنایت عظیمی به هیچ وجه

ص: 270

برای مردم کوفه فراهم نبوده است.

سپس حضرت زینب علیها السلام به ذکر گوشه هایی از عظمت برادر خود حضرت سید الشهداء، امام حسین علیه السلام برای مردم پرداخت تا حجم خسارتی را که متوجه آنان گردیده و پیامدهای ناگوار این خلاء خلأ حاصل شده در میان امت اسلام را برای مردم بیان کنند؛ این کشتن پیشوایی است که از جانب خدا برای هدایت مردم انتخاب شده است.

آن حضرت در این راستا فرمودند:

«وَمَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ؛ کسی که پناه مؤمنان شما بود».

ملاذ به معنی ملجأ و پناهگاه یا در امنی است که افراد با رفتن، در، آن در امان بوده و در سختی ها بدان پناه می برند.

خَيْرَتِكُمْ به معنی مؤمنان نیک رفتار است که به مرتبه بالایی از ایمان به خدای متعال قرار داشته و از جنبه های اخلاقی ایمانی، تقوی، عقیده راسخ، حمایت از دین و مقدم داشتن دین بر هر مصلحت دیگر مادی و غیر، مادی برخوردار باشند

«و منزع نازلتکم؛ فریادرس در بلایای شما»

،مفزع، کسی است که به پناه برند.

نازلة بلا و هر گونه شدايد روزگار است که بر قومی نازل شود (1) و گفته شده نازله مصيبت شديد است. (2)

«و مَنَارٍ حُجَّتِكُمْ؛ مشعل فروزان استدلال شما بر حق و حقیقت».

مَنَار، محل پرتو افشانی نور است حُجَّة دلیل و برهان برای استدلال بر چیزی است.

ص: 271

1- خلیل بن احمد کتاب العین

2- المعجم الوسيط

معنی دیگر منار، محلی در روی بام خانه است که افراد کریم و، بخشنده شب ها در آن آتش می افروختند تا مردم بدانند که آن خانه محل پذیرایی از میهمانان است همچنین راه گم کرده ها نیز به وسیله آن، نور راه را بیابند یا مسافرانی که در تاریکی شب به آن شهر می رسند و به دنبال جا و مکان مناسبی برای استراحت کردن هستند تا شب را به صبح، بیاورند یک راست به آن جا بیایند.

امروزه این کلمه بر برج های نور افکن قوی و بلندی اطلاق می شود که در فرودگاه ها از آن ها برای علامت دادن به هواپیماها برای فرود - خصوصاً در شب هایی که آسمان شهر پوشیده از ابر است - استفاده می شود.

خدای متعال حضرت امام حسین علیه السلام را مشعل هدایت بشریت قرار داده که راه مستقیم به وسیله آن روشن شده هر گمشده و سرگردانی در پرتو آن راه را از چاه باز شناسد. اما مردمی با یکدیگر همدستان شده و بدون توجه به پیامدهای عملی که قصد انجام آن را داشتند این چراغ هدایت را شکستند؛ نتیجه این کار تاریکی است و در تاریکی چه جنایاتی که به انجام نمی رسد؛ کارهایی از قبیل، دزدی دستبرد به خانه های مردم جرایمی نظیر غصب و قتل گم کردن راه و افتادن در چاله و چاه و دیگر تبعات آن

اما با وجود، چراغ چنین جرایم و مشکلاتی به وقوع نمی پیوندد. تازه امام حسین علیه السلام فقط در جنبه های مادی مشعل هدایت نبوده است، بلکه چراغ راه هر کسی بوده که در پی حق و حقیقت بوده به دنبال حقانیت دین و دستیابی به پاسخ شبهات مطرح شده درباره

دین و رفع شک هایی است که گاه درباره مسائل عقیدتی در بعضی از ذهن ها ایجاد می شود و به همین دلیل حضرت زینب علیها السلام درباره آن حضرت فرمود: وَمَنَارٌ حُجِّتُكُمْ.

«و مِدْرَة سَنَتِکُم ؛ و یاور شما در هنگام قحطی و خشکسالی بود».

سَنَة، به معنی سال قحطی است (1) همچنین گفته شده که به سال خشکسالی اطلاق می گردد (2) و گفته شده که اطلاق کلمه سَنَة قحطی بر سایر معانی آن غلبه پیدا کرده، است، چنان که کلمه دَابَّة اسب غلبه پیدا نموده است.

اما در باره معنی مِدْرَة در میان معانی که در کتاب های لغت، برای این کلمه ذکر شده است معنایی که با کلمه سَنَتِکُم مناسب باشد نیافتم شاید هم این کلمه در نقل تصحیف شده و صحیح آن مَدَدِ سَنَتِکُم باشد یعنی کسی که در سال های قحطی و خشکسالی شما را به لحاظ مالی پشتیبانی، کرده از گرسنگی و مرگ نجاتتان می داد یا آن گاه که در مسائل دینی و مشکلات خانوادگی حیران می شدید و شبهه افکنی ها و افکار منحرف و نوظهور رشته افکارتان را به بازی می گرفت و در حال نابودی فکری قرار می گرفتید به نحوی که دیگر قدرت تمیز سنت از بدعت و جدا کردن سخن حق از کلام باطل آمیخته با رنگ و لعاب دینی را نداشتید با دلایل معنوی از شما حمایت می نمود.

سپس حضرت زینب علیها السلام بر درجه توبیخ آن ها افزوده می خواست وجدان آن ها را بیدار کرده و برای آن ها این مسئله را روشن کند که برای هر هدفی که به این جنایت فجیع دست زده باشند به هدف

ص: 273

1- خلیل بن احمد کتاب العین

2- ابن منظور، لسان العرب

خود نخواهند رسید، پس در همین راستا فرمود:

«ألا ساء ما تَزرُونَ؛ چه بار سنگین و بدی بر دوش خود نهادید».

یعنی بار گناهان و جرایمی که با دست خود بر دوشستان نهاده اید باری است بسیار بد که هیچ مجالی برای شما در جهت بخشش و غفران الهی باقی نگذاشته است.

«وَبُعْدًا لَكُمْ وَ سُحْقًا؛ پس رحمت خدایی از شما دور و دورتر باد».

بُعْدًا، مخفف این جمله است که أَبْعَدَكُمْ اللَّهُ بُعْدًا یعنی خدا شما را از رحمت و آمرزش خود دور گرداند.

سُحْقًا، به معنی دوری و هلاکت، است و سَحَقُ سُحْقًا یعنی به شدت دور شد. (1)

«فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ، وَ تَبَّتْ الْأَيْدِي؛ که تلاشتان بیهوده، دستانتان بریده است».

خاب، یعنی به آن چه می خواست نرسید یا امیدش ناامید شد. (2)

تَبَّتْ، به معنی زیان و هلاکت است. (3) و گفته شده که به معنی قطع و بریده شدن است.

«وَوَسَّيْتُ الصَّفْقَةَ؛ معامله تان قرین زیان گردیده است».

صَفْقَةً، به هر گونه معامله ای گفته می شود معنی این فقره این است که ای اهل کوفه شما در معامله خود متحمل زیان و خسارت شده اید؛ معامله فروش دین و آخرت در قبال دنیا و دیوانگی است اگر انسان دین و آخرت خود را در قبال عذاب ممتد و همراه با

ص: 274

1- المعجم الوسيط و خلیل در کتاب العین گفته: السحق به معنی دوری و به لغت اهل حجاز بَعْدُ له و سحق است که آن را به صورت اسم به کار می برند و به نصب در مقام نفرین است مانند اَنْعَدُ الله وَاَسْحَقَه .

2- معجم لاروس.

3- خلیل. کتاب العین وطریحی. مجمع البحرين.

توهین و تحقیر و به قیمت کشتن پسر پیغمبر بفروشد و تازه ادعای مسلمانی هم داشته باشد.

شاید هم معنی سخن آن حضرت این باشد که شما زندگی در زیر سایه حکومت امام حسین علیه السلام را فروختید و در قبال آن زندگی در زیر سلطه یزید را گرفتید و برای جلوگیری از لرزش پایه های تخت سلطنت، یزید به جنگ امام حسین رفتید... اما این معامله سر تا پا زیان و خسارت بود و شما در زیر سایه حکومت یزید روی آسایش را ندیده احترام، امنیت و آینده روشنی نخواهید داشت.

چرا که تنها دین و در آمدن به زیر پرچم کسی که خدا انتخابش کرده می تواند زندگی سعادت مندانه را به همراه عزت و کرامت برای انسان مهیا نماید.

اما روگردان شدن از گردن نهادن به حکومت ولی خدا به سرعت منجر به بدبختی ها گردیده حکومت های ستمگر یکی پس از دیگری به قدرت رسیده و آن وقت است که باید با زندگی آمیخته با ذلت و بدبختی بسوزید و بسازید؛ بدبختی که همه جنبه های دینی، اقتصادی، سیاسی، امنیتی و سایر زوایای زندگی شما را شامل خواهد گردید.

در این جا حضرت زینب علیها السلام سخن خود را با آیه ای از قرآن کریم آمیخت و سخنی الهام گرفته از قرآن به زبان آورد که:

«وَبُوتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ؛ و خود را به خشم خدا گرفتار نموده و بدین ترتیب خواری و درماندگی بر شما لازم آمده است.

ص: 275

خدای متعال در قرآن می فرماید:

(وَضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ وَبَاءَ وَبَغَضَ مِنْ اللَّهِ) ؛ «و! داغ! خواری و ناداری بر! پیشانی! آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند».(1)

بُؤْتُمْ بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ ، یعنی با کوله باری از خشم خدا بازگشتید و به زودی همین خشم الهی موجب خواهد شد که عقوبتی دردناک و دوری از رحمت پروردگاری بر شما لازم آید.

زیرا هر چه جرم سنگین تر باشد خشم خدا نیز بیشتر خواهد بود و در نتیجه عذاب ناشی از این خشم نیز دردناک تر و با تحقیر و اهانت بیشتری همراه خواهد بود و آن مجرم نیز از بخشش و آمرزش خدای متعال دورتر خواهد گردید

ضربت، یعنی نوشته شد (در سرنوشت) یعنی خدای متعال به واسطه کفران نعمت وجود حضرت امام حسین علیه السلام و خیانت روا داشتن نسبت به او ذلت و فقر را برای شما تقدیر نموده است.

ذِلَّةٌ وَ ذُلٌّ، به معنی خواری است که یک عذاب روحی دائمی است و سبب آن احساس حقارت و نقص در خود و ترس از تعرض و بی حرمتی دیگران است

مَسْكَنَةٌ، عبارت از فقر شدید و بیچارگی و بدبختی است.

سپس حضرت زینب علیها السلام به توضیح بیشتری پرداخته و ابعاد دیگری از حجم این جنایت شرم آور را آشکار نموده و فرمود:

(وَيَلْكُمْ يٰٓأَهْلَ الْكُوفَةِ! أَتَذَرُونَ أَيْ كَيْدَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيْتُمْ) «وای بر شما ای مردم! کوفه آیا می دانید چه جگری را از رسول خدا دریده اید؟!».

ص: 276

گَبد، کنایه از فرزند انسان است که پیامبر اکرم صلی اله علیه و اله نیز فرموده است: «أولادنا أکبادنا ؛ فرزندان ما به منزله جگرهای ما هستند» (1).

فَری به معنی بریدن و تکه تکه کردن گوشت است.

حضرت زینب علیها السلام حضرت امام حسین علیه السلام را به جگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و جنایت قتل آن حضرت را به پاره پاره کردن جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله تشبیه نموده است و این تشبیه از لحاظ بلاغت معانی بسیاری را در خود داشته و مشتمل بر حقایقی روحانی، است چرا که همه می دانند جگر در بدن انسان از چه جایگاه ویژه ای برخوردار است

پس انسانی که مدعی مسلمانی نیز هست تا چه اندازه باید منحرف شده باشد که امامی را به قتل برساند که به منزله جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟

«وَأَيُّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَكْبَرْتُمْ ؛ چه زنان و دختران با عفت و وقاری را از خاندان پیامبر به کوچه و بازار کشانده اید؟!»

کریمه یک مرد به دختر او اطلاق می شود، حضرت زینب علیها السلام دختر حضرت زهرا علیها السلام است و ایشان نیز دختر رسول صلی الله علیه و آله خدادیه می باشند بنا بر این زینب کبری علیها السلام نوه پیامبر است و نوه نیز حکم فرزند را دارد؛ شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نیز از زمان کودکی حضرت زینب علیها السلام او را با کلمه «بنتی» یعنی دخترم مورد خطاب قرار می داده است.

این دختر محترمه و مکرمه همواره در پشت پرده عفت و عصمت در خانه خود زندگی کرده و بیشتر از آن که مراقب جان

ص: 277

خود باشد مراقب و مواظب حیا و حجاب خود بوده است اما کوفیان به خیمه و خرگاه او هجوم آورده حجابش را ربوده اسیرش کرده و در انظار آشکارا پیدایش ساختند و این مصیبت بعد از مصیبت قتل برادرش امام حسین علیه السلام بیشتر از هر مصیبت دیگری بر قلب شکسته او چنگ می زد.

خواننده محترم اینجا توقف کرده و لختی بیاندیش تا عمق فاجعه را دریابی؛ زیرا ربودن حجاب یک زن مؤمنه عقیفه معمولی برای او سخت تر از وارد آوردن ضربات چاقو بر بدن وی می. باشد حال در باره گرفتن حجاب از سر سیده زنان با حجاب و افتخار بانوان پرده نشین؛ یعنی حضرت زینب علیها السلام کبری چه فکر می کنید؟

تنها همین جنایت از بزرگ ترین جنایاتی است که کوفیان نسبت به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله روا داشته اند.

هیچ وجدان آزاده ای نیست که بتواند این جنایت را فراموش کند. خصوصاً که این جنایت منحصر به حضرت زینب علیها السلام نبوده و شامل همه زنانی که به همراه آنان در قید اسارت بودند از جمله خواهران پاک حضرت زینب علیها السلام از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز گردیده است.

«وَأَيِّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ ؟ ؛ چه خونی از آن حضرت بر زمین ریخته اید؟!».

ای مردم کوفه آیا می دانید که چه خونی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ریختید؟

حضرت زینب علیها السلام در این جمله خونی که از بدن مطهر حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا بر زمین ریخته شد را خون شخص

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب آورده است؛ چرا که پر واضح است خونی که در رگ های امام حسین علیه السلام جاری بوده مانند خون سایر مردمان نبوده است؛ چون خود او شخصی عادی و مانند سایر افراد بشر نبوده هر قطره از خون پاک او قسمتی از خون رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ او از جمله اهل بیت بوده و همه افراد اهل بیت علیهم السلام از یک سرچشمه نشأت گرفته اند؛ آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: (اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي وَحَامَّتِي، لَحْمُهُمْ لَحْمِي، وَدَمُهُمْ دَمِي، يُؤْلَمُنِي مَا يُؤْلَمُهُمْ، وَيَحْزُنُنِي مَا يَحْزُنُهُمْ، إِنَّا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ.. إِنَّهُمْ مِنْهُمْ ..)؛ «خدایا این ها اهل بیت من خاصان و خویشان من هستند؛ گوشت آنان گوشت من و خون آنان خون من است آن چه برای آنان دردناک باشد برای من نیز دردناک خواهد بود و آن چه آنان را اندوهگین نماید مرا نیز اندوهگین نموده است. من با هر کس که با آنان از در دوستی و سازش در آید دوست و با هر کس که با آنان دشمنی ورزد دشمن هستم آنان از من و من از آنانم».(1)

پس آنان که خون حضرت امام حسین علیه السلام را ریختند در واقع خون رسول خدا صلی الله علیه و آله را ریخته و در عین حال ادعای مسلمانی نیز داشتند!!

«وَأَيُّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ؛ و چه حرمتی از او شکسته اید؟!».

حرمت یک مرد عبارت از مسائلی است که زیر پا نهادن آن برای دیگران جایز نیست و حرم یک مرد اهل و عیال او هستند. (2)

ص: 279

-
- 1- این عبارت در حدیث مشهور کساء آمده که در کتاب عوالم نوشته محدث بزرگ شیخ عبد الله: بحرانی: 930/2 نقل شده است این حدیث در کتاب شریف کافی با سند معتبر از صحابی .بزرگوار جابر بن عبد الله انصاری از حضرت زهرا علیها السلام روایت شده است.
 - 2- المعجم الوسیط.

و هتک حرمت در این جا یعنی: اهانت کردن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با کشتن فرزندش حسین علیه السلام و اسیر کردن دختران آن حضرت و هجوم و حشیانه به خیمه های آنان!

چه اهانتی بزرگ تر از این؟

زن در اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و به شکل خاصی مورد صیانت قرار گرفته است و هر کس زنی را مورد اهانت قرار دهد در نزد همگان مستحق سرزنش و نکوهش می، گردد اما مردم کوفه به فرمان یزید ستمگر و ابن زیاد ملعون در زمینه اهانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر باد دادن حرمت آن حضرت به شیعی ترین جرایم دست زدند.

به همین جهت است که در کتابی از یکی از سرشناس ترین دانشمندان اهل سنت می خوانیم اگر بخواهیم از یزید دفاع کنیم و در مسئله کشتن حضرت امام حسین علیه السلام برای او عذر بیاوریم که چون آن حضرت در مقام خلافت رقیب او محسوب می شده کشتنش امری عادی بوده است اما چگونه می توان درباره اسیر کردن دختران پیامبر با آن کیفیت دردناک و شهر به شهر گرداندن آن ها عذری برای او آورد؟

حضرت زینب علیها السلام سخنان خود را با توصیف عمل مردم در جریان فاجعه خونین کربلا و اسارت بانوان پاک با این توصیفات پی در پی ادامه داد

«لقد جئتم بها ؛ شما این جنایت فجیع را در حالی انجام دادید که».

یعنی این جنایت بی نظیر در تاریخ بشری را انجام دادید جنایتی

ص: 280

با این ویژگی ها:

«صَلْعَاء ؛ بی پرده و آشکار».

این لغت به معنی بلای شدید است. (1) یا کار سخت و شاید هم مراد جنایت بی پرده و آشکاری باشد که نتوان با هیچ چیز آن را پوشاند.

«عَنْقَاء ؛ سر آغاز جنایات دیگری در تاریخ بود»

این کلمه نیز به معنی بلا است (2) و گفته شده این کلمه از عنق به معنی گردن مشتق شده و گردن هر کاری ابتدای آن است. (3)

«شوهاء ؛ سیاه و تاریک بود».

این کلمه به معنی زشت است. (4)

«فَقْمَاء ؛ غیر قابل حل و جبران بود».

به معانی بزرگ (5) و شدید (6) آمده است و شاید معنی آن مشکل لاینحلی باشد که کسی راه حل و جلوگیری از پیامدهای آن را نداند.

(7)

«خَرْقَاء، كَطْلَاعِ الْأَرْضِ ؛ تمام سطح زمین پر کرده است».

طَلَاعِ الْأَرْضِ، یعنی پر شدن زمین. (8)

«وَمِلَ السَّمَاءُ ؛ و وسعت آسمان را».

ص: 281

1- ابن عباد، المحيط في اللغة و خليل بن أحمد، كتاب العين.

2- القاموس المحيط و لسان العرب.

3- شرتوني اقرب الموارد.

4- المعجم الوسيط.

5- المنجد في اللغة، و شرتوني اقرب الموارد.

6- المعجم الوسيط.

7- محقق.

8- المعجم الوسيط، و القاموس المحيط، در لسان العرب نیز گفته است: طَلَاعِ الْأَرْضِ یعنی آن چه از زمین که آفتاب بر آن طلوع می کند

و طَلَاعِ هر چیز پر شدن آن است - محقق

شاید معنی این باشد که این، جنایت بزرگ تر از آن است که بتوان اندازه آن را با احجام خاصی تشبیه کرد بلکه حجم آن بزرگ تر از آسمان و زمین است؛ یعنی بزرگی آن از حد تصور خارج است.

چون کشتن امام حسین علیه السلام و فقدان او در میان امت اسلام چند معنی داشت:

1- این مسئله باعث اندوه و نگرانی هر انسان آزاده ای می گردید حتی کسانی که در نسل های بعد خواهند آمد و جزئیات این واقعه را در تاریخ خواهند خواند حتی اگر مسلمان نیز نباشند اما احساس حزن کرده و اشک بی اختیار از چشمانشان سرازیر خواهد گردید و از کسانی که مرتکب این جنایت شدند بیزار و متنفر خواهند گردید.

2- این فاجعه باعث شد که جهان بشریت با همه ادیان مختلف و همه نسل های حال و آینده از برکات وجود مقدس حضرت امام حسین علیه السلام محروم شوند؛ وجودی که آثار مثبتش به استمرار تا پایان عمر دنیا باقی است.

3- این جنایت با حجم گسترده ای که داشت راه را در برابر هر شخص پلید اندیشی باز کرد تا در عرصه ستم و تاخت و تاز بر حقوق دیگران مطابق با امیال نفسانی و درونی خویش حرکت کرده و هیچ حد و مرزی در پایمال کردن کرامت دیگران برای خود قائل نباشد.

حضرت امام حسین علیه السلام نیز در هنگام جنگ با سپاه کوفه همین نکته را به آنان گوشزد فرمود که (... أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْدًا مِنْ

عِبَادِ اللَّهِ فَتَهَاؤُوا قَتْلَهُ بَلْ يَهُونُ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ)؛ «بدانید که پس از کشتن من دیگر کشتن هیچ یک از بندگان خدا بر شما گران و سنگین نخواهد آمد بلکه به واسطه کشتن من چنین کاری بر شما آسان خواهد بود».(1)

«أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا؛ آیا از این که آسمان خون باریده تعجب می کنید؟»

منابع مورد اعتماد تاریخی بر این نکته تصریح کرده اند که پس از قتل حضرت امام حسین علیه السلام خون بسیار زیادی از آسمان بارید این باران سرخ رنگ از لحاظ رنگ و غلظت کاملاً شبیه خون بود و این پدیده طبیعی در کتاب های شیعه و سنی از قدیم و جدید ذکر شده است.(2)

ص: 283

1- معالی السبطين: 2 / الفصل العاشر المجلس الثالث ، و تظلم الزهراء 222

2- حال به متن برخی از کلمات مورخان درباره این پدیده عجیب که در روز عاشورا و در زمان به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام اتفاق افتاد توجه کنید: 1- حافظ محبّ الدین طبری شافعی - 694 هـ . ق در کتاب ، خود موسوم به ذخائر العقبی: 145 چاپ مصر - 1356 هـ . ق می نویسد: «ابونعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از نضره از ديه نقل کرده که گفت: چون حسین بن علی کشته شد آسمان خون بارید فردا صبح که از خواب برخاستیم دیدیم که چاهها و کوزه های ما پر از خون بود». و از مروان غلام ، هند دختر مهلب نقل است که: گفت حاجب کاخ ابن زیاد برای من تعریف کرد که چون سر بریده حسین را در برابر ابن زیاد نهادند دیدم که از دیوارهای دار الامارة خون می ریزد. این روایت را ابن بنت منیع نیز در کتاب خود تخریج نموده است و از جعفر بن سلیمان نقل است که گفت: خاله من ام . سالم مرا خبر داد که چون حسین کشته شد بارانی خون مانند بر ما بارید که آثار آن بر دیوارها و خانه ها باقی ماند؛ وی گوید به من خبر رسیده است که این قضیه در شام و خراسان نیز اتفاق افتاده است و از ابن شهاب نقل است که: گفت چون حسین بن علی - رضي الله عنه - کشته شد در شام سنگی از زمین برداشته یا از کوه کنده نمی شد مگر این که از زیر آن خون جریان پیدا می کرد این دو روایت را ابن سری تخریج کرده است». 2- علامه محمودی در کتاب خود عبرات المصطفین فی مقتل الحسین: 169 چاپ ایران - 1417 هـ . ق چنین آورده است: «ابو بکر محمد بن ابی بکر تلمسانی - بعد از 644 هـ . ق در شرح زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام از کتاب الجوهره: 2 / 218، چاپ ، ریاض، چنین آورده است بخاری در شرح حال سلیم القاص به شماره 2202 از بخش دوم از جلد دوم از کتاب التاريخ الكبير: 4 / 129 چنین روایت کرده است سلیم القاص گفت: «روز قتل حسین باران خون بر ما بارید» 3- همین روایت را ابن حجر هیثمی در کتاب خود الصواعق نقل کرده است. 4- همین روایت را قندوزی حنفی در کتاب خود ینابیع المودة نقل کرده است. 5- همین روایت را سبط ابن جوزی در کتاب خود مرآة الزمان نقل کرده است 6- بلاذری نیز در کتاب : خود انساب الاشراف: 209/30، چاپ بیروت، ح 52 چنین آورده است» عمر بن شبة از موسی بن اسماعیل از حماد بن سلمه، از سلیم القاص روایت کرده است که گفت: «در ایام کشته شدن حسین باران خون بر ما بارید» 7- همچنین شیخ محمودی از ابن العدیم از هلال بن ذکوان نقل کرده است که گفت: «چون حسین کشته شد بارانی بر ما بارید که آثار آن مانند خون بر لباس های ما باقی ماند». 8- قرطبی - 671 هـ . ق در تفسیر خود به نام الجامع لاحکام القرآن: 16 / 141، چاپ بیروت - 1405 هـ . ق چنین آورده است: «قاضی سلیمان گفت: در روز قتل حسین بر ما باران خون بارید. 9- حافظ ابن عساکر شافعی - 571 هـ . ق نیز همین جریان را در کتاب : خود تاریخ مدینه دمشق چنین نقل کرده است نضره از ديه بر من حدیث کرد که: «چون حسین بن علی به قتل رسید آسمان خون بارید و همه چیز ما پر از خون شد»- محقق.

این باران سرخ به منزله یک هشدار آسمانی در سطح جهان هستی بود که بر شدت و عمق بی رحمی در فاجعه قتل امام حسین علیه السلام او ابراز تنفر از آن دلالت داشت اما چه سود که عبرت ها چه فراوانند و عبرت گیرندگان چه اندک!

آثار آن خون ها بر در و دیوارهای شهر کوفه و لباس های مردم، آن تا حدود یک سال باقی بود.

این باران، خون سند رسوایی مردم کوفه در ارتکاب این جنایت و تهدیدی برای آنان بر عاقبت بدی بود که در روز قیامت انتظار آنان را می کشید.

«وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى؛ در حالی که عذاب آخرت در مقایسه با این امر، بسیار شدیدتر و خوار کننده تر است».

یعنی کیفر افرادی که در جنایت قتل حضرت امام حسین علیه السلام شرکت داشته اند به عذاب و کیفر دنیوی و بلاهای پی در پی، آن منحصر نبوده بلکه در آخرت نیز عذاب الهی در انتظار آن ها است.

این دنیا بالاخره به پایان می رسد و هر انسانی از صحنه امتحان بیرون می رود و آن جا است که مجرمان در چنگ دادگاه الهی گرفتار می آیند و چه کسی در آن روز می تواند آن ها را از انتقام رسول خدا صلی الله علیه و آله که جدّ اطهر امام حسین علیه السلام است رهایی بخشد؟!

«وَأَنْتُمْ لَا تُنْصَرُونَ؛ و در آن روز کسی به یاری شما نخواهد آمد».

یعنی در روز قیامت کسی را نخواهید یافت که به یاری شما شتافته و شما را از عذاب دردناک نجات دهد؛ چرا که طرف دعوای شما در آن روز پیشوای مظلوم و بیگناهی است که به دست شما به شهادت رسیده است؛ امام حسین علیه السلام، همان مرد بزرگی که خدای متعال عرش خود را با نام او زینت داده و بر آن نوشته است: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ؛ همانا حسین چراغ بر فروغ هدایت و کشتی نجات است»، پر واضح است که او هر چند دارای روحی بسیار مقدس بوده بلندای روحی او فوق تصور ما است در آن روز از حق خود دست بر نخواهد داشت؛ زیرا جنایت کاران این، واقعه رکورد پستی و پلشتی و غدر و خیانت را شکسته اند.

دشمن کوفیان در آن، روز عزیزترین و شریف ترین مخلوقات در نزد خدای متعال سرور ما حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است که او هم از خونخواهی فرزند عزیز و محبوب خود و اسیری دختران، پاکش دست بر نخواهد داشت.

وکیل این دادگاه نیز جبرئیل امین است که سرور اهل آسمان بوده و در پرونده قتل سید الشهداء به طرفداری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر می خیزد.

نوع جرم و حجم و پیامدهای این جنایت نیز به گونه ای است که به هیچ وجه مشمول بخشودگی و مغفرت الهی قرار نخواهد گرفت؛ چون دستگاه قضایی پروردگار در قیامت از هر گونه هرج و مرج و به هم ریختگی منزّه بوده و برنامه کاری، آن رساندن هر صاحب حقی به حق خویش است.

این اولاً...

ص: 285

ثانیاً: یکی از آثار و تبعات این جنایت تنفرانگیز این است که مرتکبان آن از توفیق توبه و انابه به درگاه خدا در طول زندگی خود در دنیا محروم خواهند شد؛ چه این که حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام در حدیثی به این نکته تأکید فرموده اند.

نباید فراموش کرد که فرماندهان بزرگ سپاه کوفه خود از کسانی بودند که به حضرت امام حسین علیه السلام نامه نوشته بودند که به کوفه بیاید و در آن نامه ها به آن حضرت وعده نصرت و یاری داده و نوشته بودند حتی اگر کار به جنگ و خونریزی هم بکشد حاضر هستند خون و جان خود را در راه آن حضرت ایثار کنند و همه پای نامه های خود را آشکارا به نام امضا کرده بودند.

حتی بعضی از آن ها به خود جرأت داده و به آن حضرت نوشته بودند: اگر به سوی ما نیایی فردای قیامت در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو شکایت خواهیم کرد!!

پس آن ها امام حسین علیه السلام را به خوبی می شناختند و چه قدر فرق است بین کسی که شناخته و دانسته دست به کاری می زند با کسی که از سر نادانی و جهل اقدامی می کند و در احادیث شریفه آمده است که: (إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعِينَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يَغْفِرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبًا وَاحِدًا)؛ «خدای متعال هفتاد گناه از شخص نادان می آمرزد قبل از این که یک گناه از شخص دانا آمرزیده باشد».

«فَلَا يَسْتَحْفِظُكَ الْمُهْلُ؛ پس مهلت هایی که خدای متعال به شما می دهد موجب دل خوشی شما نگردد».

مُهْل - به ضمّ میم - جمع مهلت است یعنی عجله نکردن و فرصت کافی در اختیار گذاشتن.

یعنی مهلت دادن خدا به شما و عدم تعجیل او در گرفتن انتقام از شما نباید که موجب پشت گرمی شما شده شاد و خرسند در مستی پیروزی ظاهری فرو روید زیرا پیروزی که عذاب دردناک با فاصله زمانی اندک در پی آن، باشد حقیقتاً پیروزی به حساب نمی آید بلکه سرابی موقتی است که در نزد عقلا- اعتباری برای آن نیست؛ که گفته اند: «لا- خیر فی لدّة ورائها النار؛ در خوشی که آتش به دنبال دارد خیری نیست»!

مهلت دادن خدا دلیل بر اهمال او در رسیدگی به جرایم بندگان نیست، بلکه ذات اقدس خدا گاه به بندگان خود مهلت می دهد اما به هیچ وجه در رسیدگی به پرونده اعمال آن ها اهمال و سستی روا نمی دارد.

بنا بر این نباید مهلت دادن خدا باعث ایجاد این تصور غلط شود که دلیل تأخیر در عقوبت گناهان این است که از آن ها صرف نظر شده و خدا از آن ها تغافل ورزیده و چون کاری بوده که تمام شده مشمول مرور زمان گردیده و دیگر پیامدی برای مرتکب، ندارد یا این که این جا جای انتقام نیست چون کاری بوده که از دست انسان در رفته است.

!هرگز

چنین نیست بلکه خدای متعال خواسته دنیا را برای همه مردم دار امتحان قرار دهد؛ خوبان و .بدان و مقرر فرموده است که هر کس در این جهان با فرامین او مخالفت ورزد باید بدون شک تاوان مخالفت خود را دیر یا زود بپردازد پس دیر و زود شدن کیفر، به این معنی نیست که چیزی از دست خدای قاهر بلند مرتبه توانا به

در می رود! او که مُهیمَن بر همهٔ جهان هستی است. اما احياناً یا غالباً به جهت حکمت ها و اسراری که خود دانای به آن ها است کيفر گناه کاران را به تأخیر می اندازد اما چنان که خود نیز فرموده است همواره در کمین گناه کاران است و از آن جا که در مثل مناقشه نیست، همچون سربازی است که در سنگر خود نشسته و مراقب میدان نبرد است تا زمان مناسب برای حمله به دشمن یا آتش گشودن بر روی او فرا رسد، عذاب الهی نیز با رعایت اسرار موجود در جهان هستی وابسته به رسیدن زمان مناسب است.

خدای متعال می فرماید: (وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ * مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) ؛ «و خدا را از آن چه ستمکاران می کنند غافل مپندار جز این نیست که ا کيفر ا آنان را برای روزی به تأخیر می اندازد که چشم ها در آن خیره می شود * شتابان سر برداشته و چشم بر هم نمی زنند و ا از وحشت ا دل هایشان تهی است» (1)

از حضرت امام علی علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: (وَلَيْنَ أَمْهَلَ لَ اللَّهِ الظَّالِمَ فَلَنَ يَقُوْتَهُ أَخَذَهُ وَ هُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَ بِمَوْضِعِ الشَّجَا مِنْ مَجَازِ رِيقِهِ) ؛ «اگر خدا بخواهد ظالمی را مهلت دهد، هرگز چنین نیست که امکان مجازات او از وی فوت شود، بلکه خدا در مسیر راه وی در کمین است و چون گریبان او را گرفت همچون استخوانی در گلو راه فرو دادن آب دهان را نیز بروی خواهد بست». (2)

«فإنَّه لا یَحْفَظُهُ البدار ؛ چرا که خدا در عذاب کردن بندگان خود شتاب

ص: 288

1- سوره ابراهیم: 42 و 43

2- نهج البلاغه، با حاشیه صبحی صالح خطبه 67 ص 141، چاپ لبنان.

نمی‌کند».

يَحْفَظُ، به معنی تند راه رفتن است. (1) مُحْتَفِظٌ به معنی کسی است که در کاری عجله می‌کند (2) و حَفْظٌ عجله کردن در هر کاری است چه انتقام یا کارهای دیگر.

بدار، بَدَرَ مُبَادِرَةً و بداراً به معنی سرعت گرفتن در کاری است (3) و بَدَرَ بِالشَّيْءِ، یعنی در آن عجله به خرج داد. (4)

حضرت زینب علیها السلام می‌فرماید: ای مردم کوفه بدانید که عدم نزول فوری عذاب الهی بر شما به جهت سستی و اهمال خدا در کیفر دادن شما، نیست چرا که عواملی مانند عجله برای خدا ایجاد انگیزه نمی‌کنند و کارهای خدا تنها بر اساس حکمت و فراهم آمدن مقدمات تکوینی صورت می‌پذیرد؛ مقدماتی از قبیل فرا رسیدن زمان مناسب یا انتخاب نوع کیفر مربوطه.

این اولاً.

ثانیاً: در حدیث شریف آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خدای متعال خواسته است که در عذاب و کیفر امت او در دنیا تعجیل نکند و خدا این خواسته آن حضرت را مورد پذیرش قرار داده است و این امر را از قوانین غیبی عالم کون قرار داد تا با این کار پیامبر خود را تکریم و احترام نموده، باشد و این کرامت تنها مختص پیامبر عالیقدر اسلام بوده از امتهای گذشته و پیامبران پیشین کسی از چنین ویژگی برخوردار نبوده است.

پس معنی این جمله از سخن حضرت زینب علیها السلام این است که هیچ

ص: 289

1- المعجم الوسيط.

2- طریحی، مجمع البحرين

3- طریحی، مجمع البحرين

4- المعجم الوسيط.

عاملی موجب تحریک یا تشویق خدای متعال برای تعجیل در کیفر بدکاران و انتقام کشیدن از آنان نمی گردد؛ زیرا اسرار و اسبابی در جهان هستی موجود است که حکمت خدا بر اساس آن ها عمل می کند و در ثانی احتمال این که به واسطه تأخیر مجرم از دست عدالت خدایی فرار کند منتفی است که در دعای کمیل نیز می خوانیم و لا یمکن الفرار من حکومتک ؛ و از دایره حکومت تو راه گریزی نیست».

«و لا یخافُ قَوْتَ الثَّارِ، وَإِنَّ رَبَّکُمْ لَبِالْمُرْصَادِ ؛ چون ترسی از پایمال شدن خون و از دست رفتن زمان انتقام ندارد و همانا پروردگار شما همیشه در کمین است».

دور نیست زمانی که حضرت امام مهدی منتظر ظهور کند و از قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام در دنیا به سختی انتقام بکشد و در آخرت نیز اولین گروهی که به آتش جهنم افکنده خواهند شد قاتلان حضرت سید الشهداء علیه السلام هستند.

مرصاد به معنی کمینگاه است؛ مکانی که برای مخفی شدن از دید دشمن یا برای کمین کردن و حمله یا دفاع در فرصت مناسب در آن مخفی می شوند.

روای گوید:

«به خدا سوگند در آن روز مردم را دیدم که حیرت زده گریه می کردند و گاه دست در دهان گرفته و پشت دست به دندان می.گریزند

از آن میان پیرمردی در کنار من ایستاده و می گریست، چنان که

ص: 290

محاسنش از اشک او خیس شده بود؛ او می گفت پدر و مادرم فدای شما باد پیران شما بهترین، پیران جوانان شما بهترین جوانان زنان شما بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل است؛ هرگز خوار نشده و پذیرای شکست نمی گردید».

تا این جا آن چه در کتاب ها از متن خطبه آمده بود به انتها می رسد حال وقت آن است که خوانندگان محترم بی پرسند پس از آن چه اتفاقی افتاد؟

پاسخ این سؤال همان است که در صفحه های بعد به خواست خدا خواهید خواند.

ص: 291

چرا و چگونه خطبه حضرت زینب علیها السلام را قطع کردند؟

حضرت زینب سلام الله علیها این شیرزن سوگوار با صدایی اندوهناک سخن می گفت و با هر کلمه احساس اندوه و داغ و پشیمانی را در مردم شعله ور می ساخت تا جایی که صدای مردم به گریه و شیون بلند شد و نیروهای امنیتی و نظامی غافلگیر شدند و احتمال هر گونه شورش و سرپیچی می رفت.

در این جا به این اندیشه افتادند که چگونه خطبه حضرت زینب علیها السلام را قطع و اذهان مردم را از توجه به سخنان ایشان غافل کنند.

برخی گفته اند دستور دادند کاروان اسیران حرکت کند و نیزه ای را که سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام بر فراز آن بود نزدیک محمل حضرت زینب علیها السلام آوردند در این هنگام صدای مردم بلند شد که می گفتند این سر حسین است... این سر حسین است در این حالت دیدگان مبارک امام باز بود و به شکلی وصف ناشدنی و مانند می نگریست و چنان که تاریخ نگاران آورده اند دیدگانش را به افق دوخته بود.

در این جا بود که حضرت زینب با وجود شجاعت و زبان رسایی که داشت نتوانست سخن بگوید؛ زیرا از دیدن این منظره تکان دهنده اندوه تمام وجودش را فرا گرفت و حتی به سبب دردی که خدا می داند چه مایه دل مهربانش را به درد می آورد بیم

آن که می رفت که جان مبارکش از تن خارج شود.

واکنش حضرت زینب علیها السلام در این جا این بود که سر مبارکش را با تمام قدرت به جلوی محمل کوفت؛ به گونه ای که خون از سر و پیشانی مبارکش سرازیر شد. سپس بر اساس یک سنت عشایری که در آن روزگار هنگام سوگواری بر پیکر افراد سرشناس مراعات می شد با یک قطعه پارچه به سر مبارک امام حسین علیه السلام اشاره کرد و - چون دید مردم همانند هلال ماه نوبه سر مبارک امام حسین علیه السلام اشاره می کنند و آن را به هم نشان می دهند - این اشعار را خواند

ای «هلال ماه نو که تا به سر حد کمال رسید، خسوف او را غافلگیر کرد و غروب نمود».

ای پاره قلبم هرگز گمان نمی داشتم که دست تقدیر چنین سرنوشتی را برای من رقم زده باشد که سر تو را بر نیزه در برابر خود بینم». (1)

یکی از سرایندگان اهل بیت - که حاج هاشم کعبی نام دارد - می گوید: در محمل، زینب دختر کوچک امام حسین نیز همراه عمه اش بود. شاید وقتی سر مبارک پدرش را در آن حال دید شروع به سخن گفتن با وی کرد و مثلاً می گفت

.بابا... بابا جان... تا حالا کجا بودی با من حرف بزن ولی وقتی پاسخی نشنید بغضی در گلوی کوچکش شکست و زار زار گریست شاید از همین رو است که حضرت زینب علیها السلام خطاب به سر

ص: 293

1- یا هالالاً لَمَّا اسْتَتَمَ کمالاً *** غَالَهُ خَسْفُهُ فَأُیْدِی غُرُوباً مَا تَوْهَمْتُ یا شَقِیقُ فَوَادِی *** کَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَکْتُوبًا

«برادر جان با فاطمه کوچک سخن بگو؛ چرا که قلب نازنینش نزدیک است از فرط اندوه آب می شود».⁽¹⁾

احتمال دوم آن است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام - احتمالاً به دستور مأموران - نزد عمه اش رفت و گفت: عمه جان خاموش باش؛ زیرا برای آینده از گذشته می توان عبرت گرفت و تو بحمدالله دانای خود آموخته ای هستی که از هیچ کس دانش نیاموخته ای و بدون آن که کسی چیزی را به تو بفهماند فهمیده. ای کسی که روزگار او را از میان برداشته است گریه وزاری او را بر نمی گرداند.

حضرت زینب علیها السلام با شنیدن فرمایش امام خاموش شد.⁽²⁾

ص: 294

1- یا أخی! فاطمَ الصغیرة کلمها *** فقد کاد قلبه- کاد قلبُها أَنْ یذوبا

2- شیخ طبرسي، الاحتجاج: 305/2 چاپ لبنان - 1453هـ - ق .

متن خطبه حضرت زینب علیها السلام به روایتی دیگر

شیخ طبرسی در کتاب الاحتجاج متن خطبه حضرت زینب علیها السلام را آورده که با نسخه ای که ما ذکر کردیم تفاوت هایی دارد. ما در این

جا برای استفاده بهتر خوانندگان متن روایت شیخ طبرسی را نیز می آوریم.

حَدَّثَنَا اسَدِي مِي كُوَيْد: بِه خدَا سَوَكُنْد هِيچ زَن بَا حِيَايِي رَا سَخَنُورْتَرِ از آن بانو ندیدم. گویَا از زبَان عَلِي سَخَن مِي كُفْت. آن بانو به مردم اشاره كرد ساكت شُونْد. در این هنگام ناگَاه نفس ها بِنْد آمد و زَنگ شْتَرَان از صَدَا. اِفْتَاد آن گاه پس از سپاس خدَاي مَتَعَال و درود فرستادن بر پيامبر فرمود:

«أَمَا بَعْد : يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْحَتَلِ وَالْعَدْرِ وَالْخَذَلِ.

الَا فَلَا رَقَاتُ الْعِبْرَةِ، وَلَا هِدَاةُ الزَّفَرَةِ.

ص: 295

إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصِّلَافُ وَالْعُجْبُ وَالسَّنْفُ وَالْكَذِبُ وَمَلَقُ
الْإِمَاءِ وَعَمَزُ الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَفِصَّةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ، أَلَا بِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ
خَالِدُونَ.

أتبكون أخي؟!

أَجَلٌ - والله -، فَابْكُوا فَإِنَّكُمْ أَعْرَى بِالْبُكَاءِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا فَقَدْ أَبْلَيْتُمْ بَعَارِهَا وَمَنْيْتُمْ بِشَنَارِهَا وَلَنْ تَرْحُضُوهَا أَبَدًا وَأَنْتَى تَرْحُضُونَ
قُبُلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النُّبُوَّةِ وَمُعَدِنِ الرِّسَالَةِ، وَسَيِّدِ بَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَاذُ حَزْبِكُمْ وَمَعَاذُ حَزْبِكُمْ وَمَقَرِّ سَلَمِكُمْ وَآسِي، كَلِمِكُمْ وَمَفْرَعُ
نَازِلَتِكُمْ وَالْمَرْجِعُ إِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ وَمَدْرَةُ حُجَجِكُمْ وَمَنَارُ مَحَبَّتِكُمْ.

أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَسَاءَ مَا تَرْزُونَ لِيَوْمَ بَعَثْتُكُمْ فَتَعَسَاءَ نَعْسًا!! وَنَكْسَاءَ نَكْسًا لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَتَبَّتِ الْأَيْدِي وَخَسِرَتِ الصِّفْقَةُ
وَبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الدَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ

أَتَدْرُونَ - وَيَلَكُمْ - أَيَّ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرُئْتُمْ؟!

وَأَيَّ عَهْدٍ نَكَشْتُمْ؟!

وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟!

وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ؟!

وَأَيِّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟!

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا.؟!

لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ صَلْعَاءَ عَنَقَاءَ سَوْدَاءَ فَقَمَاءَ خَرَقَاءَ كَطَلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلءِ السَّمَاءِ.

أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا؟ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُنْصَرُونَ.

فَلَا يَسْتَحْفِنُكُمْ الْمَهْلُ فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ لَا يَحْفِزُهُ الْبِدَارُ وَ لَا يُخْشَى عَلَيْهِ قُوَّةُ النَّارِ كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَلَهُمْ بِالْمِرْصَادِ

اما بعد ای اهل کوفه ای اهل نیرنگ و بی وفایی و ای کسانی که یار خود را بی پناه و تنها و می گذارید هرگز اشک چشم شما، خشک و ناله هایتان آرام مباد شما همانند زنی هستید که رشته خود را پس از آن که می تابد و محکم می نماید پاره پاره می کند و می.گشاید سوگندهایتان در میان شما دستاویز قلب و فریب .است آیا غیر از لاف زدن خود، بینی کینه توزی همانند کنیزکان چاپلوسی کردن و زبونی در برابر دشمنان چیزی دارید؛ شما نظیر گیاهی هستید که از مدفوع حیوانات بروید یا به مانند نقره ای هستید که گوری را بدان تزیین کرده باشند آگاه باشید که آن چه پیشاپیش برای خود فرستاده اید بسیار بد است که همانا خشم خدا

ص: 297

است و تا ابد در عذاب خواهید بود.

آیا بر برادرم گریه و زاری می کنید؟

آری به خدا قسم شما به گریه سزاوارید و باید که بسیار بگریید و اندک بخندید؛ زیرا عیب و ننگی که به جان خریدید چنان دائمی شده است که تا ابد هرگز نخواهید توانست آن را از دامن خود بزدایید چگونه خود را از کشتن او تبرئه می کنید که فرزند خاتم نبوت و معدن رسالت بود و حامی شما به وقت، نبرد قرارگاه شما به وقت صلح، فریادرس شما به وقت بلا، و التیام بخش زخم های شما و مرجعتان به هنگام جنگ و نزاع بود؛ همو که حجت و دلیل شما از او و روشنایی راهتان بدو بود آگاه باشید که آن چه پیشاپیش برای خود فرستاده اید بسیار بد است چه بد گناهی را برای روز رستاخیز خود به دوش گرفتید مرگ بر شما نابود شوید و مرگتان اباد کوششتان ناکام دستانتان بریده و تجارتتان پر زیان شد و به خشم خدا گرفتار آمدید و مهر ذلت و مسکنت بر پیشانی شما زده شد.

ای اهل کوفه وای بر شما آیا می دانید چه جگری از پیامبر پاره پاره کردید؟

ص: 298

و چه پیمانی را شکستید؟

و کدام پرده نشینان او را در برابر دیدگان مردمان خارج نمودید؟

و چه حرمتی را از او پایمال ساختید؟

و چه خونی از او ریختید؟

به راستی چیز زشتی پیش آوردید که از شدت ناروایی آن چیزی نمانده است که آسمان ها از هم متلاشی شود و زمین شکافته گردد و کوه ها به شدت فرو ریزد

آیا از این که آسمان خون ببارد تعجب می کنید؟ حال آن که عذاب آخرت [چنین کسانی] رسوا کننده تر است و آنان یاری نخواهند شد.

مبادا این فریب را بخورید که خدا شما را مهلت داده است؛ زیرا مبادرت و شتاب ستمگر باعث واکنش سریع خدا نمی شود و هرگز بیم آن نیست که فرصت انتقام را از دست بدهد. هرگز و خدا در کمین ما و آنان است».

سپس این ابیات را خواند:

«آن گاه که پیامبر به شما بگوید شما که امت آخر الزمان

ص: 299

«با اهل بیت و فرزندانم چه رفتاری، نمودید که برخی از آنان اسیرند و برخی در خون خود غوطه ورنند؟»

«پاداش نیکی و خیرخواهی من این نبود که پس از من با بستگان و خاندانم این گونه بد رفتار کنید»

«می ترسم همان عذابی که بر قوم عاد نازل شد شما را نیز فرا گیرد» (1)

سپس از آنان رو برگرداند... (2)

ص: 300

1- مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ *** مَاذَا فَعَلْتُمْ وَكُنْتُمْ آخِرَ الْأُمَمِ بِأَهْلِ بَيْتِي وَ أَوْلَادِي وَ تَكْرِمَتِي *** مِنْهُمْ أُسَارَى وَ مِنْهُمْ ضَرْجُوا بِدِمِّ مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَّحْتُ لَكُمْ *** أَنْ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحُلَّ بِكُمْ *** مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أَوْدَى عَلَى إِرَمَ

2- شیخ طبرسی، الاحتجاج چاپ ایران سال 1401 هـ. ق، ج 2، ص 304 و 305 این خطبه هم چنین در منابع زیر نیز ذکر شده است:
1. شیخ مفید المجالس 2. شیخ طوسی، الامالی؛ 3. ابن طیفور، بلاغات النساء؛ 4. خوارزمی، مقتل الامام الحسین؛ 5. جاحظ، البيان والتبيين؛ 6. فتال نیشابوری، روضة الواعظین؛ 7. محمد بن طلحه، شافعی، مطالب السؤل؛ 8. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب.

اشاره

دارالاماره

حضرت زينب عليها السلام بايد در مجلس ابن زياد

پس از آن چه گذشت؟

ص: 301

دارالاماره کوفه بیست سال قبل از واقعه جانشوز کربلا قرارگاه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود و حضرت زینب علیها السلام در آن زمان در سایه پر مهر پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنان علیه السلام و در میان برادران و بستگان در اوج عزت و عظمت و در فضایی آکنده از مهر و احترام روزگار می گذرانید.

اما اکنون و با گذشت بیست سال دارالاماره کوفه جایگاه عبیدالله بن زیاد - این زنازاده فرزند زنازاده - شده و فضای معنوی آن صد در صد تغییر یافته است زیرا پیشتر جایگاه اولیای خدا بود و اکنون جایگاه سرسخت ترین دشمن خدا و فرومایه ترین خلق شده است.

از این رو امروز که خانم زینب کبری یا به دارالاماره نهاده حالش با گذشته بسیار متفاوت است.

شیخ مفید در کتاب الارشاد آورده است:

سپس ابن زیاد در قصر دارالاماره نشست و بارعام داد و دستور داد سر امام حسین علیه السلام را آوردند و در مقابل او نهادند. او به سر بریده امام حسین علیه السلام می نگریست و لبخند می زد و با چوبی که در دست داشت بر لب و دندان مبارک امام می زد در کنار او مردی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود که زید بن ارقم نام داشت و

پیرمرد کهنسالی بود وی هنگامی که این رفتار ابن زیاد را دید به او گفت: «چوب خود را از این دو لب دور کن به خدایی که پروردگاری جز او نیست سوگند می خورم که خودم دندان های پیشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر دندان های پیشین او نهاده می شد». [\(1\)](#) سپس به شدت گریان شد.

ابن زیاد به او گفت گریه می کنی؟ خدا چشمانت را گریان بدارد به خدا قسم اگر نبود که تو پیرمرد خرفتی هستی که عقلت زایل شده گردنت را می زدم در این حال زید بن ارقم از نزد او برخاست و به منزل خود رفت. [\(2\)](#)

نیز در تاریخ آورده اند ابن زیاد دستور داد اسیران را به زندان افکنند. آنان را در زندان و تحت فشار نگاه داشتند و سپس دستور داد علی بن الحسین علیهما السلام و زنان را در مجلس او حاضر کنند. [\(3\)](#)

ص: 304

1- در نسخی دیگر چنین آمده است: «آن قدر دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله لبان او را می بوسید که نمی توانم تعداد آن را شماره کنم»

2- شیخ مفید، الارشاد، ص 243؛ طریحی، المنتخب، ص 464 (مجلس دهم).

3- شیخ صدوق، الامالی، ص 140؛ فتال نیشابوری روضة الواعظین، ج 1، ص 190.

شیخ مفید در کتاب الارشاد آورده است:

هنگامی که زنان و فرزندان امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد آوردند زینب نیز در میان آنان به طور ناشناس و در حالی که کهنه ترین لباس هایش را بر تن داشت وارد شد و پیش رفت تا در گوشه ای از قصر نشست و کنیزانش در اطراف او جمع شدند.

ابن زیاد گفت: این زن که کناره گیری نمود و با کنیزانش گوشه ای نشست کیست؟

حضرت زینب علیها السلام پاسخ نداد.

ابن زیاد برای بار دوم و سوم این پرسش را تکرار کرد.

یکی از زن ها پاسخ داد این زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در این هنگام ابن زیاد رو به او کرد و گفت: سپاس خدا را که شما را مفتضح ساخت و به قتل رساند و سخنانتان را تکذیب کرد.

حضرت زینب علیها السلام پاسخ داد سپاس و ستایش مخصوص خدایی است که ما را به واسطه پیامبرش محمد صلی الله علیه و اله گرامی داشت و ما را از هر گونه پلیدی پاک نمود. فقط شخص فاسق مفتضح می شود و تنها افراد فاجر تکذیب می شوند و آن الحمد لله ما نیستیم.

ابن زیاد گفت: دیدی خدا با خاندان تو چه کرد؟ (1)

ص: 305

1- در نسخه دیگر چنین آمده است: «دیدی خدا با برادر و خاندانت چه کرد؟»

زینب فرمود: من جز نیکی و زیبایی از خدا ندیدم شهیدان ما کسانی بودند که خدا کشته شدن را برای آنان مقدر کرده و ایشان نیز به سوی آرامگاه خود شتافتند دیری نمی پاید که خدا تو را با آنان در یک جا گرد می آورد تا اقامه دعوا کنید بنگر که در آن روز چه کسی عاجز [و محکوم] خواهد شد. مادرت به عزایت بنشیندای پسر مرجانه!

ابن زیاد از شنیدن این سخن از کوره در رفت و به شدت غضبناک شد. (1) ولی عمرو بن حُرَیث به ابن زیاد گفت: ای امیر او زن است و زن در خصوص گفتاری که بر زبان می آورد مورد مؤاخذه قرار نخواهد گرفت.

ابن زیاد به زینب گفت: حقا که خدا دلم را با مرگ برادر سرکشت حسین و افراد نافرمان و یاغی که از اهل بیت تو بودند شفا داد.

زینب از این سخن دلش سوخت و گریه کرد و گفت به جان خودم، سوگند که به قتل سالار ما کمر بستی شاخه ام را شکستی و ریشه ام را از بیخ و بن گسستی اگر با این جنایات دلت شفا می یابد پس شفا یافتی.

ابن زیاد گفت: این زن سجع گوی و قافیه پرداز است و به جان خودم که پدرش نیز سجع گوی و شاعر بود. (2)

سپس رو به علی بن حسین کرد و گفت: تو کیستی؟

گفت: «من علی بن حسین هستم».

گفت: مگر خدا علی بن حسین را نکشت؟

ص: 306

1- در نسخه دیگر چنین آمده است خشمگین شد و قصد کشتن آن حضرت را کرد

2- در نسخه دیگر چنین آمده است: این زن دلیر است و به جان خودم سوگند که پدرش نیز دلیر بود (نک: تاریخ طبری: 457/5)

امام سجاد پاسخ داد: «كَانَ لِي أَخٌ يُسَمَّى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ؛ برادری داشتم که نامش علی بن حسین بود و مردم او را کشتند».

ابن زیاد: گفت نه بلکه خدا او را کشت.

امام فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: خدا جان ها را هنگام مرگ قبض می کند». (1)

ابن زیاد برآشفست و: گفت این جرأت را داری که جواب مرا بدهی؟ یا برای اشکال گرفتن بر من هنوز در توانایی هست؟ او را ببرید و گردن بزنید.

در این حال عمه اش حضرت زینب علیها السلام بدو چنگ زد و گفت:

«ای پسر زیاد همین خون هایی که از ما ریختی کافی است». سپس او را در آغوش گرفت و گفت به خدا قسم از او جدا نمی شوم اگر می خواهی او را بکشی مرا هم با او بکش

ابن زیاد پس از این که ساعتی به حضرت زینب علیها السلام و زمانی به علی بن حسین نگاه می کرد گفت شگفتا از پیوند خویشاوندی به خدا قسم گمان من این است که دوست دارد او را با این مرد .بکشم این مرد را رها کنید که همین بیماری که دارد برایش کافی است. (2)

سپس ابن زیاد دستور داد تا حضرت علی بن حسین را به همراه زنان وارد خانه ای کردند که در کنار مسجد اعظم قرار داشت. حضرت زینب علیها السلام فرمود هیچ زن عربی غیر از امّ و لَد یا کنیز نزد ما نیاید؛ زیرا آنان اسیرند و ما هم اسیر شده ایم. (3)

در این گفت و گوی کوتاه که میان خیر و شر فضیلت و رذیلت

ص: 307

1- سوره زمر: 42

2- شیخ مفید، الارشاد: 243 و 244 و سید بن طاووس، الملهوف: 201 و 202، و تاریخ طبری: 457/5

3- بحار الانوار: 118/45 و الملهوف: 202.

پاکی و پلشتی و میان پرورده وحی و بانوی نبوت از یک سو و این زنزاده زناکار زاده از سوی دیگر صورت گرفت. جواهره و چهارچوب فکری هر یک از دو طرف آشکار شد.

خوانندگان ملاحظه می کنند که چگونه ابن زیاد در همین گفت و گوی کوتاه از کینه و دشمنیاش با اهل بیت رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین آشکارا پرده برداشت و بد زبانی، فرومایگی حقارت روحی و سرشت پلید خود را نشان داد.

او خدای متعال را بر قتل اولیاء الله سپاس می گوید و بی چشم و رویی و خود خواهی را تا بدانجا می رساند که به زینب کبری علیها السلام می گوید: «خدا شما را مفتضح ساخت» و کاش می دانستیم منظور او کدام فضیحت است؟!

آیا در زندگانی اولیاء الله فضیحتی وجود دارد؟

مگر نه این است که خدای متعال هر گونه پلیدی را از آنان دور ساخته و پاک پاکشان فرموده است؟

مگر نه این است که در تاریخ زندگانی بزرگان جهان برترین و شریف ترین نسب از آن آنان است؟

و مگر غیر از این است که زندگی پر بارشان از انواع فضایل و اصناف مکارم آکنده و درخشان است؟

و آیا - العیاذ بالله - در زندگی درخشان آنان یک عیب یا نقص کوچک وجود دارد تا به واسطه آن مفتضح شوند؟

ولی با این همه ابن زیاد می گوید: «خدا شما را مفتضح ساخت» و بدین جسارت بسنده نمی کند و سرکشانه می گوید: «وَأَكْذَبَ

أحد وتتكلم؛ و دروغ بودن افسانه شما را آشکار کرد». (1) «أحدوثه» چیزی است که مردم از آن سخن می گویند و نیز به معنای ستایش و ذکر جمیل و نام نیک نیز هست کسی که خاندان رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین را ستوده و از آنان به نیکی یاد کرده خود قرآن کریم است. پس طبق یاوه ابن زیاد آیا خدای متعال قرآن را که کلام خود اوست تکذیب کرده و آن را نادرست خوانده است؟

رسول پاک - که از سر هوای نفس سخن نمی گوید و کلامش وحی خالص است - نیز خاندانش را از روی حقیقت و راستی ستوده است.

آیا با این حال خدا پیامبر پاکش را که راستگوترین مردم است تکذیب نموده است؟

اما ضرورت اقتضا کرد که نواده، نبوت زاده، امامت و پرورده دامن عصمت با وجود مقام والا و ارجمندش این یاوه درایی های بی ارزش را پاسخ نگذارد

ص: 309

1- مراد ابن زیاد از افسانه فضایل و مناقب اهل بیت است که در میان مردم شایع و رایج بوده است - مترجم.

شیخ مفید در الارشاد آورده است: «هنگامی که صبح شد عبیدالله بن زیاد دستور داد سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را در میان تمام کوچه ها و قبایل کوفه گردانیدند.

از زید بن ارقم روایت شده است که: گفت سر امام حسین علیه السلام بر فراز نیزه بود و من در اتاق خودم بودم هنگامی که آن سر مبارک رو به روی من رسید این آیه شریفه را خواند: (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا)؛ «مگر پنداشتی اصحاب كهف و رقيم از آیات شگفت ما بودند؟ (1).

به خدا قسم مو بر اندامم راست شد و بانگ زدم یابن رسول الله به خدا قسم ماجرای سر مبارک تو به مراتب عجیب تر و عجیب تر است. (2)

سید بن طاووس در کتاب الملهوف آورده است:

راوی گفت: سپس ابن زیاد بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بر زبان جاری کرد و طی سخنانی گفت: سپاس مخصوص پروردگاری است که حق و اهل حق را آشکار کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام یزید و پیروان او را یاری نمود و کذاب پسر کذاب را کشت.

هنوز چیزی به این سخن اضافه نکرده بود که عبدالله بن عقیف

ص: 310

1- سوره كهف: 9

2- الارشاد: 245

آزادی در برابر وی به پا خاست وی از نیکان و زهاد شیعه محسوب شده، چشم چپ خود را در جنگ جمل و چشم راستش را در جنگ صفین از دست داده و همیشه ملازم مسجد کوفه، و تا شب در آن به نماز مشغول بود. او به ابن زیاد: گفت ای پسر، مرجانه کذاب تو و پدر تو و کسی است که تو را به این سمت گماشته و نیز پدر او. است ای دشمن خدا، فرزندان پیامبران را می کشید و بر منابر مسلمانان چنین سخنانی بر زبان می رانید؟

ابن زیاد خشمگین شد و گفت گوینده این سخن چه کسی بود؟

عبدالله گفت: منم ای دشمن! خدا تو آن ذریه پاکی را می کشی که خدا هر گونه پلیدی را از آن دور کرده و با این حال گمان می کنی مسلمانی؟

آهای! به دادم برسید! کجایند فرزندان مهاجرین و انصار تا از تو و امیر طغیانگرت یزید که خودش و پدرش بر زبان محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت شدهاند انتقام بگیرند؟

در این حال خشم ابن زیاد چنان افزون شد که رگ های گردنش بیرون زد و گفت او را نزد من بیاورید پاسبانان بی درنگ از هر طرف برخاستند تا او را دستگیر کنند ولی گروهی از اشراف که از طایفه او بودند برخاستند و او را از دست پاسبانان نجات دادند و از مسجد خارج، نموده او را به منزلش رساندند.

ابن زیاد گفت: به دنبال این کور که خدا دلش را هم مانند چشمانش کور کرده بروید و او را نزد من بیاورید.

مأموران ابن زیاد به دنبال عبد الله بن عقیف رفتند وقتی «آزدیان» از این موضوع آگاه شدند دور هم جمع شدند و قبایلی از

یمن نیز به آنان پیوستند تا نگذارند عبدالله را ببرند.

این خبر که به گوش ابن زیاد رسید، قبایل مُضَر را جمع کرد و به یاری محمد بن اشعث فرستاد و دستور داد تا با قبیله ازد پیکار کنند.

راوی می گوید: جنگ سختی در گرفت که در نتیجه آن گروهی از عرب ها کشته شدند.

یاران ابن زیاد به خانه عبدالله رسیدند در خانه را شکستند و به درون خانه هجوم آوردند.

دختر عبدالله بن عقیف فریاد زد: دشمن بر تو هجوم آورد.

عبدالله گفت: ترس به دلت راه نده فقط شمشیرم را به من برسان وقتی شمشیر را به دست پدر داد وی در حالی که از خود دفاع می کرد این رجز را می خواند

«من فرزند شخص با فضیلت و پاکی هستم که عقیف نام دارد عقیف پدر من و فرزندام عامر است»

«چه زره داران و بی زرهانی را که از جمع شما نکشتم و چه دلیران تاراج گری را که بر زمین نیفکندم».(1)

دختر عبدالله می گفت پدر جان کاش من مرد بودم تا امروز در برابر تو با این گروه نابکار که کشندگان عترت نیکوکارند پیکار می کردم.

آن گروه از هر طرف عبدالله را محاصره کردند و او هم چنان از خودش دفاع می کرد و هیچ کس تاب رویارویی با او نداشت از هر

ص: 312

1- أَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَقِيفِ الطَّاهِرِ *** عَقِيفٌ شَيْخِي وَإِبْنُ أُمِّ عَامِرٍ كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ *** وَ بَطَلَ جَدَّتُهُ مُغَاوِرِ

طرف که دشمن رو می کرد دخترش می گفت پدر جان از فلان سو. آمدند تا این که دست به یکی کرده محاصره اش نمودند.

دخترش گفت: خاک بر سرم پدرم را محاصره کرده اند و یآوری که از او یاری بخواهد نیست.

عبدالله شروع کرد به گرداندن شمشیرش و می گفت:

«قسم می خورم اگر چشمانم بینا می شد در آمدن و بیرون شدنم کار را بر شما تنگ می کرد» (1)

آن گروه همچنان به کار خود ادامه دادند تا این که او را دستگیر کرده نزد ابن زیاد آوردند.

وقتی ابن زیاد او را دید گفت سپاس خدا را که رسوایت کرد.

عبدالله گفت: ای دشمن خدا چگونه خدا رسوایم کرد؟

به خدا قسم اگر چشمانم بینا می شد در آمد و بیرون شدنم کار را بر تو تنگ و دشوار می کرد. (2)

ابن زیاد به او گفت: بنده خدا (3)، درباره امیرالمؤمنین عثمان بن عفان چه می گویی؟

عبدالله پاسخ داد: ای برده بنی علاج ای پسر مرجانه - و او را به باد دشنام گرفت - تو را با عثمان بن عفان چه کار؟ اگر عثمان خوب بود یا بد و اگر اصلاح کرد یا فساد خدا صاحب اختیار بندگان است و میان مردم و عثمان به عدالت و حق داوری خواهد کرد. تو درباره خودت و پدرت و یزید و پدرش از من بپرس

ص: 313

1- أَقْسِمُ لَوْ يُفْسِحَ لِي عَنْ بَصْرِي *** ضَاقَ عَلَيَّكَ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي

2- أَقْسِمُ لَوْ فُرِّجَ لِي عَنْ بَصْرِي *** ضَاقَ عَلَيَّكَ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي

3- در بعضی از نسخه ها آمده که گفت ای دشمن خدا

ابن زیاد گفت: به خدا قسم از تو پرسشی نخواهم کرد تا شربت مرگ را جرعه جرعه بنوشی [وزجرکش شوی].

عبدالله بن عقیف گفت: الحمد لله رب العالمین من پیش از آن که تو از مادر زاده شوی از خدا می خواستم که شهادت را روزی ام کند و از خدا می خواستم که مرگ مرا به دست ملعون ترین و ناخوشایندترین مردم در نزد او قرار دهد اما وقتی چشمان خود را از دست دادم از شهادت مأیوس شدم اما اکنون.... آن خدایی را سپاس می گویم که پس از مأیوس شدن از شهادت آن را نصیب من کرد و به من نشان داد که بر من منت نهاده و دعاهای قدیم مرا مستجاب فرموده است.

ابن زیاد گفت: گردن او را بزنید.

آنان عبدالله را گردن زدند و جسد مبارکش را در سَبَّخه (1) به دار آویختند. (2)

ص: 314

1- نام منطقه ای در کوفه است.

2- الملهوف : 203 - 207

فصل پانزدهم : فرستادن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به شام

اشاره

فرستادن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به شام

حضرت زینب علیها السلام در مسیر کوفه به شام

حضرت زینب علیها السلام در شام

ورود به مجلس یزید

در مجلس یزید چه گذشت؟

سر مبارک امام حسین علیه السلام در مجلس یزید سرکش

ص: 315

در کتاب های تاریخی آمده است ابن زیاد به یزید بن معاویه نامه ای نوشت و طی آن او را از شهادت امام حسین علیه السلام و اسیر شدن زنان و خانواده اش و تفصیلات دیگر این فاجعه هولناک آگاه ساخت.

یزید در پاسخ نامه اش نوشت که سر حسین و دیگر کشته شدگان را به همراه اسیران به نزد من بفرست.

از این رو ابن زیاد مخفر بن ثعلبة عائذی و شمر بن ذی الجوشن را خواست و آنان را مسئول نظارت بر قافله و سربازان کرد و سرهای شهیدان را به همراه اسیران به آنان سپرد. هم چنین دستور داد، دستان «علی بن حسین» را با غل و زنجیر آهنی به گردنش بیاویزند.

سپس آنان را مانند اسیران کافر به شام فرستادند و مردم شهرها و نواحی چهره های اسیران را تماشا می کردند (1)

ص: 317

به روشنی معلوم نیست که طی کردن مسیر کوفه به شام چه مدت زمانی طول کشیده، است، ولی این نکته روشن است که این سفر، سفری آکنده از رنج و آزار و توأم با انواع سختیها بوده است؛ زیرا نگهبانان و سربازانی که همراه کاروان اسرا بودند دستور داشتند در نهایت قساوت و سنگدلی با زنان و کودکان رفتار کنند و به آنان اجازه ندهند برای کاستن از مشقت سفر و سختیهای راه به قدر لازم استراحت کنند بلکه باید به صورت مستمر راه پیوند و هر چه زودتر به شام برسند و سرهای پاک شهیدان را به یزید سرکش برسانند.

از جمله اموری که از نظر تاریخی کمترین تردیدی در آن نیست این نکته است که حضرت زینب علیها السلام نقش مهمی در اداره خانواده و محافظت از جان امام سجاد علیه السلام و حمایت از زنان و کودکان و برخورد پرمهر و ملاطفت آمیز با آنان داشت و هدف او از این کار پر کردن برخی از خلاءهای عاطفی آنان بود که در این زمان شدیداً به کسی نیاز داشتند که سختیهای این سفر پر ملال و رنجهای جانکاه اسارت را بر آنان آسان کند.

از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

(إِنَّ عَمَّتِي زَيْنَبَ كَانَتْ تُؤَدِّي صَلَوَاتِهَا: الْفَرَائِضَ وَالنَّوَافِلَ.. مِنْ قِيَامٍ عِنْدَ سَيْرِ الْقَوْمِ بِنَا مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الشَّامِ!

وفى بعض المنازل كانت تُصلِّي من جلوس! فسألتها عن سبب ذلك؟

فقلت أصلي النوافل من جلوس لشدة الجوع والضعف، و ذلك لأنني منذ ثلاث ليال، أُوزع ما يُعطونني من الطعام على الأطفال، فالقوم لا يدفعون لكل منا الا- رغيفاً واحداً من الخبز في اليوم والليله !!؛ هنگامی که آن قوم ما را از کوفه به شام می بردند عمه ام زینب نمازهای فریضه و مستحب خود را ایستاده می خواند ولی در برخی از منزل ها نمازش را نشسته اقامه می نمود. وقتی علت این امر را پرسیدم گفت به سبب گرسنگی و ضعف شدید است که نمازهایم را نشسته می خوانم؛ زیرا سه شب است که سهم غذای خود را میان بچه ها قسمت می کنم این جماعت به هر یک از ما در شبانه روز فقط یک قرص نان می دهند». (1)

آری حکمت و مصلحت اقتضا می کرد که امام سجاد علیه السلام از توجه دشمنان و جاسوسان همراه به دور بماند و هیچ سخنی که توجه آنان را جلب کند بر زبان نیاورد. از این رو در تاریخ آمده است امام علی بن حسین علیه السلام در تمام مدت سفر با هیچ یک از آن جماعت سخن نمی گفت تا این که به در قصر یزید در دمشق رسیدند. (2)

از این رو نقش اصلی و مهم بر دوش بانوی شایسته و با کفایت حضرت زینب علیها السلام قرار داشت.

هر چند معلومات ما درباره حوادثی که در راه شام بر حضرت زینب وارد شد اندک است اما این قطعات و نمونه های تاریخی را ذکر می کنیم که برای خواننده هوشمند حاوی نکات بسیار بوده و نقش حساس و مسئولیت های سنگین حضرت زینب علیها السلام را در طی این سفر نشان می دهد.

ص: 319

1- شیخ جعفر نقدی زینب الكبرى: 59

2- الارشاد: 245

در برخی از کتاب های تاریخی آمده است: آنان در مسیر شام به منطقه «قصر مقاتل» (1) رسیدند و آن، روز، روز بسیار گرمی بود هم آب مشکشان تمام شده و تشنگی بر آنان غالب آمده بود. عمر سعد به گروهی از یارانش فرمان داد در پی آب بگردند و فرمان داد خیمه بزنند تا خود و یارانش برای گریز از گرمای سوزان خورشید بدان پناه آورند؛ ولی خانواده امام حسین علیه السلام و زنان و کودکان را زیر اشعه سوزان آفتاب وا نهادند. حضرت زینب علیها السلام به سایه شتری پناه برد و حضرت امام سجاد را که حالش وخیم و از شدت تشنگی در آستانه موت، بود نگاه داشت و با بادبزی که در دست داشت او را باد می زد و می گفت ای پسر، برادر بر من بسیار گران و دشوار است که تو را در این حال بینم.

حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام به سایه درختی که در آن حوالی بود پناه برد و بالشتی از خاک درست کرد و همان جا خوابید.

ساعتی بعد کاروان به راه افتاد و سکینه در همان جا خفته ماند. فاطمه صغری - که همنشین و هم محمل سکینه بود - به ساربان گفت خواهرم سکینه کجاست؟ به خدا قسم سوار نخواهم شد تا خواهرم را بیاوری.

ساربان: گفت خواهرت کجاست؟

گفت: نمی دانم کجا رفته است.

ساربان با صدای بلند در میان کاروان بانگ زدای سکینه بیا و به همراه زنان سوار شو

ص: 320

1- قصری میان عین التمر و شام در نزدیکی، قطقطانه، بغدادی مراد الاطلاع في اسماء الامكنة و البقاع.

اما از آن طرف سکینه از شدت خستگی و رنج هم چنان در خواب بود تا این که گرما و تشنگی به او فشار آورد و از خواب بیدار شد و به دنبال غبار قافله راه افتاد و فریاد می زد «خواهر جان فاطمه مگر من هم محمل تو نیستم تو اکنون سوار شتری و من پابرهنه ام.

فاطمه دلش برای خواهرش پر کشید و به ساربان گفت به خدا قسم اگر خواهرم را نیاوری خودم را از روی شتر به پایین پرت می کنم و روز قیامت نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله علیه تو خون خواهی می کنم.

ساربان گفت خواهرت کیست؟

گفت: سکینه که پدرم امام حسین علیه السلام او را بسیار دوست داشت.

ساربان از شنیدن این سخن دلش سوخت و به عقب برگشت تا این که خواهرش را پیدا کرد و با او سوار نمود. (1)

نیز در تاریخ آمده است که در نخستین شب هنگامی که کاروان در دل شب راه می، پیمود سکینه دختر امام حسین علیه السلام از این که یادش آمده قبلا در زمان پدرش چقدر عزیز و محترم بود و اکنون به اسیری رفته، است به گریه افتاد وقتی گریه اش شدیدتر شد ساربان به او گفت ساکت باش، دختر مرا با گریه ات آزار دادی.

اما سکینه ساکت نشد بلکه اندوه تمام وجودش را فرا گرفت و ناله دردناکی کرد و آه سوزناکی از دل کشید که نزدیک بود جان از بدنش خارج شود.

ساربان بر سر او داد زد و او را دشنام. گفت سکینه در حالی که

ص: 321

گریه می کرد گفت: دریغا بر تو پدر جان تو را به ستم و از سر دشمنی کشتند ساربان از این گفته او خشمگین شد. دست او را گرفت و به سختی کشید و او را روی زمین هل داد. سکینه بر اثر این ضربه زمین خورد و از هوش رفت وقتی به هوش آمد دید کاروان رفته است. در دل شب و با پای پیاده به راه افتاد گاهی می نشست و گاهی بر می خاست و از خدا و پدرش کمک می خواست و عمه اش را صدا می زد و می گفت پدر جان از پیش من رفتی و مرا تنها و بی کس نهادی اکنون در این بیابان و در تاریکی این شب تیره به که پناه برم و از چه کسی کمک بخواهم؟ پاسی از شب را در حالی که هراسناک بود دوید، اما اثری از کاروان ندید و روی زمین افتاد و از هوش رفت.

در این هنگام نیزه ای که سر مبارک امام حسین علیه السلام روی آن بود از دست سربازی که آن را حمل می کرد خارج شد. زمین شکافته شد و نیزه تا کمر در زمین فرو رفت و مانند میخی که در دیوار فرو رفته باشد محکم شد. هر قدر آن سرباز تلاش کرد نیزه را از زمین خارج کند نتوانست گروه زیادی جمع شدند ولی تلاش آن ها هم سودی نداشت وقتی عمر بن سعد را از ماجرا آگاه کردند: گفت علت این مسئله را از علی بن حسین علیهما السلام پرسید.

وقتی علت را از امام جويا شدند فرمود: به عمه ام زینب بگوئید بچه ها را واری. کند شاید یکی از کودکان گم شده باشد.

مسئله را که با زینب کبری علیها السلام در میان نهادند شروع به واری کودکان کرد و هر یک را به نام صدا می زد وقتی صدا زد دخترم سکینه، جوابی نشنید حضرت زینب علیها السلام خود را روی ناقه انداخت و

فریاد زد وای از غریبی! چه زیانی! وا حسیناه! دخترم سکینه در کدام زمین تو را انداختند! در کدام وادی تو را گم کردند سپس به سمت عقب بازگشت و در بیابان شروع به دویدن کرد و در حالی که خارهای زمین پاهایش را زخمی می کرد، فریاد می کرد و سکینه را صدا می زد.

ناگهان از دور یک سیاهی به چشمش خورد و هنگامی که به سمت آن رفت دید سکینه است. سپس با هم به سمت کاروان بازگشتند. (1)

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که از پدر ارجمندش امام سجاد درباره ماجراهای مسیر شام سؤال کرد امام سجاد پاسخ داد: «حُمِلْتُ عَلَى بَعِيرٍ هَزِيلٍ بَغِيرِ وَطَاءٍ وَرَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَى عَٰلَمٍ، وَنُسُوْتُنَا خَلْفِي عَلَى بَغَالٍ، وَ الْحَرْسُ خَلَفْنَا وَ حَوْلَنَا بِالرَّمَا حَ، إِنَّ دَمِيعَتَ مِن أَحَدِنَا عَيْنٌ قُرْعَ رَأْسُهُ بِالرَّحِ! حَتَّى دَخَلْنَا دِمَشْقَ، صَاحَ صَائِحٌ: يَا أَهْلَ الشَّامِ، هَؤُلَاءِ سَبَايَا أَهْلِ الْبَيْتِ؛ مَرَارُوى شَتْرَ لَاغَرٍ وَ بَدُونِ جِهَازِى سَوَّارَ كَرَدَدْنَ وَ سَرَّ پَدَرَمَ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوى نِيزَه بَود. زَنَانِ پَشْتِ سَرِ مَا سَوَّارِ اسْتَرِ بَودَدَن وَ دَشْمَنَانِ نِيزَه بَه دَسْتِ از پَسِ مَا وَ پِیرَا مَوْنِ مَا مِى آمَدَنَدَن هَر گَاهِ چَشَمِ كَسِى اشْكَبَارِ مِى شَدَ بَا نِيزَه بَه سَرِ او مِى زَدَدَن تَا اَين كَه وَارَدِ دِمَشْقِ شَدِیم وَ كَسِى بَا نَگِ زَدِ اِى اَهِلِ شَامِ اَينَانِ اسِيرَانِ اَهِلِ بَیتِ اَنَدَ». (2)

ص: 323

1- معالى السبطین: 2 / الفصل الثالث عشر المجلس الثالث عشر، به نقل از مصباح الحرمین.

2- سید بن طاووس، الاقبال.

سرانجام کاروان حزن و اندوه به دمشق رسید؛ همان جا که پایتخت امویان و مرکز فرماندهی آنان و کانون کینه و دشمنی و جایگاه دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام بود.

یزید برای دور کردن ذهن مردم و افکار عمومی از حقیقت امر و سرپوش نهادن بر واقعیات و وارونه نشان دادن حقایق تدابیر لازم را اتخاذ کرده بود او دستور داد شهر را با انواع آرایه ها بیارایند و در میان مردم جار بزنند که کاروانی از اسیران به شهر رسیده است که مردانشان از دین خارج شده اند از این رو یزید آنان را به قتل رسانده و زنانشان را به اسیری گرفته است تا مردم از رفتار آنان درس عبرت بگیرند و بدانند هر کس در برابر فرمان یزید سرکشی کند سزای او این است و چنین سرنوشتی در انتظار او خواهد بود.

روشن است که تبلیغات نقش مؤثری در تشویه اذهان عمومی به خصوص در میان مردمان ساده و عامه مردم دارد.

صحابی پیامبر، سهل بن سعد ساعدی می گوید: به قصد بیت المقدس سفر کردم تا این که به وسط دمشق رسیدم. ناگاه با شهری مواجه شدم که دارای جوی های فراوان و درختان بسیار است مردم پرده ها و پارچه های دیا، آویخته، خوشحال و شادند و

زنانی نزد آن ها دایره و تنبک می.نواختند

با خود :گفتم اهل شام عیدی ندارند که ما از آن بی خبر باشیم جمعی را دیدم که با یکدیگر گفت و گو می کردند به آنان :گفتم ،جماعت شما عیدی دارید که ما از آن بی خبر باشیم؟

گفتند: ای ،شیخ گویا اعرابی غریبی باشی؟

گفتم: من سهل بن سعد هستم که پیغمبر خدا را دیده ام.

گفتند: ای ،سهل تعجب نمی کنی که چرا آسمان خون نمی بارد و زمین اهل خود را فرو نمی برد؟

گفتم: برای چه؟

گفتند: این سر حسین است؛ نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن را از سرزمین عراق به عنوان هدیه فرستاده اند.

گفتم؛ شگفتا! سر حسین به عنوان هدیه فرستاده شده است و مردم شادی می کنند؟

گفتم: از کدام دروازه داخل می شوند؟

به دروازه ای اشاره کردند که آن را «دروازه ساعات» می گفتند.

در همین حال بودم که دیدم پرچم ها هر کدام از پس دیگری می آیند و سواری را دیدم که نیزه ای در دست داشت که بر فراز آن سری بود که چهره اش شبیه ترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. پشت سر آن سوار زنانی را دیدم که بر شتران بی جهاز سوار بودند. به زنی که جلوتر از همه بود نزدیک شدم و گفتم تو کیستی؟

گفت: من سکینه دختر حسینم.

به او گفتم: چه کاری می توانم برایتان انجام دهم؟ من سهل بن سعد هستم که جد بزرگوارت را دیده و از او حدیث شنیده ام.

فرمود: ای، سهل به این نیزه دار بگو این سر بریده را جلوتر ببرد تا مردم مشغول دیدن آن شوند و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و ناموس او نظر نکنند.

سهل می گوید: نزدیک آن نیزه دار رفتم و به او گفتم ممکن است خواسته مرا برآوری و در عوض چهارصد دینار پاداش بگیری؟

گفت: چه خواسته ای داری؟

گفتم: سر را جلوتر از زنان ببری.

او این کار را کرد و مبلغی که وعده کرده بودم به او دادم.... (1)

هنگامی که کاروان اسیران را وارد دمشق نمودند آنان و سرهای شهیدان را که بر نیزه بود در کوچه های منتهی به قصر یزید گردانند و سپس آنان را روی سکوی بزرگی که در برابر در مسجد جامع بود قرار دادند که معمولاً رسم، بود اسیران کفار را برای فروش و عرضه روی آن می نهادند تا نمازگزاران هنگام ورود و خروج آنان را مشاهده کنند و هر کدام را که می پسندند خریداری نمایند.

آری، جماعتی که خود را مسلمان و از امت رسول الله به شمار می آوردند، خاندان رسول را روی چنین سکویی نهادند.

دریغا!

هزار افسوس!...

چه فاجعه بزرگی و چه مصیبت جانکاهی؛

در همین حال پیرمردی نزد زنان و عیال امام حسین علیه السلام که بر در مسجد ایستاده بودند آمد و گفت سپاس مخصوص آن خدایی

ص: 326

است که شما را کشت و هلاک کرد و شهرها را از دست مردان شما آسوده نمود و یزید را بر شما چیرگی بخشید. حضرت علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «یا شیخ، هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ ؛ ای پیرمرد، آیا قرآن خوانده ای؟»

گفت: آری

فرمود: «فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (1)؛ آیا این آیه را که خدا در آن می فرماید: «بگو: «به ازای آن ارسالت ا پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان به خوبی فهمیده ای؟»

پیرمرد گفت: آری من این آیه را خوانده ام.

امام به او فرمود: «نَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ: (وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (2)؟ ؛ آن ذوی القربی که در این آیه آمده ماییم ای شیخ آیا این آیه را :خوانده ای و حق خویشاوند را به او بده؟».

گفت: آری، خوانده ام.

امام فرمود: «فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى) (3)؟؛ ذی القربی در این آیه نیز ماییم. ای، شیخ این آیه را چه: «و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان ا او ا؟»

گفت: آری

امام فرمود: «فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ وَ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (4)؟ ؛ ای شیخ، ذی القربی

ص: 327

1- شوری، آیه 23.

2- اسراء، آیه

3- انفال، آیه 41

4- احزاب، آیه 33

در این آیه هم ماییم آیا این آیه را خوانده ای که خدا فرموده است: (خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان ا پیامبر ا بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند)؟»

گفت: آری، خوانده ام.

امام فرمود: (نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّنَا اللَّهُ بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ)؛ «ای پیر ما اهل بیته هستیم که خدای متعال به آیه طهارت مخصوص و ممتاز گردانیده است.

راوی می گوید: آن پیر مرد همچنان ساکت، و از گفته خود شرمگین بود سپس با تعجب: گفت تو را به خدا شما همان افرادید؟ حضرت علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «تَا اللّٰه اِنَّا لَنَحْنُ هُمْ.. من غیر شک و حقّ جَلِّنا رسول الله اِنَّا لَنَحْنُ هُمْ؛ به خدا سوگند آن افراد ما هستیم بی تردید و به حقّ جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آن افراد ماییم».

آن پیر مرد گریان شد و عمامه اش را به کناری افکند و سرش را به سوی آسمان بالا آورد و گفت بار خدایا من از دشمنان آل محمد، چه از جن باشند و چه از، انس .بیزارم

سپس گفت: آیا توبه من قبول است؟

امام به او فرمود: «نعم، اِنْ تُبَّتَ تَابَ اللّٰه علیک، و اَنْتَ مَعَنَا؛ آری اگر توبه کنی خدا توبه ات را می پذیرد و با ما خواهی بود»

پیر گفت: توبه کردم.

وقتی این موضوع به گوش یزید بن معاویه رسید، دستور داد تا آن پیر مرد را به شهادت رساندند. (1)

ص: 328

از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود: (لَمَّا أَرَادُوا الْوُفُودَ بِنَا عَلِيٍّ يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ أَتَوْنَا بِحَبَالٍ وَرَبَطُونَا مِثْلَ الْأَغْنَامِ، وَكَانَ الْحَبَلُ بِعُنْقِيٍّ وَعُنُقُ أُمِّ كَلْثُومٍ، وَبَكْتِفِ زَيْنَبَ وَسَكِينَةَ وَالْبَنِيَّاتِ وَسَاقُونَا وَكُلَّمَا قَصَّ رَنَا عَنِ الْمَشِيِّ ضَرَبُونَا، حَتَّى أَوْقَفُونَا بَيْنَ يَدَيْ يَزِيدَ، فَتَقَدَّمَتْ إِلَيْهِ وَهُوَ عَلَى سَرِيرٍ مَمْلُوكَتِهِ وَقُلْتُ لَهُ مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ يَرَانَا عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ؟؛ هنگامی که خواستند ما را در مجلس یزید بن معاویه وارد کنند طناب هایی تهیه کرده و ما را مانند گوسفندان به یکدیگر بستند. بدین ترتیب که طناب در گردن من و ام کلثوم قرار داشت و به کتف های، زینب، سکینه و دیگر دختران بسته شده. بود آن ها ما را با این حال حرکت دادند و هر گاه در راه رفتن کندی می کردیم ما را می زدند تا این که ما را در مقابل یزید متوقف کردند. در این حال جلورفتم و به یزید که بر تخت شاهی نشسته بود گفتم گمان می کنی اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را بر این حال ببیند چه حالی به او دست می دهد. یزید دستور داد طناب ها را از گردن و کتف های ما باز کردند. (1)

و نیز روایت شده است که وقتی زنان و کودکان را در مجلس یزید بن معاویه وارد کردند به آنان می‌نگریست و در حالی که همگی با یک طناب بلند بهم بسته شده بودند از یکایک آنان پرسش می‌کرد در میان آنان زنی قرار داشت که پارچه‌ای برای پوشاندن صورتش نداشت و از این رو با دستش صورتش را پوشانده بود

ص: 329

1- طريحي المنتخب: 2 / 473 المجلس العاشر ، وتظلم الزهرا: 278

یزید پرسید: این زن کیست؟ گفتند: سکینه دختر حسین است یزید به او گفت تو سکینه ای؟ در این حال بغض سکینه ترکید و چنان به گریه افتاد که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود یزید به او گفت برای چه گریه می کنی؟ پاسخ داد کسی که حجابی برای پوشاندن سر و صورتش از نگاه های تو و هم نشینانت ندارد چگونه گریه نکند؟! [\(1\)](#)

ص: 330

1- طریحي، المنتخب: 2 / 473 المجلس العاشر و تظلم الزهرا: 278

شیخ مفید در کتاب الارشاد آورده است: فاطمه دختر امام حسین علیه السلام می گوید وقتی در برابر یزید نشستیم بر ما رقت آورد در این هنگام مردی سفید پوست از اهل شام برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین این جاریه (کنیز) را به من ببخش و مرا نشان داد من که در آن هنگام دختر خوش چهره ای بودم لرزه بر اندامم افتاد و گمان کردم آن ها می توانند این کار را بکنند از این رو به دامان عمه ام زینب که می دانست آنان قدرت چنین کاری را ندارند چنگ زدم و به او گفتم عمه جان یتیم شدم آیا باید به کنیزی هم بروم؟!

حضرت زینب علیها السلام فرمود: هرگز این فاسق هرگز نخواهد توانست چنین کاری کند.

و رو به مرد شامی کرد و فرمود: به خدا سوگند دروغ گفתי و پست گشتی به خدا قسم نه تو و نه یزید نخواهید توانست چنین کاری کنید.

یزید خشمگین شده و گفت به خدا قسم دروغگو تو هستی من قدرت این کار را دارم و اگر بخواهم آنرا انجام می دهم. حضرت زینب علیها السلام: گفت هرگز به خدا قسم که خدا این اختیار را به تو نداده است مگر این که از دین ما خارج شوی و دین دیگری برگزینی یزید از شدت غضب از جای برجست و: گفت آیا تو در مقابل من یک چنین سخنی می گویی؟ تنها پدر و برادر تواند که از دین خارج شده اند.

حضرت

زینب گفت: اگر مسلمانی تو راست باشد به واسطه دین خدا و دین پدر من است که هدایت شده ای.

یزید گفت تو دروغ می گویی ای دشمن خدا

زینب کبری علیها السلام فرمود: تو سلطانی و ظالمانه دشنام می دهی و با تکیه بر سلطنتت زور می گویی و می ترسانی در این هنگام گویا یزید خجالت کشید و خاموش شد. مرد شامی دوباره به او گفت: این جاریه را به من ببخش یزید گفت: دور شو، خدای تو را مرگ حتمی ببخشد!

مرد شامی پرسید: این جاریه کیست؟

یزید پاسخ داد: او فاطمه دختر حسین ، و آن یکی زینب دختر علی بن ابی طالب است.

مرد شامی با تعجب پرسید حسین پسر فاطمه.... و علی بن ابی طالب ؟

گفت: آری

مرد شامی به یزید گفت: خدا لعنتت کند ای یزید آیا خاندان پیامبرت را می کشی و نوادگانش را به اسیری میبری؟

به خدا سوگند که من گمان می کردم این ها اسیران رومی هستند.

یزید گفت: به خدا قسم تو را نیز به آنان ملحق می کنم سپس دستور داد گردنش را زدند. (1)

ص: 332

1- الارشاد 246 ، مازندرانی در معالی السبطین نیز این ماجرا را با اندکی تفاوت از کتاب الارشاد نقل کرده است و ما در این جا میان این دو نسخه جمع کرده ایم این ماجرا هم چنین در تاریخ طبری: 5/ 461 نیز آمده است.

در تاریخ آمده است: سپس یزید سر مقدس امام حسین علیه السلام را در برابر خود نهاد و زنان را پشت سر خویش قرار داد تا به سر مبارک امام حسین علیه السلام نظر نکنند اما وقتی چشم حضرت زینب علیها السلام به سر مبارک امام حسین علیه السلام افتاد، اندوه سرپای وجودش را فرا گرفت دست برد و گریبان خود را پاره کرد و با صدای حزین و دلخراش فریاد زد:

یا حسیناه!

ای حبیب رسول خدا!

ای پسر مکه و منا!

ای فرزند سرور بانوان فاطمه زهرا!

ای فرزند حضرت مصطفی! (1)

راوی می گوید: به خدا قسم زینب تمامی افرادی را که در آن مجلس بودند گریانند و یزید هم چنان ساکت بود.

سپس یزید چوب خیزران خواست و با آن به دندان های ثنایای امام حسین علیه السلام زد ابو برزّه اسلمی رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو آیا با چوب به دندان های حسین پسر فاطمه می زنی؟ گواهی می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دندان های او و برادرش حسن را

ص: 333

می مکید و می بوسید و به آنان می فرمود: (أَنْتُمْ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَيْكُمَا وَلَعَنَهُ، وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)؛ «شما دو تن سرور جوانان اهل بهشت می باشید خدا قاتل شما را بکشد و او را لعنت کند و جهنم را که بد جایگاهی است برای او مهیا کند».

یزید از سخن او خشمناک شد و دستور داد او را از مجلس خارج نمایند مأموران وی را کشیدند و از مجلس بیرون انداختند.

سپس یزید به این ابیات متمثل شد و گفت:

«ای کاش نیاکان من که در جنگ بدر جزع و فزع قبیله خزرج را از آن زد و خوردها مشاهده نمودند اکنون این جا بودند و می دیدند که من چگونه از حسین انتقام آنان را گرفتم

«اگر این جا بودند و این ماجرا را می دیدند اظهار خرسندی و شادی می کردند و می گفتند ای یزید دست مریزاد!»

«ما سرور و سالار آنان را به کیفر کشتار بدر کشتیم و اکنون تسویه حساب کردیم و بی حساب شدیم»

«بنی هاشم شوکت شاهی را به بازی گرفتند نه خبری از آسمان آمده و نه وحیی نازل شده است»

«من از نسل خندف (1) نیستم اگر انتقام کارهای پسران احمد را نگیرم» (2). (3)

ص: 334

1- خندف، اسم یکی از مادر بزرگ های معاویه است.

2- لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ سَهَدُوا *** وَقَعَهُ الْخَزْرَجُ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلَوْا فَرَحًا *** ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ، لَا تَسَلْ قَدْ قَتَلْنَا الْقَرَمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ *** وَعَدَ لَنَا بِبَدْرٍ، فَأَعْتَدَلْ لِعَبْتِ هَاشِمٍ بِالْمُلْكِ فَلَا *** خَبْرٌ جَاءَ، وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ لَسْتُ مِنْ خَنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِم *** مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلًا

3- ابن طاووس، الملهوف. 214

فصل شانزدهم : چرا حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید خطبه خواند؟

اشاره

چرا حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید خطبه خواند؟

خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید

شرح خطبه حضرت زینب در مجلس یزید

متن خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید به روایت دیگر

ص: 335

چرا حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید خطبه خواند؟

حضرت زینب علیها السلام کبری در مجلس یزید صحنه ها و اموری مشاهده کرد و از یزید سخنانی شنید که بدترین نوع که بدترین نوع اهانت به مقدسات و زشت ترین اشکال استهزاء به باورهای دینی به شمار می رفت و رفتارهای کینه توزانه او زشت ترین نمونه های پلشتی و پستی بود؛ سخنان و رفتارهایی که گویای کفر و الحاد یزید است و نشان می دهد که او مهم ترین اعتقادات اسلامی را هم منکر است.

علاوه بر این یزید در آن مجلس دست به جنایت و توهین بزرگی زد او سر مبارک امام حسین علیه السلام را در برابر خود نهاد و در حالی که شراب می نوشید با چوب خیزران به لب و دندان مبارک امام حسین می زد.

آیا برای زینب که دخت پیام آور اسلام و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم است جایز و روا بود که در چنین موقعیتی خاموش بنشیند و دم نزند؟ چگونه می توانست خاموش بنشیند در حالی که به سادگی می توانست نادرستی و بی پایگی سخنان یاوه را ثابت کند و آن اباطیل را تکذیب و رد، نماید چرا که او با سلاح منطق استوار و دلیل قاطع مسلح بود و از برهانی محکم و بیانی توانا بهره مند.

شاید تکلیف شرعی او را واداشت که در آن مجلس مهیب و

خوف انگیز بسیاری از حقایقی را که افراد حاضر در آن مجلس از آن بی خبر بودند آشکار کند و بازگوید در آن مجلس شخصیت های لشکری و کشوری و طبقات گوناگون مردم حضور داشتند و یزید برای ورود همه مردم به آن مجلس بار عام داده بود. از این رو طبیعی است مردمی که در مدت چهل سال حکومت امویان بر آن سامان تحت تأثیر تبلیغات دروغین، آنان حق را از باطل باز نمی شناخته و چشم دلشان کور شده بود فوج فوج در آن مکان حضور یابند. آنان به علت پیروزی، حکومت بر گروهی که تبلیغات امویان از آنان چهره ای منفی ترسیم کرده بود خوشحال بودند. از طرفی اهل شام بارها و بارها کاوران های اسیران را می دیدند که آنان را پس از فتوحات به دمشق می آوردند و این مسأله برایشان عادی بود.

آیا بر نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله لازم نبود که فرصت را غنیمت بشمارد و با به خطر انداختن جانش در راه خدا غبار از چهره حق و حقیقت بردارد و چهره باطل را در نهایت صراحت و وضوح به همگان نشان دهد.

هر چند شأن و جایگاه آن حضرت بالاتر و والاتر از آن بود که در چنین مجلس آلوده ای که شایسته آن حضرت نبود سخن بگوید اما به رغم آن که او سرور زنان پاکدامن و پرده نشین و با حجاب بود، ضرورت اقتضا کرد که آن وجدانهای خفته را از خواب غفلت بیدار کند و آن دلهای غفلت زده و مرده را زندگی دوباره بخشد دل هایی که به انواع فجور، آلوده و از مسیر فطرت منحرف شده بود و به عمر خود پند هیچ اندرزگویی را نشنیده بود

شیخ طبرسی در کتاب الاحتجاج و نیز سید بن طاووس در الملهوف خطبه حضرت زینب علیها السلام آورده است. میان این دو نقل تفاوت های مهمی وجود دارد. از این رو ما در ابتدا متن خطبه را بر اساس نقل مرحوم طبرسی می آوریم سپس خطبه یاد شده را به نحو اختصار شرح می دهیم و در پایان روایت دیگر خطبه یعنی نقل مرحوم سید بن طاووس را بدون شرح ذکر خواهیم نمود و صرفاً معنی برخی از کلمات خطبه را در پاورقی یادآوری خواهیم نمود والله المستعان.

شیخ طبرسی در کتاب الاحتجاج آورده است:

احتجاج زینب دختر علی بن ابی طالب هنگامی که دید یزید لعنة الله با عصا بر دندان های ثنایای حسین علیه السلام می کوبد:

پیر راستگویی از پیران بنی هاشم و افراد دیگر روایت کرده اند هنگامی که حضرت علی بن حسین علیه السلام و کاروان اسرا نزد یزید رسیدند و سر مبارک امام حسین علیه السلام را آوردند و در مقابل یزید در طشتی نهادند و او در حالی که با چوب به دندان های ثنایای حضرت می زد این اشعار را می خواند:

بنی هاشم شوکت شاهی را به مسخره گرفتند نه خبری از

آسمان نازل شده و نه وحیی فرود آمده است».

«کاش نیاکانم که در بدر جزع و فزع قبیله خزرج را از آن زد و خوردها مشاهده نمودند می بودند و می دیدید [که چگونه انتقامشان را گرفتیم]».

«در آن صورت اظهار خرسندی و شادی می کردند و به من دست مریزاد می گفتند».

«ما این کار را به کیفر جنگ بدر انجام دادیم و اکنون بی حساب شده ایم [و کشته هایمان برابر شده است]»

«از نسل خندف (1) نیستم اگر تاوان پسران احمد [و فرزندان پیغمبر] و کارهایشان را نستانم». (2)

آورده اند که وقتی حضرت زینب کبری علیها السلام این صحنه را مشاهده نمود دست برد و گریبان خود را پاره کرد. (3) سپس با صدایی حزن آلود و جگر سوز فریاد زد یا حسیناه ای حبیب رسول خدا! ای فرزند مکه و من! ای فرزند فاطمه زهرا سرور بانوان ای فرزند محمد مصطفی!

به خدا قسم حضرت زینب علیها السلام همه افرادی را که در آن مجلس حضور داشتند به گریه واداشت و یزید همچنان خاموش بود.

ص: 340

1- نام یکی از مادر بزرگ های معاویه است.

2- لَعِبْتُ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا *** خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ لَيْتَ أَشَّيَاخِي يَبْدُرُ شَهْدُوا *** جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَفْعِ الْأَسَلِ لَا هَلُّوا وَاسَّ تَهَلُّوا
فَرَحًا *** وَ لَقَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تَسْلَ فَجَزَيْنَاهُ يَبْدُرُ مَثَلًا *** وَ أَقْمَنَا مِثْلَ بَدْرٍ فَأَعْتَدَلْ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ *** مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ
فَعَلَّ

3- برخی از محققان گفته اند که در آن روزگار زنان محجبه بیش از یک پیراهن می پوشیدند هنگامی که حالت حزن فوق العاده ای وجود آنان را فرا می گرفت واکنش طبیعی آنان در برابر اندود جان فرسایی که بر دلشان چنگ انداخته بود چنین بود که گریبان خود را چاک می زدند ولی با این حال غیر از پیراهنی که گریبانش پاره می شد جامه دیگری بر تن آنان قرار داشت- محقق

سپس روی دو پا برخاست و سرش را بلند کرد و نگاهی به زیر و بالای مجلس افکند و شروع به خطابه نمود. هدف او از این خطبه غزا، اظهار کمالات والای رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشان دادن این معنا بود که آنان برای خشنودی خدا صبر می کنند و بردباری آنان از سر ترس و اضطراب نیست. او که دخت علی مرتضی و حضرت فاطمه زهرا دختر رسول مکرم خدا بود برخاست و چنین گفت.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَقِبَةُ الَّذِينَ أَسْأُوا السَّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِنَايَةِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ) (1)

أُظْنَنْتَ - يا يزيد - حِينَ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَصَيَّغْتَ عَلَيْنَا آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصَبَّ بِحُنا لَكَ فِي إِسَارِ نَسَاقِ إِلَيْكَ سَوْقًا فِي قَطَارٍ وَأَنْتَ عَلَيْنَا ذُو اقْتِدَارٍ أَنْ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا وَعَلَيْكَ مِنْهُ كَرَامَةٌ وَامْتِنَانًا وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ وَجَلَالَةِ قَدْرِكَ؟! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ تَضَرِّبُ أَصْدَرِيكَ فَرَحًا وَتَنْقُضُ مِذْرَوِيكَ مَرَحًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوَسِّقَةً وَالْأُمُورَ لَدَيْكَ مُتَسِّقَةً وَحِينَ صَفِي لَكَ مُلْكُنَا وَخَلَصَ لَكَ سُلْطَانُنَا! فَمَهْلًا مَهْلًا! لَا تَطُشْ جَهْلًا! أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّنا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرًا لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مَهِينٌ). (2)

أَمِنْ الْعَدْلِ - يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ؟! - تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَانُكَ وَسَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبَايَا؟! قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ يَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَيَسْتَشِرُّنَّ رِفْهَهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاقِلِ، وَيَتَبَرَّزْنَ لِأَهْلِ الْمَنَاهِلِ، وَيَتَصَمَّمُحْنَ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَالْغَائِبُ وَالشَّهِيدُ وَالشَّرِيفُ وَالْوَضِيعُ وَالْدَنِيُّ وَالرَّفِيعُ، وَلَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيمٌ، عُنُوتًا مِنْكَ عَلَيَّ اللَّهُ وَجُحُودًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَفْعًا لِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ!

وَلَا غَرَوْ مِنْكَ وَلَا عَجَبَ مِنْ فِعْلِكَ، وَأَنِّي يُرْتَجَى مِنْ لَفْظِ قَوْلِهِ أَكْبَادُ

ص: 341

1- سورة روم: 10.

2- سورة آل عمران: 178

الشَّهَدَاءِ وَنَبَتْ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ السُّعْدَاءِ وَنَصَبَ الْحَرْبَ لِسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَمَعَ الْأَحْزَابَ وَشَهَرَ الْحِرَابَ وَهَزَّ السُّيُوفَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
الله عليه وآله؟!

أَشَدُّ الْعَرَبِ لِلَّهِ جُحُودًا وَأَنْكَرُهُمْ لَهُ رَسُولًا وَأَظْهَرُهُمْ لَهُ عُدُوًّا وَأَعْتَائَهُمْ عَلَى الرَّبِّ كُفْرًا وَطُغْيَانًا؟! أ

أَلَا إِنَّهَا نَتِيجَةُ خِلَالِ الْكُفْرِ وَضَبُّ يُجَزِّجُ فِي الصَّدْرِ لِقَتْلِي يَوْمَ بَدْرٍ.

فَلَا يَسْتَبِطُ فِي بُغْضِنَا - أَهْلَ الْبَيْتِ - مَنْ كَانَ نَظَرُهُ إِلَيْنَا شَنْفًا وَشَنَانًا وَإِحْنًا وَأَضْغَانًا يُظْهِرُ كُفْرَهُ بِرَسُولِهِ وَيَقْصُحُ ذَلِكَ بِلِسَانِهِ فَهُوَ يَقُولُ -فَرَحًا
بِقَتْلِ وَلَدِهِ وَسَبِي دُرِّيَّتِهِ غَيْرُ مُتَحَوِّبٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ، يَهْتَفُّ بِأَشْيَاخِهِ-

لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا*** وَ لَقَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَشَلْ

مُنْتَحِيًّا عَلَيَّ ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ مُقْبِلَ رَسُولِ اللَّهِ، يَنْكُتُهَا بِمُخَصَّرَتِهِ قَدْ التَّمَعَ الشُّرُورُ بِوَجْهِهِ!

لَعُمْرِي لَقَدْ نَكَاتِ الْقُرْحَةَ وَاسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دَمَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَبْنِ يَعْسُوبِ الْعَرَبِ وَ شَمْسِ الْإِبْدَانِ الْمُطْلَبِ

وَهَتَمْتُ بِأَشِّ يَاحِيكَ وَتَقَرَّبْتُ بِدَمِهِ إِلَيَّ الْكَفَرَةَ مِنْ أَسْدِ لَافِكٍ، ثُمَّ صَدَّ رِخْتَ بِنْدَانِكَ وَ لَعُمْرِي لَقَدْ نَادَيْتُهُمْ لَوْ شَاءَ هِدُوكَ وَوَشَّيَكَ تَشْهَدُهُمْ وَلَنْ
يَشَّ هِدُوكَ وَ لَتَوَدَّ يَمِينُكَ كَمَا زَعَمْتَ شَلَّتْ بِكَ عَنْ مِرْقَاقِهَا وَجَذَّتْ وَ أَحْبَبْتَ أُمَّكَ لَمْ تَحْمِلْكَ وَ أَبَاكَ لَمْ يَلِدْكَ حِينَ تَصِيرُ إِلَيَّ سَخَطِ اللَّهِ وَ
يُخَاصِمُكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَانْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمْنَا وَاحْلُلْ غَضَبَكَ عَلَيَّ مَنْ سَفَكَ دِمَانَنَا وَنَقَضَ ذِمَامَنَا وَقَتَلَ حُمَاتَنَا وَهَتَكَ عَنَّا سُدُولَنَا!

وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ مَا جَزَزْتَ إِلَّا لِحْمَكَ! وَ سَتَرْدُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتُ مِنْ دُرِّيَّتِهِ وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ
وَ سَفَكْتَ مِنْ دِمَاءِ عَثْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ بِهِ شَهِلُهُمْ وَيَلْمُ شَعْنُهُمْ وَيَنْتَقِمُ مِنْ ظَالِمِهِمْ وَيَأْخُذُ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ فَلَا يَسْتَفِرِّزُكَ
الْفَرَحُ بِقَتْلِهِ (وَلَا تَحَسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ

أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ حَاسِبًا وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَصِيمًا وَبَجَرْتَيْلَ ظَهِيرًا.

وَ سَيَعْلَمُ مِنْ بَوَّالِكَ وَ مَكْنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ (بُسْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) وَ أَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا.

وَ مَا اسْتِصَّ غَارِي قَدْرِكَ وَ لَا اسْتِعْظَمِي تَقْرِيعَكَ تَوْهُمًا لِإِنْتِجَاعِ الْخِطَابِ فِيكَ بَعْدَ أَنْ تَرَكْتَ عُيُونَ الْمُسْلِمِينَ - بِهِ - عَبْرِي وَ صُدُورَهُمْ - عِنْدَ ذِكْرِهِ - حَرِّي.

فَتِلْكَ قُلُوبٌ قَاسِيَةٌ وَ نَفُوسٌ طَاقِيَةٌ وَ أَجْسَامٌ مَحْشُوءَةٌ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ لَعْنَةِ الرَّسُولِ، قَدْ عَشَّشَ فِيهِ الشَّيْطَانُ وَ فَرَّخَ، وَ مِنْ هُنَاكَ مِثْلُكَ مَا دَرَجَ.

فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ الْأَنْقِيَاءِ وَ أَسْبَاطِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَلِيلِ الْأَوْصِيَاءِ بِأَيْدِي الطُّلَقَاءِ الْخَبِيثَةِ وَ نَسْلِ الْعَهْرَةِ الْفَجْرَةِ.

تَنْطِفُ أَكْثُهُمْ مِنْ دِمَانِنَا وَ تَتَحَلَّبُ أَفْوَاهُهُمْ مِنْ لُحُومِنَا.

وَ لِلجُبْثِ الزَّاكِيَةِ عَلَى الْجُيُوبِ الصَّاحِيَةِ تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تُعَفِّرُهَا الْفَرَاعِلُ!

فَلَنِنْ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَتَّخِذُنَا - وَ شِيكًا - مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

وَ إِلَيَّ اللَّهُ الْمُشْتَكِي وَ الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهِ الْمُلْجَأُ وَ الْمَوْلُ.

ثُمَّ كَذِّكَ وَ اجْهَدْ جُهْدَكَ!

فَوَالَّذِي شَرَّفَنَا بِالْوَحْيِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبُوءَةِ وَ الْإِنْتِجَابِ، لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا وَ لَا تَمْحُوا ذِكْرَنَا وَ لَا يُرْحِصُ عَنْكَ عَارُهَا.

وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدٌ، وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ، وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ؟

يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمَ الْعَادِي.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَكَمَ لِأَوْلِيَائِهِ بِالسَّعَادَةِ وَ خَتَمَ لِأَصَفِيَائِهِ بِبُلُوغِ الْإِرَادَةِ وَ نَقَلَهُمْ إِلَى الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الرِّضْوَانِ وَ الْمَغْفِرَةِ، وَ لَمْ يَشَقْ - بِهِمْ - غَيْرَكَ وَ لَا ابْتَلَى - بِهِمْ -

وَنَسْأَلُهُ أَنْ يُكْمَلَ لَهُمُ الْأَجْرَ وَيُجْزَلَ لَهُمُ الثَّوَابُ وَالدُّخْرُ، وَنَسْأَلُهُ حُسْنَ الْخِلَافَةِ وَجَمِيلَ الْإِنَابَةِ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ.

سپاس فقط مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است، و درود بر جدّم که سرور رسولان خدا است.

راست گفت خدای سبحان آن جا که فرمود:

(آن گاه فرجام کسانی که بدی کردند بسی بدتر بود؛ چرا که آیات خدا را تکذیب کردند و آن ها را به ریشخند می گرفتند)

ای یزید! آیا گمان می کنی حال که راه های زمین را بر ما بسته ای و افق های آسمان را بر ما تنگ کرده ای و در بند تو اسیر شده ایم و ما را به صف کرده و به سوی تو می آورند و تو بر ما چیرگی داری ما نزد خدا خوار هستیم و تو نزد او گرامی هستی و این به سبب ارج بالا- و جایگاه والای توست؟! لذا با حالت بزرگ منشی به اطراف خود نظر می کنی و دچار خود پسندی و خودستایی شده ای و از این که می بینی دنیا به تو رو کرده و امور تو سامان یافته و کرسی حکومت و سلطنت ما برایت خالی شده سخت خرسند و سرخوشی و در پوست خود نمی گنجی آرام، باش آرام باش و از سر نادانی و خیره سری شتاب مکن. آیا گفته خدای سبحان را از یاد برده ای که می فرماید: «آنان که کافر شدند و راه طغیان در پیش گرفتند تصور نکنند این که به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست ما به آنان مهلت می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند و آن گاه عذابی خفت آور خواهند داشت».

ای پسر آزاد شدگان آیا این عادلانه است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جای دهی و دختران پیامبر اسلام را به اسیری

ببری و بگردانی؟! در حالی که جامه ها و چادرهایشان را، برداشتی چهره هایشان را، نمایاندی دشمنان آنان را با خواری از شهری به شهری می برند و مردم به تماشای آنان می آیند و نزدیک و دور و ناکس و شریف متوجه چهره آنان می شوند از مردانشان سرپرستی با آنان نیست و از یارانشان پشت و پناهی برایشان برجا نمانده است و این همه از آن رو است که بر خدا سرکشی کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را منکر شده ای و می خواهی دینی را که او نزد خدا آورده است تباه کنی اما زشت کاری های تو جای شگفت، نیست چگونه می توان چشم امید به فرزند کسی داشت که جگر شهیدان در دهان داشت و گوشت تنش به خون آن سعادتمندان روییده است کسی که آتش جنگ با سرور پیامبران را برافروخت و بدین منظور احزاب گوناگون را جمع نمود و در برابر چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر، کشید، کسی که در میان عرب هیچ کس بیشتر از او منکر خدا و رسول نیست و نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله کینه توزتر و در برابر خدا سرکش تر و کافرتر از او یافت نمی شود.

همانا همه این ها ثمره نفوذ کفر و به سبب کینه ای است که برای کشتگان بدر سینه هایتان را می فشارد.

چگونه در کینه توزی نسبت به ما اهل بیت کوتاهی کند کسی که با چشم دشمنی و کینه و ستیزه به ما می نگرد و کفر خود را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله فاش می کند و از کشتن فرزند او و اسیر کردن خاندان او شادمان است و بی آن که چنین کاری را گناهی بزرگ پندارد نیاکانش را مخاطب قرار می دهد و آشکارا می گوید:

ص: 345

اگر این جا بودید و این صحنه را مشاهده می، کردید شادمان و سرخوش می شدید و می گفتید: ای یزید دست مریزاد؛

چگونه چنین رفتار نکند کسی که به سوی دندان های ثنایای ابا عبد الله - که بوسه گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله است - خم می شود و در حالی که چهره اش از شادی برافروخته است با چوب بر لب و دندان مبارک او می زند؟!

به جانم سوگند با ریختن خون سرور جوانان بهشت و فرزند یعسوب دین و خورشید تابان خاندان عبد المطلب، بیشتر به زخم زدی و رگ و ریشه را قطع کردی.

اکنون بزرگان و گذشتگان خود را ندا می کنی و با خون سیدالشهداء به نیاکان بد کیشت تقرب می جویی و به صدای بلند بانگ می زنی به جانم سوگند که آنان نمی توانند تو را مشاهده کنند و صدایت را بشنوند ولی طولی نخواهد کشید که آنان را ببینی ولی تو را نبینند. در آن روز - همان طور که خود گمان بردی آرزو- خواهی کرد که کاش دستت خشک شده بود یا از آرنج جدا می، شد و نیز دوست می داشتی که مادرت به تو باردار نمی شد و تو را نمی، زاد زیرا در آن، روز خشم خدا سرنوشت تو و رسول خدا صلی الله علیه و آله خصم تو خواهد بود.

خدایا داد ما را بستان و انتقام ما را از ظالمان بگیر و خشم خود را نصیب کسانی ساز که خون ما را ریختند و پیمان ما را نگاه نداشتند و پشتیبانان و یاران ما را کشتند و پرده حرمت ما را دریدند.

تو کار خود را کردی اما [بدان که] جز پوست خود را ندریدی و

جز گوشت تن خود را نبریدی زود است که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وارد شوی در حالی که خون ذریه او را بر گردن داری و حرمت او را زیر پا نهاده ای و خون خاندان و خویشاوندانش را بر زمین ریخت های در آن روز خدا جمع پراکنده آنان را گرد هم می آورد و انتقام آنان را از ظالمان می گیرد و برایشان از دشمنان دادخواهی می کند پس از بابت کشتن آنان شاد و هیجان زده نشو. «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارش روزی می خورند و به آن چه خدا از فضل خود به آنان داده است شاد مانند». (1)

برای تو همین بس که خدا بر توقاضی و دادرسی و رسول خدا خصم است و جبرئیل پشتیبان ما است.

کسانی که دستیار تو شدند و تو را بر گرده مسلمانان سوار کردند به زودی خواهند دانست که چه جایگزین بدی به جای خدا بر گزیده اند و به زودی خواهید دانست که کدام یک از شما دارای بدترین جایگاه و بیراهه ترین راه است.

من مقام و منزلت تو را خوار و کوچک و سرکوب و توییح تو را بزرگ و لازم می شمارم و این نه از آن روست که امید داشته باشم کلامم در تو مؤثر افتد، بعد از آن که چشم مسلمانان را گریان و جگر آنان را از این حادثه سوزاندی.

زیرا دل های شما دچار قساوت شده و نفوس شما راه سرکشی و طغیان پیموده و پیکرهایتان از خشم خدا و نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله آکنده شده است و شیطان در آن زاد و ولد کرده و تواز چنین جایی

ص: 347

برخاسته ای.

شگفتا که پرهیزکاران و پیغمبر زادگان و نوادگان پاک اوصیا به دست پلید آزاد شدگان و نسل بدکاران و فاجران کشته می شوند؛ خون ما از دستان پلیدشان می چکد و گوشت تن ما خوراک دهانشان شده است.

آن پیکرهای پاک است که بر زمین سخت و زیر آفتاب قرار دارد و گرگان بیابان گاه و بیگاه به سراغ آن ها می آیند و گفتارها بر خاکشان می مالند.

گر چه تو ما را از راه ظلم به غنیمت گرفتی ولی طولی نمی کشد که بدهکار ما خواهی شد و آن زمانی است که جز آن چه از پیش فرستاده ای نخواهی یافت و خدا در حق بندگان شتم نخواهد کرد.

ما به خدا شکوه می بریم و به او اعتماد و اتکا داریم.

پس هر چه مکر و دستان داری به کار بر و هر چه می کوشی بکوش به خدایی که ما را به وحی و قرآن و پیغمبری و برگزیدگی شرافت بخشید به خواسته خود نخواهی رسید و نمی توانی نام و یاد ما را بزدایی و از این ننگ و عار تبرئه نخواهی شد رای تو، سست ایام حکمفرمایی ات انگشت شمار و جمعیت تو پراکنده است.

روزی منادی ندا خواهد داد: همانا نفرین خدا بر ستمکاران باد. حمد و سپاه مخصوص خدایی است که برای اولیای خود به سعادت حکم کرد و پایان کار برگزیدگانش را شهادت قرار داد و آنان را به رحمت و مهر و خشنودی و آمرزیدگی منتقل کرد.

ص: 348

و جز تو کسی به واسطه آنان راه شقاوت نپیمود و مبتلا نشد.

از خدا می خواهیم که اجر آنان را کامل کند و ثواب و اندوخته فراوان به آنان عطا کند و ما را جانشینان و نایبان خوبی برای آنان، بگرداند که او مهربان و دوستدار ماست.

یزید در پاسخ حضرت زینب علیها السلام این بیت شعر را خواند:

ناله و زاری از زنان سوگوار پسندیده است و نوحه گری (یاد مرگ) چقدر برای زنان سوگوار و نوحه سرا آسان است (1). (2)

ص: 349

1- یا صَيِّحَةً تُحَمِّدُ مِنْ صَوَائِحِ *** ما أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى النَّوَائِحِ

2- الإحتجاج : 307/2 - 310

پیش از پرداختن به شرح مفردات این خطبه توجه خواننده گرامی را به این مقدمه جلب می کنیم.

باید اندکی فضای آن مجلس مهیب و هول انگیز را در ذهن تصور کنیم تا موضع قدرتمندانه حضرت زینب کبری و معجزه بی مانند او را درک کنیم.

راستی جای شگفت نیست که بانویی اسیر با چنین طاغوتی آن گونه سخن بگوید و به طرزی شگفت آور در برابر او ایستادگی و مخالفت کند؛ و از سربازان مسلحی که فرمان او را به سرعت و بدون درنگ و اندیشه عملی می یکنند ترسی به دل راه ندهد؟

از همه چیز شگفت تر یزید است که با آن همه قدرت و امکانات در برابر سخنان کوبنده حضرت زینب علیها السلام خاموش ماند گویا توان آن را از دست داده بود که چیزی بگوید یا کاری کند.

آیا این عجیب نیست که یزید- که طاغوت زمان و فرعون روزگار خود بود- نتواند یا جرأت نکند در برابر خطبه کوبنده حضرت زینب علیها السلام پاسخی بدهد و در برابر آن بانو احساس ضعف و ناتوانی کند و صرفاً به خواندن این شعر بسنده نماید:

سوگواری و نوحه خوانی از زنان نوحه خوان پسندیده و برای

این بیت در این مقام چه معنایی دارد و با سخنان کوبنده خانم حضرت زینب کبری چه تناسبی می تواند داشته باشد؟

آیا شغل حضرت زینب نوحه گری و مرثیه خوانی بر مردگان بود تا این بیت بر ایشان صدق کند؟

به درستی بر ما روشن نیست که یزید چقدر از عوارض و پی آمدهای جرایم خود به ویژه آوردن خاندان رسول از عراق به شام پشیمان بود.

اما این مطلب را به قطع و یقین می دانیم که هرگز یزید نمی توانست تصور کند که بانویی اسیر او را در امواج ننگ و عار غرق کند به طوری که تا قیام قیامت نتواند خود را تبرئه کند و این ننگ عظیم را از دامن خود بشوید؛ بانویی که پرده از ماهیت پلید او، بردارد و حَسَب و نَسَب و سابقه او را به مردم معرفی کند و به صورتی تحقیرآمیز با او سخن گوید و با کلماتی کوبنده و آسمان فرسا که چون پتک بر سر او وارد شد حیثیت نداشته اش را به بازی بگیرد، ولی او توان مقاومت و پاسخگویی نداشته باشد.

اینک شرح مختصری از برخی مفردات این خطبه حماسی و شعله ور می آوریم:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ)

حضرت زینب کبری سخنان خود را با سپاس پروردگار جهانیان و درود بر جدش سرور پیامبران آغاز می. کند او در حقیقت با این جمله خودش را به حاضران می شناساند و خود را

ص: 351

نواده سید انبیا، حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی می کند تا حاضران به نیکی بدانند که این خانواده در بند نوادگان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند نه اسیران بلاد کفر سپس حضرت زینب علیها السلام کبری این آیه را تلاوت فرمود:

«صَدَقَ اللهُ سُبْحَانَهُ، كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ)

چه زیباست استشهاد به این آیه و این که آن را پیش در آمد خطابه خود قرار داد. عاقبت هر چیز آخر و فرجام آن است. بنابراین معنای آیه شریفه چنین است پس فرجام کار کسانی که با کفر به خدا و تکذیب پیامبران و ارتکاب معاصی، «أَصَاؤُا السُّوَاىَ» یعنی به خود بدی کردند و مبتلا به صفتی شدند که مایه ناخوشایندی صاحب خود می شود و آن گرفتار شدن به عذاب دوزخ است این خواهد بود که:

«أَنْ كَذَّبُوا بِاللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ» آیات خدا و حقایق ثابت را دروغ شمردند و مقدسات دین را به ریشخند گرفتند.

حضرت زینب علیها السلام در این جا و با این سخن خود به ایباتی که یزید بر زبان راند اشاره می کند:

لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا *** خَيْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

معنی این شعر این است که بنی هاشم - و البته منظور او از بنی هاشم رسول خدا است - به اسم نبوت و رسالت شاهی را لوٹ کردند و بازیچه خود ساختند حال آن که نه از آسمان بر او وحی نازل شده و نه از آسمان خبری بدو رسیده بود.

او در این جا نبوت و قرآن و وحی را آشکارا منکر می شود و آیا

از سوی دیگر برخی از مردم به سبب افکار، محدودشان این گمان نادرست را دارند که پیروزی در جنگ، دلیلی بر حقانیت طرف پیروز و بطلان عقیده و مرام طرف شکست خورده است. از این رو گمان می کنند که نزد خدای متعال ارج و قربی دارند و به واسطه این خیال خام دچار خودبینی و غرور می شوند و به سبب پیروزی ظاهری شان بر دشمن خود پسندانه گردن کشی می کنند.

اما حضرت زینب علیها السلام سستی و نادرستی این پندار موهوم را ثابت کرد و به جای آن که با تعابیر محترمانه ای چون «ای خلیفه» یا «ای امیر مؤمنان» او را مخاطب قرار دهد نام اصلی اش را ذکر می کند.

باری حضرت زینب علیها السلام او را به اسم صدا می زند و گویا با این کار قصد دارد آشکارا نشان دهد که به خلافت یزید پلید کم ترین اعتقادی ندارد. آن جناب فرمود:

(أُظْنِنْتُ - یا یزید - حِينَ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ، وَصَدَّيْتَنَا عَلَيْنَا آفَاقَ السَّمَاءِ، فَأَصْبَحْنَا لَكَ فِي إِسَارِ الدُّلِّ، نُسَاقُ إِلَيْكَ سَوْقًا فِي قِطَارٍ، وَأَنْتَ عَلَيْنَا ذُو اقْتِدَارٍ، أَنْ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا وَعَلَيْكَ مِنْهُ كَرَامَةٌ وَامْتِنَانًا)

حضرت زینب علیها السلام در این جا حال خود و افراد خانواده گرامی اش را که همراهش بودند توصیف می کند و اظهار می دارد که مانند انسانی که از تمام جوانب محاصره شده باشد در شدیدترین حالات فشار قرار داشتند و آنان را کاملاً محدود کرده بودند أَخَذُوا عَلَيَّ فُلَانٌ یعنی او را از همه سو مورد فشار و محاصره قرار دادند به طوری که به هیچ رو توان خروج از تنگنا را نداشته باشد.

علاوه بر این همه فشار و سختگیری و ممنوعیت و اسارت «أصبحنا نساك»؛ یعنی همانند اسیران بلاد فتح شده کفر ما را از این شهر به آن شهر گرداندند.

«سوقاً فی قطار» قطار شتر به مجموعه ای از شتران اطلاق می گردد که به طور منظم و در یک ردیف قرار داشته باشند پیشتر گفتیم که تمام کاروان اسرا از جمله حضرت امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب کبری علیها السلام همگی با یک طناب به هم بسته شده بودند!

«و أنت علینا ذواقدار» یعنی ما در حالت ضعف قرار داریم و توازن نقطه قوت سخن می گویی.

«أَنْ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا، وَعَلَيْكَ مِنْهُ كَرَامَةٌ وَامْتِنَانًا؟» یعنی حال که ما را مغلوب و پیروزی را از آن خود می بینی آیا گمان می کنی که ما چون مغلوبیم نزد خدا ارج و منزلتی نداریم؟ و چون ما را مغلوب کردی و مردان ما را به قتل رساندی و زنان ما را به اسیری گرفتی نزد خدا جایگاه و پایگاهی بلند و ارجمند داری؟!

«و گمان می کنی که: «وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ؟» این امر به دلیل منزلت بالای تو و «جَلَالَةُ قَدْرِكَ» و ارزش ولایت نزد خدای تعالی است؟

خدای متعال فرموده است: إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا؛

و نیز فرموده است: إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ؛

تو نیز در پی این گمان باطل که گناه است و به هیچ روی جای حق را نمی گیرد، از این پیروزی ظاهری که به دست آورده ای دچار سرمستی پیروزی شده و بیخرد گشته ای

از همین رو: «فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ» شَمَخَ بِأَنْفِهِ یعنی بینی خود را از سر

غرور و خودستایی و گردن کشی بالا گرفت.

«وَنَظَرْتُ فِي عِطْفِكَ» «عِطْفُ» به کسر عین بغل و پهلوی انسان را گویند و معمولاً انسانی که از خودش خوشش آمده با غرور و خود پسندی به پیکر و لباس هایش نگاه می کند.

«تَضْرِبُ أَصْدْرِيكَ فَرَحًا» «أَصْدَرَيْن» نام دورگ است که زیر شقیقه انسان قرار دارند. «ضَرْبُ أَصْدَرِيهِ» یعنی در پی پیروزی و موفقیتی موهوم سرش را به گونه خاصی حرکت داد که از اوج شادی و خود ستایی اش حکایت می کرد.

«وَتَنْفِضُ مَدْرِيكَ مَرَحًا» «جَاءَ فُلَانٌ يَنْفِضُ مَدْرَوِيَهُ» یعنی سرکشانه و در حالی که دیگران را تهدید می کرد و می ترساند آمد. این چیزی است که علمای لغت، گفته اند ولی به نظر می رسد «ينفض مذكروه» به معنای تکان دادن سُرین ها باشد و آن نوعی از حرکات رقص است که مطربان وقتی به طرب آیند و حالت سبکی پیدا کنند انجام می دهند.

«حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً» یعنی وقتی دیدی دنیا به کام توست «وَالْأُمُورُ لَكَ مُتَّسِقَةً» یعنی امور در چشم تو از هماهنگی و انتظام کافی برخوردار است معنای عبارت چنین است امور دقیقاً همان گونه است که می خواهی و اوضاع بر وفق مراد و دنیا کاملاً به کام توست.

«وَحِينَ صَفَ لَكَ مُلْكُنَا، وَخُلِصَ لَكَ سُلْطَانُنَا» یعنی یکی از دلایل این که شادی می کنی و از روی سر مستی این حرکات سبک سرانه و بی خردانه از تو سر می زند این است که خود را پادشاهی می بینی که در اجرای برنامه اش موفق شده و توانسته است رقیب را از پا

در آورد و زنانش را به اسیری ببرد.

اما ... ایا متکبر فریفته، بدان که این قدرت و جایگاهی که به ناروا غصب کرده ای - که همان خلافت است - در اصل از آن ما بوده است؛ زیرا یزید به اسم خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم حکومت می کرد و نان خلافت پیامبر را می خورد.

روشن است که خلافت شایسته هر کس و ناکس نیست و خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله افرادی کاملاً مشخص می باشند که از قبل به صراحت تعیین شده اند و عبارتند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام علی بن ابی طالب و یازده فرزند ارجمند ایشان؛ ولی اکنون این قدرت و خلافت به دست یزید پلید افتاده است.

حضرت زینب علیها السلام پس از این پیش درآمد فرمودند:

«فَمَهْلًا مَهْلًا» این تعبیر به کسی گفته می شود که با شتاب راه می رود یا استبداد به رأی دارد یا در آستانه در افتادن در مهلکه ای خطرناک است. «مَهْلًا» یعنی مهلت بده و شتاب نکن به عبارت دیگر معنای این تعبیر این است که مسئله آن چنان که تو می پنداری نیست یا این شتاب زدگی کار درستی نیست پس اندکی درنگ کن تا حقیقت برایت روشن شود و اوضاع را برایت توضیح دهیم.

« لَا تَطِشْ جَهْلًا » «طاش فُلانٌ» یعنی دچار غرور شد و وزانت خود را از دست داد و رفتارش ناقد پختگی و استواری لازم گردید.

یعنی: ای یزید!... مبادا به سبب ندانستن حقایق و خلط میان مفاهیم و ارزش ها فریب ظواهر را بخوری و از سرِ ناپختگی و سبکسری دست و پایت را گم کنی.

«أَنْسِيتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْهُمْ نُمَلِّئُ لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّما

ص: 356

نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

«نُمْلِي» یعنی مدت و مجال آنان را طولانی می کنیم یا به آنان عمر دراز می دهیم و میدان گشاده ای در برابرشان می گذاریم این مدت طولانی سلطنت و حکومت و عمر طولانی تر را فقط بدان دلیل به آنان می دهیم تا در پایان پرونده عمرشان هرچه بیشتر از گناه و جنایت آکنده شود و عذاب خوار کننده نصیب آنان گردد؛ یعنی در دوزخ کیفر آنان با اهانت و تحقیر بیشتری توأم باشد.

سپس حضرت زینب علیها السلام اصل فرومایه و نسب زشت و پلشت یزید را به او گوشزد می کند و می فرماید:

«أَمِنْ الْعَدْلِ - يَا بْنَ الطُّلَقَاءِ؟!»

این سخن اشاره به وقایع روز فتح مکه است. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد و این شهر تحت سلطه سربازان آن جناب قرار گرفت آن حضرت به آسانی می توانست در برابر جنگ افروزی ها و فتنه انگیزی های طولانی مدت و فراوان مشرکان مکه در برابر شخص رسول الله به طور خاص و مسلمانان به طور عام، آنان را به قتل برساند ولی آن حضرت به رغم آن همه کینه توزی و دشمنی رو به آنان کرد و فرمود: «یا معاشر قریش ما ترون اُنّی فاعل بکم؟؛ ای جماعت قریش! گمان می کنید با شما چه خواهیم کرد؟»

گفتند: گمان نیک داریم؛ زیرا برادر بزرگوار مایی و پدرت نیز برادر بزرگوار ما بود.

حضرت به آنان فرمودند: «اء ذهبوا فانتم الطلقاء؛ بروید که شما آزاد شدگانید». (1)

ص: 357

در میان این جماعت معاویه و ابوسفیان نیز حضور داشتند. یزید فرزند معاویه، و نوه ابوسفیان است و از آن جا که ضمیر جمع گاه در مورد دو نفر نیز اطلاق می شود با عبارت «ابن الطلقاء» مورد خطاب واقع شد. «طلقاء» جمع «طلق» است و طلق عبارت است از اسیری که بند از او بگشایند و رهایش سازند.

ابوسفیان کسی بود که آتش جنگ های بسیاری را علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان برافروخت و مردم را علیه آن جناب بر می انگيخت و می شوراند و در جنگ های بدر، احد، حنین و احزاب سپاهیان بسیاری را برای جنگیدن با آن حضرت بسیج نمود. فرزند او معاویه نیز که بر دین پدرش بود به همان سان رفتار می کرد و شیوه پدر را ادامه داد پس از فتح مکه تمام شهر و ساکنان آن تحت سلطه و قدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمد و آن جناب با این که می توانست به دردناک ترین شیوه از آنان و به خصوص ابوسفیان انتقام بگیرد ولی آن پیامبر بزرگوار ما آنان را نیز در شمار بقیه آزاد شدگان آزاد نمود و رها کرد

خدای متعال می فرماید: (فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّا فِدَاءٌ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا) «پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کنید گردن هایشان را بزنید تا چون آنان را از پا در آوردید پس اسیران را به استواری در بند کشید سپس یا بر آنان منت نهید و آزادشان کنید و یا فدیة و عوض از ایشان بگیرید تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود» (1)

«فَمَا مَنَّا بَعْدُ» یعنی یا بعد از اسارت بر آنان مَنّت نهید یعنی بر

ص: 358

آنان احسان کنید و بدون هیچ پاداشی آنان را آزاد کنید و یا از آنان فدیة بستانید؛ یعنی در برابر آزاد کردن، آنان از آن ها مبلغی پول دریافت کنید.

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله مخیر بود که گردنشان را بزنند یا بر آنان منت نهد یا فدیة بستاند ولی پیامبر مهربان و بزرگوار منت نهادن را برگزید و بدون دریافت مبلغی از آنان کریمانه همه آنان را آزاد نمود.

به نظر می رسد منظور خانم حضرت زینب کبری علیها السلام از تعبیر «یا بنی الطلقا» یکی از دو معنای زیر باشد:

معنی نخست آن است که به یزید یادآوری می کند که او فرزند دو تن از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را همراه با اهل مکه آزاد کرد از این رو این جماعت مانند بردگان می باشند بر اساس این معنی گفتار حضرت زینب علیها السلام برای یادآوری سوابق و گذشته شرم آور یزید و پرونده ننگین پدر و پدر بزرگ او است.

معنی دوم آن است که نیکی های رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق نیاکان یزید به او یادآوری می کند و به او می گوید آیا این عادلانه است که.... به عبارت دیگر آیا پاداش آن همه احسان و نیکوکاری رسول خدا صلی الله علیه و آله که در حق نیاکان انجام داد این است که این چنین رفتاری با نوادگان و دختران او داشته باشی؟

و چه بسا هر دو معنای فوق مورد نظر حضرت زینب علیها السلام بوده باشد.

روشن است که منظور آن حضرت از این سخنان سؤال کردن و استفهام حقیقی نیست بلکه می خواهد او را بر این رفتار زشت و

سرشت پلیدی که دارد توبیخ کند و کردار ناپسند او را محکوم نماید و به او بفهماند که او از پیش پا افتاده ترین مسائل انسانی و فطری بی خبر است و حتی نمی داند که پاداش نیکی را به نیکی باید داد و بدین واسطه او را رسوا نماید.

«تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَائِكَ»

«خَدَّرَ الْبَنَتَ» یعنی دختر را در پس پرده [و به دور از چشم نامحرمان] نگاه داشت. «حَرَائِرُ» جمع «حُرَّة» به معنای زن آزاد است و در مقابل «أُمّه» به معنای کنیز قرار دارد.

«وَسَوْفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا»

«ساق الماشية ليسوقها سوقاً» یعنی آن را از پشت سر به راه رفتن وا داشت (1) به عبارت دیگر راه برون و به حرکت واداشتن چیزی یا کسی از پشت سر با نوعی بی احترامی همراه است.

البته روشن است که از کسی چون یزید توقع عدل و عدالت نمی رود اما از آن جا که بر مسند خلافت تکیه زده خود را خلیفه می نامد لازم است و جای آن دارد که دادگری پیشه ، کند از این رو است که حضرت زینب علیها السلام به او می گوید آیا این عادلانه است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده و به دور از چشم نامحرمان نگاه داری و دختران رسالت و بانوان بیت نبوت و وحی را چون اسیر از این شهر به آن شهر بگردانی؟

«قَدْ هَتَكَتِ سُبُورَهُنَّ وَأَبْدِيَتْ وَجُوهَهُنَّ»

بانوان پرده پوشی که تا دیروز هیچ کس حتی سایه آنان را ندیده بود امروز خود را در برابر انظار مردان بیگانه می بینند و

ص: 360

آنان که زمانی مستور و پوشیده بودند. امروزه چادرها و مقنعه هایشان را دشمنان به یغما برده اند.

«تَحْدُوا بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ» یعنی دشمنان آنان را از کربلا به کوفه سیر دادند و در میان شهرهای بین راه گرداندند.

هنگامی که کاروان آنان از بلاد و شهرها و روستاهای گوناگون می گذشت کم و بیش مردم برای تماشای آنان جمع می شدند و چه بسا برای تفریح و تماشا به بالای بام خانه ها می رفتند از این رو حضرت زینب علیها السلام فرمود:

«وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاقِلِ، وَيُنْبِرُونَ لِأَهْلِ الْمَنَاهِلِ»

«مناقل» جمع «منقل» یعنی راه کوهستانی و «مناهل» جمع «منهل» به معنای آب یا برکه ای است که در میان راه قرار دارد و مسافران در کنار آن منزل می کنند تا آب بیاشامند و بیاسایند.

«وَيَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ»

«تَصَفَّحُ»، یعنی نگریستن دقیق و کنجکاوانه به چهره طرف مقابل.

«وَالشَّرِيفُ وَالْوَضِيعُ وَالِدُنِّيُّ وَالرَّفِيعُ»

یعنی نزدیک و دور شریف و، پست و ارجمند و بی ارزش به تماشای آنان آمده و با کنجکاوی در چهره هایشان خیره شده اند.

حال آن که: (لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلَا مِنْ حَمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ) نه از مردانشان کسی با آنان مانده است تا سر پرستشان باشد و نه از یارانشان، پشتیبانی تا حمایتشان کند آنان خانواده محترمی هستند که اکنون کسی را ندارند تا بر آنان نظارت کند و از خطرهای آنان را پاس بدارد زیرا تمام مردانشان یکجا کشته شدند و جز

امام سجاده علیه السلام کسی باقی نمانده است.

تمام این جنایات که از تو سرزده و به امر تو انجام شده «عُتُوًّا مِنْكَ عَلَى اللَّهِ» از سر سرکشی و گردن کشی تو در برابر خدای متعال صورت گرفته است.

«عُتُوًّا» به معنای تکبر و گردن کشی است

«و جحوداً لرسول الله»

«جحود» عبارت است از آن که شخص بداند فلان چیز واقع و حقیقت است ولی با این حال آن را انکار کند خدای متعال می فرماید: (و جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ)؛ «و با آن که دل هایشان به آن یقین داشت از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند» (1)

(و دَفَعًا لِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ)

«دفع» یعنی زدودن نابود کردن و رد کردن.

یعنی این کارها را از آن رو انجام دادی تا کار اسلام را یک سره کنی و آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد خدا آورده است تباه و نابود کنی

(وَلَا غَرَوَ مِنْكَ وَلَا عَجَبَ مِنْ فِعْلِكَ)

«لا غَرَوَ» یعنی جای شگفت نیست.

حضرت زینب علیها السلام این جرایم و جنایات هولناک یزید را اموری طبیعی می داند و سر زدن چنین افعال شنیعی را از یزید امری عادی می شمارد که جای تعجب ندارد زیرا «از کوزه همان برون تراود که در اوست». البته در این جا نباید عامل وراثت و آثار منفی آن را فراموش کرد همچنین استمرار در نوشیدن شراب و ارتکاب فساد و فحشا و پرورش یافتن در دامان روسپیان و بدکارگان

ص: 362

همگی در جای خود نقش دارند و همه این اسباب در پرورش شخصیت پست و عصیانگر یزید مؤثر بوده اند.

«وَأَنْتِ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةُ ابْنٍ مَنْ لَفَظَ فُوهَ أَكْبَادِ الشُّهَدَاءِ، وَنَبَتَ لَحْمَهُ بِدِمَاءِ السُّعْدَاءِ؟»

یعنی کی و چگونه می توان از کسی امید خداترسی داشت که پدر و مادرش جگر شهیدان پاک و بیگناه را به دندان کشیدند؟

این جمله حضرت زینب علیها السلام اشاره ای است به وقایع جنگ اُحُد و شهادت حمزه سید الشهداء عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله.

هنگامی که هند - مادر معاویه و مادر بزرگ یزید - سینه حضرت حمزه را درید و جگر مبارک او را بیرون آورد و قطعه ای از آن را به دهان برد و به دندان گرفت و به سبب آتش کینه ای که در وجودش زیانه می کشید تلاش کرد آن را بخورد خدای متعال نخواست قطعه ای از جگر مبارک مولایمان حمزه در شکم آن زن رذل قرار گیرد آن قطعه گوشت مانند سنگ سخت شد و دندان های آن زن نتوانست آن را بجود. از این رو آن را از دهان خود به بیرون پرتاب کرد از آن روز او را آكلة الأكباد (هند جگر خوار) لقب دادند!!

یزید نواده چنین زن کینه توزی است از این رو کینه او نسبت به دین و ارتکاب جنایات هولناک به دست او چیز جدیدی نیست.

«وَوَصَّبَ الْحَرْبَ لِسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ»

در فصل چهارم از این کتاب گفتیم که ابوسفیان کسی بود که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه حضور داشت مردم مکه را علیه آن حضرت می شوراند و برای نبرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان سپاهیان را تجهیز می کرد.

«وَوَجَّعَ الْأَحْزَابَ»

ص: 363

ابوسفیان کسی بود که در واقعه احزاب - که بعدها به غزوه خندق معروف شد - عشایر و قبایل گوناگون مشرکان و یهود و نصاری را گرد آورد و با اعلام فراخوان عمومی در میان افراد ملیتهای مختلف و گروه های سنی گوناگون، لشکر جرّاری فراهم آورد که چون سیلی، توفان قصد برچیدن اسلام و یکسره کردن کار پیامبر و مسلمانان را داشت.

«وَشَهَرَ الْجِرَابَ ، وَهَزَّ السَّيْفَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»

«جِرَاب» جمع «حَرَبه» و به معنای وسیله آهنین کوچک و نوک تیزی است که در جنگ بکار می رود. (1)

«هَزَّ السَّيْفَ» به معنای تکان دادن شمشیر و کنایه از آمادگی برای نبرد و صدور فرمان هجوم و تاخت است. از آن جا که ابوسفیان سبب اصلی راه اندازی تمام این نبردها بود کلمه «سیوف (=شمشیرها)» به صیغه جمع آمده است.

«أَشَدُّ الْعَرَبِ لِلَّهِ جُحُوداً، وَأَنْكَرُهُمْ لَه رَسُولاً، وَأَظْهَرُهُمْ لَه عُدَوَاناً، وَأَعْتَاهُمْ عَلَى الرَّبِّ كَفْراً وَطُغْيَاناً»

روشن است که عرب های مکه و نقاط دیگر از نظر انکار وجود خدای تعالی و پرستش بت ها به جای خدای یکتا یکسان نبودند و درجات و مراتب متفاوتی داشتند بدین ترتیب که برخی از آنان صد در صد منکر بودند و چه بسا برخی دیگر من باب مثال هفتاد درصد و... به همین قیاس همچنین برخی از آنان با وجود آن که یکتاپرستی را حق می دانستند همچنان تصمیم داشتند کافر بمانند و در مقابل برخی دیگر دچار دو دلی بودند و تردید داشتند که کافر

ص: 364

بمانند یا نه همچنین برخی از مشرکان به صورت پنهان علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به توطئه چینی می پرداختند ولی عده ای دیگر بودند که به صورت آشکارا اعلان دشمنی و نبرد علیه ایشان می کردند به همین قیاس در میان آنان افرادی وجود داشتند که منکر خدای متعال بودند ولی در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله موضع بی طرفانه ای اتخاذ می کردند و هیچ فعالیتی ضد اسلام و مسلمانان انجام نمی دادند.

اما در این میان کافری که در انکار خدای تعالی و انکار رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گوی سبقت را از همگان ربود شخص ابوسفیان بود.

این ها همگی صفات و ویژگی های ابوسفیان بود که عیناً به نواده اش یزید رسید که همانند جدش و به همان نسبت ولی در لباسی جدید به پیامبر اسلام کینه می ورزید.

ابوسفیان بی شرمانه در برابر رسول الله ایستاد و جنگید و کینه هایش را نشان داد پس از او فرزندش معاویه در برابر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاد و با تمام توش و توان با او جنگید و در زمینه های گوناگون نظامی و تبلیغاتی به فعالیت و مبارزه پرداخت اسناد تاریخی گویای آن است که «معاویه در حالی از دنیا رفت که روی سینه اش بت بود». به راستی که این نکته تاریخی چه مفاهیم شگفتی که ندارد و از قدیم گفته اند «الحرُّ تکفیه الارشاره»؛ آزاده را یک اشارت کافی است.

همچنین در تاریخ آمده است: معاویه هنگام مرگ بر دین اسلام نبود. (1)

ص: 365

1- این گزاره تاریخی عیناً در کتاب های سیر اعلام النبلاء تألیف ذهبی: 10 / 533 ، تاریخ بغداد نوشته خطیب بغدادی: 14 / 181 همچنین کتاب خلاصة عبقات الانوار: 7 / 305 آمده است.

پس از معاویه فرزندش یزید بر سر کار آمد و به مانند آتشفشان جوشانی از کینه خاندان رسول الله و فرزندان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام بود.

پس از چنین کسی با چنین سوابق و دودمان چه انتظاری می توان داشت؟

و از چنین کسی چه توقعی می رود؟ بخصوص این که زیر دست خود سپاه بزرگی می بیند که بدون رعایت هیچ یک از جوانب انسانی یا دینی و به صورت کورکورانه کلیه فرمان های او را بی درنگ اجرا می کند و آن ها را در اطاعت امر او هیچ پروایی نیست.

آورده اند که او یک مستشار مسیحی کینه توز به نام «سرجون» داشت که برای یکسره کردن کار اسلام هر چه به ذهنش می رسید به یزید دیکته می کرد و برای رسیدن به این هدف نقشه های لازم را طراحی می کرد

«أَلَا إِنَّهَا نَتِيجَةُ خِلَالِ الْكُفْرِ»

«ألا» حرف تنبیه است که برای جلب توجه مخاطب و تأکید کردن بر مضمون جمله به کار می رود (1) «نَتِيجَةُ» «در این جا به معنای عاقبت است. «خلال» جمع «خُلَّة» به معنای صفت و خصلت است.

به عبارت دیگر انگیزه قتل سید الشهداء و جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی یزید صرفاً رقابت بر سر حکومت و انگیزه های سیاسی نبود، در حقیقت این کار یزید برخواسته از کفر و الحاد او بود از این رو به کشتن امام حسین علیه السلام اکتفا نکرد و دستور داد زنان و کودکان آن حضرت را به اسیری ببرند و جنایات دیگری نیز مرتکب شد که

ص: 366

همگی نتیجه بد طینتی و رفتار ناپخته و ثمره ویژگی های کفر آمیزی بود که از پدر و پدر بزرگش برای او به ارث رسیده بود.

«وَضِبُّ يُجْرَجِرُ فِي الصَّدْرِ لِقَتْلَى يَوْمَ بَدْرٍ»

«ضِب» به کسر ضاد کینه پنهان و دشمنی مخفی را گویند.

«جَرْجَرَ البعير» هنگامی اطلاق می شود که شتر صدا را ته گلوش بگرداند.

یعنی: کینه مخفی و کهنه ای سینه یزید را می آزارد و او را وا می دارد تا انتقام کشتگان غزوه بدر را بگیرد این کشتگان سران کفار بودند که برای نبرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان از مکه خارج شده بودند؛ کسانی مانند: عتبة بن ربیعہ ، شیبۀ بن ربیعہ و ولید بن شیبہ که یزید آرزو می کرد کاش هنگام ورود کاروان اسرا به شام حاضر بودند و پیروزی او را مشاهده می کردند، آن جا که می گوید لیت اشیاخی بیدر شهدوا...

عتبه به دست عبیده بن حارث بن عبد المطلب کشته شد و شیبہ و فرزندش ولید را امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به هلاکت رساند.

تمام جنایات یزید نظیر به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و اصحاب و خاندان آن حضرت و به اسیری گرفتن زنان و دختران ایشان و جسارت و بی حرمتی نسبت به سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام ... همگی نتیجه طبیعی کفر آشکار و کینه پنهان یزید بود که در دلش حتی ذره ای ایمان به خدای متعال و روز قیامت وجود نداشت. بلکه او منصب خلافت رسول الله را وسیله ای برای نیل به اهداف پست و شهوات خود قرار داده بود و از آن به عنوان ابزاری برای

سلطه یافتن بر مردم و جنگ با دین و چهره های دینی، سوء استفاده می کرد او که آشکارا باده گساری می کرد و قمار می باخت با پرداختن به منکرات و محرمات الهی مردم را در ارتکاب فسق و فجور جسور کرده بود.

مردم که رفتار او را می دیدند بدون شرم یا پروا یا احترام برای حدود خدا و خطوط قرمزی که خدای سبحان قرار داده بود در اماکن عمومی می نشستند و به هر معصیت و فساد می خواستند می پرداختند.

در حدیث شریفی از امام علی بن موسی الرضا علیه الاف التحية والثناء نقل شده است که فرمودند: (... مَنْ نَظَرَ إِلَى الشَّطْرِجِ فَلْيَلْعَن يَزِيدَ وَ آلَ يَزِيدَ...) «هر کس نگاهش به صفحه شطرنج افتاد یزید و خاندان یزید را نفرین کند». (1)

«فَلَا يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا - أَهْلَ الْبَيْتِ - مَنْ كَانَ نَظَرُهُ إِلَيْنَا شَنْفًا وَإِحْنًا وَأَضْغَانًا»

در نسخه دیگر چنین آمده است «وَكَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا...» یعنی کسی که نگاه و باورش نسبت به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و اله همراه با کینه و کراهت است چگونه می تواند در بغض و دشمنی نسبت به ما شتاب نکند؟

«شَنْفٌ»، «شَنْآنٌ»، «إِحْنٌ» و «أَضْغَانٌ» معنای نزدیک بهم دارند و شدت کینه و دشمنی شدید را می رسانند.

«يُظْهَرُ كُفْرَهُ بِرَسُولِهِ وَ يُفْصِحُ ذَلِكَ بِلِسَانِهِ»

این گفتار حضرت اشاره به ابیاتی دارد که یزید بر زبان راند:

«بنی هاشم شوکت شاهی را به بازی گرفتند. از این رونه و حیی

ص: 368

نازل شده و نه خبری از آسمان فرود آمده است» (1)

یزید با خواندن این اشعار کفر خود را آشکار کرده و رسالت پیامبر و وحی و قرآن را از اساس انکار کرده و همه را بازیچه خوانده است.

«يُفْصِحُ» یعنی آن چه در دل داشت بر زبان آورد.

«و هو يقول - فَرَحًا بِقَتْلِ وَلَدِهِ، وَ سَبِي ذَرِيَّتِهِ، غَيْرَ مُتَحَوِّبٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ:

لَا هَلُوَ وَاسْتَهْلُوْا فَرَحًا *** وَ لَقَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلْ (2)

«غَيْرَ مُتَحَوِّبٍ» یعنی احساس نمی کند گناهی مرتکب شده و از بابت کردار زشتش آزرده خاطر نیست. «حُوبَةً» کسی است که انسان در حق او ستم یا بی حرمتی مرتکب شده است مانند والدین. (3)

ظاهراً منظور حضرت زینب علیها السلام در این جا این است که یزید از اعمال زشت و جنایت آمیز خود پشیمان نیست زیرا پس از آن همه جرم و جنایت کلمات کفرآمیز بر زبان آورده، شادمانی می کرد و از این که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشته و ذریه پاکش را اسیر کرده خرسند بود بی شک چنین شخصی به روز قیامت ایمان ندارد به عواقب گناهان و بزه کاری های خود نمی اندیشد و از بابت زشت کاری هایش اندوه و پروایی به خود راه نمی دهد.

«مُنْحَنِياً عَلَى ثَنَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - وَ كَانَ مُقْبَلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - يَنْكُتُهَا بِمُخَصَّرَتِهِ»

«ثنایا» جمع «ثنیّه» و عبارت از چهار دندان انسان است که در

ص: 369

1- لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا *** خَبَرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

2- معنی شعر چنین است: اگر نیاکانم این جا بودند سر خوش و شادمان می شدند و به من دست میریزاد می گفتند.

3- المعجم الوسيط.

جلو دهان قرار دارد و دو تایی آن ها در بالا و دو تا در پایین است.

«مُقَبِّل» به معنای بوسه گاه است «يَنْكُتُ» یعنی می زند.

«مِخْصَرَة» به معنی عصا است و برخی گفته اند عصایی است که یک طرف آن همانند تیر آهن نوک تیزی قرار دارد.

قلم از بیان و شرح این فقره از خطبه حضرت زینب به دلیل عظمت این مصیبت عاجز است. با این حال این طاغوت سرکش چگونه توانست با عصا بر این لب و دندان مقدس بزند که بوسه گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله صدها بار بر آن بوسه زده بود و چگونه توانست چنین جسارتی را در برابر نگاه خانواده امام حسین و زنان و دخترانش مرتکب شود.

او در آن هنگام به یک یا دو ضربه اکتفا نکرد بلکه بارها و بارها با حالت مستی و شادمانی این جسارت را تکرار کرد علاوه بر این به دندان های پیشین آن حضرت اکتفا نکرد و به لب ها و چهره مبارک ایشان نیز جسارت کرد و لب های مبارک ایشان را باز می کرد تا بتواند بر دندان های آن حضرت چوب بزند (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ...)

«قَدْ التَّمَعَ السُّرُورُ بِوَجْهِهِ»

هنگامی که انسان شدیداً خوشحال می شود خون در صورتش جمع می شود و صورت او را سرخ و برافروخته جلوه می دهد و آثار شادی در چهره آدمی نمایان می شود در چنین حالتی گفته می شود «التَّمَعَ السُّرُورُ بِوَجْهِهِ» یزید هنگامی که بر لب و دندان مبارک سیدالشهداء چوب می زد چنین حالتی داشت. (1)

ص: 370

1- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ: 3 / 300 ابن عساکر، تاریخ دمشق: ذیل ترجمه ابی برزّه اسلمی بلاذری، انساب الاشراف: 3 / 214 ، خوارزمی، مقتل الحسین: 55 / 2 - 57 ، تاریخ یعقوبی: 2 / 232 چاپ اول بری الجوهرة: 12 / 219 چاپ، ریاض ابن جوزی الرد علی المتعصب العنید: 45 چاپ، لبنان ذهبی، تاریخ الاسلام: 2 / 351

«نكأ القرحة» یعنی زخم رو به بهبود را دست کاری کرد. (1)

شاید معنی چنین باشد: یزید با چوب زدن بر لب و دندان امام حسین علیه السلام دست بر زخم های کهنه نهاد و داغ دل ها را تازه کرد و دیدگان آن خانواده ارجمند را گریان نمود به طوری که صدا به ناله و فغان بلند کردند در این هنگام دو تن از دختران امام حسین علیه السلام روی نوک انگشتان پاهایشان ایستادند و گردن کشیدند تا بتوانند از پشت تخت های حضار سر مبارک پدر را مشاهده کنند وقتی دیدند یزید به آن شکل فجیع نسبت به سر مبارک پدر بزرگوارشان جسارت می کند شروع به گریه و زاری کردند و به دامان عمه شان زینب پناه بردند و گفتند عمه جان یزید بر دندان های پدرمان چوب می زند به او بگو این کار را نکند (2) در این هنگام حضرت زینب برخاست و بر صورت خود زد و فریاد برآورد و احسیناه ای فرزند مکه و من! ای یزید چوبت را از دندان های ابا عبدالله بردار.

«و استأصلت الشَّافَةَ»

«استأصل شافته» یعنی او را از بن نابود و ریشه کن کرد.

شاید معنا چنین باشد: ای یزید با کشتن امام حسین شاخسار نبوت را از ریشه بریدی زیرا او آخرین باقی مانده از اصحاب کساء بود؛ همان کسانی که آیه تطهیر در حق آنان نازل شده و خدای متعال در قرآن کریم از آنان به «اهل بیت» تعبیر نموده است. هر کدام از این پنجتن پاک که کشته می شد وجود افراد باقی مانده

ص: 371

1- کتاب العین.

2- طبرانی، المعجم الكبير: 3 / 109 چاپ بغداد

مایه دل‌داری و آرامش دل‌خاندان پیامبر بود ولی اکنون با شهادت امام حسین شاخسار نبوت از بن‌کنده شد و این کار به فرمان یزید و به دست ابن زیاد صورت پذیرفت

«بَاءَ رَاقَتِكَ دَمَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ ابْنِ يَعْسُوبِ الدِّينِ، وَ شَمْسِ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ».

«یَعْسُوب» زنبوری است که در کندو از آن به ملکه تعبیر می‌شود (1) و رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را «یَعْسُوبُ الدِّین» لقب داد و شیعیان او را به زنبورانی تشبیه فرمود که در سایه آن ملکه زندگی می‌کنند و فرمان او را اطاعت می‌نمایند از آن روز در میان مسلمانان این لقب برای حضرت امیر مشهور شد شاعر گفته است:

وَلَا يَتِي لِأَمِيرِ النَحْلِ تَكْفِينِي *** عِنْدَ الْمَمَاتِ وَ تَغْسِيلِي وَ تَكْفِينِي

وَ طِينَتِي عُجِنَتْ مِنْ قَبْلِ تَكْوِينِي *** بِحُبِّ حَيِّدَرٍ، كَيْفَ النَّارُ تَكْوِينِي؟! (2)

سپس حضرت زینب علیها السلام از حضرت سیدالشهداء با تعبیر «شمس آل عبدالمطلب» یاد می‌کند و راستی که این تعبیر چه مایه بلیغ و والا است و چه تشبیه زیبایی را در خود جا داده است. قبیله قریش اشرف قبایل عرب و خاندان عبدالمطلب گل سرسبد قبیله قریش و امام حسین علیه السلام چهره تابناک و مشعشع خاندان عبدالمطلب بن

ص: 372

1- خلیل بن احمد در کتاب العین گفته است: یعسوب شاه زنبوران است که از آن‌ها بزرگ‌تر می‌باشد و دیگر زنبوران از او فرمان می‌برند و به هر چارو کند تابع اویند. زبیدی در تاج العروس آورده است یعسوب امیر زنبوران است و توسعاً به هر رئیس بزرگ، پیشوا و سالاری اطلاق می‌شود... در حدیث حضرت علی علیه السلام آمده است: «انا یعسوب المؤمنین؛ هم چنان که زنبوران به ملکه پناه می‌برند پناهگاه مؤمنان منم» ابن منظور در لسان العرب آورده است: یعسوب عبارت است از سر کرده زنبوران و به هر کس که سرور و بزرگ خاندانش باشد یعسوب گفته می‌شود. در حدیث علی علیه السلام آمده است: «من یعسوب مؤمنانم هم چنان که زنبوران به ملکه پناه می‌برند من پشت و پناه مؤمنانم».

2- ولایت من نسبت به ملکه زنبوران غسل هنگام مرگ و غسل دادن و کفن پوشاندن مرا کفایت کند پیش از ایجاد گل وجودم با مهر حیدر سرشته شده است بنا بر این چگونه آتش می‌تواند مرا بسوزاند؟

هاشم و مایه افتخار و سربلندی آنان بود.

«وَهَتَفَتْ بِأُشْيَاخٍ»

آن گاه که گفتی «لیت اشیای بیدر شهودا» آرزو کردی کاش نیاکانت حاضر بودند و این پیروزی موهومت را تماشا می کردند و می دیدند که چگونه انتقامشان را از خاندان پیغمبر ستاندی با این که نیاکانت همان کسانی بودند که برای قتال با رسول الله از مکه به مدینه رفتند و آغازگر نبرد با مسلمانان بودند از این رو به منزله غده سرطانی پلیدی در پیکره بشریت بودند که برای جلوگیری از تکثیر و انتشار، آلودگی زدودن و بریدن آن لازم بود

«وَتَقَرَّبَتْ بِدَمِهِ إِلَى الْكَفَرَةِ مِنْ أَسْلَافِكَ»

یعنی برای شادی روح چنین دودمانی، خون پاک سید الشهداء علیه السلام را بر زمین ریختن و بیشرمانه گفتی:

بزرگ این خاندان و سالارشان را کشتیم و جنگی چون بدر بر پا کردیم و اکنون بی حساب شده ایم. (1)

«ثُمَّ صَرَخَتْ بِنِدَائِكَ»

یعنی هنگامی که نیاکانت را می خواندی فریاد زدی از این جمله دریافت می شود که یزید هنگام خواندن آن ابیات کفرآمیز و اشعار الحادی صدایش را بلند کرده بود.

«وَلَعَمْرِي لَقَدْ نَادَيْتَهُمْ لَوْ شَهِدُوا»

این مالک گفته است: «لَوْ» حرفی است که اگر بر سر ماضی در، آید جمله پس از لو محال پس از لو محال و ممتنع است و جواب لو نیز به دلیل

ص: 373

1- قد قتلنا القرْمَ مِنْ ساداتِهِمْ *** وَعَدَلْنَاهُ بِبَدْرِ فَأَعْتَدَلْ

بنابراین معنی چنین خواهد بود ای یزید آرزو کردی که کاش پیشینیانت حاضر بودند و می دیدند که چگونه برایشان تقاص گرفتی ولی این آرزو هرگز تحقق نخواهد یافت زیرا نیاکانت مرده اند و اکنون در آتش دوزخ کیفر می شوند و محال است که باز گردند و جنایات امروز را مشاهده کنند چه رسد به این که به تو دست میرزاد هم بگویند.

«وَوَشِيكَأ تَشْهَدُهُمْ وَلَنْ يَشْهَدُوكَ»

«وشیکاً» یعنی به زودی به سرعت عن قریب، «امرٌ وشیک» یعنی کاری سریع معنای عبارت چنین است ای یزید دیر زمانی نمی گذرد که خواهی مرد زیرا مدت پادشاهیات به زودی به سر خواهد آمد و ایام حیاتت دیر نمی پاید و به عالم آخرت منتقل خواهی شد و نیاکانت را در دوزخ و در حال عذاب و در شکنجه گاه های گوناگون خواهی دید ولی آنان نمی توانند تو را ببینند یعنی شما در یک مکان جمع نخواهید شد زیرا تو به سبب جنایات سنگین و هولناک عذاب شدیدتری می طلبی اما هنگام فرود آمدن به طبقات زیرین از کنار آنان رد خواهی شد و آن ها را می بینی ولی آنان تو را نخواهند دید زیرا شدت عذاب آنان نمی گذارد متوجه حوادث پیرامون و جنایت کارانی شوند که در اطرافشان هستند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: (إِنَّ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ عَلَيْهِ نَصْفُ عَذَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَقَدْ شُدَّتْ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ)

ص: 374

بِسَلْسِلٍ مِنْ نَارٍ مُنْكَسٍ فِي النَّارِ حَتَّى يَبْعَ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ وَلَهُ رِيحٌ يَتَعَوَّذُ أَهْلُ النَّارِ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ شِدَّةِ نَارِهِ وَهُوَ فِيهَا خَالِدٌ ذَائِقُ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ مَعَ جَمِيعٍ مَنْ شَإِيَ عَلَى قَتْلِهِ كُلَّمَا نُصِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمُ الْجُلُودَ حَتَّى يَذُوقُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ لَا يُفْتَرُّ عَنْهُمْ سَاعَةٌ وَ يُسْقَوْنَ مِنْ حَمِيمٍ جَهَنَّمَ فَالْوَيْلُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ تَعَالَى فِي النَّارِ؛ «قاتل حسین بن علی... در تابوتی از آتش قرار دارد که نصف عذاب اهل دنیا متوجه او است. دست ها و پاهایش به زنجیرهایی آتشین بسته شده و در میان آتش نگون سار و آویخته است تا این که در قعر جهنم سقوط کند. او چنان بوی ناگوار و بدی دارد که تمام اهل دوزخ از شدت گند، آن به خدا پناه می برند. او و تمام کسانی که در قتل امام حسین علیه السلام یاری اش کردند تا ابد در عذاب دردناک دوزخ جاوید خواهند بود و هر گاه پوستشان از بین برود و بسوزد خدا پوست دیگری بر تن آنان می پوشاند تا عذاب دردناک خدا را به تمامی بچشند. آنان حتی یک دم از عذاب آسودگی نمی یابند و از آب جوشان جهنم می نوشند. وای بر آنان از عذاب دوزخ خدای تعالی». (1)

«وَلَتَوْذُ يَمِينُكَ - كَمَا رَعَمْتَ - شُلَّتْ بِكَ عَنْ مِرْقَافِهَا وَجُدَّتْ»

«شَلَّتْ» به معنای خشک شدن و از کار افتادن اعضای بدن است و در مقام نفرین می گویند: «شُلَّتْ يَمِينُكَ» (2)

«جُدَّتْ» یعنی بشکند یا قطع شود. (3)

یعنی ای یزید تو خیال کردی اگر نیاکانت حاضر بودند و این صحنه را مشاهده می کردند به تو دست مریزاد می گفتند اما روز قیامت وقتی آن عذابهای دردناک را بچشی آرزو خواهی کرد که

ص: 375

1- عیون اخبار الرضا: 12 / 47 ح 178

2- المعجم الوسيط

3- المعجم الوسيط

کاش دستم می شکست و یا بریده می شد و چوب بر لب و دندان امام حسین علیه السلام نمی زدم این در حقیقت پیش بینی حضرت زینب درباره حال یزید هنگام عذاب در قیامت بود.

ای یزید تو در آن روز و در مواجهه با شدیدترین و دردناک ترین عذاب ها و شکنجه ها همچنین آرزوی دیگری هم می کنی که چنین است:

«وَأُحِبُّتَ أَنْ أُمَّكَ لَمْ تَحْمِلْكَ وَإِيَّاكَ لَمْ تَلِدْ حِينَ تَصِيرُ إِلَى سَخَطِ اللَّهِ وَ مُخَاصَمِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»

در آن روز از صمیم قلب آرزو می کنی که کاش مادرت به تو باردار نمی شد و تو را نمی زاد و هرگز آفریده نمی شدی تا چنین جنایت بزرگی را مرتکب شوی و در آن تابوت آتشین و در طبقات زیرین جهنم جای گیری؛ جایی که جایگاه افراد معین و جنایت کاران محدودی است که باب ظلم و جنایت را برای جنایت کاران بعدی گشودند و راه را برایشان آماده کردند تا بی باکانه از هیچ جنایتی خودداری نکنند و تمام بشریت و همه نسلها و شهرها و ملتها را به بدبختی بکشانند.

در حدیث شریف آمده است اهل جهنم همگی به موکلان دوزخ التماس می کنند که در آن صندوق را باز نکنند زیرا شدت گرمای آن به مراتب از گرمای جهنم بیشتر است. (1)

هم چنین بر اساس احادیث شریف پیشوایان ما هر گاه که حرارت آتش جهنم اندکی کاهش یابد فرشتگان و موکلان دوزخ برای مدت کوتاهی در آن صندوق را باز میکنند تا از گرمای

ص: 376

1- بحار الانوار: 8 / 296 ، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم (با اندکی تصرف).

سوزان آن صندوق، جهنم گرم شود؛ درست مانند دیگ بزرگی که روی آتش قرار داده ایم و وقتی یکباره آتش زیر آن را اضافه می نمایم ناگهان دمای آن به اوج خود می رسد و محتویات دیگ شروع به قلیان و جنبش می کند.

در روایات از صندوق یاد شده به «تابوت» و به ساکنان آن «اهل تابوت» تعبیر شده است.

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: (إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَمَعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَدُّهُ عَلَى رَأْسِهِ يَقْطُرُ دَمًا، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ سَلْ أُمَّتِي فِيمَ قَتَلُوا وَلَدِي).... روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله در محشر حاضر می شود و امام حسین علیه السلام همراه او است در حالی که دستش را روی سر خون آلودش نهاده و خون از سر او می چکد در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: پروردگارا! از امتم بپرس که چرا فرزندانم را به قتل رساندند؟». (1)

سپس حضرت زینب شروع کرد به نفرین کردن یزید و یارانش در ستم کردن به خاندان رسول. او با دلی سوخته و خسته از مصیبت های پی در پی زبان به نفرین گشود و گفت:

(اللهم! خُذْ بِحَقِّنَا وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَاحْلُلْ غَضَبَكَ عَلَي مَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا، وَنَقَصَ ذِمَّارَنَا، وَقَتَلَ حُمَاتَنَا، وَهَتَكَ عَنَّا سُدُولَنَا)

«نَقَصَ» یعنی حرمت را پاس نداشت و پیمان را زیر پا نهاد.

«ذمار» عبارت از چیزی است که از آن مراقبت و دفاع و صیانت کرد مانند خانواده و ناموس. (2) ذمار شخص به همه چیزهایی

ص: 377

1- طوسی، الامالی: 161 ح 268 و بحار الانوار: 313/45.

2- المعجم الوسيط.

اطلاق می شود که باید در پاسداشت آن ها بکوشد. (1)

«سدول» جمع «سدل» به معنای پوشش است. (2)

پس از آن حضرت زینب علیها السلام تصمیم گرفت یک حقیقت و واقعیت را برای یزید تبیین کند و آن عبارت است از این که تمام جنایاتی که ضد آل رسول الله مرتکب شدی همگی به زیان تو است؛ قتل سید الشهداء، به اسیری گرفتن خاندان، او گرداندن سرهای مبارک از شهری به شهر، دیگر جسارت به سر امام حسین علیه السلام بر زبان آوردن کلمات کفرآمیز و اشعار کینه توزانه هیچ یک سودی به حالت ندارد و هر چند برای مدت کوتاهی تو را شادمان کند این شادی دیر نمی پاید و در پی آن انواع عقوبت و اشکال گوناگون عذاب های روحی و جسمی دامن گیرت خواهد شد. از این رو گفت:

(فَعَلْتَ فَعَلْتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَمَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَمَا جَزَزْتَ إِلَّا لَحْمَكَ).

«فریت» یعنی تکه پاره و سوراخ سوراخ کردی.

«جَزَزْتَ» یعنی بریدی این اصطلاح بیشتر خصوص بریدن سر شتر و قطعه قطعه کردن گوشتش بکار می رود.

(وَسَرَّدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ دَمٍ ذُرِّيَّتِهِ، وَأَنْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ، وَسَفَكْتَ مِنْ دِمَاءِ عِتْرَتِهِ وَلُحْمَتِهِ)

«لُحْمَةً» یعنی خویشاوندی «بَيْنَهُمْ لُحْمَةٌ نَسَبٌ» یعنی با هم خویشاوندی دارند. (3)

معنای عبارت چنین است پس از مرگ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خواهی شد در حالی که گناهانی به گردن داری که کوه های سر به

ص: 378

1- کتاب العین.

2- کتاب العین.

3- المعجم الوسیط.

فلک کشیده از تحمل بار چنین گناهانی ناتوان است در آن، روز آن حضرت بر یکایک گناهان و کرده هایت تو را به شدت مؤاخذه خواهد فرمود و ذره ای از آن ها از دید او مخفی نمی ماند.

(حَيْثُ يَجْمَعُ بِهِ شَمْلَهُمْ، وَيُلْمُ بِهِ شَعَثَهُمْ، وَيَنْتَقِمُ مِنْ ظَالِمِهِمْ، وَيَأْخُذُ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ)

«شَعَثُ» یعنی چیزها یا انسان های پراکنده عرب در مقام دعا می گوید: «لَمْ اللَّهُ شَعَثُهُ» یعنی خدا جمع پریشانش را یک جا گرد آورد. معنی سخن حضرت زینب علیها السلام این است که در روز قیامت خدای متعال تمام افراد خاندان پیامبر را در یک جا گرد هم می آورد و در آن روز هر یک از آنان از ستم ها و ظلم هایی که از مردم دیده اند به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت خواهند برد و خدای متعال انتقامشان را به شدیدترین صورت خواهد ستاند حال که کار چنین است پس ای یزید بدان که:

«فَلَا يَسْتَفْزِنُكَ الْفَرَحُ بِقَتْلِهِمْ»

«لا یستفزنک» یعنی هیجان زده مشو و مبدا که شادی تو را از حالت عادی خارج کند. «إِسْتَفْزَهُ» یعنی او را مورد استخفاف قرار داد یا او را اغوا نمود و در مهلکه . انداخت زیرا شادی کوتاهی که در پی آن اندوه طولانی و عذاب الیم و دوزخ جاودان بیاید هیچ سودی ندارد.

پس از آن حضرت زینب علیها السلام آیاتی از قرآن را در کلام خود جای داد و فرمود:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...) (1) و حسبك بالله ولياً و حاكماً»

ص: 379

شاید منظور آن حضرت از تعبیر (وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ حَاكِمًا) ولی دم (= صاحب خون) و گیرنده انتقام باشد زیرا امام حسین علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور اولیاء الله است از این رو، طبیعی است که خدای متعال خود خون خواه و ولی دم برای او باشد به عبارت دیگر او شاهد مصیبت قتل سیدالشهداء و در عین حال ولی دم و خون خواه آن حضرت است. در این جا حاکم و قاضی کسی است که خودش شاهد ارتکاب جرم بوده و احتیاجی به شهادت گواهان ندارد از سوی دیگر هیچ کس بهتر از او از مظلومیت مقتول و عظمت مصیبت او خبر ندارد و هم چنین او بهتر از هر کسی اهداف پلید قاتل را از ارتکاب جرم و جنایت می داند.

(وَ بِرَسُولِ اللَّهِ خَصْمًا وَ بِجَبْرَائِيلَ ظَهِيرًا)

از ابن عباس صحابی بزرگوار نقل است که گفت: هنگامی که آخرین بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله که منجر به وفات ایشان شد شدت یافت نزد او رفتم و دیدم که حسین را روی سینه خود قرار داده و عرق آن حضرت بر امام حسین علیه السلام جاری می شد. در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله که در حال جان دادن بود می فرمود: (ما لي و ليزيد! لا بآرك الله فيه اللهم العن يزيد)؛ «مرا با یزید چه کار خدا وی را مبارک نگرداند! خدایا یزید را لعنت کن پس از آن مدتی از هوش رفت و وقتی به هوش آمد شروع کرد به بوسیدن حسین و با چشمان اشک بار می گفت: (أما إن لي و لِقَاتِلَكَ مَقَامًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ)؛ «روزی من و قاتلت نزد خدای متعال حضور خواهیم یافت».

(1)

پس از آن حضرت زینب علیها السلام که در حال تهدید و هشدار دادن به

ص: 380

یزید بود لحن سخنان خود را تغییر داد و با شیوه ای سخت تر و تحقیر آمیز تر حیثیت او را بیشتر به بازی گرفت و فرمود:

(سَيَعْلَمُ مِنْ بَوَّأِكَ وَمَكَنَّتِكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ بُسَّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَتَيْكُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا)

«مکنک» یعنی مقدمه سلطه یافتن تو را بر کرسی حکومت و بازی کردن با خون مسلمانان فراهم نمود.

حضرت زینب علیها السلام با گفتن این سخن در برابر یزید و مقامات لشکری و کشوری حاضر در مجلس در حقیقت آشکارا به مشروعیت نداشتن حکومت یزید تصریح نمود بلکه به مشروعیت نداشتن حکومت کسی که یزید را بر سر کار آورد یعنی پدرش معاویه بن ابی سفیان نیز تصریح نمود زیرا او کسی است که علاوه بر جنایات فراوانی که مرتکب شده در جنایات و خون ریزی های فرزندش یزید هم شریک است از این رو جنایات او بیشتر، بار گناهان او سنگین تر و در نتیجه عذاب او هولناک تر خواهد بود و شاید آن حضرت هنگامی که آیه قرآنی (اَيُّكُمْ شَرٌّ مَكَانًا) را تلاوت کرد چنین معنایی را اراده فرموده است.

(وَمَا اسْتَصْغَارِي قَدْرَكَ وَلَا اسْتَعْظَمِي تَقْرِيعَكَ)

«تقریع» یعنی زدن دردناک و همراه با خشونت.

و در نسخه ای آمده:

(وَلَيْنَ جَرَتْ عَلَى الدَّوَاهِي مُخَاطِبَتُكَ وَإِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ وَاسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ). (1)

«دَوَاهِي» جمع «دَاهِيَة» به معنای بلاهایی است که روزگار بر سر آدمی می آورد

ص: 381

شاید منظور حضرت زینب علیها السلام از این سخن این باشد ای! یزید بر من بسیار دشوار است که تو را مخاطب قرار دهم و با تو سخن بگویم زیرا من بانویی محترم و مستورم و تو در نهایت پستی و حقارت قرار داری برای من بسیار سخت است که با مرد نابکار و شخص دون پایه ای چون تو سخن گویم اما چه چاره که ضرورت و شرایط تلخ و فراز و فرود روزگار مرا وای دارد تا تو را مخاطب قرار دهم و تو را از زشتی کردارت و جسارتت نسبت به سر برادرم سید الشهداء علیه السلام آگاه کنم.

(تَوْهُمَّا لِإِتِّجَاعِ الْخِطَابِ فَيْكَ)

«اتّجاع» یعنی شخص احتمال دهد سخنانش در طرف مقابل مؤثر واقع شود.

یعنی هدف من از سخن گفتن با تو این نیست که احتمال می دهم سخنانم در تو کارگر افتد بلکه واکنش طبیعی من از مشاهده این مصایب گوناگون است و چه بسا کلامم در برخی از حاضران این مجلس مؤثر واقع شود و کسانی که در پی تبلیغات دروغین تو حقیقت از آنان پنهان مانده به خود آیند و از حقیقت آگاه شوند و بدین ترتیب پیروزی پوشالین و خیالی تو و نادرستی آن معلوم گردد.

(بَعْدَ أَنْ تَرَكْتَ عُيُونَ الْمُسْلِمِينَ بِهٖ عَبْرَى)

یعنی بر اثر به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و یاران بی گنااهش به آن شکل فجیع چشمان مسلمانان را اشکبار کردی.

(وَصُدُّوهُمْ عِنْدَ ذِكْرِهٖ حَرَى)

یعنی دل های مسلمانان هنگام یاد کرد مصیبت های دردناک و

جان سوز سید الشهداء غرق سوز و ماتم می شود.

و این برای هر مسلمان - بلکه هر انسان - که فطرت خدایی او دگرگون نشده باشد امری طبیعی است زیرا آزرده شدن از چنین فاجعه ای واکنش طبیعی هر انسانی است که از وجدان و عاطفه سالم برخوردار است.

سپس حضرت زینب علیها السلام توضیح می دهد که چرا سخنان او در جان یزید و اطرافیان او کارگر نمی افتد و تأثیر نمی کند:

(فَتِلْكَ قُلُوبٌ قَاسِيَةٌ وَ نُفُوسٌ طَآغِيَةٌ وَ أَجْسَامٌ مَحْشُوءَةٌ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ لَعْنَةِ الرَّسُولِ، قَدْ عَشَّشَ فِيهِ الشَّيْطَانُ وَ فَرَّخَ)

«مَحْشُوءَةٌ» یعنی پر شده.

وقتی قلب انسان دچار قساوت شده و نفس سر به طغیان، بگذارد زمینه مساعدی برای پذیرش موعظه و پند نخواهد داشت. علاوه بر این وقتی شیطان لعین در برابر وسوسه ها پاسخ مناسب و واکنش مثبتی از شخص مشاهده کند در جان و اندیشه او می نشیند و در وجود او آشیانه می کند و او را وادار می گذارد، بلکه جهت گیری ها خواسته ها و امیال او را دگرگون می کند و مقاصد پلید خود را از طریق او عملی می نماید و با در انداختن او به انواع بدی ها و انحرافات از عاطفه و فطرت و صفات انسانی دورش کند. شیطان گذشتن از مرزها و حدود دینی را در چشم چنین کسی آسان جلوه می دهد و او را نسبت به ارتکاب جنایات و معاصی بی باک می سازد و کار به جایی می رسد که هر گاه شیطان قصد داشته باشد اندیشه پلیدی را در ذهن او ایجاد کند از فرزندان و جنود خود که در دل او جای دارند و قائم مقام اویند استفاده

می کند. این جنود شیطانی به جای شیطان ، وظیفه او را انجام می دهند و کاری می کنند که شخص بدون پروای نتایج و عوارض گناه خود را بی باکانه به جنایت و جرم آلوده کند.

(وَمِنْ هُنَاكَ مِثْلُكَ مَا دَرَجَ)

«وَمِنْ هُنَاكَ» یعنی به سبب آن و در نتیجه آن اسباب.

برخی گفته اند «ما» در «ما دَرَجَ» زائده است.

«درج الصبی» یعنی کودک آهسته آهسته شروع به راه رفتن کرد (1) یا: بالید و رشد کرد.

(فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ أَوْلَادِ الْأَتْقِيَاءِ وَأَسْبَاطِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَلِيلِ الْأَوْصِيَاءِ بِأَيْدِي الطُّلَقَاءِ الْخَبِيثَةِ وَ نَسْلِ الْعَهْرَةِ الْفَجَرَةِ).

«اتقیا» در این جا حضرت سیدالشهداء علیه السلام و کسانی هستند که در رکاب ایشان به شهادت رسیدند.

«أسباط» جمع «سبط» به معنای نواده است.

«سَلِيل» یعنی فرزند.

«عَهْرَة» جمع «عاهر» و «فَجَرَة» به معنای مرد و زنی است که مرتکب زنا و فحشا و فسق می شود.

به راستی که عجیب است.... بلکه از شگفت ترین شگفتی ها است که پاک ترین و ارجمندترین مردمی که خدای متعال آفریده است به دست زنا ،زادگان و فرزندان زنان روسپی و تر دامن کشته شود اما این طبیعت حیات این جهان است که دائماً صحنه آزمون نیکوکاران و بدکاران و عرصه امتحان کسانی است که یا بسیار خوبند یا در بدی گوی سبقت را از همگان ربوده.اند

ص: 384

از این رو «واقعۀ کربلا» تا قیام قیامت و نزد هر جامعه ای که از درک و آگاهی خوبی برخوردار است و مفاهیم و ارزش های والای انسانی را درک می کند جاوید و زنده خواهد ماند و هر چه بشر پخته تر و فهمیده تر شود این واقعۀ جاوید را به شکل گسترده تری بررسی می کند و با تفصیل بیشتر درباره آن می اندیشد و می نویسد و تحقیق می کند.

مشیت خدای متعال بر این تعلق گرفته است که پرونده این واقعۀ بزرگ تا ابد مفتوح باقی بماند و هر سال، بلکه هر روز برای پژوهش بیشتر در جزئیات آن باز گردد.

ممتاز بودن این واقعۀ بر دیگر حوادث و وقایع تلخ تاریخی و جاودانگی آن مرهون اسباب و علل گوناگونی است که در این جا به برخی از آن اسباب اشاره می کنیم تا حقیقت بر دوستداران آن روشن شود:

1- اشخاصی که طی این فاجعه بزرگ به شهادت رسیدند یا اسیر شدند - زن و مرد - بهترین آفریده های خدا و اشرف موجودات بودند. آنان در قلۀ فضیلت ها و والایی ها و در اوج عظمت و ارج و شکوه و ایمان به خدای متعال قرار داشتند و هر کس هر چند عظیم و ارجمند و والا باشد هرگز با این بزرگواران مقایسه کردنی نیست.

2- جنایت کاران این فاجعه و کسانی که در این واقعۀ دستشان به انواع جنایات و اصناف جرائم آلوده شد پلیدترین، خوارترین و دون پایه ترین مردم بودند و کسی را از نظر زشت کاری و پلشتی نمی توان برایشان مانند یافت.

3- این فاجعه فتح بابی برای فجایع بعدی بود و راه را برای سلسله ای از فجائع و جنایات دیگر باز کرد و مردم را در ارتکاب معاصی و بی اعتنائی به مقدسات و باورهای دینی بی پروا نمود. در حقیقت جنایت کاران این فاجعه راه را برای زشت کاران و فرومایگان بعدی هموار کردند تا آنان هر جنایتی که می خواهند انجام دهند و از هیچ کار زشتی فرو گذاری ننمایند.

در تاریخ آمده است که امام حسین علیه السلام نیز هنگام نبرد با کوفیان به این حقیقت تصریح کردند و فرمودند: (يَا أُمَّةَ السُّوءِ بئس ما خَلَقْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عَثْرَتِهِ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَتَهَابُوا قَتْلَهُ، بَلْ يَهَوُّنَ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ) ؛ «ای امت بدکردار پس از رسول خدا با عثرت او چه بد رفتار کردید بدانید که پس از کشتن من دیگر از کشتن هیچ یک از بندگان خدا پروایی به خود راه نخواهید داد و با کشتن من جنایت کاری در چشم شما آسان جلوه خواهد نمود ...» (1).

4- طبیعت حیات چنین است که هر چند نسل ها می گذرند و انسان ها جای خود را به انسان ها و افراد دیگری می دهند تاریخ تکرار می شود و همانندهایی در حوادث گذشته و حال و آینده وجود دارد. از این رو برای همه مسلمانان شایسته است که از عبرت های عاشورا درس بیاموزند و عبرت بگیرند و آن را مورد بررسی کامل قرار دهند تا در بزنگاه امتحانات الهی مردود نگشته و در پیچ و خم حوادث روزگار نلغزد و اجازه ندهند فجائع تلخ مشابهی رخ دهد. حتی اگر چنین حوادثی روی داد کسانی که شناخت و بصیرت کافی دارند به صف نیروهای خیر و جنود حق

ص: 386

می پیوندند و در صف مؤمنان خدا جوی قرار می گیرد.

5- گشودن پروند کربلا و گریستن بر آن به هنگام خواندن یا شنیدن جزئیات این حادثه جانسوز به معنای تجدید قوا و تأمین نیرو و نشاط لازم برای جذب مردم به سوی دین و تحت لوا و نام مبارک سیدالشهداء است؛ زیرا انرژی و جاذبه و عاطفه ای که در این نام و در این واقعه وجود دارد به قدری در مردم عاطفه و انگیزش ایجاد می کند که نمی توان برای آن حدی تصوّر کرد.

در این جا باید واقعیت مهمی را مدّ نظر قرار دهیم این واقعیت مهم این است که دلایل عقلی و استدلالات منطقی در زمینه دعوت مردم به دین هر چند در جای خود سودمند است ولی صرفاً جنبه اقناعی دارد و مردم را از نظر عاطفی و احساسی بر نمی انگیزاند و جذب نمی کند. از این رو قوه جاذبه نیرومندی لازم است تا مردم را به شنیدن این استدلال ها و دارد و در این میان عامل عاطفی از نیرومندترین عوامل جذب و جلب افراد است که در کلیه صحنه های این واقعه عظیم تاریخی مشاهده می شود.

این جاذبه شگرف چنین نیست که فقط مردم را به سوی دین، بکشاند، بلکه آن را به سمت، فضیلت و اخلاق و تطبیق عملی آموزه های دینی فرا می خواند و باعث می شود که تعالیم و باورهای دین و عبارات را از اهل بیت علیهم السلام - و نه کس دیگر - فرا بگیرند چرا که خدای متعال شرط قبولی اعمال بندگان را گردن نهادن به ولایت اهل بیت علیهم السلام - و پیروی از آنان قرار داده و صرف محبت آنان را کافی ندانسته. است خدای تعالی اسلام واقعی را منحصر در آیین اهل بیت علیهم السلام دانسته و مذاهب دیگر را - حتی اگر

دارای برخی از ظواهر دینی باشند - کافی نشمرده است؛ زیرا مظاهر به تنهایی فایده ای ندارند و باید محتوای صحیح را ملاک کار قرار داد. از سوی دیگر و علاوه بر این ها برای این که مذهبی از مشروعیت لازم برخوردار باشد تأیید الهی لازم است و خدا باید از طریق وحی و ظهور معجزات از پیشوای آن مذهب یا دین مشروعیت آن را نشان دهد و آن را امضا نماید.

از این رو است که این حدیث مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله به تواتر از ایشان نقل شده است که می فرماید: (مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ)؛ «مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است: هر کس بدان در آید نجات می یابد و کسی که از آن رو برتابد غرق خواهد شد».

به بحث پیشین خود و شرح سخنان حضرت زینب باز گردیم:

آن بانوی بزرگوار یادآور می شود: افراد با تقوا پیغمبر زادگان و نوادگان پاک اوصیای الهی همگی به دست پلید جنایت کاران و نسل زناکاران و روسپیان به قتل رسیده اند.

ما نیز وقتی به مراجع صحیح تاریخی مراجعه می کنیم مشاهده می نماییم که جنایت کاران فاجعه کربلا همگی حرام زاده بودند و از یزید و ابن زیاد و شمر گرفته تا آن ده تن که بر پیکر پاک سید الشهداء را پس از شهادت ایشان اسب تاختند همگی فرزندان حرام، بودند و در انتساب هر یک به پدرش در کتاب های انساب

ماجرایی خواندنی ذکر شده است. (1) برای نمونه در تاریخ آمده است زنی نصرانی که میسون دختر بجدل کلبی نام داشت با غلام کلبی پدرش زنا کرد و از این پیوند نامیمون یزید به دنیا آمد و چند ماه پس از تولد، او معاویه آن زن را به همسری اختیار کرد (2)

در مورد عبید الله بن زیاد نیز می دانیم که مادرش «مرجانه» زنی شناخته شده و در استمرار به زنا شهره آفاق بود. (3)

فرمایش مشهور امام حسین علیه السلام نیز آشکارا زنازاده بودن عبیدالله و پدرش زیاد را نشان می دهد آن جا که می فرمایند: (أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السِّمْلَةِ وَالذِّلَّةِ، وَهِيَهَاتَ مَنَا الدَّلَّةِ....) ... همانا این زنازاده که پدرش نیز زنا زاده است مرا در میان دو چیز مخیر کرده است مرگ و ذلت و البته ذلت از ما بسیار دور است...».

هم چنین از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: (فَاتِلُ الْحُسَيْنِ وَلَدُ الزَّانَا)؛ «کشنده سید الشهداء علیه السلام فرزند زناست» (4).

(تَنْطِفُ أَكْفُهُمْ مِنْ دِمَائِنَا)

«تَنْطِفُ» یعنی می چکد یا جاری می شود.

ظاهراً در کلام حضرت زینب علیها السلام در این جا نیز استعاره ای بلاغی وجود دارد. منظور حضرت اشاره به دست های پلیدی است که با شمشیر و نیزه بر پیکرهای آل رسول یعنی امام حسین علیه السلام و یاران و خاندانش می زدند و خون پاک این بزرگواران از شمشیرها و نیزه هایشان می چکید

ص: 389

1- در این زمینه به کتاب هایی چون مثالب العرب نوشته هشام بن کلبی و نیز الزام النواصب نگاشته شیخ مفلح بن حسین بحرانی مراجعه شود.

2- مجالس المؤمنین: 2 / 547 به نقل از مثالب الصحابة.

3- معالی السبطين: 1 / فصل هفتم مجلس چهارم

4- ابن قولویه، کامل الزیارات: 79 ح 11 و بحار الأنوار: 14 / 183.

(وَتَحَلَّبُ أَفْوَاهُهُمْ مِنْ لَحْمِنَا)

«حَلَبَ الشَّاةُ او النَّاقَةُ» یعنی شیر آن را دوشید. «استحلب اللبن» یعنی شیر را به تمامی دوشید. «تَحَلَّبَ فُوهُ أَوْ الشَّيْءِ» یعنی دهانش آب افتاد، آن چیز مانند آب جاری شد.

شاید منظور این باشد که درست مانند بچه شتر که پستان مادرش را به دندان می گیرد و از آن شیر می مکد دشمنان کینه توز ما نیز خون و گوشت خاندان رسول را با دهان خود مکیدند.

این مطلب نیز استعاره ای بلیغ و کنایه از شدت دشمنی و عداوت دشمنان اهل بیت علیهم السلام است.

البته ممکن است این سخن اشاره ای به رفتار «هند» جده یزید در غزوه احد باشد که از شدت کینه ای که نسبت به حضرت حمزه داشت که عموی پیامبر و و فرمانده بزرگ سپاه اسلام بود شکم او را درید و جگر او را از بدن بیرون آورده و به دندان گرفت و سعی کرد تا آن را جویده و بخورد. (1)

(تِلْكَ الْجُثَّةُ الزَّائِكَةُ عَلَى الْجَبُوبِ الضَّاحِيَةِ)

«جَبُوب» به زمین سفت گفته می شود. (2) و گفته شده که به معنی خاک هم آمده است. (3)

«الضَّاحِيَةُ» «ضَّاحًا ضَحْوًا» بالا- آمدن خورشید یا تابش و اصابت حرارت آن به چیزی است و زمین ضاحیه زمینی است که درخت و گیاهی ندارد و در معرض نور مستقیم خورشید است. (4)

حضرت زینب علیها السلام با بیان این فقره خبر از مصیبت باقی گذاشتن

ص: 390

1- محقق

2- خلیل بن احمد، کتاب العین.

3- المعجم الوسيط.

4- المعجم الوسيط.

اجساد مطهر شهدا در صحرای کربلا و بدون دفن ماندن این بدن های پاک به مدت چند روز در زیر تابش اشعه مستقیم خورشید می دهد و این در حالی است که این شهیدان همه از اولیای خدا بودند.

«تَتَّابُهَا الْعَوَاسِلُ»

«تَتَّابُهَا» یعنی به تناوب می آیند.

«عَوَاسِلُ» جمع «عاسل» به معنی گرگ است. (1)

در این جمله دو احتمال هست:

احتمال اول این که مراد از عواسل یا گرگ ها انسان های گرگ صفتی باشند که در روز عاشورا برای قتل امام حسین علیه السلام و برگزیدگان از خاندان و اصحاب آن حضرت آمده بودند و حضرت زینب از آنان تعبیر به گرگ کرده است؛ چون آنان در صفت درنده خویی با گرگ یکسان بودند و به کار بردن چنین تشبیهی را در دانش بلاغت استعاره می نامند.

حضرت امام حسین علیه السلام نیز در خطبه ای که قبل از حرکت از مکه به سوی عراق ایراد فرمودند از چنین استعاره ای استفاده کردند؛ آن جا که فرمودند:

(.. خَيْرٌ لِّي مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِيهِ، وَكَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَنَقَّطُهَا عَسَلَانُ الْفُلُوتِ، بَيْنَ النَّوَاسِ وَكَرْبَلَا ...) ... برای من قتلگاهی از پیش انتخاب شده که آن را ملاقات خواهم نمود، گویا می بینم گرگ های صحرا بدنم را در محلی بینم نوایس و کربلا قطعه قطعه می کنند». (2)

بنا بر این مراد از کلمه «تتتابها» هجوم پیاپی و حمله های متوالی

ص: 391

1- البته گفته شده که عواسل جمع عسال به معنی تیر است - محقق.

2- بحار الانوار: 376/44.

است که دشمنان بر سپاه و حرم حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا وارد می آوردند.

احتمال دوم این است که معمولاً وقتی جسد کسانی چندین روز بر زمین بماند و دفن نشود و در آن منطقه گرگ هم وجود داشته باشد طبیعتاً گرگ ها به سراغ اجساد آمده و از گوشت آن ها خواهند خورد.

اما در این مورد خاص این معنی کاملاً صدق نمی کند چرا که جسد مطهر امام حسین علیه السلام و اجساد اهل بیت و یاران طاهرین او سه روز بدون دفن بر روی زمین ماند و نه تنها گرگ که هیچ حیوان درنده دیگری نیز به آن ها تعرضی نکرد

(و تُعْفَرُهَا أُمَّهَاتِ الْفِرَاعِلِ)

«فِرَاعِلٌ» جمع «فِرْعَلٌ» به معنی توله حیوانات درنده است. (1)

ظاهر این سخن نیز بیان یک استعاره بلاغی است و گویا مراد حضرت زینب علیها السلام همان ده نفری باشند که در روز عاشورا یا روز یازدهم محرم بر بدن حضرت امام حسین علیه السلام اسب تاختند و آن بدن پاک را زیر سم اسبان خود لگدکوب کردند.

راوی گوید:

عمر بن سعد ندا در داد که: کیست که بیاید و بدن حسین را لگدکوب سم اسبان کند؟

ده نفر به نام های: اسحاق بن حویة، اخنس بن مرثد حکیم بن طفیل، عمرو بن صبیح صیداوی، رجاء بن منقذ عبدی، سالم بن خثمة جعفی صالح بن وهب جعفی و احظ بن غانم، هانی بن ثبیت

ص: 392

حضرمی و اُسید بن مالک- که لعنت خدا بر تمامی آن ها باد- پیش قدم شده و آن قدر بر بدن آن حضرت اسب تاختند که سینه و پشت او را خرد کردند!

راوی گوید: این ده تن به نزد ابن زیاد آمدند و این شعر را خواندند که:

«ما ییم که با اسبانی درشت هیکل و بلند قامت سینه را پس از پشت خرد کردیم». (1)

ابن زیاد گفت: شما که هستید؟

گفتند ما کسانی هستیم که آن قدر بر بدن حسین اسب تاختیم که استخوان های سینه اش را نرم کردیم!!

ابن زیاد نیز دستور داد تا پاداشی به آنان دادند.

ابو عمر زاهد گوید: ما نَسَب این ده نفر را مورد بررسی قرار دادیم و دیدیم که همگی زناراده بودند! (2)

(فَلَّيْنِ اتَّخَذْتُنَا مَغْنَمًا لَتَتَّخِذُنَا - وَشِيكًا - مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَمْتَ يَدَاكَ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ)

«مَغَانِم» جمع «مَغْنَم» به معنی غنیمت است (3) و گفته شده هر از جنگ به دست آید را مغنم گویند. (4)

«مُغْرَم» یعنی کسی که بسیار زیر بار دین است (5) یا به واسطه بدهکاری زندانی است (6) و گفته شده مغرم مصدری است که در

ص: 393

1- نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ *** بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ

2- سید بن طاووس، الملهوف: 182 - 183.

3- المعجم الوسيط

4- لسان العرب.

5- المعجم الوسيط.

6- لسان العرب.

جای اسم قرار گرفته و مراد از آن کسی است که زیر بار گناهان باشد. (1)

معنی این فقره این است که: ای یزید فرمان دادی تا ما را اسیر، کنند سربازان تو نیز در طول مسیر این سفر با ما همچون اسیر و غنیمت جنگی رفتار کردند اما بدان که در آینده ای نه چندان دور خود را چنان در بند و زنجیر گناهان خود محصور و دربند خواهی یافت و مجبور به پرداخت تاوان جنایات خود خواهی گردید؛ آن جا که در محکمة عدل الهی حاضر شوی و بخواهی از خود دفاع کنی و جز آن چه از دنیا با خود برده ای چیزی در دست نخواهی داشت؛ آن هم تنها جرم و جنایت است که بارزترین آن ها اسیر کردن زنان آل رسول خدا صلی الله علیه و آله است. آن جا است که خود را خوار و ذلیل و بی یار و یاور احساس می کنی کسی نیست که از تو دفاعی کند یا برای توجیه کارهایت بهانه ای بتراشد یا رشوه ای داده و رهایت کند.

نه،

تو می مانی و اعمال.

(فَالِیَ اللّٰهِ الْمُسْتَكِی وَالْمُعَوَّلُ، وَإِلَیهِ الْمَلْجَأُ وَالْمُؤَمَّلُ)

«مُعَوَّل» اسم مفعول به معنی کسی است که از او یاری بخواهند «عَوَّلْتُ عَلَيْهِ» یعنی از او یاری خواستم و کار خود را به او واگذار کردم. (2) و گفته شده: «عَوَّل» چیری است که از آن کمک گرفته می شود و «عَوَّل» اتکال و استعانت است گفته می شود «عَوَّلَ الرَّجُلُ عَلَيْهِ» یعنی بر او تکیه کرد و از او مدد خواست. (3)

ص: 394

1- طریحي مجمع البحرين.

2- خلیل بن احمد کتاب العین

3- المعجم الوسیط.

آن حضرت پس از بیان آن چه از مصائب بر آل پاک پیامبر گذشت می گوید: من شکایت خود از این همه جنایت را به نزد خدا می برم و تنها بر او و نه بر غیر او توکل کرده و از او یاری می خواهم چرا که خدای تعالی خود شاهد ماجرا بوده است و خود نیز از دشمنان انتقام خواهد گرفت و بر نابود کردن آنان نیز توانا است، پس ملجأ و پناهگاه ما و بقیه افراد خاندان ما، خصوصاً پس از فقدان سرور ما حضرت امام حسین علیه السلام و آمدن ما در حال اسارت به پایتخت بنی امیه تنها خدای متعال است

و او تنها کسی است که ما بدو امید بسته ایم یعنی امیدواریم که در تحمل آن چه بر سرمان می آید یاریمان نموده صبر جمیل بر تحمل آن به ما عنایت نموده و در ازای سختی ها و مصایبی که متحمل آن گردیدیم به ما اجر جزیل عنایت نماید.

سپس آن حضرت آخرین جام خشم خود را بر سر مجرم اصلی فاجعه کربلا که همان یزید باشد ریخت چون او مسبب اصلی این جریان بود چه به صورت مستقیم و چه به صورت فرمان دادن به ابن زیاد ملعون که همه این جنایات را با فرمان او به انجام می رساند.

گویا که زینب کبری علیها السلام آن چه در توبیخ و سرزنش یزید گفته را برای او کافی ندانسته دوباره فرمود:

(ثُمَّ كِدْ كَيْدَكَ، وَاجْهَدْ جُهْدَكَ)

«کید» به معنی اراده پنهان برای زیان رساندن به دیگران است حيله، زشت نیرنگ و مکر نیز از معانی آن است. [\(1\)](#)

ص: 395

«جَهْدَ جَهْدًا» یعنی کوشش کرد و گفته شده یعنی آن قدر کوشید تا به هدف رسید و «جُهْد» یعنی توان و استطاعت (1)

این سخن رنگ و بوی تهدید شدید را دارد آن هم از بانوی اسیری که از نهایت اعتماد به نفس برخوردار است و به یقین می داند تمام برنامه های یزید به زودی با شکست مواجه خواهد گردید و وی به هیچ یک از اهداف خود نخواهد رسید بلکه بر عکس کارهای او نتیجه وارونه ، داده پایه های تختش متزلزل و سلطه اش ضعیف ، گشته قدرتش از میان خواهد رفت.

خانم زینب می خواهد به یزید بگوید هر کار از دست بر می آید بکن برنامه ریزی کن، کافر، شو بکش قتل عام کن اسیر کن، تمام نیروی خود را به کار بند که در نهایت به هدف خود که از ریشه در آوردن درخت نبوت و انداختن این درخت با همه شاخه های ریز و درشت و تنه و برگ های آن است نخواهی رسید آری هدف یزید این بود که از مرد و زن اهل بیت صغیر و کبیری باقی نگذارد.

(فَوَاللَّهِ الَّذِي شَرَفْنَا بِالْوَحْيِ وَالْكِتَابِ وَالنُّبُوَّةِ وَالْإِنْتِخَابِ)

فَسَم برای تأکید بیشتر کلام است و در واقع جلوه دیگری از میزان اعتماد به نفس و یقین انسان به سخنی است که بر زبان می آورد و درباره اش سوگند یاد می کند و در این جا نشان از آگاهی بیبی از حوادث آینده و آن چه بعدها پیش خواهد آمد دارد که حوادث حال و آینده در پیش چشمان آن حضرت یکشان بوده است؛ چرا که خدای متعال او را نسبت به دیگر زنان جهان ممتاز نموده و دانش را مستقیم به او عنایت نموده بود و از طریق الهام و

ص: 396

بدون یادگیری از انسانی دیگر حوادث و رویدادهای آینده همانند رویدادهای زمان حال برای او آشکار و روشن بود مثل آن حضرت به کسی مانند بود که سر از پنجره اتاق بیرون آورده و تا آخر خیابان را می دید به خلاف سایرین که در اتاق نشسته و از آن چه در بیرون می گذرد همان را می بینند که رو به روی پنجره است نه .بیشتر

از همین فراز از خطبه که حاوی قَسَم آن حضرت است می توان روحیه بالایی ایشان را در هنگام ایراد خطبه لمس کرد؛ او به ویژگی های منحصر به فرد خود و خاندان خود افتخار و مباهات می کند و می گوید «سوگند به خدایی که خاندان ما را به وحی و نبوت شرافت داد» آری قرآن کریم در خانه و خاندان زینب کبری علیها السلام و بر جد بزرگوار او نازل شده است و او کسی نیست جز سرور ما و رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

چنین است که خدا این خاندان را برای مقام نبوت خود انتخاب کرده ،است گویا حضرت زینب علیها السلام در این سخن به کنایه به یزید می گوید:

تو به چه چیز افتخار و مباهات می کنی؟

آیا در تو حتی یک فضیلت هست که بتوانی به آن مباهات کنی؟؟!

شاید هم خانم حضرت زینب علیها السلام می خواست این حقایق را از باب ضرب المثل معروفی که «به در بگو تا دیوار بشنود» به گوش جمعیت بیشماری که در آن مجلس حضور داشتند برساند.

آن حضرت سپس به بیان مطالبی که برای آن ها قسم یاد کرده پرداخت و چنین فرمود:

(لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَلَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا، وَلَا تَمُحُو ذِكْرَنَا).

«أَمَدٌ» به معنی پایان و نهایت است. (1)

یعنی هر قدر بکوشی و دست به هر اقدامی بزنی در راه از بین بردن ما موفق نشده و با شکست مواجه خواهی، گشت دیگرانی هم قبل از تو در این راه تلاش کرده اند که از توقوی تر نیز بودند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند

(وَلَا يَرْحَضُ عَنْكَ عَارُهَا)

«يَرْحَضُ» یعنی می شوید.

در این جا حضرت زینب علیها السلام به واقعیتی تصریح می کند و آن این است که ننگ و رسوایی و دشنام تاریخ تا ابد با یزید خواهد ماند و نه او و نه محدود افرادی که بعد از وی می آیند و در گرایش به پستی و پلیدی دست کمی از وی ندارند هرگز نخواهد توانست آن را از دامان وی پاک کنند.

تاریخ می گوید: هنگامی که روزگار از یزید برگشت و قدرت وی رو به کاهش نهاد اوضاع طوری شد که معلمان قرآن در مکتب خانه ها برای کودکان از جنایات یزید در کشتن امام حسین علیه السلام و اسیر کردن زنان خاندان پیامبر سخن می گفتند سپس مردم آغاز به کنکاش و جستجو در پرونده سیاه یزید کردند تا ببینند آیا میان سیره و رویه حکومتی او با آن چه از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده و خوانده بودند شباهتی هست؟

وقتی این حوادث روی داد یزید به ناچار گناه قتل امام حسین علیه السلام را به گردن ابن زیاد انداخت به گونه ای که ابن زیاد را لعنت می کرد.

ص: 398

که سر خود حضرت امام حسین علیه السلام را به قتل رسانده است.

(وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدٌ؟ وَآيَاتُكَ إِلَّا عَدَدٌ؟ وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ)

«فَنَد» به معنی خطا و اشتباه در سخن و اعتقاد است و گفته شده که به معنی دروغ نیز هست. (1)

شاید معنی این جمله این باشد که دیدگاه تو در برنامه ریزی و تلاش در جهت خلاصی یافتن از پی آمدهای جنایت غلط و بیهوده است.

«عَدَد» کمیت به وجود آمده از یکهای متعدد است و مختص چیزهایی است که تعدد در ذات آن ها است.

«عَدَد» برای تقلیل و کم نشان دادن چیزی هم به کار می رود یعنی معدود که نقیض کثرت و زیادی است. (2)

شاید معنی این جمله این باشد که روزهای باقی مانده از عمر تو کم و کوتاه خواهد بود و تو در آستانه نابودی و هلاکت قرار داری و پس از مرگ جزای اعمال خود را خواهی دید در، نتیجه عذاب خدا فاصله چندانی با تو ندارد

به عبارت دیگر اقدام تو به جنایت قتل امام حسین علیه السلام در مقدار عمر تو نیز تأثیر منفی گذاشته و عمرت را به شدت کوتاه کرده است.

در تاریخ آمده: یزید بعد از فاجعه کربلا دو سال و دو ماه و چهار روز زندگی کرد (3) و بهره ای از عمر طولانی و سلطنت دراز مدت چنان که آرزویش بود نیافت؛ چون او توقع داشت پس از بیرون

ص: 399

1- زبیدی تاج العروس خلیل بن أحمد کتاب العین.

2- چنان که از تاج العروس زبیدی استفاده می شود

3- طبری، - 310 هـ. ق، تاریخ طبری: 499/5، چاپ لبنان - محقق.

کردن رقیب از صحنه قدرت که امام حسین علیه السلام باشد - سال های سال از این خلافت بهره مند گردد.

«بَدَدٌ» و «بَدَّةٌ بَدَأَ» یعنی آن ها را متفرق کرد و «بَدَدَ الشَّيْءَ» یعنی آن را از هم جدا کرد. (1) و «تَبَدَّدَ به معنی تفرَّق است. (2)

یعنی جمعیتی که دور تو را گرفته اند به زودی از گرد تو متفرق خواهند شد همین سربازان و درباریانی که شب را تا صبح با آنان بر سر سفره شراب و قمار و موسیقی می نشینی به زودی به جهت عوامل مختلفی از قبیل بیماری و کشته شدن و غیره از جلوی چشمانت ناپدید خواهند شد و روزگار هر روز دردسر و غصه تازه ای بر اندوه تو خواهد افزود پس به این اطرافیان نیز دل خوش مدار.

(يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمَ الْعَادِي)

یعنی آن روز که بمیری صدای بسیار دهشتناکی از منادی حق خواهی شنید که از جانب خدا چنین ندا می کند که لعنت خدا بر ستمگر متجاوز باد پس آغازین چیزی که پس از مرگ با آن رو به رو خواهی شد شنیدن این صدا خواهد بود.

«لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمَ» یعنی خدا او را از رحمت و آمرزش خود دور گرداند

سپس آن حضرت شروع به مقدمه چینی برای پایان دادن به خطبه خود نموده و فرمود:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَكَمَ لِأَوْلِيَائِهِ بِالْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ وَخَتَمَ لِأَصْفِيَائِهِ بِالشَّهَادَةِ بِبُلُوغِ الْإِرَادَةِ)

«حَكَمَ لِأَوْلِيَائِهِ» یعنی برای آنان به صورت قضای حتمی مقدر

ص: 400

1- المعجم الوسيط

2- خليل العين.

«أَصْفِيَاءَهُ» جمع «صَفِيٍّ» به معنی برگزیده و سرگل هر چیز است. (2)

«حضرت زینب علیها السلام خطبه خود را با دلی آکنده از ایمان به خدای تعالی و رضایت از آن چه برای بندگان خود مقدر فرموده به پایان برده است وی فراز پایانی خطبه خود را با ستایش و حمد خدای سبحان بر این که برای اولیای خود سعادت و بهروزی را مقدر فرموده است آغاز نموده است؛ مقصود آن حضرت از اولیای الهی برادرش حضرت امام حسین علیه السلام است که سرور همه اولیاء الله است و یاران او که در روز عاشورا در رکاب آن حضرت به شرف شهادت نایل آمدند.

انسان پایبند به دین با انجام دستورات خدا و فراهم آوردن لوازم عبودیت خدای سبحان از خود ولی الله می سازد و به نتایج بی نظیری دست می یابد که عبارت است از عطایای خاص و الطاف ویژه الهی که خداوند بر او افاضه کرده و شامل دیگر مردمان نمی شود و از بارزترین الطاف خاصه پروردگاری سعادت ابدی است و شاید این معنی بلند اشاره به سخن خدا در قرآن باشد؛ آن جا که می فرماید: (وَاللّٰهُ يَخْتَصِرُ بِرَحْمَتِهِ مَن يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)؛ خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فزون بخشی عظیم است. (3)

اولیای خدا همواره در فکر جلب رضایت حق تعالی هستند.

ص: 401

1- المعجم الوسيط.

2- المعجم الوسيط.

3- سوره بقره: 105

این تنها هدفی است که فکر آنان را به خود مشغول می دارد و حرکت آنان در مدار آن دور می زند.

و طبیعی است که همه آنان در یک اندازه و درجه و رتبه نباشند. بعضی از اولیای خدا چنین اند که در سال های آغازین عمر خود ولی خدا هستند و به همین جهت در مرحله ابتدایی عمر خود در مقام ولی الهی قرار می گیرند.

بر این اساس خداوند از ابتدا سعادت و برتری و کامیابی ابدی را به معنی اتم کلمه برای آنان مقدر فرموده است.

و گاه برای آنان سختی ها و مکاره و مشکلاتی را نیز ایجاد کند که این نیز بر اساس اسرار و حکمت هایی است که تنها خدا به آن ها آگاه است و می بینیم که اولیای الهی نیز در کوران این مشکلات نهایت آمادگی و تحمل و پذیرش را از خود بروز داده با آغوش باز و صبر جمیل به استقبال ناملایمات می روند.

عاقبت امر چنین کسانی را نیز خدای سبحان با شهادت ختم نموده است تا زندگی آنان از آغاز تا پایان سراسر خیر و برکت، باشد چقدر حیف است که یکی از اولیای خدا با چنان اوصافی که بیان داشتیم به مرگ طبیعی و در رختخواب خود بمیرد بلکه توقع این است که خدای سبحان وی را به شهادت و کشته شدن در راه خود موفق بدارد تا بازتاب و پیامد مرگ وی نیز همچون زندگیش برای دین خدا مفید و مؤثر بوده باشد.

شهادت اولیای خدا خفتگان غفلت زده و غیر مقید به احکام دینی را از خواب غفلت بیدار نموده و ادار به فکر می کند که لااقل از خود

بپرسند چرا چنین انسان پاکی کشته شد؟ قاتل او که بود؟ و از کشتن او چه هدفی داشت؟

این پژوهاک ها می تواند تعداد زیادی از مردم را به سوی التزام شدید به دین و اصول آن هدایت کند.

چنین نیست؟

اصلاً شاید خود این اولیا از خدا می خواهند که پایان عمرشان را شهادت در راه خود قرار بدهد و خداوند نیز دعای آنان را مستجاب نموده و شهادت در راه خود را برای آنان مقدر فرموده است و شاید معنی این فراز از سخن حضرت زینب علیها السلام که فرمود: «بیلوغ الإرادة» همین معنی باشد.

(نَقَلَهُمْ إِلَى الرَّحْمَةِ وَالرَّافَةِ، وَالرَّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ)

معنی این فراز این است که خدا آنان را به جهانی منتقل کرده است که همواره سایه رحمت خدا بر سر ایشان بوده و مقامی را به آنان عنایت نموده که مخصوص و مختص به شهیدان راه خدا است.

«رَافَةً» یعنی عاطفه آمیخته با لطف و مهربانی که تنها شامل شهیدان می شود؛ آنان که عزیزترین سرمایه خود را که جانشان بود در راه محافظت از روح دین که در حضرت امام حسین علیه السلام متجلی بوده و عدم تسلیم در برابر یزید کافر فدا کردند.

«رضوان و مغفرت» قرآن کریم تصریح دارد که بالاترین گران بهاترین و لذت بخش ترین نعمتی که اهل بهشت - و در پیشاپیش آن ها شهدای کربلا - از آن برخوردار هستند احساس رضایت خداوند از آنان است؛ خدای تعالی می فرماید: (وَعَدَ اللَّهُ

المُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٌ طَيِّبٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛
«خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ هایی وعده داده است که از زیر ا درختان ا آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود و ا نیز ا
سراهایی پاکیزه در بهشت های جاودان ا به آنان وعده داده است ا و خشنودی خدا بزرگ تر است. این است همان کامیابی بزرگ». (1)

، این جدای از انواع نعمت ها و کرامت ها و احراماتی است که خدا نصیب آن ها می کند و در دنیا برای آن ها ماندنی نمی توان یافت!

مضافاً به این که اگر کسی با نیت خالص در راه خدا شهید شده، باشد در صورت که گناهایی نیز از او سر زده باشد با وزش نسیم رحمت
الهی پاک شده و با پرونده ای سفید به دیدار خدا می رود.

در دعای قنوت نماز عید فطر و قربان می خوانیم که:

(... اللَّهُمَّ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ).

و این برای همه مؤمنان توبه کننده، است اما شهدا در نزد خدا از امتیازات و تسهیلات خاصی برخوردار هستند که مختص آنان است.

این در حالی است که شهید یک انسان عادی و غیر معصوم از گناهان، باشد اما اگر، شهید معصوم هم باشد و در نامه اعمال او هیچ گناه
گناه و معصیتی موجود نباشد معنی مغفرت در باره او بالا رفتن درجه او در بهشت و اختصاص یافتن عطایای بی نظیر به آنان است؛ اموری
همچون قدرت شفا دادن دیگران و ویژگی های دیگر.

ص: 404

اما حضرت امام حسین علیه السلام که سرور و سالار شهیدان است مورد خطاب خدای تعالی قرار گرفته که: (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ * اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي)؛ «ای نفس مطمئنّه * خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد * و در میان بندگان من درآی * و در بهشت من داخل شو. (1)

ملاحظه می کنید که در این آیات چه تعبیرات کلمات و ضمیرهای ملاطفت آمیز و پر مهری وجود دارد.

(وَلَمْ يَشَقَّ - بِهِمْ - غَيْرُكَ)

معنی این جمله این است که ای، یزید آن کس که سیه روز شده و از رحمت خدا به دور افتاده است تو هستی چون تو شهدای کربلا را کشتی و قلب تپنده اسلام را که حضرت امام حسین علیه السلام بود از حرکت باز ایستاندی

(وَلَا ابْتُلِيَ - بِهِمْ - سِوَاكَ)

ای یزید آن کس که به وسیله قدرت و حکومت و مشاهده تخت خلافتی که توسط معاویه برای او آماده کرده مورد امتحان الهی قرار گرفته و در آن امتحان به سختی مردود شده هر کس را که در برابرش سر تسلیم فرود نیاورد از دم تیغ گذراند، تویی ای کینه جوی بینام و نشان.

اما آنان که در رکاب حضرت امام حسین علیه السلام کشته شده و به شرف شهادت نایل، آمدند در این امتحان با بهترین نمرات به قبولی های پی در پی دست یافتند چنان که قبل از شهادت نیز در بالاترین مراتب سلامت فکر و اعتقاد و رفتار و فرمانبرداری

ص: 405

محض از امام زمان خود امام حسین علیه السلام قرار داشتند.

آنان اینک در بهترین درجات بهشت که به فردوس اعلی معروف است مأوی گزیده اند.

اما تو ای یزید جایث در پایین ترین درکات جهنم است؛ همان تابوتی که تمام دوزخیان از حرارت زیاد آن به فغان می آیند و حرارت و شدت اشتعال، آن برای انسان هایی که در دنیا هستند به هیچ وجه قابل تصور نیست.

خدای متعال در باره اهل جهنم می فرماید: (وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ)؛ «و مرگ از هر جانبی به سویش می آید ولی نمی میرد» (1) و (وَنَادُوا عَمَلِكَ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ) و فریاد کشند: «ای مالک ابگو! پروردگارت جان ما را بستاند.» پاسخ دهد: «شما ماندگارید» (2)

(وَنَسَّأَلُهُ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الْأَجَرَ، وَيُجْزَلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَالذُّخْرَ)

«أَكْمَلَ الشَّيْءِ» یعنی آن را تمام و کامل کرد در قرآن کریم نیز آمده است: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛ «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم». (3)

و گفته شده «الْكَمْلُ» به معنی کامل است می گویند: «اعطاه حَقَّهُ كَمَلًا» یعنی حق او را تمام و کمال داد. (4)

«الجزل» عطای بسیار است و «اجزَلَ العطاء» یعنی بسیار بخشید. (5)

ص: 406

1- سوره ابراهیم 17

2- سوره زخرف: 77

3- سوره مائده: 3

4- المعجم الوسيط.

5- خلیل بن أحمد، کتاب العین.

«جَزُلٌ» به زیاد از هر چیز می گویند. (1)

«ثواب» پاداش و عطا است. (2) و گفته شده پاداشی است که با احترام و تقدیر داده شود... پاداش صرف. (3)

«الذُّخْرُ» ذخیره کردن نام نیک برای خود است. (4)

معنی این فراز این است که از خدا می خواهیم که پاداشی را که برای شهیدان راه خود مهیا فرموده است تمام و کمال و به گونه ای که درخور کرم و بزرگواری و جلال خدایی او است به این شهیدان مخلص که در راه او حاضر شدند زنان خود را بیوه و کودکان خود را یتیم و مادران خود را داغدار بگذارند عنایت بفرماید.

و به آنان پاداش بسیار زیاد به همراه احترام و تقدیر و تشکر عنایت نماید؛ چه این که گاه انسان پاداش کسی را به او می دهد اما دادن او همراه با احترام نیست و گفتیم که ثواب پاداشی مقرون با تقدیر و احترام و تشکر و آمیخته با استقبال گرم و لبخند است.

و از او می خواهیم نام خوش و خاطره خوبی از آنان در دل مردمان و صفحات تاریخ به یادگار گذارد.

خدای تعالی نیز دعای حضرت زینب علیها السلام را مستجاب نمود؛ در این رابطه از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: (مَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَلَعَنَ قَاتِلَهُ، إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ أَلْفٍ حَسَنَةٍ، وَ حَطَّ عَنْهُ مِائَةَ أَلْفٍ سَيِّئَةٍ، وَ رَفَعَ لَهُ مِائَةَ أَلْفٍ دَرَجَةً، وَ كَانَتْ مِائَةُ أَلْفٍ نَسَمَةٍ، وَ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثَلَاثَ أَلْفِ قَوْادٍ)؛ «بنده ای از بندگان خدا نیست که جرعه آبی بنوشد و حسین را یاد کرده، قاتلش را لعنت کند مگر این که خداوند یک صد

ص: 407

1- المعجم الوسيط.

2- المعجم الوسيط.

3- از مجمع البحرين طریحی چنین برداشت می شود.

4- المعجم الوسيط.

هزار حسنه در نامه عملش نوشته یکصد هزار گناه از نامه عملش محو نموده، یک صد هزار در جه بر در جاتش می افزاید گویا یک صد هزار بنده آزاد کرده و در گرمای روز قیامت با دلی به خنکای یخ محشور می گردد». (1)

از حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیه السلام با هم روایت شده است که فرمودند: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَالشَّفَاءَ فِي ثُرْبَتِهِ وَاجَابَهُ الدُّعَاءَ عِنْدَ قَبْرِهِ وَلَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ.. جَائِيًا وَرَاجِعًا - مِنْ عُمْرِهِ) ؛ «خدای تعالی در عوض شهادت حسین به او چند خصوصیت اعطا فرموده است امامت را در نسل او قرار داده در تربت قبرش شفا مقرر نموده، دعا را در کنار قبرش مستجاب نموده و روزهایی را که زائران او از آغاز حرکت تا پایان بازگشت از زیارتش صرف می کنند جزو عمر آنان محاسبه نخواهد کرد». (2)

همچنین از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است به مردی که قصد زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را داشت دستور داد تا پس از زیارت آن حضرت به زیارت شهدا رفته و آنان را با کلماتی مورد خطاب قرار دهد که بخشی از آن چنین است:

(... يَا بَیَّ وَ أُمِّي طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَ قُرْتُمْ قُورًا عَظِيمًا ...) «پدر و مادرم به فدای شما، باد که خود پاک بودید و در زمین پاکی مدفون گردیدید و به سعادت بس بزرگ دست یافتید...».

(وَسَائِلُهُ حُسْنَ الْخِلَافَةِ، وَ جَمِيلَ الْإِنَابَةِ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ)

(خَلَفَ فُلَانٌ فُلَانًا ... خَلْفًا وَ خِلَافَةً) یعنی بعد از او آمد و جانشین او

ص: 408

1- ابن قولویه کامل الزیارات: 106

2- بحار الانوار: 44 / 221 ب 29 به نقل از امالی طوسی

و در مقام دعا است که «أَخْلَفَ اللَّهُ لَكَ وَعَلَيْكَ خَيْرًا» و نیز: «وَأَخْلَفُ عَلَيْهِ فِي الْغَابِرِينَ» که همه یعنی پس از مرگ او خدا جانشین خوبی برای او در میان بازماندگانش باشد.

«إِنَابَهُ» بازگشت به سوی خدا است که خود نیز فرماید: «أَرْجِعُنِي إِلَىٰ رَبِّكَ». (2)

معنی این فراز این است که از خدا می خواهیم به جای کسانی که در این فاجعه از دست ما رفتند اشخاص صالح و شایسته دیگری را جایگزین آن ها نماید تا قسمتی از خللاً ایجاد شده از فقدان آن برگزیدگان پاک از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را جبران نموده و به عمر باقی ماندگان از آنان برکت عنایت کند.

یا این که بعد از این همه سختی و مصیبت های فراموش نشدنی که متحمل آن شدیم آینده ما را آینده راحتی قرار دهد.

شیر زن قهرمان کربلا خطبه جاودان خود را در این جا به پایان برد

حال توجه حاضران مجلس به عکس العمل یزید جلب شده بود تا ببینند این دشمن کینه جو در برابر این سخنان چه خواهد کرد؟

اما جز یک خواندن یک بیت شعر کار دیگری از دست او برنیامد:

یا صبيحة تحمد من صوائح *** ما أهون الموت على النوائح

«ناله و زاری از زنان سوگوار پسندیده است و نوحه گری (یاد مرگ) چقدر برای زنان سوگوار و نوحه سرا آسان است» (3)

ص: 409

1- مستفاد از مجمع البحرين طريحي.)

2- سوره فجر: 28

3- و در نسخه ای آمده است ما أهون اللّٰتُوح... شاید مقصود او از خواندن این شعر این بود که این زن مصیبت دیده ای است بگذار آن چه می خواهد بگوید برای من اهمیتی ندارد - محقق

آیا زبان او از پاسخ حتی یکی از بندهای این خطبه بند آمده بود؟ یا اعصاب او چنان به هم ریخته بود که نمی توانست افکار خود را جمع کند و پاسخی به زینب کبری علیها السلام بدهد؟

شاید هم دید که پاسخ دادن به حضرت زینب علیها السلام باعث آبروریزی بیشتری در برابر جمعیت فراوان حاضر در مجلس خواهد گردید و لذا دید سکوت اختیار کردن بهتر از این است که با دختر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بحث و گفتگو بشود، بانویی که برای در هم کوبیدن بزرگ ترین طاغوت زمان خود را با سخن صادقانه و استدلال عقلی و منطقی قانع کننده آمادگی داشت.

خصوصاً که فرازهای پایانی خطبه او در بردارنده تهدیدهای ترساننده بود که تصور یزید را از قدرت کبرایی خود در شکسته بود. (1)

ص: 410

-
- 1- این خطبه حضرت زینب علیها السلام در مصادر ذیل آمده است: 1- خوارزمی، مقتل الحسین: 2 / 63 - منصور بن حسین آبی - 421 هـ. ق، نثر اللدر: 26 / 4، چاپ مصر. 3- ابن طیفور - 280 هـ. ق، بلاغات النساء. 4- شیخ محمد مهدی مازندرانی حائری، معالی السبطين. 5- قزوینی تظلم الزهراء: 283 چاپ بیروت 6- سید شاه عبدالعظیمی، الإیقاد 173 .

خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید به روایتی دیگر

گفتیم که سید بن طاووس خطبه حضرت زینب علیها السلام کبری را به گونه ای غیر از آن چه در بخش قبل آوردیم نقل کرده و نسبت به آن چه ما نقل کردیم فرق ها و اضافاتی دارد که ذکر آن بدون فایده نخواهد بود به این متن توجه کنید:

راوی گوید: ناگاه زینب دختر علی بن ابی طالب به پا خاست و گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ. صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاءُوا السُّوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ) أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَأَفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصَبَ بَحْنًا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسْرَاءُ أَنْ بَنَّا هَوَانًا عَلَيْهِ وَبِكَ عَلَيْهِ كِرَامَةٌ وَأَنْ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ؟

فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذْلَانِ مَسْرُورًا حَيْثُ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْتَةً وَ الْأُمُورَ مُتْسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا!

فَمَهْلًا مَهْلًا! أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّكُمْ تُمْلِي لَكُمْ خَيْرٌ لِنَفْسِهِمْ إِنَّكُمْ لِمُلِيَ لَهُمْ لِيَزِدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ)

أَمِنْ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ وَإِمَاءَكَ وَ سَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله سَبَايَا؟

قَدْ هَتَكَتَ. سَ تَوْرَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدُّنْيَى وَ الشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ.

وَ كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فُوهَ أَكْبَادَ الْأَرْكَبَاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟

وَ كَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنَفِ وَ الشَّنَانِ وَ الْإِحْنِ وَ الْأَضْغَانِ.

ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَنِّمٍ وَ لَا مُسْتَعْظِمٍ:

لَأَهْلُوا وَ اسْتَهْلُوا فَرَحاً *** ثُمَّ قَالُوا يَا زَيْدُ لَا تُشَلْ

مُنْتَحِيّاً عَلَى ثَنَائِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّتُهَا بِمُخَصَّرَتِكَ.

وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ وَ قَدْ نَكَاتَ الْقَرْحَةَ وَ اسْتَأْصَدَ لَتَ الشَّافَةِ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

وَ تَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُتَابِعُهُمْ فَلْتَرِدْنَ- وَ شَيْكَا- مُورِدُهُمْ وَ لَتَوَدَّنَ أَنَّكَ سَلَلْتَ وَ بَكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَ انْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَ أَحْلِلْ عَضْدَ بَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا فَوَ اللَّهُ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ لَا حَزَزْتَ إِلَّا لَحْمَكَ وَ لَتَرِدْنَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَاكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِثْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَ يَلْمُ شَعْنَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ.

(وَ لَا تَحَسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)

وَ حَسَّ بِكَ بِاللَّهِ حَاكِماً وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَصِيماً وَ بِجَبْرِئِيلَ ظَهيراً وَ سَ يَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسَدِّ لِمِينَ بِسَسٍ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً وَ أَيْكُمُ شَرُّ مَكَاناً وَ أَضْعَفُ جُنُوداً.

وَ لَيْنَ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُحَاطَبَتَكَ إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قُدْرَكَ وَ أَسْتَعْظِمُ نَقْرِيْعَكَ وَ أَسْتَكْثِرُ تَوْبِيْحَكَ لِكِنَّ الْعُيُونَ عُبْرَى وَ الصُّدُورَ حَرَى.

أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ الثُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ فَهَذِهِ الْأَيْدِي

تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا وَ الْأَفْوَاهُ تَحَلَّبُ مِنْ لَحُومِنَا وَ تِلْكَ الْجُثُثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَائِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تُعْفِرُهَا أَمْهَاتُ الْفَرَاعِلِ .

وَ لَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَجِدَنَّاهُ وَ شَيْكًا مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ .

فَإِلَى اللَّهِ الْمُسْتَكِي وَ عَلَيْهِ الْمَعْوَلُ .

فَكَدْ كَيْدَكَ وَ أَسْعَ سَعْيَكَ وَ نَاصِبْ جُهْدَكَ فَوَ اللَّهُ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَرَحُّصُ عَنْكَ عَارَهَا .

وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدٌ وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ .

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَتَمَ لِأَوَّلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ لَآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ .

سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است، و درود بر پیامبرش محمد و همهٔ خاندان او باد.

راست گفت خدای سبحان آن جا که گفت: «آن گاه فرجام کسانی که بدی کردند ا بسی ا بدتر، بود ا چرا که آیات خدا را تکذیب کردند و آن ها را به ریشخند می گرفتند» (1)

ای یزید آیا به راستی می پنداری که چون راه های آسمان و زمین را بر ما بسته ای و ما را چون اسیران شهر به شهر می، گردانی ما در نزد خدا خوار شده و تو در نزد او کرامت یافته ای و این ها به جهت بلندی مقام تو در نزد خدا است؟

و بدین جهت که دنیایت پا بر جا کارهایت به سامان و مقام

ص: 413

حکومت و سلطنتی که حق مسلم ما است برای تو مهیا شده است!! باد در دماغ خود انداخته و مغرورانه و خوشحال به چپ و راست می نگری؟

قدری آرام بگیر آیا سخن خدای متعال را از یاد برده ای؟ آن جا که فرماید «والبته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند این که به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند و آن گاه عذابی خفت آور خواهند داشت» (1)

ای پسر «طُلَقًا» (2) آیا این از عدالت است که کنیزان و زنان خود را پشت پرده نگاه داشته اما دختران پیامبر را به اسیری در برابر خود نهاده ای؟ پرده حجابشان را دریده چهره هایشان را آشکار، نموده آنان را به دست دشمنان دادی تا شهر به شهر بگردانند اهل همه شهرها و آبادی های بین راه برای دیدن آن ها سرک بکشند و از دور و نزدیک و پست و، شریف همه چهره آنان را ببینند در حالی که مردی از آنان سرپرستی شان را بر عهده نداشته و از حامیانشان کسی در کنارشان نباشد؟

و چگونه می توان از کسی که دهانش از جگر شهیدان پر شده و گوشت تنش از مکیدن خون شهیدان روییده است انتظار مراعات عدل و انصاف داشت؟

و چگونه کسی که نسبت به ما اهل بیت با چشم دشمنی و عداوت و کینه و حسادت می نگرد از ابراز دشمنی با ما کوتاه خواهد آمد؟

آن گاه با وقاحت تمام و بدون هیچ احساس شرمندگی می گویی:

ص: 414

1- سوره آل عمران: 178

2- طلقاً یعنی آزاد شدگان و به مشرکان مکه اطلاق می شود که در روز فتح مکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از گناه آنان گذشت و از گرفتن انتقام از ایشان صرف نظر نموده و فرمود: «إِذْ هَبُوا قَاتِمَ الطَّلَاقِ؛ بروید که شما آزاد شده هستید» - مترجم

«اگر پدرانم بودند خوشحال شده و می گفتند ای یزید دستت شل مباد»

و این در حالی است که بر دندان های مبارک اباعبدالله که سرور جوانان اهل بهشت است خم شده ای و با چوب دست خود بر آن ها می زنی.

و چرا چنین نگویی؟ که با ریختن خون ذرّیه محمد و ستارگان زمین از ال عبد المطلب، زخم دل ما را خراشیدی و ریشه ما را از بن برآوردی.

حال آرزوی دیدار پدران و بزرگان قوم خود را داری و می پنداری که آنان را به فریاد، خود فرا خوانده ای اما بدان که تو نیز به زودی به همان جا که آنان رفتند خواهی رفت و و چه بسیار آرزو خواهی کرد که ای کاش لال و فلج گردیده این سخنان را نگفته و دست به چنین جنایاتی نیالوده بودی.

خدایا حق ما را بگیر از آن کس که به ما ستم روا داشته انتقام، بکش و خشم خود را شامل حال آنان کن که خون ما را ریخته و حامیان ما را به قتل رسانیدند.

ای، یزید به خدا سوگند، تنها پوست خود را دریده و گوشت خود را، بریدی و به یقین با بار سنگین گناه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خواهی گردید؛ گناه ریختن خون فرزندان آن بزرگوار و هتک حرمت خاندان و خویشان او؛ آن جا که خدا آنان را گرد هم جمع کند و حق آنان را بستاند.

«هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارش روزی می خورند».

در آن، روز بس است برای تو که خدا قاضی دادگاه محمد صلی الله علیه و آله شاکي و جبرئیل یاور او در این امر باشد.

و آن کس که برای تو زمینه سازی نموده و تو را بر گرده مسلمانان سوار کرد در آینده ای نه چندان دور خواهد دانست که ستمگران را در برابر کردار زشتشان چه بد مکافاتی است و جایگاه کدام یک از شما بدتر و سپاهش ناتوان تر است.

اگر مصیبت های جانکاهی که بر من گذشته، و دارم ساخته تا روی سخن با تو، دارم اما بدان که سخن گفتن با تو بر من بسیار گران است؛ چرا که من تو را بسیار حقیرتر از آن می دانم اما چه کنم که گناه تو را بس بزرگ می شمارم و توبیخ و گوشمالی دادن تو را بر آن گناه بر خود لازم می دانم اما چه کنم که چشم ها گریان و جگرها سوزان است.

هلا که جای تعجب است و همه تعجب در این است که برگزیدگان حزب خدا به دست طُلَقای حزب شیطان کشته می شوند!!

خون ما از این دست ها چکیده و این دهان ها گوشت بدن ما، گزیده و آن بدن های پاک و مطهر جولانگاه آن درندگان انسان نما گردیده است.

اگر گمان کرده ای که با کشتن ما غنیمتی به دست آورده ای و سود برده ای به زودی خواهی دید که کشتن ما بار گناهی بر دوش تو افزوده است که باید غرامت آن را پردازی؛ آن گاه که جز آن چه از پیش برای خود فرستادی چیزی نیابی و پروردگار تو ستمی بر بندگان روا نمی دارد.

پس من نیز شکایت خود به خدا می برم و کار خود را به او وا می گذارم.

تو نیز هر حيله ای که می خواهی به کار بند و هرچه از دستت می آید کوتاهی مکن و تمام نیروی خود را به کار بر که به خدا سوگند نخواهی توانست یاد ما را از خاطره ها، زدوده چراغ وحی را از خاندان ما خاموش نموده یا پایان کار ما را ببینی؛ حتی نمی توانی ننگ جنایتی که در حق ما انجام دادی را از دامن خو پاک کنی.

پس جز این نیست که برنامه تو بی نتیجه شده چند روزی بیشتر از عمر قدرت و شکوه تو نمانده و جمع یارانت رو به پراکندگی خواهد نهاد؛ روزی که منادی ندا در دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد.

پس ستایش خدایی را سزا است که امر اولین کسان ما را با سعادت و آمرزش و آخرینمان را با شهادت و رحمت به اتمام رساند و از خدا می خواهم که پاداش آنان را تکمیل نموده بیش از پیش به آنان عطا کرده ما را بهترین جانشین آنان نماید که او مهربان و ودود است و خدا ما را بس است که نیکو حمایتگری است.»

یزید پس از پایان سخنان آن حضرت این شعر را خواند که:

«ناله کردن از زنان مصیبت دیده امری پسندیده و یاد کردن از مرگ بر آنان چه آسان است» (1). (2)

ص: 417

1- یا صَیْحَةً تُحَمِّدُ مِنْ صَوَائِحِ *** ما أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى النَّوَائِحِ

2- سید بن طاووس، الملهوف: 215 - 218

فصل هفدهم : خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله در خرابه شام

اشاره

خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله در خرابه شام

گفتگوی منهال با حضرت امام زین العابدین علیه السلام

آمدن همسر یزید به خرابه شام

خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله در شام مجلس عزرا به پا می کنند

حضرت امام زین العابدین علیه السلام و یزید

حرکت دادن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دمشق به مدینه منوره

ص: 419

پس از پایان مجلس یزید سرکش چه گذشت؟

در تاریخ آمده است یزید دستور داد تا کاروان اسیران را در محلی اسکان دهند که از سرما و گرما در امان نباشد؛ این خاندان آن قدر در این مکان بودند تا پوست صورتشان در اثر تابش اشعه مستقیم خورشید آفتاب سوخته و کنده شده بود اما آنان در طول مدت اقامت خود در آن مکان همواره در حال عزاداری بر حضرت امام حسین علیه السلام بودند. [\(1\)](#)

ص: 421

1- ابن طاووس، الملهوف: 219

در کتاب الانوار النعمانیة جزایری آمده است:

از منهل بن عمرو دمشقی روایت شده است که گفت:

در بازار دمشق راه می رفتم که دیدم علی بن الحسین در حالی که بر عصایی تکیه کرده دو پایش از شدت لاغری همچون دو چوب خشک شده و خون از ساق او جای و چهره اش زرد گردیده بود در حال رفتن است

منهل گوید: با دیدن این صحنه بغض راه گلویم را گرفت پیش رفتم و در مقابل آن حضرت ایستاده و عرضه داشتم یا بن رسول الله حال شما چگونه است؟

فرمود: «یا منهل، وکیف یصبح من کان أسیراً لیزید بن معاویة؟

یا منهل، و الله منذ قُتِلَ أبي نساؤنا ما شَبَعْنَ بَطُونَهُنَّ وَلَا كَسَوْنَ رُؤُوسَهُنَّ! صائمات النهار و نائحات الليل

ص: 422

یا مِنْهَال، أَصْبَحْنَا مِثْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ! يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ، فَالْحَاكِمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ اللَّهُ، يَوْمَ فَصَّلَ الْقِضَاءَ.

أَصْبَحَتِ الْعَرَبُ تَقْتَحِرُ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهُمْ، وَتَقْتَحِرُ قُرَيْشٌ عَلَى الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهُمْ، وَإِنَّا - عِتْرَةُ مُحَمَّدٍ - أَصْبَحْنَا مَقْتُولِينَ مَذْبُوحِينَ، مَأْسُورِينَ، شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ كَأَنَّا أَوْلَادُ تُرْكٍ أَوْ كَابِلٍ، هَذَا صَبَاحُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ؛ أَيُّ مِنْهَالٍ چگونه باشد حال کسی که اسیر یزید بن معاویه است؟

ای مِنْهَال به خدا سوگند از وقتی که پدرم کشته شده تا کنون زنان ما نه یک شکم سیر غذا خورده اند و نه پارچه ای یافته اند تا سرهای خود را

با آن بپوشانند! روزها در حال روزه و شب ها در حال گریه و ناله هستند

ای، مِنْهَال ما در میان این قوم مانند بنی اسرائیل در میان قوم فرعون شده ایم که پسرانشان را سر می بردند و زنان ایشان را زنده می گذاشتند، خدا در روز دادگری میان ما و آنان داوری کند.

عرب بر عجم فخر می فروشد که محمد از ما است قریش بر عرب فخر می فروشد که محمد از ما است اما ما که عترت محمد هستیم این گونه کشته و سر بریده اسیر و رانده شده و از خانمان و شهر و دیار دور افتاده ایم؛ گویا که از دیار تُرک یا کابل هستیم؛ این است حال ما اهل بیت».

سپس فرمود: «يَا مِنْهَالُ الْحَبْسُ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ لَيْسَ لَهُ سَقْفٌ، وَالشَّمْسُ

تَظْهَرْنَا، فَأُفِرُّ مِنْهُ سُوءِ عَمَلٍ لِيَصْفَ بَدَنِي، وَأُزْجَعُ إِلَى عَمَّاتِي وَأُخَوَاتِي، خَشْيَةً عَلَى النِّسَاءِ؛ أَي، منهال زندانی که ما در آن هستیم سقف ندارد و همواره آفتاب بر ما می تابد و من به جهت ضعف بدنی که دارم گاه چند دقیقه ای از آن فرار می کنم اما چون نگران زن ها هستم زود به نزد عمّه ها و خواهرانم باز می گردم».

منهال گوید در حال سخن گفتن با آن حضرت بودم که ناگاه بانویی از محبس بیرون آمد و آن حضرت را صدا زد ایشان نیز مرا ترک کرد و به نزد او، رفت من در باره آن بانو پرسیدم و

متوجه شدم که این عمه، او، زینب دختر علی بود که به وی گفت: نور چشمم کجا می روی؟

آن حضرت با وی بازگشت و مرا ترک کرد و من همیشه به یاد او می افتم و گریه می کنم (1)

(1) ص: 424

1- معالی السبطين: 2 / 158 الفصل الرابع عشر، المجلس الثاني عشر، و جزایری الانوار النعمانية: 252/3 با اندک تفاوتی میان دو

در تاریخ آمده است که زنی به نام هند دختر عبد الله بن عامر پس از کشته شدن پدر خود به خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل شده و مدت زمانی در خانه آن حضرت به خدمتگزاری مشغول بود؛ این که زن بسیار زیبا بود پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه حضرت امام حسن علیه السلام منتقل گردید و در آن جا نیز به خدمت اشتغال داشت وقتی معاویه چیزهایی درباره او شنید وی را برای پسر خود یزید از آن حضرت خواستگاری کرده و به ازدواج وی در آورد او مدت ها در خانه یزید زندگی می کرد و همواره از کسانی که از مدینه منوره می آمدند احوال حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام را می پرسید و تلاش می کرد تا از آنان خبری به دست بیاورد.

وقتی حضرت امام حسین علیه السلام به شهادت رسید هند از این ماجرا خبردار نشد!!

وقتی خانواده امام حسین علیه السلام را به اسیری به شام آوردند، زنی بر هند داخل شد و گفت امروز اسیرانی به شهر آورده اند که نمی دانم از کجا هستند.

آیا دوست داری به دیدن آن ها بروی و کمی تفریح کنی؟!

هند برخاست گران بهاترین لباس های خود را پوشیده مقنعه و

عبا بر سر نهاد و به خادم های دستور داد تا به همراه او رفته و صندلی او را با خود حمل کند تا وی مجبور نباشد روی خاک بنشیند.

بعضی گفته اند: یزید در هنگام خروج از قصر با او مواجه شد و هند از او اجازه خواست تا به دیدن اسیران، برود یزید به او اجازه داد اما از ترس عواقب این کار پریشان، گردید او می دانست که همسر مورد علاقه اش سال ها در خانه اهل بیت علیهم السلام خدمتکار بوده و آنان را بسیار دوست می دارد؛ چون در سال هایی که در آن خانه به خدمت اشتغال داشته، جز، عطفوت، احترام انسانیت و اخلاق والا چیزی از آنان ندیده، است حال یزید چه باید می کرد؟

آیا می بایست با دیدار او از اسرا موافقت می کرد یا باید مانع از این کار می گردید؟ اما چنین بر می آید که هند از شخصیتی قوی برخوردار بوده و بر یزید مسلط بوده است لذا یزید با این امر موافقت کرد اما این کار را مشروط به این کرد که این دیدار بعد از مغرب و شب هنگام صورت پذیرد هند نیز این شرط را پذیرفت.

چون شب فرا رسید هند با خادمانی که قنديل هایی برای تأمین روشنایی راه با خود حمل می کردند به سوی جایگاه اسیران آمد وقتی حضرت زینب علیها السلام وی را دید سر در گوش خواهر خودام کلثوم کرد و گفت این زن را می شناسی؟

امّ کلثوم پاسخ داد نه به خدا.

زینب کبری علیها السلام فرمود: این خادمه ما هند بنت عبد الله است!!

امّ کلثوم سکوت کرد و سر به زیر انداخت.

آمدن همسر یزید به خرابه شام

هند پیش آمد و چون فهمیده بود که سرپرست قافله اسیران این زن می باشد نزدیک به حضرت زینب علیها السلام بر صندلی خود نشست و گفت: خواهرم می بینم که سر به زیر انداخته ای؟

حضرت زینب علیها السلام سکوت کرد و پاسخی به او نداد.

هند پرسید: خواهرم شما از کدام شهر هستید؟

حضرت زینب علیها السلام پاسخ داد: از شهر مدینه

هند با شنیدن نام مدینه از صندلی به زیر آمد و گفت: بهترین سلام ها بر ساکنان شهر مدینه باد.

در این جا حضرت زینب علیها السلام رو به کرده و فرمود: می بینم که از صندلی خود به زیر آمدی؟

هند پاسخ داد برای احترام به کسی که ساکن مدینه است.

آن گاه هند گفت: می خواهم در باره خانه ای در مدینه از تو سؤال کنم.

حضرت زینب علیها السلام فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

گفت: از خانه علی بن ابی طالب چه خبر داری؟

حضرت زینب علیها السلام فرمود: تو خانه علی بن ابی طالب را از کجا می شناسی؟

هند گریست و گفت: من خادمه آن خانه بودم.

حضرت زینب علیها السلام فرمود: از کدام یک از افراد آن خانه می پرسی؟

هند گفت: از حسین و فرزندان او، علی از خانمم زینب از خواهرش ام کلثوم و از بقیه بانوان منسوب به فاطمه زهرا؟

در این جا حضرت زینب علیها السلام به شدت گریست و فرمود: ای هند از

خانه علی پرسیدی آن خانه را در حالی ترک کردیم که عزادار اهل خود بود!

و از حسین پرسیدی سر بریده او در برابر یزید است.

از عباس و سایر فرزندان علی، پرسیدی ما آن ها را در حالی ترک کردیم که بدن های بی سرشان بر زمین مانده بود.

اگر از زین العابدین می پرسی بیمار و ضعیف است که از شدت بیماری یارای برخاستن ندارد.

و اگر از زینب می پرسی این منم زینب دختر علی و این امّ کلثوم است و این ها بقیه بانوان خانه فاطمه زهرا هستند!!!

وقتی هند سخن زینب کبری را شنید دل شکسته شده گریه سر داد و فریاد برآورد و الماماه واسیّده، واحسیناه، کاش کور بودم و دختران فاطمه را در این وضع نم یدیدم، آن گاه سنگی برداشت و به سر خود زد که سرش شکست و خون از سر و رویش به مقنعه او جاری شد و بیهوش بر زمین افتاد.

وقتی به هوش آمد، حضرت زینب علیها السلام به نزد وی آمد و فرمود: ای هند برخیز و به خانه خود برو که من از شوهرت یزید بر جان تو بیمناک هستم.

هند در پاسخ: گفت به خدا که تا بر مولای خود اباعبدالله نوحه سرایی نکنم و تو و سایر زنان بنی هاشم را با خود به خانه نبرم نخواهم رفت!!

آن گاه برخاست و سر خود را برهنه کرده و با سر و پای برهنه به نزد یزید رفت که بار عام داده بود و خطاب به او گفت آیا تو فرمان داده ای که سر حسین را بر در قصر بر نیزه کنند؟

آیا سر فرزند فاطمه باید بر در خانه من بر نیزه باشد؟

یزید که در مجلس خود بر تخت نشسته و تاجی مزین به دُر و یاقوت و جواهرات قیمتی بر سر نهاده بود چون همسر خود را به این حال دید از جا جست و او را پوشاند و گفت ای هند ناله سر کن و بر فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فریادرس قریش اشک بریز که ابن زیاد در کار او عجله کرد خدا او را بکشد، خدا او را بکشد!!!

هند چون دید یزید او را پوشاند گفت: ای یزید وای بر تو چه شد؟ آیا غیرتت به جوش آمد؟ پس چرا در باره دختران فاطمه زهرا غیرت به خرج نمی دهی؟ پرده حجاب آنان را پاره کرده و چهره هایشان را آشکار ساخته و در خرابه ای جایگاهشان داده ای؟ نه به خدا سوگند که در حرم تو داخل نخواهم شد مگر این که آنان را با خود داخل کنم.

یزید نیز دستور داد تا بانوان اسیر را وارد منزل مخصوص او نمودند، وقتی زنان اهل بیت علیهم السلام وارد خانه یزید شدند زنان آل ابوسفیان به استقبال آن ها آمده و با شتاب به بوسیدن دست و پای دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخته بر حسین نوحه و گریه سر دادند؛ آنان تمام زیور آلات خود را از خود دور کردند و سه روز به عزاداری پرداختند. (1)

ص: 429

1- معالی السبطين: 2 / 164 ، الفصل الرابع عشر المجلس السادس عشر ، و تاريخ طبری 5 / 465 و الايقاد: 180 و برخی منابع دیگر

آل رسول خدا صلی الله علیه و آله در شام مجلس عزاء به پا می کنند

در برخی از کتاب های تاریخ آمده است که نظر مثبت بسیاری از مردم شام در رابطه با حکومت بنی امیه عموماً ویزید خصوصاً به نظر منفی تغییر کرد.

این دسته پر تعداد از مردم شام اکثریتی را تشکیل داد که نتیجه آن بروز نارضایتی عمومی از حکومت بود؛ امری که یزید را وا داشت تا به تغییر موضع در برابر اهل بیت علیهم السلام تظاهر کند، وی آنان را به خانه مخصوص خود منتقل نمود تا تنش و حساسیت ایجاد شده در میان خانواده خود و بلکه زنان خاندان ابوسفیان را قدری کاهش دهد.

نیز در تاریخ آمده است یزید حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواست و به آنان: گفت دوست می دارید در این جا پیش من بمانید یا به مدینه برگردید؟

زنان گفتند: ما بیشتر دوست داریم که ابتدا برای حسین عزاء بر پا کنیم.

یزید گفت: هر کاری که دوست دارید بکنید.

سپس خانه ها و حجره هایی را در شهر دمشق آماده نمودند و زن هاشمیه و قریشی های نماند مگر این که برای امام حسین علیه السلام سیاه

بر تن نموده هفت روز بر آن حضرت عزاداری نمودند چون روز هشتم فرا رسید خواستند که به مدینه بازگردند، یزید دستور داد تا برای آن ها محمول آماده کنند و اموال زیادی به آنان داد و گفت این پول برای جبران خسارات شما در این جریان است. امّ کلثوم گفت: ای، یزید چه بی حیا و پررویی؟! برادر و اهل بیت را می کشی و در عوض آن ها پول می دهی؟!!

آنان همه آن اموال را بازگردانده و چیزی از آن را نپذیرفتند. (1)

در بعضی دیگر از کتاب های تاریخ آمده است حضرت زینب علیها السلام برای یزید پیغام فرستاد که اجازه بدهد تا برای حضرت امام حسین علیه السلام مجلس عزای برپا کنند یزید اجازه داد و آن ها را در دار الحجاره اسکان داد و آنان هفت روز در آن جا مجلس عزای برپا نمودند و همه روزه جمعیت بیشماری از زنان در این مجالس در نزد آن ها گرد می آمدند

کار به جایی رسید که مردم تصمیم گرفتند به خانه یزید حمله کرده و او را به قتل برسانند، مروان از این امر با خبر شد و به یزید گفت:

ماندن اهل بیت علیه السلام در شام به صلاح تو نیست حجاز را برای آنان آماده کن و آنان را به حجاز برگردان.

یزید نیز مقدمات سفر آنان را فراهم کرد و آنان را به مدینه فرستاد. (2)

ص: 431

1- بحار الانوار: 25 / 196 - 197.

2- شیخ بهایی کامل

در تاریخ آمده است که یزید به حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرضه داشت: سه حاجتی که تو را به برآوردن آن وعده دادم بیان کن.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود:

(الأولی: أن تُرینى وَجَهَ سَيِّدِ وَمَوْلَاىَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَتَزَوَّدَ مِنْهُ وَأَنْظُرَ إِلَيْهِ وَأُودِّعَهُ.

وَالثَّانِيَةُ: أن تَرُدَّ عَلَيْنَا مَا أُخِذَ مِنَّا .

وَالثَّالِثَةُ: إن كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِى، أن تُوجِّهَ مَعَ هَؤُلَاءِ النِّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ إِلَى حَرَمِ جَدِّهِنَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).

اول این که بگذاری یک بار دیگر به چهره مولای خود حسین نگاه کرده و با او وداع کنم.

دوم این که آن چه از ما به غارت رفته است به ما بازگردانید.

سوم این که اگر قصد کشتن مرا، داری کسی را با این زنان همراه کن تا آنان را به حرم جدشان در مدینه برساند.

یزید در پاسخ آن حضرت عرضه داشت:

اما روی پدرت را هرگز تا ابد نخواهی دید.

اما در باره کشتن تو؛ من از این کار صرف نظر کردم و زنان را

کسی جز توبه مدینه نخواهد برد.

اما آن چه از شما گرفته شده چند برابر قیمت آن را می پردازم.

امام فرمودند: (اَمَّا مَالُكَ فَلَا تُرِيدُهُ، وَهُوَ مُؤَفَّرٌ عَلَيْكَ. وَ اِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اخَذَ مِنَّا.. لِأَنَّ فِيهِ مَغْزُلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَ مَقْنَعَتُهَا، وَ قِلَادَتُهَا، وَ قَمِيصَتُهَا)؛ «ما را به مال تو حاجتی نیست که ارزانی خودت باد من تنها به این جهت خواستم تا اموال را بازگردانی چون در میان آن ها دوک نخ ریزی فاطمه دختر پیامبر، مقنعه گردن بند و پیراهن آن حضرت بود».(1)

ص: 433

حرکت دادن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دمشق به مدینه منوره

از مجموع قضایای تاریخی چنین بر می آید که خطبه حضرت زینب کبری علیها السلام در مجلس یزید و وقایعی که در آن مجلس روی داد سپس خطبه حضرت امام زین العابدین در مسجد جامع بزرگ اموی دمشق موجب ایجاد بیداری و شور و نارضایتی بر ضد دستگاه حکومت اموی در مردم شده بود.

خصوصاً این که دربار یزید نیز از تنش و اضطراب در امان نمانده بود.

یزید که حاکم بلاد شام و دیگر مناطق بود احساس کرد که پایه های تخت حکومتش به تزلزل در آمده بلکه زندگی وی نیز به خطر افتاده کار تا بدان حد پیش رفته که محبت همسرش نسبت به وی بدل به دشمنی شده، است عجیب این است که همه این امور در اثر خطبه خواندن یک زن اسیر و یک جوان علیل و بیمار به موجود آمده است.

یزید با درباریان خود درباره چگونگی مقابله با خطری که احتمال وقوع آن می رفت به مشورت پرداخت و آنان پیشنهاد کردند که هر چه زودتر خاندان نبوی را از دمشق کوچ داده و آنان را به مدینه منوره باز گردانند.

ص: 434

در چنین شرایطی بود که لحن سخن یزید نیز تغییر کرد؛ او که می گفت: «لَعِبَتِ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ...» حال ابن زیاد را لعنت می کرد که این جنایت را بدون اجازه و سر خود انجام داده و بدین ترتیب خود را، در این جریان بی گناه نشان داده و مسئولیت این جنایت فجیع را به گردن ابن زیاد می انداخت.

به لحاظ رفتاری نیز خشونت، قساوت اهانت و شماتت او نسبت به اهل بیت علیهم السلام تبدیل به نرمی و احترام ساختگی گردید؛ زیرا این شرایط است که همه چیز را می سازد و حتی سیاست نیز تابع شرایط و تحت تأثیر مصلحت تغییر کرده که سیاست قابلیت در آمدن به هر رنگی را دارد.

بنا بر این یزید به نعمان بن بشیر فرمان داد که مقدمات سفر اهل بیت را از شام با رعایت احترام شایسته آنان فراهم نماید.

در کتاب الفصول المهمة نوشته ابن صباغ مالکی آمده است:

سپس یزید بعد از این ماجرا به نعمان بن بشیر فرمان داد تا آنان را به آن چه برای سفر مورد نیاز است مجهز نموده و به سوی مدینه روانه کند؛ وی مردی امین از اهالی شام را نیز با تعدادی سوار با آنان همراه نمود؛ این مرد با سواران خود در طول مسیر با آنان همراه بوده حریم را در جلوی خود به حرکت در می آوردند تا کسی از آنان از راه باز نماند

در هنگام استراحت و فرود کاروان نیز این سواران به حالت محافظت گرداگرد کاروان حلقه زده و از حال آنان جويا شده و در همه امور با ملاطفت با آنان رفتار نموده و در مسیر راه موجبات سختی و ناراحتی آن ها را فراهم نمی نمودند.

فصل دوم : روز اربعین

اشاره

روز اربعین

بازگشت به مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: 437

روز اربعین روز بیستم ماه صفر است و در این روز بود که خاندان حضرت امام حسین علیه السلام در راه بازگشت از شام به مدینه به کربلا رسیدند.

این روز را به این دلیل اربعین نامیده اند که چهلمین روز از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام است.

تعیین سالی که کاروان آل پیامبر پس از بازگشت از شام در آن به سرزمین کربلا رسیدند از مسائل پیچیده تاریخی است.

آیا رسیدن آنان در همان سالی اتفاق افتاده است که حادثه خونین کربلا در آن اتفاق افتاده؛ یعنی سال 61 هجری؟ یا در سال بعد اتفاق افتاده است؟

در این جا این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است این کاروان از کربلا به کوفه رفته، از آن جا به شام انتقال یافته باشد سپس به کربلا بازگشته باشد و همه این کارها در طول چهل روز به انجام رسیده باشد؟ خصوصاً با توجه به این که بدانیم وسایل و

اسباب مسافرت در آن زمان به چه صورت بوده است.

این بحث علمی تاریخی همواره در میان اهل قلم از مورخان و محدثان موجود بوده است.

ما نیز اگر بخواهیم به بررسی این موضوع بپردازیم نیازمند شرح و بسط کافی مفصل و طولانی خواهد بود که از خدا می خواهیم که توفیق تحقیق و بررسی این موضوع را در کتاب دیگری به ما عنایت نماید.

شاید هم بازگشت این کاروان به مدینه منوره از راه اُردُن بوده است و وقتی به محل جدا شدن راه ها، رسیدند خاندان امام از نگهبانانی که از دمشق به همراه آنان بودند خواستند تا مسیر حرکت را به جای مدینه به سوی عراق انتخاب کنند و آنان نیز ناچار به پذیرش این درخواست و حرکت به سوی کربلا شدند.

در هر صورت زمان رسیدن کاروان به کربلا روز بیستم ماه صفر بوده است.

صحابی جلیل القدر، جابر بن عبدالله انصاری به همراه عطا یا عطیة عوفی (1) و گروهی از بنی هاشم نیز برای زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام به کربلا آمده بودند.

ص: 440

1- وی از مشاهیر تابعین است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی نقل نکرده اما صحابه آن حضرت را دیده است.

اتفاقاً در آن روز گروهی از اهل سواد (1) که در آن روزگار ساکن روستاهای اطراف کربلا بودند نیز در آن جا جمع شده و بدین ترتیب اجتماع نسبتاً بزرگی از اقشار مختلف مردم در کربلا و در کنار قبر حضرت امام حسین علیه السلام، ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور جوانان اهل بهشت ایجاد شده و همگی قبر آن حضرت را زیارت نموده بر او سلام و درود فرستاده چهره های آنان گرفته و حاکی از حزن و اندوه قلبی ایشان بود.

دل های آن ها از اندوه ملتهب شده، اشک ها آماده جاری شدن بر گونه ها بود؛ آن ها در انتظار یک جرقه بودند تا جان هایشان با گریه به جوشش آمده و صداها به ناله و فریاد بلند شود.

در چنین لحظاتی بود که قافله خانواده محترم امام به کربلا رسید. رسیدن آنان در این ساعت همان جرقه ای بود که همه در انتظار آن بودند، بنا بر این تمام آن جمعیت یکپارچه گریه و شیون و ناله شدند. (2)

ص: 441

1- به دلیل وجود پوشش گیاهی متراکم و فراوانی درختان در عراق از این سرزمین به منطقه سواد تعبیر می شده است. باید توجه داشت که خاک عراق برای کشاورزی بسیار مناسب بوده و زمین های پوشیده از درختان از دور سیاه به نظر می رسد و به همین جهت این مناطق را سواد (سیاهی) نامیده و ساکنان آن را اهل سواد می نامند

2- سید بن طاووس در کتاب الملهوف: 225 چنین آورده است: و چون بانوان و خاندان حسین علیه السلام از شام بازگشته و به عراق رسیدند به راهنمای کاروان گفتند ما را از کربلا عبور دهید، و چون به محلی که در روز عاشورا میدان جنگ بود رسیدند جابر بن عبدالله انصاری را با گروهی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جا یافتند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده بودند و همه باهم در یک زمان ملاقات نموده و به همراه یکدیگر به عزاداری و گریه و سینه زدن پرداخته ماتم جگرسوزی بر پا کردند زنان آن سواد نیز گرداگرد آنان جمع شده و این مراسم چند روز ادامه داشت - محقق.

در این برهه زمانی و خصوصاً در آن مکان؛ یعنی کربلا حضرت زینب علیها السلام به عنوان نبض تپنده آن فعالیت ها و ابراز احساسات در کنار قبور آل، پیامبر از اهمیت ویژه و جایگاه والایی برخوردار بود؛ احساساتی که با حزن و اندوه تمام از دل هایی ملتهب از مصیبت بر می خواست!

حال چه فکر می کنید در باره بانویی که چهل روز پیش این مکان را در حالی ترک کرده است که بدن های بی سر مردان خاندان خود را در خاک و خون پییده و دفن نشده در این مکان ترک کرده و حال

به محل فاجعه باز گشته است؟ به نظر شما چنین بانویی در این شرایط چه باید بکند و چه باید بگوید؟

آن حضرت به سوی قبر برادر خود امام حسین علیه السلام، رفت و چون به نزدیک قبر رسید چندین بار نالید و فریاد زد:

وَأَخَاهُ، وَأَخَاهُ، وَأَخَاهُ!!

این کلمات به ظاهر ساده که از دلی مالا مال از اندوه برخاسته بود، موجب شد تا اندوه مردم به هیجان آمده اشک های آنان سرازیر و صدای آنان به گریه و ناله بلند شود.

خدا می داند که با دیدن قبر، برادر چه خاطراتی در دل زینب کبری علیها السلام زنده شده و از یادآوری آن چه در طول این سفر زجر آور

بر این خاندان گذشته است چه سخنان جان گدازی از خاطر مبارکش گذشته است؟

چه می دانیم؟ شاید هم آن بانوی قهرمان از آن چه در طول این سفر به انجام رسانده و از انجام آن با موفقیت بیرون آمده، در نزد برادر خود راضی و سربلند بوده است.

آن حضرت دهها هزار از وجدان های غفلت زده را بیدار نموده و هزاران دل مرده را زنده کرد وی افکار منحرف آن مردم را نسبت به آن چه پیشتر در سر داشتند صد صد و هشتاد درجه تغییر داد.

همه این ها به برکت ایراد خطبه های مفصل و گفتگوهای مختصری بود که میان او و دشمنان یا افراد بی طرف و بی تفاوت انجام شده بود؛ کسانی که جاهل به حقایق بوده و از اهل بیت پاک نبوی چیزی نمی دانستند.

این کوشش ها از مهم ترین دست آوردهای زینب کبری علیها السلام بوده است؛ بانویی که او را به پایتخت و دربار امویان به اسیری بردند؛ درباری که از آغاز سنگ بنای آن را بر اساس دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده، مصالح کاخ های آن را از کینه و عداوت نسبت به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و مبارزه با دین اسلام تهیه کردند؛ شریعتی که به هیچ وجه با کارها و هواهای امویان سازگاری نداشت.

ص: 443

آنان زینب کبری علیها السلام را به مقر و مسکن طاغوت اموی برده و در مکانی حاضر کردند که او و خانواده اش وی را ببینند و صدایش را بشنوند.

آن گاه زینب کبری علیها السلام آن خطبه شجاعانه را را ایراد کرده خشم خود را بر سر یزید فرو ریخت و لگه هر ننگی را بر دامن وی نشانده و ناسزای ابدی و لعنت تاریخ را بر وی اثبات کرد.

آری گاه ممکن است انسان به پشتوانه قدرت خود یا حمایت حکومتی از وی یا اموری از این، دست دست به اقدامات متهورانه ای بزند.

اما شما را به خدا حضرت زینب علیها السلام در رویارویی با این طاغوت ها و فرعون زادگان فاقد، وجدان که علاوه بر مستی شرابی که روز و شب آشکارا و پنهان می، نوشیدند از باده حکومت و پیروزی نیز سرمست بودند بر چه نیرویی تکیه داشت؟

آیا اعتماد او بر کسی جز خدای عزّ و جلّ بود؟

می توان گفت: همه آن چه آن حضرت انجام داد و همه سخنانی که بر زبان راند تنها بر اساس ادای وظیفه واجب بوده و در این راه به هیچ وجه به عواقب وخیم یا خطرات جانی که ممکن بود در اثر این اقدامات متوجه او شود اعتنایی نداشت؛ چرا که جهاد در راه

ص: 444

خدا با خطرات آمیخته و مجاهد همواره در انتظار احاطه خطری است که جانش را تهدید کند.

در بعضی از کتاب های تاریخ نیز می خوانیم کاروان اهل بیت علیهم السلام سه روز در کربلا توقف نموده، مشغول به عزاداری بودند پس از آن کربلا را ترک نموده و به سوی مدینه منوره حرکت کرد.

ص: 445

بالاخره حضرت زینب کبری علیها السلام به وطن محبوب و زادگاه خود محل هجرت جد بزرگوارش حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله رسید.

او چند ماه پیش در کمال عزت و احترام در معیت برادران و مردان خاندان خود از این شهر بیرون رفته، بود و اینک در حالی به این شهر باز می گشت که جز برادر زاده اش حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام هیچ یک از آن شیر مردان را به همراه، نداشته شهر و دیار خود را از آل پاک پیامبر خالی می دید.

«وی شهر و دیار بنی امیه را آباد و شهر و دیار اهل بیت علیهم السلام را خالی از اهل بیت می دید». (1)

در تاریخ آمده است: حضرت زینب علیها السلام چون به مدینه رسید با تنی چند از زنان بنی هاشم به سوی مسجد جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت چون به مسجد رسید دو دست را به چهارچوب در گرفت و ندا کرد یا جداه، من خبر ماتم حسین را برای تو آورده ام!! و اشک چشمش خشک نشد و از ناله و زاری دست بر نداشت. (2)

وقتی که خانواده امام حسین علیه السلام به حال اسارت از کربلا به کوفه و از کوفه به شام برده می شدند دشمنان به شدت آنان را از گریه

ص: 446

1- وَ تَرَى دِيَارَ أُمِّيَّةٍ مَعْمُورَةً *** وَ دِيَارَ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنْهُمْ خَالِيَةً

2- بحار الانوار: 198/45

و زاری منع می نمودند تا جایی که از حضرت امام سجاد علیه السلام نقل کردیم: (إِنْ دَمَعَتْ مِنْ أَحَدِنَا عَيْنٌ قُرِعَ رَأْسُهُ بِالرُّمَحِ)؛ «اگر اشک از چشم یکی از ما می‌آمد با نیزه بر سرش می زدند».(1)

اما اکنون بانو به خانه خود رسیده است پس دیگر مانعی برای آزاد کردن ناله از محبس سینه انفجار گریه و برپا نمودن ماتم بر شریف ترین کشته تاریخ و عزیزترین گمشده و گرامی ترین خانواده ای که آنان را در فاجعه کربلا از دست داده بود وجود نداشت.

به خصوص که اینک زنان بنی هاشم نیز گرداگرد او جمع آمده بودند تا او را در گریه و عزاداری بر گشتگانیش یاری کنند؛ بیشتر زنان مدینه نیز آمده بودند تا در اشک ریختن و ناله کردن با زنان بنی هاشمی همنا گردند.

اصول بلاغت و حکمت اقتضا می کرد که آن حضرت در چنین شرایط آماده ای همه آن چه در طول این سفر از ستم یزید و آل ابوسفیان و مزدوران پست و کثیف آنان بر او و خاندانش گذشته را برای مردم مدینه بازگو نماید.

بانوان بنی هاشم که در کربلا حضور داشته و شاهد این فجایع و مصائب بودند به ترتیب به بیان آن چه خود از ستم و کشتار و جنایت پیروان شیطان از بنی امیه شاهد آن بودند می پرداختند.

زنان مدینه همه با چشمانی اشکبار و از شدت گریه، سرخ از این مجلس عزای بیرون می آمدند طبیعی است که هر کدام از آن زنان با مردانی از قبیل همسر و پدر و پسر و برادر خود در ارتباط بوده و

ص: 447

شرح تمام فجایع و مصیبت های کربلا، کوفه، مسیر شام مجلس یزید و شهر دمشق را که از حضرت زینب علیها السلام شنیده بودند یک به یک برای آنان تعریف می کردند.

سخن گفتن از هر کدام از صحنه های این فاجعه بزرگ کافی بود تا دل ها را از کینه یزید و پیروان او پر کند و حتی آنان را که دل با بنی امیه داشتند تحت تأثیر قرار داده و محبت آنان را مبدل به بغض و نفرت نماید؛ چه این که این امر در میان آنان که دل در گرو مهر بنی امیه و سر در کمند اطاعت آنان داشتند نیز موجب خشم و تنفر بیشتر و عامل قیام و تمرد و نهضت آنان بر ضد حکومت بنی امیه می گردید (1)

طبیعی است که اخبار این امور به حاکم مدینه می رسید که او هم از همان شجره خبیثه ای بود که یزید و معاویه و اجداد آن ها میوه آن بودند؛ وی گزارش تمام امور را برای یزید می فرستاد و او را در جریان فعالیت های حضرت زینب علیها السلام قرار داده او را از انفجار آمیز بودن اوضاع شهر و خارج شدن کار از دست او بیم می داد که:

ص: 448

1- در تاریخ آمده است عبدالله بن جعفر در خانه خود نشسته بود و از کسانی که برای تسلیت شهادت دو فرزندش عون و محمد به خانه او می آمدند استقبال می کرد در این میان مردی وارد شد و به او تسلیت گفت. عبدالله گفت: إنا لله و إنا إليه راجعون! مردی به نام ابو السلاسل که در آن جا حضور داشت گفت: این مصیبت هایی است که از حسین بن علی به ما رسیده است. عبدالله لنگه کفش خود را برای او پرت کرد و به او گفت ای پسر زن بدبو آیا در باره حسین چنین می گویی؟ سپس گفت: به خدا سوگند بسیار دوست می داشتم که از او جدا نشوم تا در راه او کشته گردم به خدا سوگند آن چه مرا آرام نموده و مصیبت را بر من آسان می کند این است که برادر و پسر عمویم در راه او جانبازی کرده، استقامت پایداری به خرج داده و به شهادت رسیده اند آن گاه فرمود سپاس خدای را که مرا عزادار حسین قرار داد اگر چه نبودم تا با دو دست خود او را یاری کنم دو پسر من وی را با جان خود یاری نموده اند. بحار الانوار: 122/45 - 123 ، و تاریخ طبری: 466/5 - محقق.

اگر مدینه را می خواهی زینب را از این شهر اخراج کن.

ترسوهایی که بر نیمی از کره زمین حکومت می کردند از گریه زنی چنین در هراس افتاده بودند که هیچ امکاناتی در دست نداشت.

آنان خود را می شناختند دیگران را نیز خوب می شناختند؛ آنان می دانستند که تنها بر جسم مردم حکومت می کنند و دیگران بر دل های مردم.

جای بسی تأسف است که این ستمگران از مسلمانان محسوب گردند و جنایات آنان به حساب دین مبین اسلام گذاشته شود کدام اسلام است که راضی به انجام جنایتی باشد که آسمان ها و زمین را به لرزه درآورده است.

اسلام ناب محمدی؟

یا اسلام بنی امیه؟

اسلام معاویه یزید بن معاویه عمر بن سعد و زنازاده پسر زنازاده عبید الله بن زیاد !!؟

برای یزید مانعی نبود از این که به حاکم مدینه دستور دهد حضرت زینب علیها السلام را از مدینه جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعید کند.

اما زینب کبری از خروج از مدینه امتناع نموده و از کشته شدن یا هر پلشتی که این پلیدان انجام دهند هراسی نداشت.

آیا آنان می توانستند مجازاتی سخت تر از اعدام برای آن حضرت در نظر بگیرند؟

این که مشکلی، نبود چرا که زندگی ذلت بار در نزد او منفور و مرگ باعزت برایش به مراتب بهتر از زندگی در زیر سلطه

ص: 449

وی شاگرد مکتبی بود که شعار اساتید آن این بود که: (أَنْتِي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا) «من مرگ با عزت را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمگران را جز اسباب ملالت نمی دانم»

زینب کبری علیها السلام با نماینده حکومت مذاکره کرد و عدم پذیرش خود را نسبت به حکم خروج از مدینه به اطلاع آنان، رساند اما پس از آن تعدادی از زنان بنی هاشم گرد آن حضرت جمع شده و از ستمگری یزید و سرکشی او و این که او از خدا نمی ترسد و شاید یزید به والی مدینه فرمان دهد او را به زور از مدینه بیرون کند و در این صورت مردان بنی هاشم برای دفاع از او بر خواهند خواست و ممکن است جنگ میان دو طایفه در گرفته و دوباره فاجعه کربلا تکرار شود و کشتار فجیعی به وقوع بپیوندد با او سخن گفتند.

بدین ترتیب بود که حضرت زینب علیها السلام تصمیم گرفت به مصر مسافرت کند.

اما چرا آن حضرت مصر را انتخاب کرد؟

پس از مدینه منوره مصر از دیدگاه حضرت زینب علیها السلام بهترین بلاد خدا بود؛ چرا که آل رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن منطقه از جایگاه بلندی برخوردار بودند که تا امروز نیز همین گونه است. شاید سبب این امر این باشد که در آن سال ها افرادی از خط حضرت امیرالمؤمنین در مصر حکومت کرده اند؛ شخصیت هایی چون قیس بن سعد بن عبادة انصاری، محمد بن ابوبکر و در پایان مالک اشتر نخعی.

فصل نوزدهم : برخی از آن چه توسط حضرت زینب علیها السلام این روایت شده

اشاره

برخی از آن چه توسط حضرت زینب علیها السلام این روایت شده

1- خطبة حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

2- حدیث ام ایمن

3- متفرقات

ص: 451

برخی از آن چه توسط حضرت زینب علیها السلام روایت شده

حضرت زینب علیها السلام قطعاً تعداد بیشماری از احادیث جدّ بزرگوار خود رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برادران خود حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام را شنیده و بسیاری از آن ها را روایت نموده است.

و چرا چنین نباشد که او چشمان خود را در محل نزول وحی و تنزیل گشوده و در دامن مصادر تشریع اسلامی، ترجمان وحی الهی و منابع معارف و احکام آسمانی رشد و پرورش یافته است.

اما مگر شرایط زمانه گذاشت تا بتواند آزادانه از آن چه در طول زندگی پر برکت خود از گذشتگان پاکش دیده و شنیده سخن بگوید؟

چه می دانیم شاید او قدری از آن چه دیده و شنیده روایت نیز

ص: 453

کرده باشد اما روزگار کج مدار مرویات آن حضرت را حفظ نکرده این گنج ها از میان رفته و حوادث روزگار این ثروت های فکری و علمی را بر باد داده است. (1)

ص: 454

1- از روزی که فاجعه وفات پیامبر گرامی اسلام اتفاق افتاد میراث اسلامی شیعه در معرض غارت و تاراج شدید قرار گرفت و این حمله و تاراج تا امروز ادامه دارد. پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تحت عنوان حفظ حمله خانمان سوزی بر ضد میراث اهل بیت علیهم السلام تحت عنوان حفظ دین و مصالح کلی اسلام آغاز گردید سردمداران این امر با شعار دروغین مبارزه با احادیث جعلی منسوب به پیامبر برنامه منع نگارش و بیان حدیث را در دستور کار قرار دادند و صد البته که تنها هدف آنان از این کار جلوگیری از شیوع هر حدیث نبوی مربوط به مدح اهل بیت علیهم السلام و تفسیر آیات قرآنی نازل شده در شان، آنان و سدّ راه بر هر صحابی بود که بخواهد با استدلال به آیات قرآن از اهل بیت پاک رسول خدا دفاع کند آیاتی که به وسیله روایات و احادیث صحیح نبوی که مدت چندی هم از زمان صدور آن ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی گذشت مورد تأیید قرار می گرفت خلفای اموی عباسی و حتی امپراتوری عثمانی نیز همین رویه را دنبال کردند و تا امروز هم ادامه دارد. اگر به واسطه ضیق مجال نبود برای اثبات این عقیده با استناد به اسناد و مدارک محکم و مورد وثوق، تاریخی مرور سریعی بر میراث شیعی عظیمی که در معرض نابودی قرار گرفت می نمودم - محقق.

ما در کتابی که به نام فاطمة الزهرا من المهد الى اللحد نوشته ایم این مطلب را آورده ایم که خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یکی از معجزات آن حضرت به شمار می رود؛ زیرا این خطبه در اوج فصاحت و قلّه بلاغت قرار دارد و در آن جا به برخی از ویژگی های این خطبه اشاره کرده ایم.

اما نکته بسیار عجیب این است که حضرت زینب علیها السلام که در هنگام ایراد خطبه در کنار مادر خود زهرا ی اطهر در مسجد حضور داشته است تمامی آن خطبه را در حافظه خود ضبط نمود تا راوی خطبه مادر بوده و حلقه اتصالی برای رساندن کلام مادر خود به گوش امت ها و ملت ها بوده به سان دستگاهی تبلیغاتی در انتشار این خطبه در جهان و در گذر نسل ها و قرن ها عمل نموده است.

و نباید فراموش کنیم که سن آن حضرت در آن سال تنها حدود پنج سال بوده است از این جا باید به هوش حیرت انگیز و استعداد کامل و قابلیت های آن حضرت که در نوع خود بی نظیر بود پی برد.

شیخ طوسی در کتاب علل الشرایع بخشی از خطبه حضرت زهرا علیها السلام را با سند خود از احمد بن محمد بن جابر از حضرت زینب علیها السلام نقل کرده است. (1)

ص: 455

وی همچنین با سند خود از عبدالله بن محمد علوی از مردانی از خاندان، خود از حضرت زینب علیها السلام از حضرت زهرا همین خطبه را نقل نموده است.

و نیز با سند خود از حفصِ أحمر از زید بن علی از عمه اش حضرت زینب علیها السلام از حضرت زهرا علیها السلام مانند آن را نقل کرده است.

حال به متن روایت توجه کنید:

عبدالله بن حسن با سند خود از از پدرانش نقل کرده است که چون ابوبکر فاطمه را از فدک منع، کرد و این خبر به فاطمه رسید مقنعه بر سر نهاد و خود را در چادر پیچید و در میان جمعی از خدمتکاران و زنان بنی هاشم در حالی که شدت حجابش به اندازه ای بود که دنباله چادرش به زیر پایش می رفت و راه رفتش با راه رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله تفاوتی نداشت آهنگ مسجد کرد تا به نزد ابوبکر رسید که در میان جمعی از مهاجرین و انصار و دیگران نشسته بود و چون آن حضرت وارد شد پرده ای برای نشستن او میان مردان و زنان کشیدند.

آن حضرت نشست و سپس ناله ای از دل برآورد که صدای همه حاضران را به گریه بلند کرد آن گاه قدری آرام گرفت تا مردم ساکت شوند وقتی از شدت گریه مردم کاسته شد سخن خویش را با حمد و ستایش خدا و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز کرد اما مردم دوباره گریه سر دادند و چون ساکت شدند آن حضرت چنین ادامه داد که:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنْعَمُ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَ الشَّاءُ بِمَا قَدَّمْ مِنْ عُمُومِ نِعَمِ ابْتَدَأَهَا، وَ سُبُوحِ آلَاءِ أَسَدَاهَا، وَ تَمَامِ مَنَنِ وَالَاهَا، جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدَدُهَا، وَ نَأَى عَنِ

الْجَزَاءُ أَمْدُهَا، وَتَقَاوَتْ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُهَا.

وَنَدَبُهُمْ لَا سِتْرَ أَدَاتِهَا بِالشُّكْرِ لَا تَصَالِيهَا، وَاسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِاجْزَالِهَا وَتَنَّى بِالنَّدْبِ إِلَى امْتَالِهَا).

حمد و سپاس خدای را بر آن چه ارزانی داشت و شکر او را در آن چه الهام فرمود، و ثنا و شکر بر او بر آن چه پیش فرستاد از نعمت های فراوانی که خلق فرمود و عطایای گسترده ای که اعطا کرد و منتهای بیشماری که ارزانی داشت که شمارش از شمردن آن ها عاجز و نهایت آن از پاداش فراتر و دامنه آن تا ابد از ادراک دورتر است و مردمان را فرا خواند تا با شکرگزاری آن ها نعمتها را زیاده گردانند و با گستردگی آن ها مردم را به سپاسگزاری خود متوجه ساخت و با دعوت نمودن به این نعمتها آن ها را دو چندان کرد.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا، وَ أَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا.

الْمُمْتَنِعُ عَنِ الْأَبْصَارِ رُؤْيَاهُ، وَمِنْ الْأَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَمِنْ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ

إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَ أَنْشَأَهَا بِالْإِحْتِدَاءِ امْتَثَلَهَا، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَنْشِيطًا لِحُكْمَتِهِ وَ تَنْبِيهًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَ تَعَبُّدًا لِرَبِّيَّتِهِ، وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ

ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ وَ حِيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبَى مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَ رَسُولَهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَ اصَّ طِفَاهُ قَبْلَ أَنْ يُتَعَنَّهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسْتَرِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ

و گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و شریکی ندارد که این امر بزرگی است که اخلاص را تاویل آن و قلوب را متضمن وصل آن ساخت و در پیشگاه تفکر و اندیشه شناخت آنرا آسان نمود خدایی که چشم ها از دیدنش بازمانده و زبان ها از وصفش، ناتوان و اوهام و خیالات از درک او عاجز می. باشند موجودات را خلق فرمود بدون آن که از ماده ای موجود شوند و آن ها را پدید آورد بدون آن که از قالبی تبعیت کنند آن ها را به قدرت خویش ایجاد و به مشیتش پدید آورد بی آن که نیازی به ساخت آن ها داشته یا در تصویرگری شان جز تثبیت، حکمت، آگاهی بر طاعت اظهار، قدرت و شناساندن راه عبودیت و گرامی داشت دعوتش فایده ای برای وی وجود داشته باشد آن گاه بر طاعتش پاداش و بر معصیتش عقاب مقرر داشت تا بندگان را از نعمت خود باز داشته آنان را به سوی بهشت خویش رهنمون. گردد و گواهی می دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده او است که قبل از فرستاده شدن او را، انتخاب و قبل از برگزیدن نام پیامبری بر او نهاد و قبل از مبعوث شدن او را برانگیخت آن هنگام که مخلوقات در حجاب غیبت بوده و در نهایت تاریکی ها بسر برده و در سر حدّ عدم و نیستی قرار داشتند او را برانگیخت به خاطر علمش به

عواقب کارها و احاطه اش به حوادث، زمان و شناسائی کاملش به وقوع مقدرات.

امْتَبِعْتَهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، وَإِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ، فَرَأَى الْأُمَّمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا. فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَ جَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا، وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمَايَةِ، وَ

هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ اِيْثَارٍ، فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اِلِهٍ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّتْ بِالْمَلَائِكَةِ الْاَبْرَارِ وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَ مُجَاوَزَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَ اَمِينِهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِيٍّ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

او را برانگیخت تا امرش را، کامل، حکم قطعی اش را امضا و مقدراتش را اجرا نماید و او امت ها را دید که به آیین های مختلفی اعتقاد داشته در پیشگاه آتش های افروخته معتکف بوده، بت پرستیده و خدایی را انکار می نمودند که شناخت وی با فطرتشان عجین بود آن گاه خدای بزرگ به وسیله پدرم محمد صلی الله علیه و آله تاریکی های آنان را روشن و مشکلات قلب ها را برطرف، و موانع دید چشمان را از میان برداشت و با هدایت در میان مردم قیام کرده و آنان را از گمراهی رهانید بینایشان کرده و ایشان را به دین استوار و محکم رهنمون گشته به راه راست دعوتشان نمود تا هنگامی که خدا او را به سوی خود فرا خواند فرا خواندنی از روی مهربانی و آزادی و رغبت و میل حال آن حضرت از رنج این دنیا در آسایش است و فرشتگان نیکوکار در گرداگرد او قرار داشته و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فرا گرفته و در جوار رحمت او قرار دارد پس درود خدا بر، پدرم پیامبر و امینش و بهترین خلق و برگزیده اش باد و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد»

آن گاه حضرت فاطمه علیها السلام رو به مردم کرده و فرمود: (اَنْتُمْ- عِبَادَ اللَّهِ - نُصَّبُ اَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ حَمَلَهُ دِينِهِ وَ وَحْيِهِ، وَ اُمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى اَنْفُسِهِ كُمْ، وَ بُلْعَاؤُهُ اِلَى الْاُمَمِ، زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فَيْكُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَمُهُ اِلَيْكُمْ، وَ بَقِيَّةُ اِسْمِهِ تَخْلَفُهَا عَلَيْكُمْ: كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ

سَرَائِرُهُ، مُنْجَلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُغْتَبِطَةٌ بِهٖ أَشْيَاعُهُ، قَائِدًا إِلَى الرِّضْوَانِ إِتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النِّجَاحِ اسْتِمَاعُهُ. بِهٖ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ، وَعَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةِ، وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةِ، وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ، وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَرُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

شما ای بندگان خدا پرچمداران امر و نهی او حاملان دین و وحی او، و امینان خدا بر یکدیگر و مبلغان او به سوی امت هایید، ضامن اجرای حق الهی در میان شما بوده پیمانی است که خدا آن را پیشاپیش به سوی شما فرستاده و سرمایه ای است که برای شما باقی گذارده است؛ و آن کتاب گویای الهی قرآن راستگو نور فروزان و شعاع درخشان است که بیان ها و برهان های آن، روشن اسرار باطنی آن آشکار و ظواهر آن جلوه گر می باشد پیروان آن مورد غبطه جهانیان تبعیت از او موجب خشنودی پروردگار و شنیدنش راه نجات است به وسیله آن می توان به حجت های نورانی الهی واجبات تفسیر شده محرمات ممنوع گردیده، گواهی های جلوه گر برهان های، کافی فضائل پسندیده رخصت های بخشیده شده و قوانین واجب خدای متعال دست یافت.

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرِّ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنْ الْكِبَرِ، وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نِمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَتَبِيئاً لِلْإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْبيداً لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ، وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمَلَكَةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفَرْقَةِ، وَ الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ. وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، وَ بَرَّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةً مِنَ السَّخَطِ، وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنْسَاءً فِي الْعُمْرِ وَ مَنْمَاءً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصَاصَ حَقْناً لِلدِّمَاءِ، وَ الْوَفَاءَ بِالتَّنْذِرِ تَعْرِيضاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَائِلِ وَ الْمَوَازِينَ تَغْيِيراً لِلْبَخْسِ. وَ التَّهَيُّ عَنْ شَرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ، وَ اجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْكَ السَّرْقَةِ إِيْجَاباً لِلْعِصْمَةِ، وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشَّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ.

ف- (فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ، وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ).

پس خدای بزرگ ایمان را برای پاک کردن شما از شرک و نماز را برای پاک نمودن شما از تکبر، و زکات را برای تزکیه نفس و افزایش روزی و روزه را برای تثبیت اخلاص و حج را برای استحکام دین و عدالت ورزی را برای التیام قلب ها و اطاعت ما خاندان را برای نظم یافتن ملت ها و امامتman را برای رهایی از تفرقه و جهاد را برای عزت اسلام و صبر را برای کمک در به دست آوردن پاداش قرار داد و امر به معروف را برای مصلحت جامعه و نیکی به پدر و مادر را برای رهایی از غضب الهی و صله ارحام را برای طولانی شدن عمر و افزایش جمعیت و قصاص را وسیله حفظ خون ها و وفای به نذر را برای قرار گرفتن در معرض مغفرت الهی و دقت در کیل و وزن را برای رفع کم فروشی مقرر فرمود و نهی از شراب خواری را برای پاکیزگی از زشتی و حرمت نسبت ناروا دادن را برای عدم دوری از رحمت الهی و ترک دزدی را برای پاکدامنی قرار داد. شرک را حرام کرد تا بندگان در یگانه پرستی خالص شوند. پس آن گونه که شایسته است از خدا بترسید و از دنیا نروید جز آن که مسلمان باشید و خدا را در آن چه بدان امر کرده و از آن باز داشته اطاعت نمائید که «همانا فقط دانشمندان از خدا می هراسند»

آن گاه فرمود: (إِيَّهَا النَّاسُ! اَعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ! وَأَبِي مُحَمَّدٌ، أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَاءً، وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلْطًا، وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا، لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَتَعَرَّفُوهُ تَعْرِفُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ، وَآخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، وَلِنِعْمِ الْمَعْزَى إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِالنِّدَارِ، مَاثِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا ثَبَجَهُمْ، اخِذًا

بِأَكْطَامِهِمْ، دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَجُفُّ الْأَصْدَانُ وَيَنْكُثُ الْهَامُّ، حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ لَوْ الدَّبْرَ حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَ اسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَ طَاحَ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ، وَ انْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ وَ فُتِّمَتْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ. وَ كُنْتُمْ عَلَى شَاةٍ حُفِرَ مِنَ النَّارِ، مُذَقَّةَ الشَّارِبِ، وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ، وَ قُبْسَةَ الْعِجْلَانِ، وَ مَوْطِئَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتَاتُونَ الْقِدَّ، أَذِلَّةَ خَاسِيَيْنِ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَأَنْتُمْ لَدُنَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ، وَ بَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرَّجَالِ، وَ ذُوبَانِ الْعَرَبِ، وَ مَرَدَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ. كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَرَتْ فَاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكُفِي عَنْ حَتَّى يَطَأَ جَنَاحَهَا بِأَحْمَصِهِ، وَ يَخْمِدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ، مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشْمَرًا نَاصِحًا مُجِدِّدًا كَادِحًا، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمَةٌ. وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيهِ مِنَ الْعَيْشِ، وَ ادْعُونَ فَاكِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِمَا الدَّوَائِرُ، وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ، وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَ تَقْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ).

ای مردم! بدانید که من فاطمه و پدرم محمد است سخنم در ابتدا و در پایان یکی است گفتارم غلط نبوده و ظلمی در آن نیست. همانا پیامبری از میان شما برانگیخته شد که رنج های شما بر او گران آمده و دل سوز بر شما است و بر مؤمنان مهربان و عطوف است. پس اگر او را بشناسید می دانید که او پدر من است و نه پدر هیچ یک از زنان شما و برادر پسر عموی من است نه برادر هیچ یک از مردان شما و چه نسبت نیکویی است منسوب بودن به چنین بزرگواری وی رسالت خود را با بیم دادن مردمان به انجام رساند از پرتگاه مشرکان کناره گیری کرده شمشیر بر فرقشان نواخت گلویشان را گرفته و با حکمت و پند و اندرز نیکو به سوی پروردگارشان دعوت نمود، بت ها را نابود ساخته و سر

سرکشان را شکست تا جمعشان منهزم شده و از میدان گریختند.

تا آن گاه که صبح روشن از پرده شب برآمد و حق نقاب از چهره، برکشید، زمامدار دین به سخن در آمد و فریاد شیطان ها خاموش گردید خار نفاق از سر راه برداشته شد و گره های کفر و تفرقه از هم گشوده، گردید و دهان های شما به کلمه اخلاص باز شد در میان گروهی که روسفید و از گرسنگی شکم به پشت چسبیده بودند و شما بر کناره پرتگاهی از آتش قرار داشته همچون جرعه ای، آب راحة الحلقوم دشمنان بوده و در معرض طمع طماعان قرار داشتید همچون آتش زن های بودید که بلافاصله خاموش می گردیدید لگدکوب روندگان بودید از آبی می نوشیدید که شتران آن را آلوده کرده بودند و از قطعات گوشت خشک چرم مانند و برگ درختان به عنوان غذا استفاده می کرده خوار و مطرود بودید، ترسان از این که مردمان اطرافتان شما را بربایند تا این که خدای تعالی بعد از چنین حالاتی شما را به دست آن حضرت نجات داد؛ پس از آن که از دست قدرتمندان و گرگ های عرب و سرکشان اهل کتاب ناراحتی ها کشیدید؛ هرگاه آتش جنگ برافروختند خدا خاموشش نموده، هر هنگام که شیطان سر برآورد یا اژدهایی از مشرکین دهان باز کرد پیامبر برادر خود را در کام آن افکند و او تا زمانی که سر آنان را به زمین نمی کوفت و آتش آن ها را به آب شمشیرش خاموش نمی کرد باز نمی، گشت فرسوده از تلاش در راه خدا کوشیده در امر، او، نزدیک به پیامبر خدا؛ سروری از اولیای الهی دامن همت به کمر بسته، دلسوز، تلاشگر و فعال و این همه در هنگامه ای بود که شما در آسایش زندگی کرده، در بستر امنیت غنوده، چشم انتظار بودید تا چه زمانی ناراحتی ها ما را در برگیرد و به همین منظور گوش به زنگ اخبار بودید هنگام کارزار عقب

گرد کرده و به هنگام نبرد فرار را بر قرار ترجیح می دادید.

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَى أَصْفِيَائِهِ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ، وَسَمَلَ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَنَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ، وَنَبَعَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَاطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، هَانِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسَدِّتَجِييْنَ، وَ لِلْغَرِّ فِيهِ مُلَا حِظِينَ،

ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا، وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِيْلِكُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرِبِكُمْ.

هذا،

وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَالْكَلِمُ رَحِيبٌ، وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَالرَّسُولُ لَمَّا يَقْبُرُ، ائْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، (أَلَا- فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا، وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ)

فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ، وَكَيْفَ بِكُمْ، وَ أَتَى تُؤْفَكُونَ، وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيِّنَ أَظْهَرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَا يَحُجُّهُ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، وَقَدْ حَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ،

أَرَغَبَهُ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بَغْيِهِ تَحْكُمُونَ؟ (بِسْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا)، وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، (وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)

و آن گاه که خدا برای پیامبرش خانه انبیا و آرامگاه اصفیا را برگزید (1) علایم نفاق در شما آشکار گشت؛ جامه، دین، مندرس، سکوت گمراهان شکسته، پست رتبان با قدر و منزلت شده، شتر نازپرورده اهل باطل به صدا آمده به خانه هایتان در آمد شیطان سر خویش را از مخفی گاه خود بیرون آورد و شما را فرا خواند و دید که دعوتش را پاسخگو و برای فریب خوردن آماده هستید، آن گاه از شما خواست که در راهش قیام کنید و دید که به آسانی این کار را انجام می دهید آن گاه شما را به غضب

ص: 464

و داشت و دید که غضبناک هستید آن گاه بود که بر شتر دیگران نشان زدید و بر آبی که سهم شما نبود وارد شدید این در حالی بود که هنوز زمانی نگذشته سر زخم همچنان باز و شکافته جراحت التیام نیافته و پیامبر به قبر سپرده نشده بود چنین وانمود کردید که از ترس فتنه دست به این کار می زنید آگاه باشید که در فتنه در افتادند و به راستی جهنم کافران را احاطه نموده است. این کار از شما بعید بود چطور این کار را کردید؟ به کجا می روید؟ در حالی که کتاب خدا رو به روی شما است؛ امورش، روشن احکامش درخشان نشانه های هدایتش آشکار محرماتش هویدا، و دستوراتش واضح است ولی شما آنرا پشت سر انداخته اید، آیا از آن روی گردان شده اید؟ یا به غیر قرآن حکم می کنید؟ (ستمگران بد جایگزینی را برگزیده اند)، (و هر کس غیر از اسلام دینی را جويا باشد از او پذیرفته نشده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود).

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَى رَيْثٍ أَنْ تَسْكُنَ نَفَرَتَهَا، وَيَسْلَسَ قِيَادَهَا، ثُمَّ أَخَذْتُمْ ثُورُونَ وَقَدْتَهَا، وَ تَهَيَّجُونَ جَمَرَتَهَا، وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ، وَ إِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ، وَ إِهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّافِيِّ، تُسِرُّونَ حَسَوًّا فِي إِزْتِغَاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ فِي الْخَمْرِ وَ الضَّرَاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَدَى، وَ وَخْرِ السِّنَانِ فِي الْحِشَا. وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِزْثَ لَنَا أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْغُونَ، وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ، أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَى، قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ - كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ - أَنِّي إِبْنَتُهُ.

آن گاه آن قدر درنگ نکردید که این دل رمیده آرام گیرد و کشیدن آن سهل گردد، پس آتش گیره ها را افروخته تر کرده و به آتش دامن زدید تا آن را شعله ور سازید و برای اجابت ندای شیطان و خاموش کردن انوار دین روشن خدا و از بین بردن سنن پیامبر برگزیده آماده شدید به بهانه خوردن کف شیر را پنهانی و از زیر لب خوردید و برای خانواده و فرزندان

او در پشت تپه ها و درختان کمین گرفته و راه می رفتید و ما باید بر این امور که همچون خنجر بران و فرو رفتن نیزه در میان شکم است، صبر کنیم و شما اکنون گمان می برید که برای ما ارثی نیست؟ آیا خواهان حکم جاهلیت هستید و برای اهل یقین چه حکمی بالاتر از حکم خدا است آیا نمی دانید؟ در حالی که برای شما همانند آفتاب درخشان روشن است که من دختر او هستم.

يٰۤاَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! اَلْغَلَبَ عَلٰى اِرْثِي؟

يٰۤاَبْنِ اَبِي فُحَافَه!

اَفِي كِتَابِ اللّٰهِ تَرٰثُ اَبَاكَ وَ لَا اَرِثُ اَبِي؟

(لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا)،

اَفْعَلٰى عَمَدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللّٰهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَّرَآءَ ظُهُورِكُمْ، اِذْ يَقُولُ (وَوَرِثَ سَلِيمَانُ دَاوُدَ) وَ قَالَ فِيمَا اَقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ زَكَرِيَّا اِذْ قَالَ: (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ اِلٍ يَعْقُوبُ).

وَ قَالَ: (وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ فِى كِتَابِ اللّٰهِ) وَ قَالَ (يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِى اَوْلَادِكُمْ لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثٰىيْنَ) وَ قَالَ (اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْاُولٰٓئِدَيْنِ وَالْاَقْرَبٰىنَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلٰى الْمُتَّقِيْنَ) وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لَا حَظَّوَةً لِّي، وَ لَا اَرِثُ مِنْ اَبِي، وَ لَا رَحِمَ بَيْنَنَا اَفْخَصَّكُمْ اللّٰهُ بِاَيِّهِ اَخْرَجَ اَبِي مِنْهَا؟ اَمْ هَلْ تَقُولُونَ: اِنَّ اَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟ اَوْ لَسْتُ اَنَا وَ اَبِي مِنْ اَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟ اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبِي وَ ابْنِ عَمِّى؟ فَدُونَكُمَا مَحْطُومَةٌ مَّرْحُومَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ. فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللّٰهُ، وَ الرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَ عِدَّةُ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ لَا يَنْفَعُكُمْ اِذْ تَنْدُمُونَ، وَ لِكُلِّ نَبَاٍ مُّسْتَقَرٌّ، وَ لَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ، وَ يُجْلَى عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ.

ای مسلمانان! آیا سزاوار است که ارث پدرم را از من بگیرند؟

ای پسر ایی قحافه آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از ارث پدرم محروم باشم؟

(امر تازه و زشتی آوردی)

آیا آگاهانه کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر می اندازید آیا قرآن نمی گوید: (و سلیمان از داود ارث برد) و از قول زکریا آن گاه که: گفت (پروردگارا مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و خاندان یعقوب ارث برد) و فرمود (و خویشاوندان رحمی به یکدیگر سزاوارتر از دیگرانند) و فرموده: (خدای تعالی به شما در باره فرزندان سفارش می کند که [در میراث] بهره پسر دو برابر دختر است) و می فرماید: (هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد بر شما واجب شده که برای پدران و مادران و نزدیکان وصیت کنید و این حکم حقی است برای پرهیزگاران)؟ آن گاه شما گمان می برید که مرا بهره ای نبوده و سهمی از ارث پدرم ندارم.

آیا خدا آیه ای به شما نازل کرده که پدرم را از آن خارج ساخته؟ یا می گوئید: اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی برند؟

آیا من و پدرم را از اهل یک دین نمی دانید؟ و یا شما به عام و خاص قرآن از پدر و پسر عمومیم آگاه ترید؟

اینک این تو و این، شتر شتری مهار زده و رحل نهاده شده برگیر و ببر با تو در روز رستاخیز ملاقات خواهد کرد. چه نیک داوری است خدا و نیکو دادخواهی است پیامبر و چه نیکو وعده گاهی است قیامت و در آن ساعت و آن، روز اهل باطل زیان می برند و پشیمانی به شما سودی نمی رساند برای هر خبری قرارگاهی است پس خواهید دانست که عذاب خوار کننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد و عذاب جاودانه که را شامل خواهد گردید؟»

(یا مَعْشَرَ النَّقِيبِیِّهِ وَاعْضَادِ الْمِلَّةِ وَحَضَنَةِ الْإِسْلَامِ! مَا هَذِهِ الْغَمِيزَةُ فِي حَقِّي وَالسَّنَّةُ عَنْ ظِلَامَتِي؟ أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وَلَدِهِ»، سَرَعَانَ مَا أَحَدْتُمْ وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالِهِ، وَلَكُمْ طَافَةٌ بِمَا أُحَاوِلُ، وَقُوَّةٌ عَلَى مَا أَطْلُبُ وَأَزَاوِلُ. أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ؟ فَخَطَبُ جَلِيلٍ إِسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتْنُهُ، وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَأُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ، وَكُسِفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَانْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ، وَاكْدَتِ الْأُمُلُ، وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ، وَأَضِيعَ الْحَرِيمُ، وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ. فَبَلَكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى، لَا مِثْلُهَا نَازِلَةً، وَلَا بَانَتْهُ عَاجِلَةً أُعْلِنَ بِهَا، كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ، وَفِي مُمَسَاكُمِ وَمُصَدِّحِكُمْ، يَهْتَفُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ هَتَافًا وَصَدِّ رَاخًا وَتِلَاوَةً وَالْحَنَاءَ، وَلَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، حُكْمَ فَضْلٍ وَقَضَاءَ حَتْمٍ. (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)

ای گروه نقبا ای بازوان ملت و ای حافظان اسلام این ضعف و غفلت در مورد حق من و این سهل انگاری از دادخواهی من برای چیست؟ آیا پدرم پیامبر نمی فرمود: «حرمت هرکس در فرزندان او حفظ می شود»؟ چه به سرعت مرتکب این اعمال، شدید و این امر چه با سرعت اتفاق افتاد؟ در صورتی که شما توانایی آن چه در راه آن می کوشم را دارید و نیروی کافی برای حمایت از من در این مطالبه و برآوردن هدفم در شما موجود می باشد آیا می گوئید: محمد صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت این مصیبتی است بزرگ و در نهایت، وسعت شکاف آن بسیار و کار به سامانی است که از هم پاشیده شده زمین در غیاب او سراسر تاریک ستارگان بی فروغ امیدها ناامید کوه ها از جای فرو ریخت حرمت ها پایمال شد و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند؟ به خدا سوگند که این مصیبت

بزرگ تر و بلیه عظیم تر است که همچون آن مصیبتی نبوده و بلای جانگدازی در این دنیا به پایه آن نمی رسد؛ این حقیقت را کتاب خدا آشکار کرده است کتابی که در خانه هایتان و در مجالس شبانه روزتان آرام و، بلند و با تلاوت و خوانندگی آن را می خوانید این بلایی است که پیش از این بر سر دیگر انبیاء و فرستاده شدگان نیز وارد آمده است حکمی است حتمی و قضایی است، قطعی خدا می فرماید محمد پیامبری است که پیش از وی پیامبران دیگری در گذشتند پس اگر او بمیرد و یا کشته گردد به عقب بر می گردید؟ و آن کس که به عقب برگردد به خدا زینانی نمی رساند و خدا شکر کنندگان را پاداش خواهد داد»

آن گاه دوباره رو به انصار کرده و فرمود:

«ایها بنی قیله!

ء أَهَضَّمْتُ ثَرَاثَ أَبِي؟ وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى مَنِّي وَمَسَّ مَعَ وَمُنْتَدَى وَمَجْمَعٍ، تَلَبَّسْتُكُمْ الدَّعْوَةَ وَتَسَّ مَلِكُكُمْ الْخُبْرَةَ، وَأَنْتُمْ ذُؤُ الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالْأَدَاةِ وَالْقُوَّةِ، وَعِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَالْجُنَّةُ، تُوَفِّيكُمُ الدَّعْوَةَ فَلَا- تُجِيبُونَ، وَتَأْتِيَكُمْ الصَّرْحَةُ فَلَا تُغِيثُونَ، وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ، وَالنُّخْبَةُ الَّتِي اتَّخَذْتَ، وَالْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتِيرَتْ.

قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَتَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَالتَّعَبَ، وَنَاطَحْتُمُ الْأَمَمَ، وَكَافَحْتُمُ الْبَهَمَ، لَا تَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمِرُونَ، حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ، وَدَرَ حَلَبُ الْأَيَّامِ، وَخَصَّ عَثَ نُعْرَةُ الشَّرِكِ، وَسَكَنْتَ فُورَةُ الْإِفْكِ، وَخَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ، وَهَدَّاتِ دَعْوَةُ الْهَرَجِ، وَاسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَأَنْتَ حِزْبُكُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ، وَأَسَدُ رَزْمِكُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ، وَنَكْصَةُكُمْ بَعْدَ الْإِفْدَامِ، وَأَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ؟ (أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ، وَهُمْ بِدَوْكُمُ أَوَّلَ مَرَّةٍ، أَنْتُمْ خَشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

ص: 469

آیا نسبت به میراث پدرم مورد ظلم واقع شوم در حالی که مرا می بینید و سخن مرا می شنوید و دارای انجمن و اجتماعید؟ همگی صدای دعوت مرا شنیده و از حالم آگاهید دارای نفرت و امکانات بوده از ابزار و قوه برخوردارید نزد شما اسلحه و زره و سپر هست صدای دعوت من به می رسد ولی جواب نمی دهید و ناله فریادخواهی ام را شنیده و لی به فریادم نمی رسید، در حالی که به شجاعت معروف و به خیر و صلاح موصوف می باشید و شما برگزیدگانی بودید که از میان مسلمانان انتخاب شده اید!

با عرب پیکار کردید متحمل رنج ها و سختی ها، شدید با امت ها پیکار نموده و با پهلوانان به نبرد برخاستید و همیشه ما فرمانده بودیم و شما فرمانبردار تا این که آسیای اسلام به گردش افتاد و پستان روزگار به شیر آمد و نعره های شرک آمیز خاموش شده و دیگ طمع و تهمت از جوش، افتاد آتش کفر خاموش و ندای دعوت هرج و مرج آرام گرفته و نظام دین کاملاً به سامان شد، پس چه شد بعد از اقرار به ایمان حیران شدید، پس از آشکاری خود را مخفی کردید بعد از پیشگامی عقب نشستید و بعد ایمان شرک آوردید.

«چرا با گروهی که پیمان خود را شکستند و بر آن شدند تا پیامبر را بیرون کنند و آنان بودند که جنگ را نخستین بار آغاز نمودند نمی جنگید؟ آیا از آنان هراس دارید؟ در حالی که اگر، مؤمنید تنها خدا شایسته آن است که از او بهراسید».

أَلَا، وَقَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَابْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ

ص: 470

وَخَلَقْتُم بِالْدَّعَىٰ وَنَجَوْتُم بِالصَّادِقِ مِنَ السَّعَةِ، فَمَجَّجْتُم مَّا وَعَيْتُم، وَدَسَعْتُم الَّذِي تَسَوَّغْتُم، فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ. أَلَا، وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَىٰ مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخِذْلَةِ الَّتِي خَاَمَرْتُكُمْ، وَالْغَدْرَةِ الَّتِي اسْتَشَعَرَتْهَا قُلُوبُكُمْ.

وَلَكِنَّهَا فَيَضَهُ النَّفْسِ، وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَحَوْرُ الْقَنَاهِ، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ، وَتَقْدِمَةُ الْحُجْبَةِ، فَدُونَكُمْوَهَا فَاحْتَبِئْوَهَا دِبْرَةَ الظَّهْرِ، نَقَبَةَ الْخُفِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَةَ بَعْضِ الْجَبَّارِ وَشَدَنَارِ الْأَبَدِ، مَوْصُولَهُ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْرِدَةِ. فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ، (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)، وَ أَنَا إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ

آگاه باشید من می بینم به تن آسائی جاودان دل داده با راحت طلبی خلوت کرده کسی را که سزاوار زمامداری بود دور ساخته از فراخنای زندگی به تنگنای آن خزیده اید و در اثر آن آن چه را که تا کنون فهمیده بودید چون آب دهان بیرون انداختید و آن چه را که فرو برده بودید بازگردانید، پس بدانید اگر شما و هر که در زمین است کافر شوید، خدای بزرگ از همگان بی نیاز و ستوده است.

آگاه باشید آن چه گفتم در عین شناخت کاملی بود که از شما داشتم؛ آگاهی از سستی پدید آمده در اخلاق شما و بیوفائی و نیرنگ ایجاد شده در دل های شما. لیکن این ها جوشش دل ،اندوهگین بیرون ریختن خشم و آن چه برایم قابل تحمل نبوده، جوشش سینه و بیان دلیل و برهان [برای اتمام حجت] است پس خلافت را بگیرید، اما بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است و پای آن سوراخ و تاول ،دار عار و ننگش باقی و نشان از غضب خدا و ننگ ابدی دارد و به آتش شعله ور خدا که بر قلب ها احاطه می یابد متصل است. آن چه می کنید در برابر چشم بینای خدا قرار داشته و آنان که ستم کردند به زودی خواهند دانست که به کدام بازگشت گاهی باز

خواهند گشت. من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک الهی که در پیش دارید با خبر، کرد پس هرچه خواهید بکنید و ما هم کار خود را می کنیم و شما منتظر بمانید و ما هم در انتظار به سر خواهیم برد.

در این هنگام ابوبکر (عبدالله بن عثمان) (1) در پاسخ آن حضرت آغاز به سخن کرد و گفت:

ای دختر رسول خدا! پدر تو بر مؤمنین مهربان و بزرگوار و رئوف و رحیم و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود اگر به نسب او بنگریم وی در میان زنان ما فقط پدر تو و در میان، دوستان تنها برادر شوهر تو است که وی را بر هر دوستی برتری داد، و او نیز در هر کار بزرگی پیامبر را یاری نمود جز سعادتمندان شما را دوست نمی دارند و تنها بدکاران شما را دشمن می شمردند.

پس شما خاندان پیامبر پاکان و برگزیدگان جهان بوده و ما را به خیر راهنما و به سوی بهشت رهنمون، بودید و تو ای برترین زنان و دختر برترین پیامبران در گفتارت صادق در عقل فراوان پیشقدم بوده و هرگز از حق خود باز داشته نخواهی شد و از گفتار صادق مانعی ایجاد نخواهد گردید و به خدا سوگند از رای پیامبر قدمی فراتر نگذاشته و جز با اجازه او اقدام نکرده ام پیشوای قوم به آنان دروغ نمی گوید و خدا را گواه می گیرم که بهترین گواه است از پیامبر شنیدم که فرمود ما گروه پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی گذاریم و تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می نهیم و آن چه از ما باقی می ماند در اختیار ولی

ص: 472

امر بعد از ما، است که هر گونه بخواهد درباره آن حکم کند.

و ما آن چه را که از ما می خواهی برای خرید اسب و اسلحه در نظر گرفته ایم تا مسلمانان با آن کارزار کرده با کفار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال، کنند و این تصمیم به اتفاق آرای تمام مسلمانان بوده و من تنها دست به این کار، نازم و در رای و نظرم مستبدانه عمل ننمودم و این حال من و این اموال من است که برای تو و در اختیار تو است و از تو دریغ نمی شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده توئی سرور بانوان امت، پدرت و درخت بارور و پاک برای فرزندان فضیلت انکار نشده و از شاخه و ساقه ات فرو نهاده نمی گردد، حکم تو در آن چه من مالک آن هستم نافذ است، آیا می پسندی که در این زمینه مخالف سخن پدرت عمل کنم؟

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: (سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا، وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا، بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أثرَهُ، وَيَقْفُو سُورَهُ، أَقْتَجَمُونَ إِلَى الْغَدْرِ إِعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ، وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ.

هذا كِتَابُ اللَّهِ حُكْمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَصْلًا، يَقُولُ: (يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ)، وَ يَقُولُ: (وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ). بَيْنَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا وَرَّعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ، وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ، وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذَّكَرَانِ وَ الْإِنَاثِ، مَا أَزَاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ وَ أَزَالَ التَّظَلِّيَ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَايِرِينَ، كَلَّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا، فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ)

سبحان الله، پیامبر صلی الله علیه و آله از کتاب خدا روی گردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آن بود و به آیات آن عمل می کرد آیا می خواهید علاوه بر نیرنگ و مکر به زور او را متهم نمائید و این کار بعد از رحلت او شبیه است به دام هایی که در زمان حیاتش برایش گسترده شد این کتاب

خداست که حاکمی است، عادل و ناطقی است که بین حق و باطل جدایی می اندازد و می فرماید: (زکریا گفت: خدایا فرزندی به من بده که- از من و خاندان یعقوب ارث ببرد) و می فرماید: (و سلیمان از داود ارث برد) و خدا در سهمیه هایی که مقرر کرد و مقادیری که در ارث تعیین فرمود، و بهره هایی که برای مردان و زنان قرار داد توضیحات کافی داده که بهانه های اهل باطل و گمان ها و شبهات را تا روز قیامت زایل فرموده است (نه چنین است بلکه هواهای نفسانی شما راهی را پیش پایتان قرار داده و جز صبر زیبا چاره ای ندارم و خدا در آن چه می کنید یاور ماست) «.

ابو بکر گفت: خدا و پیامبرش راست گفته و دختر او نیز که معدن حکمت و جایگاه هدایت و، رحمت و رکن دین و سرچشمه حجت و دلیل باشد و راست می گوید سخن حقت را دور نیفکنده و گفتارت را انکار نمی کنم این مسلمانان بین من و تو حاکم هستند و آنان این حکومت را به من سپردند و به تصمیم آن ها این منصب را پذیرفتم نه متکبر بوده و نه مستبد به رای هستم و نه چیزی را برای خود برداشته، ام و اینان همگی گواه و شاهدند!

آن گاه حضرت فاطمه علیها السلام رو به مردم کرده و فرمود:

(مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ الْمُسْرِعَةِ إِلَى قِيلِ الْبَاطِلِ، الْمُغْضِيَةِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ، أَفَلَا تَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟)

كَأَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَآخَذَ بِسَاعِدِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ، وَلَيْسَ مَا تَأَوَّلْتُمْ، وَسَاءَ مَا بِهِ أَشْرُتُمْ، وَشَرَّ مَا مِنْهُ إِعْتَصَدْتُمْ، لَتَجِدَنَّ- وَاللَّهِ- مَحْمِلَهُ ثَقِيلًا، وَغَبَّهُ وَبِيلاً، إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ، وَبَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ، وَبَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ، وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ)

ای مسلمانان! که برای شنیدن حرف های بیهوده شتابان بوده و کردار زشت را نادیده می گیرید آیا در قرآن نمی اندیشید یا بر دل ها مهر زده شده است نه چنین است بلکه اعمال زشتتان بر دل هایتان تیرگی آورده و گوش ها و چشمانتان را فراگرفته و بسیار بد آیات قرآن را تأویل کرده و بد مشاوره ای به او داده و بد چیزی در ازای آن دریافت نمودید به خدا سوگند تحمل این بار برایتان، سنگین و عاقبتش پر از وزر و وبال است آن گاه که پرده ها کنار رود و زیان های آن روشن گردد و آن چه را که حساب نمی کردید برای شما آشکار گردد آن جاست که اهل باطل زیانکار گردند.

سپس رو به قبر مطهر پیامبر صلی الله علیه و اله کرده و خطاب به آن حضرت عرضه داشت:

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَةٌ *** لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطْبُ

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَإِلَيْهَا *** وَ اخْتَلَّ قَوْمَكَ فَأَشْهَدَهُمْ وَقَدْ نَكَبُوا

وَكُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبَى وَمَنْزِلَةٌ *** عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَدْنَى مُقْتَرَبُ

أَبَدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجْوَى صُدُورَهُمْ *** لِمَا مَضَيْتِ وَحَالَتِ دُونَكَ التُّرْبُ

تَجَهَّمْنَا رِجَالٌ وَاسْتَخَفَّ بِنَا *** لَمَّا فَقَدْتَ وَكُلَّ الْإِرْثِ مُعْتَصَبُ

وَكُنْتَ بَدْرًا وَنُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ *** عَلَيْكَ تَنْزَلُ مِنَ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ

وَكَانَ جَبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا *** فَقَدْ فَقَدْتَ وَكُلَّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبُ

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا *** لَمَّا مَضَيْتِ وَحَالَتِ دُونَكَ الْكُتُبُ

إِنَّا رُزِينَا بِمَا لَمْ يُزِرْ ذُو شَجَنِ *** مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجْمٌ وَلَا عَرَبُ

«بعد از تو خبرها و مسائلی پیش آمد که اگر بودی آن چنان بزرگ جلوه نمی کرد»

«ما تو را از دست دادیم مانند سرزمینی که از باران محروم گردد و قوم تو متفرق شدند، بیا بنگر که چگونه از راه منحرف گردیدند».

«هر خاندانی که نزد خدا منزلت و مقامی داشت نزد بیگانگان نیز محترم بود غیر از ما»

«مردانی چند از امت تو همینکه رفتی و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه ها را آشکار کردند»

«بعد از تو مردانی دیگر از ما روی برگردانده و خفیفمان نمودند، و میراثمان دزدیده شد»

«تو ماه شب چهارده و چراغ نوربخشی بودی که از جانب خدا بر تو کتاب ها نازل می گردید»

«جبرئیل با آیات الهی مونس ما بود و بعد از تو تمام خیرها پوشیده شد».

«ای کاش پیش از تو مرده بودیم آن گاه که رفتی و خاک ترا در زیر خود پنهان کرد:

«ما متحمل مصیبتی گردیدیم که در میان خلق خدا از عرب و عجم هیچ عزادار اندوهگینی متحمل آن نگردیده است».

سپس به خانه بازگشت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه نشسته و چشم انتظار بود تا خورشید جمال فاطمه بر او طلوع کند چون آن حضرت به خانه رسید خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت:

(يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! إِنَّهُ تَمَلَّتْ مِنْهُ مَلَّةُ الْجَنِينِ، وَقَعَدَتْ حُجْرَةُ الظَّنِّينِ، تَقْضَتْ قَادِمَةُ الْأَجْدَلِ، فَخَانَكَ رِيْشُ الْأَعْزَلِ. هَذَا إِنَّ أَبِي قُحَافَهُ يَبْتَزُّنِيْ نَحْلَهُ أَبِي وَبُلْغَهُ ابْنِيْ! لَقَدْ أَجْهَرَ فِيْ خِصَامِيْ وَالْفَيْتُهُ الدَّ فِيْ كَلَامِيْ حَتَّى حَسَبْتُ نَفْسِيْ قَيْلَهُ نَصْرٍ رَّهَا وَالْمُهَاجِرَةُ وَصَّ لَهَا، وَغَضَبَتِ الْجَمَاعَةُ دُونِيْ طَرْفَهَا، فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ، خَرَجْتُ كَاطِمَةً، وَعُدْتُ رَاغِمَةً. أَضْرَعْتَ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتَ خَدَّكَ، افْتَرَسَتْ الذَّنَابُ وَافْتَرَشَتْ التُّرَابُ، مَا

كَفَفْتَ قَانِلًا وَلَا أَغْنَيْتَ بَاطِلًا وَلَا خِيَارَ لِي، لَيْتَنِي مِثَّ قَبْلَ هَنِيئَتِي وَدُونِ ذَلَّتِي، عَذِيرِي اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًا وَمِنْكَ حَامِيًا.

وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، وَيَلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ، مَاتَ الْعَمَدُ وَوَهَنَ الْعَصْدُ، شَكَوَايَ إِلَى أَبِي وَعَدَوَايَ إِلَى رَبِّي، اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلًا، وَ اَشَدُّ بَأْسًا وَ تَنَكِيلاً).

ای پسر ابو طالب همانند جنین در شکم مادر پرده نشین شده و در محبس اتهام به زمین نشست های این تویی که بال و پر شاهین را می شکستی و حال مقهور خیانت بال و پر مرغ حقیری گردیده ای این پسر ابی قحافه است که هدیه پدرم و مایه زندگی دو پسر را از من گرفته است؛ او با کمال وضوح با من دشمنی کرد و من او را در سخن گفتن با خود بسیار لجوج و کینه توز دیدم تا آن که انصار حمایتشان را از من دریغ کرده مهاجران رشته پیوند خویشاوندی را از یاد بردند و مردم نگاه خود را از من باز گرداندند نه مدافعی دارم و نه کسی که مانع از کردار آنان گردد. من در حالی از خانه خارج شدم که خشمم را فرو برده بودم و در حال یأس بدون گرفتن نتیجه ای بازگشتم آن روز که شمشیرت را بر زمین نهادی همان روز خویشتن را خانه نشین، نمودی تو شیر مردی بودی که گرگان را کشتی و امروز بر روی زمین آرمیده ای گزند بدگویی را از من دفع نکرده باطلی را از من دور نمی گردانی و من از خود اختیاری، ندارم ای کاش قبل از این کار و قبل از این که این چنین خوار شوم مرده، بودم خدایا از این که این گونه سخن می گویم از تو عذر می خواهم و یاری و کمک از جانب توست.

از این پس وای بر من در هر صبح و شام پناهم از دنیا رفت و بازویم سست شد شکایتیم را به نزد پدرم برده و از خدا یاری می خواهم پروردگارا نیرو و توان تو از آنان بیشتر و عذاب و عقابت دردناک تر

است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (لَا وَیْلَ لَکَ، بَلِ الْوَيْلُ لِمَنْ لَشَانِیْکَ، نَهْنَهْنِی عَنْ وَجْدِکَ، یَا اِبْنَهُ الصَّفْوَهُ وَبَقِیَّةَ النَّبُوَّةِ، فَمَا وَیَّیْتُ عَنْ دِیْنِی، وَلَا اَخْطَاْتُ مَقْدُوْرِی، فَاِنْ کُنْتُ تُرِیْدِیْنَ الْبُلْغَةَ فَرَزُقْکِ مَضْمُوْنٌ، وَکَفِیْلُکِ مَأْمُوْنٌ، وَ مَا اَعِدَّ لَکِ اَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ عَنْکِ، فَاحْتَسِبِی اللّٰهَ. فقالت: حَسْبِیَ اللّٰهُ)

شایسته تو نیست که وای بر من بگوئی، بلکه سزاوار دشمن ستمگر تو است، ای دختر برگزیده خدا و ای باقی مانده، نبوت از اندوه و غضب دست بردار من در دین خود سست نشده و از آن چه در حد توانم است مضایقه نخواهم نمود اگر تو برای گذران روزیت ناراحتی بدان که روزی تو نزد خدا ضمانت شده و کفیل تو امین است و آن چه برایت آماده شده از آن چه از تو گرفته شده بهتر است پس برای خدا صبر کن.

حضرت فاطمه علیها السلام به فرمود: «حسبی الله؛ خدا مرا کافی است»، آن گاه ساکت شد. (1)

ص: 478

1- مؤلف محترم کتاب در کتاب فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد همه کلمات این خطبه را به تفصیل شرح و توضیح داده است که سزاوار است خوانندگان محترم برای آگاهی از اسرار و اشارات و توضیحات آن ها به آن کتاب مراجعه کنند - محقق

حضرت زینب علیها السلام به درجه ای از قابلیت عقلی و آگاهی و پختگی فکری رسیده بود که توانست حدیث مهمی را که مربوط به اخبار آینده او و خانواده اش بوده و ام ایمن آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود از او بشنود. (1)

حدیثی که شنیدنش لرزه بر اندام انسان انداخته و اعصاب انسان را مشوّش می نماید؛ چرا که خبر از آینده ای پر از انواع فجایع مصیبت ها ماتم، ها سختی ها و ترس ها می دهد که همان خبر فاجعه کربلا و شهادت برادر او حضرت امام حسین علیه السلام و به اسارت رفتن خاندانش می باشد.

در این صورت فاجعه کربلا برای حضرت زینب علیها السلام امری ناگهانی و بدون آمادگی ذهنی نبوده است بلکه آن حضرت به همه

ص: 479

1- امّ ایمن بانویی جلیله و محترم بوده نام وی بركة بنت ثعلبة بن عمرو بوده که بیشتر به کنیه خود اشتها پیدا نموده است وی در آغاز کنیز سرور ما حضرت عبدالله بن عبد المطلب - والد مکرم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله- بوده و با وفات آن حضرت به میراث به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده و چون آن حضرت در سن طفولیت بوده متکفل امور ایشان گردید و چون آن حضرت با حضرت خدیجه ازدواج کردند وی را آزاد نمودند. او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به روایات بسیاری نقل کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داده است که او از اهل بهشت می باشد چنین شهادتی در پاره امّ ایمن از حضرت امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است؛ آن جا که به راوی فرموده اند (أَرَأَيْتَ أُمَّ أَيْمَنَ فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ) ؛ «آیا ام ایمن را دیده ای؟ من شهادت می دهم که او از اهل بهشت است». عبید بن زید از قبيلة بني الحارث بن خزرج با او ازدواج کرد و فرزندش ایمن از او است اما عبید در جنگ خیبر به شهادت رسید. پس از او زید بن حارثه - پدر- اسامة بن زید - با وی ازدواج کرد روابط امّ ایمن با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله خصوصاً پس از رحلت آن حضرت، بسیار خوب بوده. است گویند این بانو در زمان خلافت عثمان بن عفان دار فانی را وداع گفت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر جنازه او نماز خوانده در قبرستان بقیع مدفون گردید - محقق

این مقدرات الهی که دست تقدیر در سرنوشت او مقرر داشته بود کاملاً آگاهی داشته است.

دقیقاً نمی دانیم در چه تاریخی زینب کبری علیها السلام این حدیث را از ام ایمن شنیده تا بتوانیم سن آن حضرت را در وقت شنیدن این حدیث محاسبه کنیم اما مورّخان تاریخ وفات ام ایمن را سال 36 هـ - ق نوشته اند و بنا بر این سن حضرت زینب علیها السلام در سال وفات ام ایمن سال بوده است تازه شاید شنیدن حدیث چند سال قبل از وفات ام ایمن روی داده باشد.

به هر حال حضرت زینب علیها السلام حدّ اقل بیست و چهار سال قبل از وقوع فاجعه کربلا گذشته از آن چه از جدش پیامبر و پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در باره شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا شنیده بوده به استناد حدیث ام ایمن از کیفیت آن آگاهی داشته است و در فصل های گذشته از همین کتاب قدری این مطلب را توضیح داده ایم.

اما متن حدیث ام ایمن چنین است:

در ملحقات کتاب کامل الزیارات تألیف ابن قولویه با سند وی از نوح بن درّاج روایت شده است که: گفت قدامة بن زائده از پدرش برایم نقل کرد که: گفت

حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: (لَغَنِي يَا زَائِدَةُ إِنَّكَ تَزُورُ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْيَاءً؟) ؛ «ای، زائده خبردار شدم که تو گاه قبر ابی عبد الله الحسین علیه السلام را زیارت می کنی؟»

عرضه داشتم همان گونه است که به شما رسیده است.

فرمود: (فَلَمَّاذَا تَفْعَلُ ذَلِكَ وَ لَكَ مَكَانٌ عِنْدَ سُلْطَانِكَ الَّذِي لَا يَحْتَمِلُ أَحَدًا

ص: 480

عَلَى مَحَبَّتِنَا وَ تَقْضِيْلِنَا وَ ذِكْرِ فَضَائِلِنَا وَ الْوَاجِبُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ حَقًّا)؛ «تو که در نزد پادشاه خود که دوست داشتن ، ما ، برتری، ذکر فضایل و تذکر وظایف امت نسبت به ما را بر نمی تابد جایگاه داری چرا این کار را می کنی؟»

عرض کردم: به خدا سوگند که این کار را تنها برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می دهم و اعتنایی ندارم که این کارم چه کسی را به خشم می آورد و در دلم هیچ خطری که شاید از این راه متوجه من گردد بزرگ نمی نماید.

آن حضرت فرمود: (وَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ)؛ «به خدا سوگند که همین گونه است».

من نیز سوگند یاد کردم که همین گونه است و این سخن سه بار میان من و آن حضرت تکرار شد.

آن گاه آن حضرت فرمود: (أَبَشِّرْ ثُمَّ أَبَشِّرْ ثُمَّ أَبَشِّرْ، فَلَا خَيْرَ لَكَ بِخَيْرِ كَانَ...عِنْدِي فِي النُّخْبِ الْمَخْزُونِ، فَإِنَّهُ لَمَّا أَصَابَنَا بِالْطَّفِّ مَا أَصَابَنَا، وَقُتِلَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقُتِلَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ وَلَدِهِ وَإِخْوَتِهِ وَ سَائِرِ أَهْلِهِ، وَحُمِلَتْ حَرَمُهُ وَنَسَاؤُهُ عَلَى الْأَقْتَابِ يُرَادُّ بِنَا الْكُوفَةُ،

فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ صَدْرِي وَلَمْ يُوَارَوْا، فَعَظَمَ ذَلِكَ فِي صَدْرِي وَاشْتَدَّ - لِمَا أَرَى مِنْهُمْ - فَلَقِي، فَكَادَتْ نَفْسِي تَخْرُجُ، وَ تَبَيَّنَتْ ذَلِكَ مِنِّي عَمَّتِي زَيْنَبُ الْكُبْرَى بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَتْ: مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَأَبِي وَإِخْوَتِي؟؟!

فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ لَا أَجْزَعُ وَأَهْلَعُ وَقَدْ أَرَى سَيِّدِي وَإِخْوَتِي وَ عُمُومَتِي وَ وَلَدَ عَمِّي وَأَهْلِي مُصَدَّرِعِينَ بِدِمَائِهِمْ مُرْمَلِينَ بِالْعَرَاءِ مُسَلَّمِينَ لَا يُكَفَّنُونَ وَلَا يُوَارُونَ وَلَا يُعْرَجُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ وَلَا يَقْرُبُهُمْ بَشَرٌ كَانَتْهُمْ أَهْلُ بَيْتٍ مِنَ الدِّيْلَمِ وَالْخَزَرِ.

فَقَالَتْ: لَا يُجْزَعَنَّكَ مَا تَرَى فَوَ اللَّهُ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِلَى جَدِّكَ وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ.

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ آدَمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا تَعْرِفُهُمْ فَرَاعَتُهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَ هُمْ

مَعْرُوفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ أَنَّهُمْ يَجْمَعُونَ هَذِهِ الْأَعْصَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ فَيُؤَارِثُونَهَا وَ هَذِهِ الْجُسُومَ الْمُضَرَّجَةَ فَيُؤَارِثُونَهَا.

وَيَنْصُبُونَ لِهَذَا الطِّفْلِ عَلَمًا لِقَبْرِ أَبِيكَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ لَا يَدْرُسُ أَثَرُهُ وَلَا يَغْفُو رَسْمُهُ عَلَى كُرُورِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ.

وَلَيَجْتَهِدَنَّ أَيْمَةُ الْكُفْرِ وَأَشْيَاعُ الضَّلَالَةِ فِي مَحْوِهِ وَتَطْمِيسِهِ فَلَا يَزْدَادُ أَثَرُهُ إِلَّا ظُهُورًا وَ أَمْرُهُ إِلَّا عُلوًّا.

ای زانده بشارت بر تو باد بشارت بر تو باد، حال تو را در جریان خبری قرار خواهم داد که از اسرار گران بهای ما اهل بیت بوده و در گنجینه احادیث ما قرار دارد.

جریان بدین قرار است که چون پدرم به همراه فرزندان و برادران و سایر خویشاوندان و اصحاب خود به شهادت رسید و زنان حریمش بر محمل ها به سوی کوفه حرکت داده شدند من محو تماشای این اجساد مطهر شدم که بدون کفن و دفن بر روی زمین رها شده بودند و این امر بر من چنان گران آمد که سنگینی آن سینه ام را فشرد و نگرانیام از دیدن آن صحنه ها زیاد شد به گونه ای که نزدیک بود از شدت ناراحتی جان از بدنم خارج شود، عمّه ام زینب کبری علیها السلام و دختر علی علیه السلام متوجه وضعیت من شد و به من گفت: ای بازمانده جد و پدر و برادرانم چرا با جان خود بازی می کنی؟؟!

گفتم: چرا جزع و بی تابی نکنم؟ در حالی که سید و مولای خود را به همراه برادران عموها و پسر عموهای خود را می بینم که در خون خود تپیده عریان و کفن بر خاک صحرا افتاده و بی کفن و دفن رها شده اند کسی به سوی آنان نرفته و انسانی به آن ها نزدیک نمی گردد. گویا که آنان از اهل خاندانی از دیلم یا خزر می باشند؟؟

عمّه ام گفت: آن چه می بینی تو را بی تاب نکند که به خدا سوگند، همه این ها طبق اخباری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار جدّت [امیر المؤمنین] او پدرت و عمویت [امام حسن] قرار داده است.

خدا چنین با آنان میثاق بسته است که مردمانی از این امت که فرعون های این امت آنان را نمی شناسند اما در میان اهل آسمان مشهور و معروف هستند خواهند آمد و این جسدهای پاره پاره و اعضای جدا شده را جمع نموده و دفن خواهند کرد.

آنان در این دیار طف علم و نشانه ای بر قبر پدرت سید الشهداء نصب خواهند نمود که آثار آن هیچ گاه کهنه و فرسوده نگشته و نام و نشان بر اثر گذشت شب و روز محو نخواهد گردید.

پیشوایان کفر و ره پویان طریق گمراهی تلاش بسیاری در محو و خاموش کردن نور این مکان مقدس خواهند نمود اما در انتها نتیجه کار آنان بر عکس شده آثار این قبر آشکارتر شده و بر عظمت آن افزوده خواهد گردید.

فَقُلْتُ وَمَا هَذَا الْعَهْدُ وَمَا هَذَا الْخَبَرُ؟

فَقَالَتْ: نَعَمْ حَدَّثَنِي أُمُّ أَيْمَنَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلي الله عليه و آله) زَارَ مَنْزِلَ فَاطِمَةَ (عليها السلام) فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ فَعَمِلَتْ لَهُ حَرِيرَةً وَأَتَاهُ عَلِيٌّ (عليه السلام) بِطَبَقٍ فِيهِ تَمْرٌ ثُمَّ قَالَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَأَتَيْتُهُمْ بِعُسٍّ فِيهِ لَبَنٌ وَرُبْدٌ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه و آله) وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (عليهم السلام) مِنْ تِلْكَ الْحَرِيرَةِ- وَ شَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه و آله) وَ شَرَبُوا مِنْ ذَلِكَ اللَّبَنِ ثُمَّ أَكَلُوا وَ أَكَلُوا مِنْ ذَلِكَ التَّمْرِ وَ الرُّبْدِ ثُمَّ غَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه و آله) يَدَهُ- وَ عَلِيٌّ يَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَلَمَّا

فَرَعَ مِنْ غَسْلِ يَدِهِ مَسَحَ وَجْهَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ نَظَرًا عَرَفْنَا بِهِ الشُّرُورَ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ رَمَقَ بِظَرْفِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ مَلِيًّا ثُمَّ إِنَّهُ وَجَّهَ وَجْهَهُ نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَ بَسَطَ يَدَيْهِ وَ دَعَا ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا وَ هُوَ يَنْشِجُ فَأَطَالَ الشُّجُوحَ وَ عَلَا نَحِيْبُهُ وَ جَرَتْ دُمُوعُهُ

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ أَطْرَقَ إِلَى الْأَرْضِ وَ دُمُوعُهُ تَقْطُرُ كَأَنَّهَا صَوْبُ الْمَطَرِ فَحَزِنَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (عليهم السلام) وَ حَزِنَتْ مَعَهُمْ لِمَا رَأَيْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه و آله) وَ هَبْنَاهُ أَنْ نَسْأَلَهُ.

حَتَّى إِذَا طَالَ ذَلِكَ قَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا أَبْكِي اللَّهَ عَيْنُكَ فَقَدْ أَفْرَحَ قُلُوبُنَا مَا نَرَى مِنْ حَالِكَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَا أَخِي سُرِرْتُ بِكُمْ وَ إِنِّي لَا أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ وَ أَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَتِهِ عَلَيَّ فِيكُمْ إِذْ هَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ.

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَطْلَعَ عَلَى مَا فِي نَفْسِكَ وَ عَرَفَ سِرُّوْرَكَ بِأَخِيكَ وَ ابْنَتِكَ وَ سِدِّ بَطْنِكَ فَأَكْمَلَ لَكَ النِّعْمَةَ وَ هَذَاكَ الْعَطِيَّةَ بِأَنْ جَعَلَهُمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ مُحِبِّبِهِمْ وَ شَيْعَتَهُمْ مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ لَا يُفَرِّقُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ يُحِبُّونَ كَمَا تُحِبُّ وَ يُعْطُونَ كَمَا تُعْطِي حَتَّى تَرْضَى وَ فَوْقَ الرِّضَا.

عَلَى بُلُوَى كَثِيرَةٍ تَدَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ مَكَارِهِ تُصِيبُهُمْ بِأَيْدِي أَنْاسٍ يَنْتَحِلُونَ مِلَّتَكَ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّتِكَ بِرَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْكَ خَبْطًا خَبْطًا وَ قَتْلًا قَتْلًا شَتَّى مَصَارِعُهُمْ نَائِيَةً قُبُورُهُمْ خَيْرَةٌ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ وَ لَكَ فِيهِمْ فَاحْمَدِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَيْرَتِهِ وَ اَرْضْ بِقَضَائِهِ فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَ رَضِيْتُ بِقَضَائِهِ بِمَا اخْتَارَهُ لَكُمْ.

به عمّه ام گفتم: آن عهد و پیمان کدام است و آن خبر چیست؟

گفت: بله ام ایمن برایم این گونه نقل کرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه علیها السلام آمده، بود فاطمه برای آن حضرت حریره (1) تهیه نمود. علی نیز طبقی از خرما در برابر آن حضرت نهاد.

ام ایمن گفت: من نیز برای آن ها قدحی از شیر و کره بردم رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن حریره خوردند و از آن شیر نیز

ص: 484

1- نوعی غذای رقیق که با پختن آرد در شیر تهیه می شود طریحی، مجمع البحرین.

آشامیدند سپس از خرما و کره نیز میل کردند آن گاه علی بر دستان پیامبر آب ریخت و آن حضرت دستان خود را شست.

چون از شستن دست خود فارغ شد دستی به صورت کشید و نگاهی از سر مهر به علی و فاطمه و حسن و حسین انداخت که خوشحالی حاصل از این نگاه را در چهره اش می شد دید، سپس سر بر آسمان برداشت و اندکی تأمل کرد، آن گاه روی خود را به سمت قبله برگرداند و دست به دعا برداشت و در حالی که بغض سینه اش را فشار می داد به سجده افتاد و در حال سجده گریه های بی صدا می کرد و پس از مدتی طولانی صدای گریه اش بلند شد و اشک هایش سرازیر گردید.

آن گاه سر از سجده برداشت اما چون سر به زیر افکنده بود اشک هایش قطره قطره همچون دانه های باران بر زمین می ریخت، فاطمه و علی و حسن و حسین از دیدن این حالت پیامبر سخت اندوهگین شدند و من نیز اما از هیبت آن حضرت کسی یارای سؤال از سبب گریه او را نداشت.

وقتی این حالت به طول انجامید علی و فاطمه به او عرضه داشتند ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمانت هرگز گریان مباد، چه چیز باعث گریه تو شده؟ که دل ما از دیدن حال تو مجروح است.

فرمود: برادر من از دیدن شما شاد و مسرور شده بودم و همین طور که به شما نگاه می کردم خدای تعالی را از نعمتی که به واسطه وجود شما به من داده است شکر می کردم که ناگهان جبرئیل نازل شد و گفت:

ای محمد خدای متعال از آن چه در دل تو می گذرد آگاه شده و شادمانی تو را از داشتن برادر و دختر و نوه هایت می داند به همین جهت نعمت خود را بر تو تکمیل نموده و هدیه ای گوارا برای فرستاده و آن این است که آن ها و نسل و دوستان و شیعیان ایشان را در بهشت همراه تو نموده

است که هرگز از یکدیگر جدا نشوید هر هدیه ای که به تو داده شود به آنان نیز داده شود و هر عطایی به تو صورت گیرد به آنان نیز تا آن که راضی شوی و از حد رضایت نیز بیشتر.

البته این مقام را در برابر امتحانات و بلاها و ناملایماتی که در دنیا به دست گروهی از مردم که خود را از امت تو می شمارند و به دین تو وابسته اند اما در حقیقت از خدا و از توبه دورند به ایشان خواهد رسید به آنان عنایت خواهد فرمود؛ مصیبت پشت مصیبت و کشتار پشت کشتار قتلگاه هر یک از آنان در گوشه از زمین و قبرهای آنان از یکدیگر جدا خواهد بود اما همه این ها خیری است که خدا برای تو و آن ها خواسته است، پس شکر خدای عز و جل را بر این خیر که برایتان خواسته به جای آور و به آن چه مقدر فرموده راضی باش.

من نیز شکر او را به جا آوردم و به آن چه او مقدر نموده و حتمی ساخته راضی شدم.

ثُمَّ قَالَ لِي جَبْرِئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَخَاكَ مُضَهَّ طَهْدٌ بَعْدَكَ مَغْلُوبٌ عَلَى أُمَّتِكَ مَتُوعِبٌ مِنْ أَعْدَائِكَ ثُمَّ مَقْتُولٌ بَعْدَكَ يَقْتُلُهُ اللَّهُ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ وَ أَشَقَى الْبَرِيَّةِ يَكُونُ نَظِيرَ عَاقِرِ النَّاقَةِ بَدَلٍ تَكُونُ إِلَيْهِ هِجْرَتُهُ وَ هُوَ مَغْرُسٌ شَيْعَتِهِ وَ شَيْعَةُ وَلَدِهِ وَ فِيهِ - عَلَى كُلِّ حَالٍ - يَكْثُرُ بُلُوَاهُمْ وَ يَعْظُمُ مُصَابُهُمْ وَ إِنَّ سَيْبُكَ هَذَا وَ أَوْمَاءَ يَبِيدُهُ إِلَى الْحُسَيْنِ (عليه السلام) مَقْتُولٌ فِي عَصَابَةٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ اخْتِارٍ مِنْ أُمَّتِكَ بِضِفَّةِ الْفُرَاتِ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ مِنْ أَجْلِهَا يَكْثُرُ الْكَرْبُ وَ الْبَلَاءُ عَلَى أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ ذُرِّيَّتِكَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي لَا يَنْقُضِي كَرْبُهُ وَ لَا تَفْنَى حَسْرَتُهُ.

وَ هِيَ أَطْيَبُ بِقَاعِ الْأَرْضِ وَ أَعْظَمُهَا حُرْمَةً يُقْتَلُ فِيهَا سَيْبُكَ وَ أَهْلُهُ وَ أَنَّهَا مِنْ بَطْحَاءِ الْجَنَّةِ.

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي يُقْتَلُ فِيهِ سَيْبُكَ وَ أَهْلُهُ وَ أَحَاطَتْ بِهِ كِتَابُ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ

اللَّعْنَةُ تَرْعَزَعَتِ الْأَرْضُ مِنْ أَقْطَارِهَا وَ مَادَتِ الْجِبَالُ وَ كَثُرَ اضْطِرَابُهَا وَ اصَّ طَفَقَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا وَ مَا جَتِ السَّمَاوَاتُ بِأَهْلِهَا غَضَبًا لَكَ يَا مُحَمَّدٌ وَ لِدُرِّيَّتِكَ وَ اسْتِعْظَامًا لِمَا يَنْتَهِكُ مِنْ حُرْمَتِكَ وَ لَشَرِّ مَا تُكَافِي بِهِ فِي ذُرِّيَّتِكَ وَ عِثْرَتِكَ.

وَ لَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا اسْتَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي نُصْرَةِ أَهْلِكَ - الْمُسْتَضْعَفِينَ الْمَظْلُومِينَ الَّذِينَ هُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَكَ.

فَيُوحِي اللَّهُ إِلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ وَ الْبِحَارِ وَ مَنْ فِيهِنَّ:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ الْقَادِرُ الَّذِي لَا يَقُوتهُ هَارِبٌ وَ لَا يُعْجزُهُ مُمْتَنِعٌ وَ أَنَا أَقْدَرُ فِيهِ عَلَى الْإِنْتِصَارِ وَ الْإِنْتِقَامِ.

وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَعْدَبَنَّ مَنْ وَ تَرَ رَسُولِي وَ صَفِيِّي وَ انْتَهَكَ حُرْمَتَهُ وَ قَتَلَ عِثْرَتَهُ وَ نَبَذَ عَهْدَهُ وَ ظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ يَصْجُ كُلُّ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ بِلَعْنٍ مِنْ ظَلَمَ عِثْرَتَكَ وَ اسْتَحَلَّ حُرْمَتَكَ.

سپس جبرئیل به من گفت ای محمد برادر تو (علی علیه السلام)، پس از تو مظلوم واقع شده در میان امت بی یاور و پناه گردیده از سوی دشمنان تو مورد شتمات و بدگویی قرار خواهد گرفت و در نهایت به دست بدترین خلائق و سیاه بخت ترین فرد از مخلوقات خدا که به سان عاقر ناقه (1) است و در همان شهری که به سوی آن مهاجرت کرده و محل رشد شیعیان او و فرزندانش می باشد کشته خواهد شد و در هر صورت بلاها بر آن ها بسیار و مصیبت های آنان بزرگ خواهد بود.

ص: 487

1- عاقر یعنی قاتل و عاقر ناقه همان کسی است که شتری را که حضرت صالح برای قوم خود به اعجاز از کوه بیرون آورده بود به قتل رساند نام این شخص «قدار» بوده و از وی به لقب اشقی الأولین یعنی سیه روزترین فرد از خلق اولین یعنی بدبخت ترین فرد از انسان هایی که قبل از اسلام می زیسته اند تعبیر شده است؛ خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: (وَإِذْ أَنْبَعَثْ أَشْقِيَهَا * فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا * فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا)؛ «آن گاه که شقی ترینشان برپا خاست * پس فرستاده خدا به آنان گفت: ماده شتر خدا و نوبت آب خوردنش را [حرمت نهید] * ولی دورغ گویش خواندند و آن شتر را پی کردند» [سوره شمس: 12 - 14]

و این نوه تو- و با دست خود به حسین اشاره کرد - به همراه جمعی از مردان غیور از نسل و خاندان تو و افرادی از بهترین های امت در کناره رود فرات کشته خواهد شد؛ در سرزمینی که آن را کربلا می خوانند و به واسطه انجام این جنایت کرب و اندوه و بلا و مصیبت بر دشمنان تو و دشمنان نسل و ذریه تو در روز قیامت روزی که اندوهش پایان نیافتنی و حسرتش تمام نشدنی است بسیار خواهد بود.

این سرزمین پاک ترین مکان روی زمین و به لحاظ حرمت بالاترین آن ها است که سبط تو و خاندانش در آن کشته می شوند و این زمین قطعه ای از بهشت است.

پس چون روزی که نوه تو و خاندانش در آن به قتل می رسند فرا می رسد و سپاهیان کفر و لعنت آنان را محاصره می کنند از شدت خشمی که برای تو و نسل تو بر جهان عارض می گردد و به جهت بزرگی جنایتی که در هتک حرمت تو و خاندانت به انجام می رسد و از بدی پاداشی که امت در قبال زحماتی که برای آنان متحمل گردیدی در باره اهل بیت به اجرا در آورده اند همه روی زمین به جنبش و تکاپو در آمده، کوه ها قرار از کف داده اضطرابشان فزونی گرفته دریاها امواج خود را به یکدیگر، کوفته، آسمان ها اهل خود را به موج می آورد.

و هیچ موجودی از میان آنان باقی نمی ماند، مگر این که از خدا درخواست اجازه می کند تا به یاری اهل بیت مظلوم و مستضعف که بعد از تو حجت خدا بر روی زمین هستند بشتابند.

آن گاه خدای متعال به آسمان ها و زمین کوه ها و دریاها و هر که در آن ها است وحی می فرماید که:

من الله هستم؛ پادشاه قدرتمندی که هیچ فرار کننده ای را از چنگال

عدالتم گریزی نیست و هیچ امر محالی مرا ناتوان نمی سازد و من در گرفتن انتقام خاندان پیامبرم از هر کس دیگری تواناتر می باشم.

به عزت و جلالم سوگند که صد البته کسانی را که پیامبر و برگزیده ام را تنها گذاشتند حرمتش را شکستند اهل بیتش را کشتند عهدش را پشت سر افکندند و به خاندانش ستم روا داشتند چنان عذابی خواهم کرد که کسی از جهانیان را بدان سان عذاب نکنم.

در این هنگام همه چیز در زمین و آسمان به ضجه و ناله در آمده و بر آنان که اهل بیت تو را مورد ستم قرار داده و حرمت را شکستند لعنت می فرستند.

فَإِذَا بَرَزْتَ تِلْكَ الْعِصَابَةَ إِلَى مَصَاجِعِهَا تَوَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَبْضَ أَرْوَاحِهَا بِيَدِهِ وَهَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَائِكَةُ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَعَهُمْ آيَةٌ مِنَ الْيَاقُوتِ وَ الزُّمُرْدِ مَمْلُوءَةً مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ وَ حُلُلٌ مِنْ حُلُلِ الْجَنَّةِ وَ طِيبٌ مِنْ طِيبِ الْجَنَّةِ فَعَسَلُوا جُثَّتَهُمْ بِذَلِكَ الْمَاءِ وَ أَلْبَسُوهَا الْحُلُلَ وَ حَنَطُوهَا بِذَلِكَ الطِّيبِ وَ صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا عَلَيْهِمْ.

ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ أُمَّتِكَ لَا يَعْرِفُهُمُ الْكُفَّارُ لَمْ يَشْهَدُوا فِي تِلْكَ الدِّمَاءِ قَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ وَلَا نِيَّةٍ فَيَوَارُونَ أَجْسَامَهُمْ وَيَقِيمُونَ رَسْمًا لِقَبْرِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بِتِلْكَ الْبُطْحَاءِ يَكُونُ عَلَمًا لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ سَبَبًا لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْفُوزِ وَ تَحْفُهُ مَلَائِكَةُ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ- وَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَ يَطُوفُونَ عَلَيْهِ وَ يَسُبِّحُونَ اللَّهَ عِنْدَهُ وَ يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لِمَنْ زَارَهُ وَ يَكْتُبُونَ أَسْمَاءَ مَنْ يَأْتِيهِ زَائِرًا مِنْ أُمَّتِكَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَيْكَ بِذَلِكَ وَ أَسَمَاءَ آبَائِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ يُوسِدُونَ فِي وُجُوهِهِمْ بِمِسْمِ نُورِ عَرْشِ اللَّهِ هَذَا زَائِرُ قَبْرِ خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَ ابْنِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ سَطَعَ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ ذَلِكَ الْمِسْمِ نُورٌ تَغْشَى مِنْهُ الْأَبْصَارُ- يَدُلُّ عَلَيْهِمْ وَ يَعْرِفُونَ بِهِ.

وَكَانِي بِكَ يَا مُحَمَّدُ بَيْنِي وَبَيْنَ مِيكَائِيلَ وَعَلِيٍّ أَمَامَنَا وَمَعَنَا مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ مَا لَا يُحْصَى عَدْدُهُمْ وَنَحْنُ نَلْتَقِطُ مِنْ ذَلِكَ الْمِسْمِ فِي وَجْهِهِ مِنْ بَيْنِ الْخَلَائِقِ حَتَّى يُنْجِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ هَوْلِ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَشِدَائِدِهِ.

وَذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ وَعَطَاؤُهُ لِمَنْ زَارَ قَبْرَكَ يَا مُحَمَّدُ أَوْ قَبْرَ أَخِيكَ أَوْ قَبْرَ سِبْطِيكَ لَا يُرِيدُ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

وَيَجْتَهِدُ أَنْاسٌ - مِمَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَةُ مِنَ اللَّهِ وَالسَّخَطُ - أَنْ يَغْفُوا رِسْمَ ذَلِكَ الْقَبْرِ وَيَمْحُوا أَثَرَهُ فَلَا يَجْعَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) فَهَذَا أَبْكَانِي وَأَحْزَنِي.

پس هنگامی که این جوانمردان در خاک و خون افتادند، خدای متعال به دست خود قبض روح آنان را به عهده می گیرد و فرشتگانی از آسمان هفتم به زمین می آیند که با خود ظرف هایی از یاقوت و زمرد می آورند که پر از آب حیات زینت آلات و روغن های خوشبوی بهشتی است و با آن، آب بدن های مطهر آنان را غسل داده آن لباس های زینتی را بر بدن آنان می پوشانند و با آن روغن های خوشبو آنان را حنوط می کنند آن گاه فرشتگان صف در صف بر آنان نماز می گزارند.

سپس خدا قومی را که کافران آنان را نمی شناسند و در سخن عمل و حتی در نیت نیز در قتل این شهیدان دخالتی نداشتند خواهد فرستاد و آنان شهیدان را دفن می کنند آن گاه بر قبر سید شهیدان در آن صحرا نشانه ای می گذارند تا علامتی برای اهل حق و وسیله ای برای رستگاری مؤمنان، باشد فرشتگان آسمان نیز این مکان مقدس را همواره در بر گرفته و در هر شبانه روز یکصد هزار فرشته از آسمان های هفتگانه به این مکان مقدس فرود آمده در کنار آن قبور نماز گزارده خدا را تسبیح نموده برای زایران آن استغفار کرده نام و نام پدر و مادر و قوم و قبیله و

شهر کسانی را که با نیت خالص و برای رضای خدای متعال به زیارت این قبور می آیند یادداشت نموده و بر پیشانی آنان مهری از نور عرش خدا می زنند که بر آن نوشته شده است: «این زائر قبر بهترین شهیدان و فرزند بهترین پیامبران است».

و چون روز قیامت فرا رسد نوری از محل این مهر پرتو افشان خواهد شد که چشم ها را خیره کرده و به این نور از دیگران متمایز خواهند بود.

گویا می بینم که تو ای محمد در میان من و میکائیل نشسته ای و علی در برابر ما است و تعداد بیشماری از فرشتگان خدا به همراه ما بوده و در روز محشر کسانی را که این مهر را بر پیشانی خود دارند از میان خلائق جدا می کنیم تا خدا آنان را از ترس این روز و سختی های آن در امان بدارد.

این است حکم و پاداش خدا در باره کسانی که به زیارت قبر تو، قبر، برادرت یا قبر دو سبط تو آمده و جز رضای خدا نیت دیگری از این کار نداشته باشند.

البته مردمانی که لعنت و خشم خدا بر آنان محقق آمده است تلاش خواهند نمود تا نشانه های این قبر مطهر را از میان برده و آثار آن را از روی زمین بردارند اما خدای متعال برای آنان راهی برای رسیدن به این هدف شوم نخواهد گذاشت.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این بود آن چه مرا اندوهگین و گریان نموده بود.

قَالَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ أَبِي (عليه السلام) وَرَأَيْتُ عَلَيْهِ أَثَرَ الْمَوْتِ مِنْهُ قُلْتُ لَهُ يَا أَبَتِ حَدَّثْنِي أُمُّ أَيِّمَنَ بِكَذَا وَكَذَا وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ.

فَقَالَ: يَا بَنِيَّةُ الْحَدِيثُ كَمَا حَدَّثْتُكَ أُمُّ أَيِّمَنَ وَكَأَنِّي بِكَ وَبِنِسَاءِ أَهْلِكَ سَبَايَا بِهَذَا الْبَلَدِ أَذِلَاءَ خَاشِعِينَ تَحَافُونَ أَنْ يَنْخَطِفَكُمُ النَّاسُ

فَصَبْرًا صَبْرًا فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا لِيَّ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ وَلِيٍّ غَيْرُكُمْ وَغَيْرُ مُحِيطِكُمْ وَشَيْعَتُكُمْ وَلَقَدْ قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حِينَ أَخْبَرَنَا بِهَذَا الْخَبَرِ: إِنَّ إِبْلِيسَ (لَعَنَهُ اللَّهُ) فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَطِيرُ فَرَحًا فَيَجُولُ الْأَرْضَ كُلَّهَا بِشَيَاطِينِهِ وَعَفَارِيَّتِهِ فَيَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الشَّيَاطِينِ: قَدْ أَدْرَكْنَا مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ الطَّلَبَةَ وَبَلَّغْنَا فِي هَلَاكِهِمْ الْغَايَةَ وَأَوْرَثْنَاهُمُ النَّارَ إِلَّا مَنْ اعْتَصَمَ بِهَذِهِ الْعِصَابَةِ فَاجْعَلُوا شُغْلَكُمْ بِتَشْكِيكِ النَّاسِ فِيهِمْ وَحَمْلِهِمْ عَلَى عَدَاوَتِهِمْ وَإِعْرَائِهِمْ بِهِمْ وَأُولِيائِهِمْ حَتَّى تَسْتَحْكِمُوا ضَلَالَةَ الْخَلْقِ وَكُفْرَهُمْ وَلَا يَنْجُو مِنْهُمْ نَاجٍ.

وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ - وَهُوَ كَذُوبٌ - أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ مَعَ عَدَاوَتِكُمْ عَمَلُ صَالِحٍ وَلَا يَضُرُّ مَعَ مَحَبَّتِكُمْ وَ مَوَالَتِكُمْ ذَنْبٌ غَيْرُ الْكِبَائِرِ.

زینب علیها السلام گفت: وقتی ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام را مضروب نمود و آثار مرگ را در وی مشاهده کردم به وی عرضه داشتم: پدر جان، ام ایمن حدیثی را چنین و چنان برای من نقل کرده است و دوست دارم آن را از شما بشنوم.

پدرم فرمود: دخترم، حدیث همان است که ام ایمن برایت نقل کرده است گویا روزی را می بینم که تو و زنان خاندانت به اسیری در حالی که خوار و دربند هستید به همین شهر آورده می شوید و بیم آن دارید که مردمان شما را بربایند.

پس صبر پیشه کن صبر پیشه کن سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید در آن روز جز شما و شیعیان و محبان شما در روی زمین ولی دیگری برای خدا یافت نمی شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی که این خبر را به ما داد فرمود در آن روز، ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - از شادی به پرواز در می آید و با شیطان بچگان و عفریتان خود تمام زمین را سیر نموده و بانگ بر می آورد ای گروه

شیاطین امروز انتقام خود را از بنی آدم باز ستانندیم و در هلاکت آنان به حد نهایت رسیدیم؛ ما آتش جهنم را به آنان به میراث دادیم جز بر آنان که بر این جوانمردان پناه آورند، پس تمام همت خود را به این امر مصروف کنید که مردم را در باره آنان به شک انداخته و به دشمنی با آنان وا دارید و مردمان را بر ضد این بزرگواران و اولیای آنان بشورانید تا گمراهی و کفر را در میان مردم استحکام بخشیده و کسی از آن میان نجات نیابد.

و ابلیس با این که دروغ گو است اما این بار راست گفته است؛ همانا که هیچ عمل صالحی با دشمنی شما سودمند نبوده و هیچ گناهی غیر از گناهان کبیره با دوستی و موالات شما زیان بخش نخواهد بود.

زائده گوید: حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام پس از بیان این حدیث به من فرمودند: (خُذْهُ إِلَيْكَ مَا لَوْ ضَرَبْتَ فِي طَلَبِهِ أَبَاطَ الْإِبِلِ حَوْلًا لَكَانَ قَلِيلًا)؛ «این حدیث را به خوبی دریافت کن که اگر برای دستیابی به چنین حدیثی یک سال تمام بر شتر بنشینی و به سرعت برانی سزاوار است». (1)

ص: 493

1- ابن قولویه - 367 هـ - ق. کامل الزیارات: 260 - 266 ب 18 و به نقل از آن مجلسی، بحار الانوار: 28 / 55 - 61

1- احمد بن جعفر بن سلیمان هاشمی روایت کرده است که حضرت زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام می فرمود: «هر کس که می خواهد مردم در پیشگاه خدا شفیع او نباشند باید خدا را سپاس، گوید آیا سخن مردم را نمی شنوی که می گویند سمع الله لمن حمده؛ خدا صدای هر کس که او را ستایش کند می شنود پس به جهت قدرت داشتن خدا بر تواز وی بترس و به جهت نزدیکی که او با تو دارد از وی شرم کن.

2- و از حضرت زینب علیها السلام روایت شده است که فرمود: جدّم محمد مصطفی برای شوهران ما بر گردن ما حقوقی قرار داد چنان که بر شوهران نیز وظایفی را واجب نموده است. (1)

3- و باز از آن حضرت روایت شده است که فرمود جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: (إِذَا صَلَّيَتِ الْمَرْأَةُ خَمْسَهَا، وَصَامَتْ شَهْرَهَا وَحَفِظَتْ فَرْجَهَا، وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا، قِيلَ لَهَا: أُدْخِلِي الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شِئْتِ)؛ «اگر زنی نمازهای پنجگانه واجب خود را بخواند و روزه ماه رمضان را بگیرد، دامن خود را از آلودگی حفظ کند و از شوهر خود اطاعت نماید به او گفته خواهد شد از هر دری از درهای بهشت که خواستی داخل شو». (2)

ص: 494

1- نقدی، زینب الکبری 34 به نقل از ابن طیفور، بلاغات النساء

2- موسی محمد علی، عقيلة الطهر و الكرم السيدة زینب: 34، به نقل از ابن انباری

4- این اشعار نیز منسوب به حضرت زینب کبری علیها السلام است:

تمسک بالكتاب و مَنْ تَلَاہُ *** فَأَهْلُ الْبَيْتِ هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ

بِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ وَ هُمْ تَلَوْهُ *** وَ هُمْ أَهْلُ الْهَدَايَةِ لِلصَّوَابِ

إِمَامِي وَحَدَّ الرَّحْمَنُ طِفْلاً *** وَ آمَنَ قَبْلَ تَشْدِيدِ الْخَطَابِ

عَلَيَّ كَانَ صِدِّيقَ الْبَرَايَا *** عَلَيَّ كَانَ فَارُوقَ الْعَذَابِ

شَفِيعِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّي *** نَبِيِّي وَ الْوَصِيِّ أَبُو تَرَابِ

وَ فَاطِمَةُ الْبَتُولِ وَ سَيِّدَا مَنْ *** يُخَلِّدُ فِي الْجَنَانِ مَعَ الشَّبَابِ

عَلَى الطُّفْلِ السَّلَامَ وَ سَاكِنِيهِ *** وَ رُوحَ اللَّهِ فِي تِلْكَ الْقُبَابِ

نُفُوسٌ قُدِّسَتْ فِي الْأَرْضِ قَدَمًا *** وَ قَدْ خَلَصَتْ مِنَ التُّظْفِ الْعَذَابِ

مَضَاجِعُ فِتْنَةٍ عَبْدُوا فَنَامُوا *** هُجُودًا فِي الْفَدَايِدِ وَ الشُّعَابِ

عَلَتْهُمْ فِي مَضَاجِعِهِمْ كَعَابٌ *** بِأَوْرَاقِ مُنْعَمَةٍ رِطَابِ

وَ صَيَّرَتِ الْقُبُورُ لَهُمْ قُصُورًا *** مَنَاخًا ذَاتَ أَفْنِيَةٍ رِحَابِ

لَئِنْ وَارَتْهُمْ أَطْبَاقُ اِرْضٍ *** كَمَا أَغْمَدْتَ سَيْفًا فِي قِرَابِ

كَأَنَّمَا إِذَا جَاسُوا رَوَاضَ *** وَ آسَادَ إِذَا رَكِبُوا غَضَابَ

لَقَدْ كَانُوا الْبِحَارَ لَمَنْ أَتَاهُمْ *** مِنَ الْعَافِينَ وَ الْهَلَكَى السِّغَابِ

فَقَدْ تَقَلُّوا إِلَى جَنَاتٍ عَدْنٍ *** وَ قَدْ عَيْضُوا النَّعِيمِ مِنَ الْعِقَابِ

بَنَاتُ مُحَمَّدٍ أَضَحَّتْ سَبَايَا *** يُسْقَنَ مَعَ الْأُسَارَى وَالنَّهَابِ

مَعْبَرَةُ الدُّيُولِ مُكْشَفَاتٌ *** كَسَبَى الرُّومَ دَامِيَةً الْكِعَابِ

لَئِنْ أَبْرَزْنَ كَرْهًا مِنْ حِجَابٍ *** فَهَنْ مِنَ التَّعَفُّفِ فِي الْحِجَابِ

أَيُّخِلُ فِي الْفُرَاتِ عَلَى الْحُسَيْنِ *** وَ قَدْ أَضْحَى مُبَاحًا لِلْكَلَابِ

فِي قَلْبٍ عَلَيْهِ وَ ذُو التَّهَابِ *** وَلِيٍّ جَفْنٍ عَلَيْهِ ذُوا نِسْكَابِ

«به کتاب خدا و آنان که آن را می خوانند تمسک کن که اهل بیت اهل قرآنند»

ص: 495

«کتاب بر آنان نازل شده و آنان اهل هدایت به راه خیر و صواب اند»

«امام من کسی است که در سن طفولیت خدا را به توحید شناخته و قبل از استحکام وحی به آن ایمان آورد»

«او علی است که راستگوترین مردمان و معیار عذاب شدن یا نشدن بندگان است»

«شفاعت خواه من در روز قیامت پیامبر است و وصی او که ابوتراب است»

«و نیز فاطمه بتول و آن دو تن که سرور جوانان «بهشت اند».

«سلام من بر دیار طف و آنان که در مأوا گزیده اند و رحمت خدا که در میان آن قبه ها است»

«جان هایی که در زمین از ازل پاک و به دور از عذاب بوده اند».

«قتلگاه جوانانی که خدا را عبادت کردند و در بیابان ها و تپه ها شب را به صبح آوردند»

«اما چون در آن قتلگاه ها آرمیدند حوریانی زیبا به نزد آنان آمدند و با برگ هایی نرم آنان را پوشاندند»

«و قبرهای آنان به قصرهایی با حیاطهای وسیع مبدل گردید»

«اگر زمین آنان را همچون شمشیری که در غلاف فرو رود در کام خود کشید».

اما آنان همچون ببرهایی هستند که آرام، نشسته یا شیرانی که خشمناک گردیده اند».

«آنان برای هر کس که به نزدشان می رفت همچون دریا با کرامت بودند چه از خوبان و چه از هلاک شدگان»

ایشان به بهشت های جاودان منتقل شده اند و کیفر را با پاداش و نعمت عوض کرده اند»

«دختران محمد اسیر گردیده اند و با اسیران غارت زده گردانده می شوند»

«با دامن های خاکی و سرهای برهنه و پاهای خونین همچون اسیران روم»

«اما اگر به زور از حجاب ظاهری بیرون آورده شدند در پرده حجاب عفت خود پوشیده بودند»

«آیا از دادن آب فرات بر حسین بخل ورزیدند؟ آبی که نوشیدنش حتی برای سگان نیز مباح است»

«دل من بر او ملتهب و سوزان و پلک چشم من همواره بر او اشک افشان است». (1)

5- این فصل را با ذکر یک قطعه مهم تاریخی به پایان می بریم:

از حضرت حکیمه خاتون دختر حضرت جواد الائمه، نقل شده است که گفت: امام حسین علیه السلام برای حفظ جان حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام در ظاهر خواهر خود حضرت زینب علیها السلام را وصی خود قرار داد و تمام علوم می که تا مدت ها از آن حضرت منتشر می گردید به نام حضرت زینب علیها السلام انتشار می یافت. (2)

ص: 497

1- طریحی المنتخب: 454/2 المجلس العاشر، و صابري همداني، ادب الحسين و حماسته: 181 به نقل از التحفة الناصرية - محقق.

2- شیخ طوسی، کتاب الغیبة: 138 - محقق

فصل بیستم : تاریخ وفات حضرت زینب کبری علیها السلام

اشاره

تاریخ وفات حضرت زینب کبری علیها السلام

محل دفن حضرت زینب کبری علیها السلام

ص: 499

تاریخ وفات حضرت زینب کبری علیها السلام

مشهور این است که حضرت زینب علیها السلام در غروب روز یکشنبه پانزدهم ماه رجب (1) سال 62 هـ. ق وفات نموده است. (2)

البته اقوال دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که چندان مشهور نیست.

تاریخ نیز از علت وفات آن حضرت چیزی ذکر ننموده است!

آیا آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته یا در اثر سختی ها و مصیبت هایی که پی در پی بر دل صبور او وارد شد از دنیا دار فانی را وداع گفته است؟

شاید هم به وسیله سمّی که احتمالاً از جانب یزید سرکش برای کشتن آن حضرت فرستاده شد مخفیانه به قتل رسید که به قدری مخفیانه بوده که از مردم و همچنین تاریخ نیز پنهان مانده است.

در هر صورت این بانوی بزرگوار به رفیق اعلی پیوست و از آلام و مصیبت های پی در پی روزگار خیانت پیشه آسوده گشت.

زینب کبری علیها السلام در حالی زندگی را بدرود گفت که نام خود را در طومار زنان جاودانه تاریخ ثبت نموده و دومین زن برتر از میان زنان جهان بشریت گردید؛ از آن جا که مادرش حضرت فاطمه زهرا بزرگ ترین و برترین زن در تمام خلق بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بر

ص: 501

1- بنا به قولی آن حضرت در غروب روز چهاردهم رجب وفات نموده است - محقق.

2- عبیدلی، اخبار الزّینبات: 122

این مطلب تصریح فرموده است آن جا که فرمود: (أما ابنتي فاطمة.. فهي سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، مِنَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ)؛ «و اما دختر من فاطمه سرور بانوان جهانیان از اولین و آخرین است».(1)

مسلمانان از شیعه و غیر شیعه همه ساله در سالگرد این واقعه دردناک برای آن حضرت مجالس عزا برپا نموده سخنرانان و شاعران در آن مجالس از جنبه های مختلف زندگی این بانوی بزرگ و فصول مختلف زندگی آکنده از فضایل و مکارم و آمیخته با آلام و مصائب آن حضرت داد سخن می دهند.

در تاریخ آمده است که یک سال پس از وفات آن حضرت در سالروز این، واقعه مردم مصر همه گرد هم آمدند و در میان آن ها فقیهان و قاریان قرآن و غیر آنان بوده مجلس بزرگداشت آن حضرت را بر پا نمودند این عادت در میان مردم مصر باقی ماند و تا امروز نیز ترک نشده است و امروزه این ایام که یادمان وفات زینب کبری علیها السلام است و از ابتدای ماه رجب تا شب نیمه آن ادامه پیدا می کند در مصر «المولد الزینبی» نامیده شده و شب های آن با تلاوت قرآن و تواشیح در مدح اهل بیت نبوی احیا می گردد.

این مجالس بسیار با عظمت بوده و مردم قاهره و حتی دیگر شهرهای مصر که دور از پایتخت هم هستند برای شرکت در آن ها به قاهره، آمده ه، سپس به مرقد شریف آن حضرت در این شهر رفته و برای شادی روح مطهر او فاتحه می خوانند.

ص: 502

1- امالی صدوق: 394 المجلس الثالث والسبعون ح 18 چاپ بیروت مؤسسه اعلمی للمطبوعات: و شیخ صدوق، معانی الاخبار: 107 ، و شیخ صدوق، علل الشرایع و شیخ مفید، الاختصاص: 37 و 91 چاپ ایران نیز حافظ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین: 3/ 156 چاپ بیروت، دار المعرفة

محل دفن حضرت زینب کبری علیها السلام

درباره محل دفن و مرقد شریف حضرت زینب کبری علیها السلام در میان اقوال تاریخ نویسان اختلاف عجیبی پیش آمده است و ما اقوال مختلف در این زمینه را ذکر می کنیم تا بعد از آن به تحقیق و روشن کردن قول صحیح پردازیم.

قول اول: آن حضرت در مدینه وفات کرده و در همان شهر به خاک سپرده شده است.

قول دوم: آن حضرت در حومه دمشق در شام دفن شده است.

قول سوم: آن حضرت به کشور مصر مهاجرت کرده و حدود یک سال در آن کشور زندگی کرده و پس از وفات در شهر قاهره به خاک سپرده شده است.

پیش از این که هر یک از این اقوال سه گانه را در معرض تحقیق و بررسی قرار دهیم می گوئیم:

با توجه به این که حضرت زینب علیها السلام دومین بانوی خاندان مکرم نبوی است آیا عجیب نیست که تاریخ نگاران در تاریخ وفات و مکان دفن آن حضرت اختلاف کرده اند؟

در اطراف دمشق مردی است که مردم بسیاری از کشورهای مختلف به زیارت آن رفته و منسوب به حضرت زینب علیها السلام است.

در قاهره نیز مرقد بسیار بزرگی است که مصریان و دیگران به

زایرت آن می روند و منسوب به حضرت زینب علیها السلام است.

اما اگر بدانیم که تاریخ چه ستمی بر مردان و زنان آل پاک پیامبر روا داشته است شاید قدری از تعجب ما کاسته شود؛ آن جا که می بینیم بیشتر کتاب های تاریخی که هم اکنون در دسترس ما است به قلم دشمنان آل رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاشته شده است.

و باز بیشتر از تعجب کاسته خواهد گردید که بدانیم بیشتر حکومت های مسلط بر جهان اسلام مخالف انتشار کتاب هایی بودند که در باره اهل بیت به رشته تحریر در می آمد.

این مخالفت به صورت کتاب سوزی و کشتار نویسندگان و از بین بردن کتابخانه ها یا عدم اعطای مجوز چاپ و انتشار و حتی مجوز ورود به کشورهای اسلامی به اجرا در آمده و می آید

بررسی قول اول

اولین قول این است که آن حضرت در مدینه منوره وفات کرده و در آن جا دفن شده است.

دلیل این قول این است که رسیدن و ورود حضرت زینب علیها السلام به مدینه در تاریخ ثابت است اما خارج شدن ایشان از مدینه در تاریخ به اثبات نرسیده است.

ما برای توضیح این قول ابتدا سخن مرحوم سید محسن امین را که طرفدار این قول است ذکر می کنیم و سپس اشکالات آن را بیان خواهیم کرد:

سخن سید امین

ص: 504

سید محسن امین عاملی چنین فرموده است:

قبر آن حضرت باید در مدینه باشد چون ثابت نشده که آن حضرت پس از بازگشت به مدینه از آن خارج شده باشد حتی اگر ملتزم شویم که تاریخ وفات و محل قبر او در بقیع نامعلوم است چه بسیارند افرادی از اهل بیت علیهم السلام و خصوصاً بانوان این خاندان که به همین صورت تاریخ وفات و قبرشان مخفی است. (1)

نقد سخن سید امین

به رغم این که ما مقام علمی سید امین و تألیفات گران سنگ او را بسیار بلند می دانیم اما در عین حال می گوئیم:

تحقیق در مسائل تاریخی برای عموم آزاد است وقتی مرحوم امین در مسائل تاریخی به حجیت ظنّ معتقد است این ویژگی منحصر به ایشان نخواهد بود و دیگران نیز می توانند براساس اصل آزادی بیان و اندیشه نظر خود را ابراز نمایند.

بر این اساس به بیان اشکالات فرمایش ایشان پرداخته و می گوئیم:

1- در مدینه منوره و قبرستان بقیع هیچ قبری که منسوب به آن حضرت باشد موجود نیست.

پس با توجه به شخصیت ممتازی که حضرت زینب علیها السلام در خاندان نبوی و در میان همه مردم از آن برخوردار بود چگونه

ص: 505

1- سید محسن، امین دایرة المعارف اعیان الشیعة: 170 / 140 چاپ جدید - 1403 هـ. ق

می شود قبر آن حضرت در آن جا باشد و هیچ کس از این امر مطلع نشده باشد؟

آیا ممکن است ایشان در مدینه وفات کرده باشد و کسی در مراسم تشییع جنازه و دفن او حضور نداشته و کسی جای قبرش را نداند؟

تازه هیچ کدام ائمه معصومین خصوصاً حضرات امام سجاد امام باقر و امام صادق نیز از این موضوع مهم سخنی نگفته باشند؟

چگونه ممکن است کسی از ائمه معصومین و بزرگان بنی هاشم به زیارت قبر آن حضرت نرفته باشد؟

چگونه است که هیچ کدام از این بزرگواران در باره تعیین محل قبر آن حضرت در مدینه منوره سخنی به زبان نیاورده اند؟ در حالی که روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره فضیلت زیارت آن حضرت نقل شده است.

آیا اسباب و عوامل یا حکمت خاصی بوده که ایجاب می کرده قبر آن حضرت همچون قبر مادرش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مخفی بماند؟

شاید حقایق و اخبار دیگری در میان بوده که به دست ما نرسیده است.

این سؤال های گیج کننده است که نمی گذارد قول اول را بپذیریم!

2- این گونه نیست که خروج آن حضرت از مدینه دلیل نداشته باشد و اقوالی تاریخی هست که دال بر خروج آن حضرت از مدینه به شام یا مصر است و تعارض این دو قول با قول اول موجب

می شود که نتوانیم قول اول را بپذیریم.

3- کاش می دانستم سید امین به من اجازه می دهد این سؤال را از وی بپرسم که اگر قبر حضرت زینب علیها السلام در مدینه منوره است و به ادعای ایشان مرقد موجود در روستای راویه در حومه دمشق قبر زنی مجهول النسب است، چرا خود آن مرحوم را پس از وفات در ورودی حرم حضرت زینب علیها السلام در حومه دمشق دفن کرده اند؟

آیا این کار به وصیت خود ایشان انجام شده؟!

یا فرزندان ایشان با این که نظر پدر خود را در باره این مکان می دانستند آن جا را برای دفن پدر خود برگزیدند؟

بررسی قول دوم

خلاصه قول دوم این است که حضرت زینب کبری علیها السلام به دلیل قحطی که در مدینه پیدا شده بود مدینه را ترک نموده و چون همسرش در نواحی حومه دمشق باغ یا مزرعه ای داشته است به آن جا مسافرت نموده و مدتی پس از رسیدن به آن جا بیمار شده و دار فانی را وداع گفته و در همان مکان دفن گردید.

در کتاب کامل تألیف مرحوم شیخ بهایی آمده است: «روایت شده که امّ کلثوم خواهر حضرت امام حسین علیه السلام در دمشق از دنیا رفته است».⁽¹⁾

ابن بطوطه نیز در سفرنامه معروف خود می گوید:

در یک فرسنگی سمت قبله شهر - یعنی - شهر دمشق - مزار امّ

ص: 507

کلثوم دختر علی بن ابی طالب از فاطمه زهرا است.

و گفته شده است: نام آن بانو زینب بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله کنیه آن حضرت را امّ کلثوم قرار داده است. بر مزار او مسجد بزرگی ساخته شده و ساختمان هایی نیز در اطراف آن بنا گردیده و دارای موقوفاتی است.

اهل دمشق این مکان را قبر خانم امّ کلثوم می نامند. (1)

درباره این قول چند سؤال به ذهن می آید:

سؤال اول:

تاریخ در آن سال ها قحطی را در مدینه اثبات نمی کند. این قحطی در چه سالی اتفاق افتاده است؟

این قحطی چه اندازه طول کشیده که آل رسول خدا صلی الله علیه و آله را مجبور

ص: 508

1- علیرغم گذشت بیش از یک هزار و سیصد و شصت سال از وفات حضرت زینب علیها السلام، منابع مورد اطمینان تاریخی در رابطه تعیین محل قبر آن حضرت هنوز ناقص می باشد. امید است در سال های آینده قرائن تاریخی به دست بیاید که یکی از دو قول دوم یا سوم را تأیید کند چیزی که می ماند این است که هر کدام از این اقوال سه گانه دارای طرفدارانی است که هر کدام به نوبه خود با استدلال به قرائن اطمینان بخشی به آن ها معتقد شده اند، پدرم (مؤلف این کتاب) قویاً معتقد بود که قبر حضرت زینب علیها السلام در مصر است و من معتقدم اگر کتاب اخبار الزینبات نوشته عبیدلی، صدها سال پیش چاپ و منتشر شده بود بیشتر پژوهشگران نیز به این قول معتقد می شدند. اما باید توجه داشت که این امر به معنی رها کردن و اهمیت ندادن به قبر موجود در دمشق نبوده و نیست توسل جستن به خدای متعال از طریق حضرت زینب علیها السلام و، اصل، شفاعت خواستن از او برای برآورده شدن حاجات دنیوی و اخروی است چه این کار در کنار قبر موجود در شام باشد یا در کنار قبر موجود در مصر، خصوصاً که احتمال دارد قبر موجود در شام نیز قبر دختر دوم حضرت علی علیه السلام باشد. مجله اهل بیت چاپ لبنان در شماره اول صفر 1414هـ. ق مقاله ای با عنوان «ربع ملیون زائر لمقام السیده زینب فی دمشق» چاپ کرده که حاکی از اهمیت این مکان مقدس است در این مقاله آمده است که شیعیان لبنان معتقد هستند زنی که صاحب اولاد نمی شود اگر در شب یا روز اربعین در دمشق حضور یافته و به مقام حضرت زینب علیها السلام به خدا متوسل شود خدای متعال نعمت داشتن فرزند را به او ارزانی خواهد داشت و به سرعت نتیجه مطلوب را خواهد گرفت- محقق.

به مهاجرت نموده است؟

سؤال دوم:

اگر چنان که مورخان نوشته اند وفات حضرت زینب علیها السلام در سال 62 هجری اتفاق افتاده است چرا در هنگام وقوع واقعه حرّه آن حضرت در مدینه حضور نداشته است؟

زیرا تاریخ هیچ نام و نشانی از آن حضرت و همسرش عبدالله بن جعفر در جریان واقعه حرّه ذکر نکرده است. آیا این قحطی قبل از واقعه حرّه پیش آمده یا بعد از آن؟

این سؤالات متعدد پاسخی جز تکیه بر احتمالات و ظن و گمان ندارد که ظن و گمان آدمی را از حقیقت بی نیاز نمی گرداند.

یکی از معاصرین نیز کتابی به نام «مرقد العقیله» نوشته و تلاش کرده است تا اثبات کند که مرقد آن حضرت در دمشق است نه قاهره و استدلال هایی آورده و بعضی از اقوال را دست آویز قرار داده است اما دلایل او در اثبات مقصود قاطع و کافی برای احتجاج و استدلال نبوده و به تعبیری جامع و مانع نیست.

از جمله دیگر اموری که موجب تضعیف قول دوم می شود این است که حدود چهل سال پیش در هنگام تجدید بنای حرم حضرت زینب علیها السلام در دمشق و در حفاری هایی که برای پی ریزی ستون های

ص: 509

ساختمان به انجام رسید به قبر شریف رسیدند و تخته سنگی را بر روی آن یافتند که این تصویری از آن است.

بر روی این سنگ چنین حک شده است:

ص: 510

«این قبر زینب صغری است که کنیه اش امّ کلثوم بوده دختر علی بن ابی طالب و مادرش فاطمه بتول سرور زنان جهان دختر سید و پایان دهنده پیامبران، محمد است».

اگر نوشته روی این سنگ قبر صحیح باشد، قبر موجود در شام متعلق به بانویی دیگر از دختران حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و خود دلیلی بر میزان اهتمام آن حضرت به نام زینب است که برای بیش از یک دختر خود این نام را قرار داده است.

به علاوه که در کتاب های تاریخی حضرت زینب علیها السلام با وصف کبری آمده است تا از خواهر خود تشخیص داده شود.

مرحوم سید محسن امین بحثی طولانی در رد قول دوم دارند که برای تکمیل این بحث آن را نقل می کنیم.

البته این به معنی تأیید کامل آن چه ایشان فرموده نمی باشد بلکه به این معنی است که خواستیم اطلاعات کاملی در اختیار پژوهشگران قرار گیرد تا در پیدا کردن محل بحث بصیرت بیشتری پیدا کنند، البته قبلاً باید بگویم که از نوع تعبیراتی که آن مرحوم در این بحث به کار برده و لحن کلام وی سخت تعجب نموده و چنین تعبیراتی را از ایشان بعید می دانم.

به متن کلام وی توجه کنید:

«... از ملحقات رسالة (نزهة الحرمين، في عمارة المشهدين) که در هند به چاپ رسیده است به نقل از کتاب (تحیة أهل القبور بامأثور) در مقام بیان قبور فرزندان ائمه علیهم السلام چنین آورده است:

«و از جمله آنان زینب کبری علیها السلام دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

است که کنیه اش ام کلثوم بوده و قبرش در نزدیکی قبر شوهرش عبد الله بن جعفر طیار

در بیرون شهر دمشق معروف است؛ وی به همراه همسر خود عبدالله بن جعفر در ایام خلافت عبدالملک بن مروان در سال قحطی از مدینه به شام آمد تا عبدالله به امور مزارع و روستاهای خود در شام رسیدگی کند و حضرت زینب علیها السلام در همان شهر وفات کرده و از دنیا رفت و در یکی از همان روستاها به خاک سپرده شد این نتیجه تحقیق در مورد علت دفن شدن آن حضرت در آن مکان است و غیر آن غلط و بی اساس است این نکته را غنیمت بشمار، بعضی غیر این مطلب را گمان کرده اند اما کورکورانه عمل کرده اند».

اما در همین سخن نیز اشتباهات کورکورانه ای هست:

اول: احدی از مورخان نگفته است که کنیه حضرت زینب علیها السلام ام کلثوم بوده است مسعودی، شیخ مفید، ابن طلحه و دیگران که به شرح زندگانی آن حضرت پرداخته اند هیچ کدام از این که کنیه آن حضرت ام کلثوم باشد چیزی ننوشته اند (1) بلکه همه آن ها ایشان را زینب کبری علیها السلام نامیده و آن را در مقابل ام کلثوم کبری قرار داده اند در پایان نتیجه می گیریم که کنیه زینب کبری علیها السلام ام کلثوم نبوده است.

دوم: این که گفته قبر حضرت زینب علیها السلام در کنار قبر شوهرش عبدالله بن جعفر است نیز اشتباه است و کسی به این مطلب

ص: 512

1- این سخنی عجیب و ادعایی غریب است که شواهد تاریخی بسیاری بر خلاف آن هست.

قائل نیست بلکه قبر عبد الله بن جعفر در حجاز است در عمدة الطالب، استيعاب أسدالغابة، الاصابة و سایر کتاب های تراجم آمده که او در مدینه از دنیا رفته و در بقیع به خاک سپرده شده است در عمدة الطالب اضافه می کند که عبدالله بن جعفر بنا به قولی در منطقه ابواء دفن شده است. مضافاً به این که در روستای راویه در شام قبر دومی که منسوب به عبدالله بن جعفر باشد وجود ندارد.

سوم: آمدن حضرت زینب علیها السلام به همراه شوهرش به شام در سال قحطی ...! این هم سخنی است که علیرغم جستجوی بسیار ندیدم هیچ مورخی از آن سخنی گفته باشد اگر چه یکی از نویسندگان امروزی این مطلب را ذکر کرده اما سخن او بیشتر از روی حدس و استنباط حدسی است که صاحب کتاب التحيّة نیز کرده است. این ها چون از اول این را ثابت گرفته اند که قبر موجود در روستای راویه در حومه دمشق قبر حضرت زینب علیها السلام است - با این که احدی از تاریخ نگاران چنین چیزی را ذکر نکرده - برای تصحیح این امر دست به دامان حدس و تخمین شده اند که در مقام استدلال جایگاهی ندارد.

مثلاً بعضی گفته اند یزید ملعون آن حضرت را از مدینه به دمشق احضار کرد و چون اجابت این امر بر او گران آمد برادر زاده اش حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام به او فرمود: (إِنَّكَ لَا تَصْلِيحَ إِلَى دِمَشْقَ)؛ «تو به دمشق نخواهی رسید» و

آن حضرت پیش از رسیدن به دمشق وفات کرد. شاید همین وجه استدلال باشد که صاحب کتاب التَّحِيَّةُ آن را غلط و بی اساس دانسته است. اما خودش نیز در دام استدلالی از همین دست افتاده ولی آن را صحیح و احتمالات دیگر را کورکورانه دانسته و می گوید این نظر مرا غنیمت بشمارید!! در حالی که خود نیز کورکورانه به خطا رفته است.

حال شما این را غنیمت بدانید که هر کس گمان می کند قبری که در راویه است منسوب به زینب کبری علیها السلام می باشد در اشتباه است سبب این اشتباه هم این است که هر کس شنید در راویه قبری است که منسوب به خانم زینب است فوراً ذهنش به سراغ زینب کبری علیها السلام می رود چون ذهن معمولاً به سراغ فرد اکمل از هر چیز می رود و چون برای این امر دلیل قانع کننده ای پیدا نکرد دست به دامان این استنباط های ضعیف می گردد نظیر همین مطلب است این که در مصر نیز قبر یا حرمی هست که به آن (مشهد السیدة زینب) می گویند که صاحب آن قبر زینب بنت یحیی است که شرح حال او در همین کتاب (1) خواهد آمد اما مردم گمان می کنند این قبر زینب کبری علیها السلام دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و این توهم نیز دلیلی جز تبادر ذهن به فرد اکمل ندارد.

حال که مردم می توانند برای آمدن آن حضرت به شام و وفات ایشان در شام بهانه ای بتراشند چرا نتوانند برای رفتن ایشان به مصر و دلیل این سفر بهانه ای درست کنند؟

ص: 514

کتابی هم از یکی از نویسندگان اهل سنت دیده ام که نام آن در خاطر من مانده است که مؤلف آن در توجیه آمدن حضرت زینب علیها السلام به مصر گفته: احتمال دارد انتقال ایشان به مصر به سببی مخفی از مردم انجام گرفته باشد». در حالی که اصلاً زینبی که در مصر است زینب بنت یحیی از سادات، حسنی یا حسینی است که شرح حال وی خواهد آمد.

چهارم: هیچ مورخی ذکر نکرده که عبدالله بن جعفر دارای باغ و مزرعه و روستا در خارج از شام بوده است تا این که خواسته باشد برای سرکشی کردن و اصلاح امور آن ها به شام برود البته او گاه به شام نزد معاویه می رفته و از او پول می گرفت است اما چون در تاریخ ثابت است که شخص بخشنده ای بوده پول ها مدت زیادی در دست او نمی مانده است پس این روستاها و مزارع از کجا آمده است و در کدام کتاب از کتاب های تاریخی ذکر شده است؟

پنجم: بر فرض این تصور خیالی را بپذیریم که عبدالله بن جعفر در شام دارای باغ و روستا بوده است چه دلیلی داشته که همسر خود زینب کبری علیها السلام را با خود به شام بیاورد؟ زینبی که یک بار به حال اسارت و با بدترین وضع به این شهر آورده شده و به همراه برادر زاده اش حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام و بقیه اهل بیت با آن وضعیت رقت بار به مجلس یزید برده شده بود.

ص: 515

آیا می توان تصور کرد که آن حضرت میلی برای دیدن دوباره این شهر داشته است؟

اگر هم دلیل همراه بردن حضرت زینب علیها السلام وجود قحطی در مدینه، بوده عبد الله بن جعفر می توانست غلات و محصولات آن مزارع خیالی را به مدینه بیاورد یا آن ها را در شام به فروش برساند و با پول آن غذای خانواده خود را در مدینه تأمین کند و آوردن حضرت زینب علیها السلام به شام برای تهیه غذا برای آن حضرت امری است که عقل آن را نمی پذیرد عبدالله بن جعفر که تا این حد بی چیز نشده بود تازه هزینه بردن خانواده از مدینه به شام به مراتب بیشتر از تهیه خورد و خوراک آنان در مدینه بوده است چه نیازی بود که حضرت زینب علیها السلام را به تنهایی به شام ببرد و سایر خانواده خود را در مدینه گرسنه رها کند.

ششم: این که نام صاحب قبر موجود در راویه دمشق «زینب» باشد،

اگر دلیلی بر خلافتش وجود نداشته باشد دلیلی بر اثباتش هم در دست نیست چه رسد به این که «زینب کبری» هم باشد بلکه آن چه مسلم است صاحب آن قبر ام کلثوم نام دارد. [\(1\)](#)

پایان کلام سید امین

ص: 516

یادآوری می‌کنم که قول سوم این است که قبر حضرت زینب علیها السلام در مصر است.

این عقیده به دلیل برخورداری از دلایل محکم و تعداد معتقدان همواره یکی از احتمالات در باره محل مرقد شریف حضرت زینب علیها السلام بوده است.

اما بعد از پیدا شدن کتاب اخبار الزینبات، تألیف عبیدلی تبدیل به قوی‌ترین احتمال در میان سه احتمال موجود در باره محل دفن حضرت زینب علیها السلام گردید توضیح مطلب این‌که:

عبیدلی اخبار و تصریحات مهم بسیاری را در باره سفر حضرت زینب علیها السلام به مصر ذکر نموده که در کتاب اخبار الزینبات او موجود است.

اما این کتاب در طول قرن‌ها در زوایای گمنامی و فراموشی در لای قفسه‌های کتابخانه‌ها و گنجینه‌های کتب خطی مانده و سایه نادانی و اهمال کاری بر آن افتاده بود.

تا این‌که مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی قدس سره در سال 1401 هجری قمری در قم دستور تحقیق و چاپ آن را به همراه درج حاشیه‌ای مفید بر آن صادر فرمودند در مقدمه این کتاب به معرفی عبیدلی پرداخته شده که خلاصه آن را در ذیل می‌خوانید:

عبیدلی کیست؟

کتاب اخبار الزینبات چیست؟

ص: 517

پاسخ این است:

وی علامه جلیل شریف، پاک محدث مفسر نسابه، راستگوی امین یحیی بن حسن بن جعفر الحجة بن عبد الله الأعرج بن الحسين الأصغر بن امام سجاد زین العابدین علیه السلام، عبیدلی مدنی عقیقی اعرجی است.

عبیدلی در سال 214 هـ - ق در مدینه منوره زاده شد و در سال 277 در مکه مکرمه بدرود حیات گفت. او از علمای ما در مدینه منوره و سادات و کریمان این شهر در قرن سوم هجری به شمار می رود.

نجاشی - م 450، حافظ احمد بن محمد بن سعید بن عقده همدانی - م 333، شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ طوسی، ابن شهر آشوب، علامه حلی در تذکره الفقهاء و سایر دانشمندان علم رجال از وی روایت کرده اند.

کتاب اخبار الزینبات

کتاب اخبار الزینبات از مهم ترین کتاب های تراجم و رجال و از قوی ترین منابع مورد اعتماد و قدیمی ترین مصادر در این رابطه به شمار رفته دارای نکات مهمی است که در دیگر کتاب ها یافت نمی شود.

حال به بعضی اطلاعات درباره نسخه خطی این کتاب توجه فرمایید:

این کتاب در شهر حلب پیدا شد که تاریخ کتابت نسخه آن به

ص: 518

سال 676 هـ - ق رسیده به خط حاج محمد بلتاجی طائفی، مجاور حرم شریف نبوی است؛ این نسخه، کتاب از روی نسخه اصل که به تاریخ 483 هـ - ق به خط سید محمد حسینی واسطی الاصل نوشته شده استنساخ گردیده است

قطعاتی از اخبار الزینبات

ما بعضی از قسمت های کتاب اخبار الزینبات را که بر صحت قول سوم دلالت دارد جدا کرده و در ذیل به نظر خوانندگان محترم می‌رسانیم:

«زینب کبری علیها السلام دختر علی بن ابی طالب مادرش فاطمه زهرا دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در زمان حیات جد بزرگوارش به دنیا آمد او با عبدالله بن جعفر ازدواج کرد و اولادی را برای او به دنیا آورد که نام آن‌ها را در کتاب النسب ذکر کرده ایم».⁽¹⁾

«زهران بن مالک چنین روایت کرده که از عبد الرحمان عتبی شنیدم که می‌گفت:

قاسم بن عبد الرزاق و علی بن احمد باهلی هر دو از مصعب بن عبدالله خبر دادند که گفت:

وقتی که زینب دختر علی در مدینه بود مردم را برای قیام بر ضد یزید و گرفتن انتقام خون حسین تحریک می‌کرد.

و چون عبدالله بن زبیر در در مکه قیام کرد و مردم را به خونخواهی حسین فرا خواند و یزید را از خلافت خلع کرد و این

ص: 519

1- اخبار الزینبات: 111 چاپ ایران 1401 هـ - ق .

خبر به مدینه رسید زینب مردم را جمع کرد و خطبه ای در میان آنان ایراد کرد و آنان را به قیام و خونخواهی دعوت کرد این خبر به عمرو بن سعید (والی مدینه) رسید و او نامه ای به یزید نوشت و او را از جریان آگاه کرد.

یزید در پاسخ وی نوشت: او را از مردم جدا کن. به همین جهت عمرو بن سعید اعلام نمود که زینب باید از شهر مدینه خارج شده و مختار است تا در هر شهر دیگری زندگی کند.

زینب در پاسخ گفت: «خدا می داند که چه بلاهایی بر سر ما آمده؛ بهترین کس ما کشته شده و ما را چون چارپایان شهر به شهر رانده و بر روی محمل های سخت نشانده اند به خدا که دیگر خارج نمی شوم حتی اگر خونم را بریزند.»

زینب دختر عقیل گفت: «دختر عمو، خدا وعده راستی به ما داده است و زمین را برای ما مهیا نموده تا هر جای آن را خواستیم اختیار کنیم دلت خوش و چشمت روشن باد که خدا ستمگران را کیفر خواهد داد.

آیا می خواهی بیشتر از این در نزد آنان خوار گردی؟!

به دیاری امن مهاجرت کن».

زنان بنی هاشم نیز دور آن حضرت جمع شده و هر کدام از سر دلسوزی و مهربانی چیزی گفته و آن حضرت را تشویق به رفتن نمودند.

[\(1\)](#)

و نیز با همان سند مرفوعاً [\(2\)](#) از عبید الله بن ابی رافع نقل است که

ص: 520

1- اخبار الزینبات: 115 - 117

2- سند مرفوع در روایت به این معنی است که اسامی راویان یا واسطه ها در سند ذکر نشده یا جا افتاده باشد.

گفت: از محمد بن ابو القاسم بن علی شنیدم که می گفت:

چون زینب دختر علی به همراه زنان و کودکان از شام به مدینه بازگشت میان او و عمرو بن سعید اشدق (والی مدینه از جانب یزید) اختلاف افتاد.

وی نیز نام های به یزید نوشته پیشنهاد کرد که او را از مدینه تبعید کنند و یزید نیز پیشنهاد او را پذیرفت. عمرو بن سعید مقدمات سفر آن حضرت و کسانی را که از زنان بنی هاشم عازم سفر به مصر در معیت او بودند آماده نمود و آن ها چند روز مانده به آخر ماه رجب به مصر وارد شدند. (1)

پدرم از، پدرش از جدم از محمد بن عبدالله از جعفر بن محمد صادق از پدرش علیهم السلام از حسن بن حسن نقل کرده است که گفت چون عمه ام زینب از مدینه خارج شد از زنان بین هاشم دختر عمویم فاطمه بنت الحسین و خواهرش سکینه نیز به همراه او رفتند. (2)

و باز با سندی که مرفوعاً به رقیه بنت نافع فهری می رسد نقل است که گفت:

«من در میان استقبال کنندگان از زینب بنت علی در هنگام ورودش به مصر بعد از مصیبت کربلا بودم... مسلمة بن مخلد (والی مصر از جانب یزید) عبد الله بن حارث و ابو عمیره مزنی به نزد آن حضرت آمدند مسلمة به آن حضرت تسلیت گفت و حاضران گریستند آن حضرت فرمود: این همان است که خدای بخشنده وعده داده و پیامبران راست گفتند».

ص: 521

1- اخبار الزینبات: 118

2- اخبار الزینبات: 119

سپس آن حضرت را به خانه خود در حمراء برد و او یازده ماه و نیم در آن جا ماند و از دنیا رفت. من در تشییع پیکر او حضور داشتم مسلمة بن مخلد در میان جمع کثیری از مردم در مسجد جامع بر او نماز گزارد سپس جنازه او را باز گردانده و طبق وصیت خودش در حمراء در پستوی اطاقی که در آن سکونت داشت دفن نمودند».

اسماعیل بن محمد بصری - که ساکن مصر و عابد آن دیار بود- بر من روایت کرد که حمزه مکفوف گفت: شریف ابو عبدالله قُرشی گفت: از هند بنت ابی رافع بن عبید الله بن رقیه بنت عقبه بن نافع فهری شنیدم که می گفت:

«زینب بنت علی در غروب روز یکشنبه پانزدهم رجب سال 62 هجری وفات کرد و ما در تشییع جنازه او حاضر بودیم؛ وی در پستوی اتاق خود در خانه مسلمة در منطقه حمراء القصوی (1)؛ جایی که باغ های عبدالله بن عبدالرحمن بن عوف زهری است دفن شد» (2).

مناقشات در رابطه با قول سوم

خواندید که عبیدلی جریان هجرت حضرت زینب علیها السلام به مصر و استقبال مسلمة بن مخلد از ایشان را نقل کرده است.

اما می بینید که برخی از نویسندگان مسافرت ایشان به مصر را

ص: 522

-
- 1- منطقه ای است که در قدیم بین قاهره و شهر فسطاط بوده با نام قناطر سبع نیز نامیده می شده، است مقریزی، المواعظ والاعتبار: 2 / 202
 - 2- اخبار الزینبات: 121 - 122.

ضعیف می دانند و برای نظر خود به این سخن استدلال می کنند که:

«مسلمة بن مخلد از اصحاب معاویه و مخالفان حضرت علی علیه السلام بوده است پس چگونه ممکن است به استقبال حضرت زینب علیها السلام رفته و آن حضرت را در خانه خود منزل داده باشد؟»

ما می گوئیم: این سخن قول سوم را تضعیف نمی کند زیرا صرف استقبال کردن والی - مسلمة بن مخلد - از شخصیتی در سطح حضرت زینب علیها السلام با موضوع عجیبی نبوده است.

خصوصاً با توجه به این که: اولاً: مسلمة از طرف بنی امیه والی مصر بوده و چون دستگاه اموی فرمان تبعید حضرت زینب علیها السلام به مصر را صادر کرده و آن را برنامه ریزی نموده بود بر او لازم بود تا برای حسن انجام برنامه از آن حضرت استقبال کند.

و شاید یزید خود به او دستور داده بود که آن حضرت را مورد استقبال قرار داده و او را در قصر خود ساکن کند تا تمام فعالیت های آن حضرت زیر نظر و تحت اشراف مستقیم او باشد.

علاوه بر این آیا نعمان بن بشیر از طرف یزید بن معاویه والی کوفه نبود که در تاریخ می خوانیم وقتی یزید خواست اهل بیت امام حسین علیه السلام را از شام به مدینه باز گرداند به او فرمان داد تا مقدمات سفر آنان را فراهم کند؟

و به او فرمان داد تا در طول سفر با آنان مدارا و نرم خویی نموده ادب و احترام را مراعات نماید؟

آیا معقول است که نعمان بن بشیر با آن سوابق با خانواده امام حسین علیه السلام از شام تا کربلا و از کربلا تا مدینه مدارا و مراعات ادب و احترام کند؟

اگر این کار ممکن بوده استقبال مسلمة از حضرت زینب علیها السلام و منزل دادن او در خانه خود نیز ممکن بوده است.

ثانیاً مسلمة علاقه مندی مردم مصر را با خاندان و اهل بیت نبوی می دانست و دریافته بود که مردم آماده اند تا به استقبال حضرت زینب علیها السلام بروند و او نمی توانست در برابر افکار عمومی برای استقبال این بانوی جلیل القدر نرود؛ بانویی که میزان محبت و احترام مصریان را نسبت به او و پدرش حضرت امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به خوبی می دانست.

خصوصاً که شنیده بود جمع بسیاری از طبقات مختلف مردم قصد رفتن به استقبال آن حضرت را دارند و این استقبال با گریه و هیجان احساسات نسبت به فاجعه خونین کربلا توأم خواهد بود.

ص: 524

- 1- الاحتجاج، نوشته شیخ طبرسی، چاپ بیروت - لبنان، 1403هـ. ق، مؤسسة الاعلمي لمطبوعات.
- 2- اخبار الزینبات، نوشته سید یحیی بن حسن عُبیدلی، چاپ قم - ایران 1401 هـ. ق، انتشارات کتابخانه حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی.
- 3- أدب الطف، نوشته سید جواد، شبر چاپ بیروت - لبنان، 1409 هـ. ق، انتشارات دار المرتضی.
- 4- الارشاد، نوشته شیخ محمد بن محمد بن نعمان مفید، چاپ قم - ایران انتشارات بصیرتی.
- 5- اسرار الشهادات نوشته فاضل در بندی چاپ، بحرین، 1415هـ. ق، انتشارات شرکت خدمات فرهنگی مصطفی
- 6- الایقاد نوشته سید محمد شاه عبدالعظیمی چاپ قم - ایران 1411هـ. ق، انتشارات فیروزآبادی
- 7- بحار الانوار، نوشته علامه مجلسی چاپ بیروت - لبنان، 1403 هـ. ق، مؤسسه انتشاراتی وفا
- 8- تذکرة الخواص، نوشته سبط ابن جوزی چاپ تهران - ایران انتشارات نینوی
- 9- تظلم الزهراء نوشته سید رضی الدین بن نبی قزوینی، چاپ بیروت - لبنان، 1420 هـ. ق.
- 10- الخصائص الزینبیه، نوشته سید نورالدین جزایری، چاپ قم - ایران 1418هـ. ق، انتشارات شریف رضی.
- 11- الدر النظیم نوشته شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم، شامی چاپ قم ایران، 1420هـ. ق، مؤسسه نشر اسلامی
- 12- دیوان ابن کمونه، حاج محمد علی آل کمونه اسدی حائری چاپ قم - ایران، 1411 هـ. ق، انتشارات شریف رضی.

- 13- رياحين الشريعة، نوشته شيخ ذبيح الله محلاتي چاپ تهران - ايران 1370 هـ. ق، دار الكتب الاسلامية.
- 14- زينب الكبرى نوشته شيخ جعفر، نقدي، چاپ قم - ايران 1420 هـ. ق، انتشارات حيدرية.
- 15- الطرائف، نوشته سيد بن طاووس، چاپ قم - ايران 1400 هـ. ق، انتشارات چاپخانه خيام،
- 16- عبرات المصطفين، نوشته شيخ محمد باقر محمودي چاپ قم - ايران، 1417 هـ. ق، مجمع احياء الثقافة الاسلامية
- 17- علل الشرايع نوشته شيخ صدوق، چاپ بيروت - لبنان، 1408 هـ. ق، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
- 18- الغيبة، نوشته شيخ طوسي، چاپ قم - ايران 1408 هـ. ق، انتشارات بصيرتي.
- 19- كامل الزيارات نوشته جعفر بن محمد بن قولويه، چاپ نجف اشرف، 1356 هـ. ق، المكتبة المرتضوية.
- 20- الملهوف على قتلى الطفوف، نوشته سيد بن طاووس، چاپ قم - ايران، 1414 هـ. ق، دار الاسوة لطباعة والنشر.
- 21- مناقب آل ابی طالب نوشته ابن شهر آشوب چاپ قم - ايران 1379 هـ. ق، انتشارات مكتبة العلامة.
- 22- منتخب طريحي، نوشته شيخ فخر الدين، طريحي، چاپ قم - ايران، 1413 هـ. ق، انتشارات شريف رضى.
- 23- معالى السبطين، نوشته شيخ محمد مهدى مازندراني حائري چاپ قم - ايران 1405 هـ. ق، مكتبة الشريف الرضي
- 24- نفس المهموم، نوشته شيخ عباس قمي چاپ قم - ايران، 1405 هـ. ق، انتشارات بصيرتي.
- 25- وقائع الايام نوشته شيخ ملا على، خياباني چاپ قم - ايران، 1362 هـ. ق، مكتبة المصطفوى.

تمهید...7

شرح حال مؤلف...13

اهدا...19

مقدمه...21

فصل اول...25

تاریخ ولادت حضرت زینب علیها السلام...27

ولادت حضرت زینب علیها السلام...30

نام و کنیه حضرت زینب...32

فصل دوم...35

حضرت زینب علیها السلام یا در زمان جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله...37

حضرت زینب علیها السلام در کنار مادر...43

حضرت زینب علیها السلام ها در کنار پدر...46

حضرت زینب علیها السلام در زمان امامت برادرش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام...60

علاقه محبت میان حضرت زینب علیها السلام و برادرش حضرت امام حسین علیه السلام...65

فصل سوم...67

ازدواج حضرت زینب علیها السلام...69

ص: 527

عبد الله بن جعفر...73

چرا عبدالله با حضرت امام حسین علیه السلام و از مدینه خارج نشد؟...80

فصل چهارم...83

فرزندان حضرت زینب علیها السلام...85

خواستگاری مروان از دختر حضرت زینب علیها السلام برای یزید بن معاویه...86

فصل پنجم...107

مروری کوتاه بر زندگی حضرت زینب علیها السلام...109

فصل ششم...113

حضرت زینب علیها السلام ها و فاجعه کربلا...115

آمدن ابن زیاد به کوفه...18

جریان روز ترویه...120

امام حسین علیه السلام اله خانواده اش را با خود می آورد...126

امام حسین علیه السلام در راه کوفه...131

فصل هفتم...133

رسیدن حضرت امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا...135

حرکت سپاه اُموی به سوی خیام آل محمد علیهم السلام...143

فصل هشتم...147

شب عاشورا...149

بحران آب...161

فصل نهم...163

روز عاشورا...165

شهادت مولای ما حضرت علی اکبر علیه السلام...166

شهادت فرزندان حضرت زینب علیها السلام...168

ص: 528

شهادت مولای ما حضرت ابو الفضل العباس علیه السلام...172

کشته شدن طفل شیرخوار...176

فصل دهم...179

وداع امام حسین علیه السلام با فرزند بیمارش علیهما السلام...181

وداع امام حسین علیه السلام با حضرت زینب علیها السلام...185

رفتن حضرت امام حسین علیه السلام به میدان...190

بازگشت اسب امام علیه السلام به خیمه ها...198

رفتن حضرت زینب علیها السلام به میدان...200

فصل یازدهم...205

هجوم دشمنان به خیمه ها برای غارت زنان...207

فاجعه آتش زدن خیمه های امام حسین علیه السلام...212

حضرت زینب علیها السلام زنان و کودکان را جمع می کند...214

شب وحشت...216

حرکت دادن خانواده از کربلا...219

نوحه گری حضرت زینب علیها السلام ابر سید الشهداء علیه السلام...222

فصل دوازدهم...229

شهر کوفه...231

کاروان آل پیامبر به کوفه می رسد...235

فصل سیزدهم...239

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه...241

متن خطبه حضرت زینب علیها السلام ها در کوفه...244

شرح خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه...250

چرا و چگونه خطبه حضرت زینب علیها السلام را قطع کردند؟...292

ص: 529

متن خطبه حضرت زینب علیها السلام به روایتی دیگر...295

فصل چهاردهم...301

دار الامارة...303

حضرت زینب علیها السلام در مجلس ابن زیاد...305

پس از آن چه گذشت؟...310

فصل پانزدهم...315

فرستادن خاندان رسول الله به شام...317

حضرت زینب علیها السلام در مسیر کوفه به شام...318

حضرت زینب علیها السلام در شام...324

ورود به مجلس یزید سرکش...329

در مجلس یزید چه گذشت؟...331

سر مبارک امام حسین علیه السلام در مجلس یزید سرکش...333

فصل شانزدهم...335

چرا حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید خطبه خواند؟...337

خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید سرکش...339

شرح خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید...350

خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید به روایتی دیگر...411

فصل هفدهم...419

خاندان رسول الله در خرابه شام...421

گفتگوی منهال با حضرت امام زین العابدین علیه السلام...422

آمدن همسر یزید به خرابه شام...425

آل رسول خدا صلی الله علیه و آله در شام مجلس عزابه پا می کنند...430

حضرت امام زین العابدین علیه السلام و یزید...432

ص: 530

حرکت دادن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دمشق به مدینه منوره...434

فصل هجدهم...437

روز اربعین...439

بازگشت به مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله...446

فصل نوزدهم...451

برخی از آن چه توسط حضرت زینب علیها السلام روایت شده...453

1- خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام...455

2- حدیث امّ ایمن...479

3- احادیث متفرقه...494

فصل بیستم...499

تاریخ وفات حضرت زینب کبری علیها السلام...501

محل دفن حضرت زینب کبری علیها السلام...503

بررسی قول اول...504

بررسی قول دوم...507

بررسی قول سوم...518

فهرست مآخذ...525

فهرست مطالب...527

ص: 531

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

